مشکوۃ شریف

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را
صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب او در دعوی صحت ایمان بدانکه شرعیت زکوة و سایر صدقات مانند عشر و خراج و
در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیست که در نمی یابند آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شریعت فایق حکم لا یعد و لا یحصی است
و عادت حضرت نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقراست و مواسات ایشانست چنانچه ترغیب کردی و تحریض نمودی در رسانیدن
آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت بی منت و مشقت و بی من و اذی و بیجا باشتی و اهل که منفعت ایشان در [illegible] بیشتر از [illegible]
ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و از اموال جیده و خلاصه انتخاب
ننمایند و زیاده بر قدر فرض از ایشان ضیافات نستانند و شرط نماء و حولان حول که ناظر و مشیر رفق است از قبیل آنست و هم از جهت رعایت
عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال کرده اند و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردمان بان زیادتر است واجب گردانید تا دادن آن
بآسانی میسر بود و گرفتن آن [illegible] صنف اول زرع و ثمار [illegible] انگور [illegible] تقول [illegible]
که در اندک زمانی تباه گردد صنف دوم بهیمة الانعام [illegible] صنف سوم
زر و سیم که قوام معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان [illegible] اموال تجارت [illegible] سال یکبار
و در زروع و ثمار در وقت حصاد و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و
مشقت در مقدار واجب تفاوت بیان فرمود [illegible] واجب کرد [illegible] مشقت و تکلیف [illegible] کمیاب است کان
باز و نیابند و آمدن سال در ان اعتبار نکرد بلکه في الحال که بیابد واجب شود که اخراج خمس کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی
و کلفتی لا بد است نیم آن که ده یکی باشد واجب کرد چنانچه در زروع و ثمار که آب باران حاصل شود و نیم آن یعنی بیست یکی واجب کرد

ودر آنچه بے بارت وکلفت محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها وجوبها آب کشند یا از چاهی بگاو وشتر وخر کشند نیمۂ آن که بیست یکی ست واجب شود ودر آنچه محتاج ست بعمل وتعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار ودر کوه بجا روتقریب وفقط اتیم وامثال آن ودیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از اموال بحسب مصلحت حال وحکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانکه در نقره دویست درم ودر زر بیست مثقال ودر گوسفند چهل ودر گاو سی ودر شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزے واجب نبود

الفصل الاول ۔ عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال ۔ روایت ست از ابن عباس رضی که آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت وقضا وآمده است که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد پیاده ومعاذ سوار بود وگفت شاید که باز در نیابی مرا وهمچنین واقع شد پس گفت آنحضرت بمعاذ ۔ انک تاتی قوما اهل کتاب ۔ بدرستیکه تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال ایشان ست وگرنه در آنجا مشرکان وغیر آن از اهل ذمه بسیار بودند ۔ فادعهم الی شهادة ۔ پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن ۔ ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلک پس اگر فرمانبرداری کنند ایشان ترا بآن یعنی ادای شهادتین کنند ومسلمان شوند ۔ فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پس بدانان ایشان را که بدرستیکه خدا تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز وشب ۔ فان هم اطاعوا لذلک فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمانبرداری کنند مر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را که بدرستیکه خدا تعالی بتحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام بزکوة بجهت اهتمام وفضل اوست بر سائر اعمال نه که شرط آن باشد ۔ تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم ۔ گرفته شود صدقه از توانگران ایشان آن حد که توانگر بود در دین باب نهاده اند پس بازگردانیده شود بر درویشان ایشان ۔ فان هم اطاعوا لذلک ۔ پس اگر ایشان اطاعت کنند مر صدقه را وبدهند آنرا ۔ فایاک وکرائم اموالهم پس دور دار خود را از نفائس اموال ایشان که پسندیده وچیده بگیری چنانکه [illegible] از فربه وخوب آن بلکه هر چه که مالک بدهد بشرط سلامت از عیب ونقصان که در شرع جائز نیست ۔ واتق دعوة المظلوم ۔ وبپرهیز کن از دعای ستم کرده شده را یعنی مکن ستم ۔ فانه لیس بینها وبین الله حجاب ۔ پس بدرستیکه نیست میان دعا کردن مظلوم ومیان خدا پرده والبته بجناب صمدیت وی میرسد ومستجاب می گردد اگرچه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است ۔ متفق علیه ۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها ۔ نیست هیچ خداوند زری ونه نقره که ادا نمیکند از آن حق آنرا که زکوة است ۔ الا اذا کان یوم القیامة ۔ مگر آنکه چون باشد روز قیامت [illegible]

[illegible] فاحمی علیها فی نار جهنم [illegible]

[illegible]

از سائلان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن بایشان و اینها اشرف اعضا ظاهر اند و مشتمل اند بر اعضاء رئیسه که منبع و دل و
حکمت کلما ردت اعیدت له هرگاه که برآورده شوند آن صفائح بازگردانیده شوند برای آنکس یعنی باز داغ کرده شود چنانکه هر
بار بار در کوره آهنگری در آورده میشود و برآورده میشود - فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة - در روزیکه باشد اندازه وی
پنجاه هزار سال که عبارت است از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی و سختی وی بر گناهگاران و بر نیکوکاران چنان
گذرد که دو رکعت نماز بگذارند و اینجا طبع فلسفی حیران بود و سر خود به پیچد و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه
نبود - والحمد لله - حتی یقضی بین العباد - تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان - فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار - پس دیده شود
راه وی یا به بیند وی راه خود را یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت است - قیل گفتند
صحابه - یا رسول الله فالابل - پس حکم شتر که حق آن ادا نکرده باشند چیست و عذاب تارک زکوة در وی چگونه بود - قال گفت آنحضرت
صلعم - ولا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها - و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمیکند از آن حق آنرا - ومن حقها حلبها یوم وردها -
و حق واجب شتران اگرچه همان زکوة است و لیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گزاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن
شتران است روز ورود بکسر واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم در آن فراهم می آیند و تشنه شیر باشند
و ظاهر حدیث دال است که بترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران که ادا نمی کند حق آنرا - الا اذا کان
یوم القیمة - مگر آنکه چون باشد روز قیامت - بطح لها - بر رو انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بروی بگذرند و پایمال کنند - بقاع
قرقر - بصحرای فراخ هموار که در وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون رای نخستین نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشفه او
اوفر ما کانت - در حال بودن شتران فربه تر و تمام تر و نیست تر یا گران تر و تنومند تر باشد - لا یفقد منها فصیلا واحدا - در حالیکه
گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر را یعنی بچه ها نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد از فصیل همین شتران
باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که گم نمی کند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و مؤید این است عبارتی که در
بقر و غنم بیاید - تطأه باخفافها - پایمال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند را ظلف چنانکه
بیاید - وتعضه بافواهها - و می گزند آنکس را این شتران بدندانهای خود - کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها - هرگاه که بگذرند بروی طائفه
نخستین شتران بازگردانیده شود بروی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم
پایمال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخریها رد علیه اولیها زیرا که
رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم همین نسق واقع است و در حدیث ابی ذر نیز همچنین است و توربشتی
گفته که آنچه درین کتاب واقع شده است سهوی است که از بعضی رواة واقع شده و صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و
از رد و مرور مراد دارند رجوع فلا اشکال فتامل - فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة
واما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة بطح لها بقاع قرقر

ترجمه این عبارت معلوم شد - لاتفقد منها شیئا - درحالیکه گم نمی کند ازان گاوان و گوسفندان چیزی را - لیس فیها عقصاء - درحالیکه
نیست دران گاوان و گوسفندان پیچیده شاخها که زور آن کمتر رسد عقصاء بفتح عین و سکون قاف - ولا جلحاء - و نیست در میان آن جلحاء بفتح جیم و تقدیم جیم
بر حاء مهمله آنکه شاخ ندارد - ولا عضباء - و نه شکسته شاخ تنطحه بقرونها - میزنند آن گاوان و گوسفندان ورا بشاخهای خود - وتطأه باظلافها
وپی سپر میکنند او را بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظاء معجمه سم شگافته چون سم گاو و گوسفند و مثال آن و سم شتر را خف میگویند و سم خر را
حافر - کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار قیل - گفته شد - یا
رسول الله فالخیل - پس اسپان حکم آنها چیست - قال - گفت آنحضرت صلعم - فالخیل ثلثة - پس اسپان سه قسم اند هریک حکمی دارد - هی لرجل
وزر - اسپان مر مردی را بنده و بار گناه اند - وزر بکسر واو و سکون زا گرانی - و هی لرجل ستر - و اسپان مر مردی را پرده و موجب ستر حال اند
تا مردم ندانند که فقیر و محتاج است و حجاب اند که باز میدارند او را از اظهار حاجت بمردم - و هی لرجل اجر - و اسپان مر مردی را اجر و ثواب
اند - فاما التی هی له وزر - پس اسپان که آن مر مردی را سبب بنده و بار گناه اند - فرجل ربطها ریاء - پس اسپان مردی اند که بسته است
آنرا بجهت نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازی است و در واقع نیست - وفخرا - و بسته است آنها را برای نازیدن و بزرگی کردن
بر مردم و ریا غیر فخر است چه ریا در طاعت میباشد - ونواء - بکسر نون - علی اهل الاسلام - و بسته است برای عداوت کردن مسلمانان
تا بر ایشان بغی کند و بجنگ برآید - فهی له وزر - پس اسپان برای چنین شخصی سبب بنده و بار گناه اند - واما التی هی له ستر
واما اسپان که آن برای مردی پرده اند - فرجل ربطها فی سبیل الله - پس اسپان مردی است که بسته است آنها را
در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بی فرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز
مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتها سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را
از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است و ربطها تغنیا یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن
اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری - ثم لم ینس حق الله فی ظهورها - پس فراموش نکرده است حق خدا را و طلب ثواب از دو پشتهای
اسپان که سوار شود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بران - ولا رقابها - و نه فراموش
کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که ادا میکند حق آن را و زکوة - شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که غمخواری آنها
بکند و کاه و دانه و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها اسباب اختلاف تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون
در صحرا چرند و خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که از هر اسپ یک دینار بدهد یا قیمت کنند آنها را و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد
چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در غلام و اسپ
صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت است صلعم که فی کل فرس سائمة دینار که بیرون چرد یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده
بر اسپ غازی محمول است که سواری میکند بران و همچنین عبد برای خدمت است و حکم فرس مرو نیست از عمر رضه و سخن دراینجا دراز است و در
شرح سفر السعادت پاره ازان مذکور است - فهی لذلک ستر - پس این اسپان مر او را پرده و ستر حال اند - واما التی هی له اجر - واما اسپان که

مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم ست * فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام * پس اسپان مردی اند که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل الاسلام که جهاد کنند و دیگر آنها نیز در جهاد اعانت کنند و سوار گردانند تا جهاد کنند * فی مرج * بفتح میم و سکون را و بجیم در چراگاه فراخ سبزه و روضه * و روضه بستانیکه آب و گیاه دارد * فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء * پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات * مگر آنکه نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها * وکتب له عدد ارواثها وابوالها حسنات * و نوشته میشود مر او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای اسپان نیکیها * ولا تقطع طولها * و نبرند رسنهای خود را طول بکسر طا و فتح واو ریسمان که بندند یکطرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست و تا بگردد و بچرد * فاستنت شرفا او شرفین * پس برانند یک زمین بلند یا دو زمین بلند را * الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات * مگر آنکه بنویسد خدای تعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را بشمار گامهای که اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها * ولا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه * و نمیگذرد بآن اسپان صاحب آن از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی * ولا یرید ان یسقیها * و نمیخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی و نیت آب خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد * الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات * مگر آنکه بنویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و از اینجا معلوم میشود که کسی کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده * ثم قیل گفته شد یا رسول الله فالحمر * پس خران حکم آن چیست در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است * قال * گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحمر شیء * فرو فرستاده نشده است بمن در حکم خران چیزی بخصوص * الا هذه الآیة الفاذة الجامعة * مگر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فاذه بفا و تشدید ذال معجمه * فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره * پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند وی یابد جزای آنرا * ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره * و کسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آن را پس اگر خیری کند جزای آن می یابد یا چیزی بخصوص جزای مخصوص نازل وارد نشده * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته * کسیکه بدهد او را خدای تعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا * مثل له ماله یوم القیمة شجاعا * مصور گردانیده شود برای وی مال وی روز قیامت بصورت مار و شجاع بضم شین و کسر آن مار نر یا مطلق مار یا ماده * اقرع * مار کل که موی سر ندارد و از بسیاری زهر و درازی عمر او ست * له زبیبتان * برای وی دو نقطه یا موجود میان آنها تثنیه زبیبة بفتح زا آن مار را دو نقطه سیاه بالای دو چشم و یا در دو چشم او و بعضی گفته اند که دو دندان و پیش آمده * یطوقه یوم القیمة * گردانیده میشود آن را مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت * ثم یأخذ بلهزمتیه * پس میگیرد آن مار هر دو طرف لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی هر دو کنج دهن خود و لهزم بکسر لام و سکون ها و فتح زا دو استخوان بر آمده زیر بنا گوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحییه و لحی استخوان که ریش بر آن سر آید و چون نزدیک باشد همین بود و تفسیر کرده اند و بیرون هم ضمیر لهزمتیه راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مالدار باشد و یا زائد و بعضی میگوید آن مار هر دو کلا آنکس را * ثم یقول انا مالک * پس میگوید آن مار بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی * انا کنزک * من گنج توام که زکوة جدا کرده ننهادی

ثم تلا + پس خواند آنحضرت صلعم این آیت را + ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة + تا آخر آیه که نیست بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو
شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة + رواه البخاری + وعن ابی ذر عن النبی + روایت ست از ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال
گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها + نیست هیچ مردی که باشد مر او را شتران یا گاوان یا گوسفندان
که ادا نکند حق آنها را + الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه + مگر آنکه آورده میشود آن شتران و گاوان و گوسفندان را در حال
بودن آنها بزرگتر و فربه تر تطأه باخفافها + می سپرند آنرا شتران بپایهای خود + وتنطحه بقرونها + و میزنند گاوان و گوسفندان
او را به شاخهای خود کلما جازت اخراها ردت علیه اولها + هربار که بگذرد طائفه پسین آنها بازگردانیده شود نخستین آنها
این عبارت بظاهر مقلوب ست بخلاف عبارت حدیث ابی هریره رض که سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد + حتی یقضی
بین الناس + تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم + متفق علیه + وعن جریر بن عبد الله + روایتیست از جریر بن عبد الله بجلی
که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است. قال قال رسول الله + گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اتاکم المصدق + چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی
و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بروزن محدث گیرنده صدقه و متصدق بتا دهنده صدقه + فلیصدر عنکم وهو عنکم راض
پس باید که بازگردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی خوشنود است باین طریق که خوب پیش آیید بوی و ادا کنید
صدقه بتمام و کمال + رواه مسلم + وعن عبد الله بن ابی اوفی + پدر و پسر هر دو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه
از عالم رفت + قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال + حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش
آنحضرت می آوردند و آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد وی
قومی صدقه خود را دعا می کرد ایشان را و می گفت. اللهم صل علی آل فلان + خداوندا درود بفرست و رحمت کن بر آل فلان
که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی فاتاه ابی بصدقته + پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی ست صدقه
خود را فقال + پس گفت آنحضرت صلعم + اللهم صل علی آل ابی اوفی + و حکم آلهی نیز همچنین بود که بگیر صدقه ایشان را و صلوة
بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است + متفق علیه + وفی روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال
چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت + اللهم صل علیه + از این روایت معلوم شد که مراد بآل
فلان همان فلان است و آل مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داود مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز بتبعیت در آن
داخل اند چنانکه اشارت کردیم + وعن ابی هریرة قال + گفت + بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة + فرستاد
آنحضرت یکبار عمر بن الخطاب را به گرفتن صدقه از مردم + فقیل منع ابن جمیل بفتح جیم + پس آمده گفته شد بآن حضرت صلعم
که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده در فتح الباری گفته که واقف
نشده ام بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده و بعضی گفته اند حمید و گفته اند ابن جمیل منافق بوده

بعد ازان توبہ کرد و نفاق و قاضی حسین گفتہ کہ در وی نازل شدہ است بقول حق سبحانہ تعالی ومنہم من عاہد اللہ لئن اتانا من
فضلہ لنصدقن الآیۃ انتہی ، وخالد ابن الولید ، کہ صحابی مشہور بود او نیز نداد ، والعباس ، وعباس ابن المطلب ، عم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ، او نیز نداد و دیگران ہمہ دادند فقال رسول اللہ ، پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما ینقم
ابن جمیل ، نقم بمعنی انکار و کراہت ست کہ سبب سخط شدہ و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغہ در عقوبت نیز ازین باب ست
یعنی مکروہ نمی بیند ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد ، الا انہ کان فقیرا فاغناہ اللہ ورسولہ ، مگر بسبب ہمین کہ وی فقیر بود
ہیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی شد و بکفران نعمت کشید
و غنا تخفیف از خداست و ذکر رسول بجہت آن ست کہ وی صلعم واسطہ است در افاضت خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر
گفتہ ومنہم من عاہد اللہ لئن اتانا من فضلہ لنصدقن ولنکونن من الصالحین آوردہ اند و آن حضرت صلعم دعا کرد او را بجناب او بدرستی
بالتماس وی و عہد وی کہ شکر گزاری نعمت کند ، واما خالد فانکم تظلمون خالدا ، و اما خالد بن ولید کہ می گویند وی نیز
نداد زکوۃ سببش آن خواہد بود کہ شما ظلم می کنید او را و حال وی آنست کہ وی ، قد احتبس ادراعہ واعتدہ فی سبیل اللہ
بتحقیق وقف کردہ است زرہ ہای خود و ہمہ سازہای جنگ خود را از سلاح جہاد و چارپایہا در راہ خدا بغازیان و ہر کہ حالش این
باشد کہ چنین خیرات نفل میکند منع زکوۃ کہ واجب ست چگونہ خواہد کرد پس شاید کہ منع وی از جہت ظلم کردن شماست بروی
و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مراد آنست کہ وی چیزی ندارد کہ زکوۃ آن دہد و ہر چہ نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز
آن ہمہ را در راہ خدا وقف کردہ و فقیر شدہ و نشستہ است و اعتدہ بفتح ہمزہ و سکون عین و ضم تا جمع عتاد بفتح بمعنی ساخت
و آمادگی واللہ اعلم ، واما العباس فہی علی ، و اما عباس پس زکوۃ وی بر من ست و من ضامن آنم و سببش آن بود کہ
میگویند کہ آنحضرت صلعم پیشتر گرفتہ بود دو سالہ زکوۃ عباس را یکی زکوۃ این سالہ کہ از وی می طلبیدند و دیگر زکوۃ سال
آئندہ چنانکہ فرمود ، ومثلہا معہا ، و مانند زکوۃ این سال مانند آنست کہ زکوۃ سال آئندہ است و بعضی گفتہ اند کہ آنحضرت صلعم
مہلت دادہ و تاخیر کردہ در زکوۃ دو سالہ عباس — بالتماس وی بجہت ضرورتی و احتیاجی کہ داشت و امام را جائز ست
کہ مہلت دہد و تاخیر کند بجہت نظر و مصلحت و بعد ازان بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم ، ثم قال ، پس گفت
آنحضرت ، یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیہ ، ای عمر ندانستی و نفہمیدی کہ برادر پدر مرد مثل پدر او ست پس عباس را
بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاہدار و عاید ایکن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست کہ دو سہ درخت خرما از یک
بیخ بر آید و ہر یکی را صنو گویند و ہر دو را صنوان فی الصراح صنو بکسر یکی از چند تنہ درخت کہ ہمہ از یک بیخ رستہ باشند و برادر
پدر ، متفق علیہ ، وعن ابی حمید ، بضم حاء و فتح میم ، الساعدی ، منسوب بہ بنی ساعدہ کہ قبیلہ ایست از انصار صحابی
مشہور ست حافظ صلوۃ آنحضرت صلعم چنانچہ در باب صفۃ صلوۃ گذشت ، قال استعمل النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا من الازد
گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح ہمزہ و سکون زا کہ نام بلاد یمن ست و آنرا ازد شنوۃ نیز گویند ، یقال لہ

گفته میشد و نام پدرش معلوم نیست آن مرد را ابن اللتبیه بضم لام و فتح آن و فتح تاء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یاء
یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لتب بسکون تا قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیه عبد الله است یعنی الصدقة
عامل گردانید برای گرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت بمسلمانان این مقدار مال برای
شماست که صدقه اموال است وهذا اهدی لی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن بآنحضرت
رسید ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس خطبه برآمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش
کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه میباشد ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور اما بعد حمد و
ستایش بدرستیکه من عامل می گردانم مردانرا از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است
مرا خدای تعالی فیأتی احدهم فیقول پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید هذا لکم وهذا هدیة اهدیت لی این
مر شماراست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا فهلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست این مرد در خانه
پدر خود او بیت امه یا در خانه مادر خود که روی ست یا نفع است فینظر ایهدی له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش
فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری اوست اگر عملدار نبود و در
خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اهل وارد و ازینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه
برای وی هدیه میفرستادند از جهت این عمل جایز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند والذی نفسی
بیده لا یأخذ احد منه شیئا بخدا سوگند نه گیرد هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه بیاورد
آن مال را روز قیامت بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آن مال از جنس شتر بیاید شتر مر او را رغاء بضم راء و غین معجمه
ممدوده آواز شتر و گرگ و کفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی در گریه سخت او بقرا له خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو بیاید
مر او را آواز گاو خوار بضم خا آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو او شاة تیعر یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند
که آواز میکند تیعر بکسر عین و فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یا آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس برداشت آنحضرت
هر دو دست خود را حتی رأینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفرة بر وزن حمرة و سفرة بیاض غیر خالص
چنانکه احمر [illegible] ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت مکرر دو بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق
متفق علیه قال الخطابی فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس فی بیت امه او ابیه فینظر ایهدی الیه ام
لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بسوی
امری حرام پس وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و ازینجا گفته
آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است و کل دخیل فی العقود و ازین قبیل کلام خطابی است که هر چیز که
در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود که تا حکم وی

که آیا هست حکم وی نهی از انفراد یعنی پیش از دخل در عقد ـ لحکمه عند الاقتران ـ همچون حکم وی نهی از اقتران واجتماع ودرآمدن وے
در عقد یا هم لاهیا نسبت ـ کذا فی شرح السنة ـ واین کلیه ثانی لائق بمذهب کسی ست که از حیله منع میکند چنانچه امام مالک رح وامام
ابو حنیفه رح وشافعی رح وغیر ایشان که حیله را جائز میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ ـ وعن عدی بن عمیرة ـ
بفتح عین وکسر میم وسکون یا صحابی ست ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملناه منکم علی عمل ـ هر کسیکه عامل
گردانیم ما اورا از شما بر عملی ـ فکتمنا مخیطا ـ پس پوشید وی از ما سوزنی را مخیط بکسر میم وسکون خا وفتح یا ـ فما فوقه ـ پس پوشید
چیزی را که بالای سوزن ست در کمی یا در زیادتی ـ کان غلولا ـ میباشد این کتمان خیانت وغلول بضم عین معجمه خیانت در غنیمت و
بمعنی مطلق خیانت نیز آمده ـ یاتی به یوم القیمة ـ می آید آن کس باین فعل روز قیامت وعقاب کرده شود اورا بران ـ رواه مسلم

الفصل الثانی ـ عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الآیة ـ گفت ابن عباس رض چون نازل شد این آیت که ـ والذین
یکنزون الذهب والفضة ـ مجمل مضمون آیت آن ست که آن کسانیکه گنج میکنند زر وسیم را وخرچ نمیکنند آنرا در راه خدا گرم کرده شود
آن زر وسیم در آتش دوزخ وداغ کرده میشود بدان پیشانیها وپهلوها وپشتهای ایشان را چنانکه در فصل اول گذشت
کبر ذلک علی المسلمین ـ بزرگ وگران آمد آن بمسلمانان ـ فقال عمر انا افرج عنکم ـ پس گفت عمر رض من بکشایم بستگی این اشکال را
از شما تفریج بجیم وتشدید کشادن از فرج بمعنی کشایش ـ فانطلق عمر ـ پس رفت عمر ـ فقال ـ پس گفت ـ یا نبی الله انه کبر علی
اصحابک هذه الآیة ـ بدرستیکه گران آمد بر یاران تو این آیت ـ فقال ـ پس گفت آنحضرت صلعم ـ ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب
ما بقی من اموالکم ـ بدرستیکه خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزیکه باقی مانده است بعد از
زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید وگنجینه بسازید باکی ندارد ودر
آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرموده است بر تقدیری ست که منع زکوة کنند واگر زکوة بدهند وگنج نهند داخل وعید نیست
وانما فرض المواریث ـ وفرض نگردانیده وی تعالی میراثها ـ وذکر کلمة ـ وذکر کرد آنحضرت صلعم کلمه را این قول راوی ست یعنی آنحضرت صلعم
بعد از قول وی وانما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا وآنچه یاد دارم همین ست که فرمود که حق تعالی که مواریث
فرض کرده است برای همین کرده است که ـ لتکون لمن بعدکم ـ تا باشد اموال مر کسانی را که بعد از شما اند که وارثانند یعنی
ودر حکم میراث اشارتی ست بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود وبعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد ـ فقال ـ پس گفت
راوی ـ فکبر عمر ـ پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب ازین سخن وحمد وثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال واباحت
شایع بر جمیع اموال ـ ثم قال ـ پستر گفت آنحضرت صلعم ـ الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء ـ آیا خبر ندهم ترا ای عمر رض بهترین آنچه گنج کند
مرد ـ المرأة الصالحة ـ آن گنج کدام ست زن صالحه که بفرموده حق عمل کند ودر فرمانبرداری ورضای شوهر باشد چنانکه فرمود
اذا نظر الیها سرته ـ چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال وشادمان گرداند اورا بمشاهده حسن صورت وسیرت وروش
وی ـ واذا امرها اطاعته ـ وچون کار فرماید مرد اورا فرمانبرداری کند اورا ـ واذا غاب عنها حفظته ـ چون غائب گردد

مرد از ان زن نگاه دار در حق او در نفس و مال — رواه ابو داود — وعن جابر بن عتيك بفتح عين وكسر تا و سكون يا انصاري
صحابي بزرگ ست و در شهود وي بدر را اختلاف ست و بعد از بدر تمامه مشاهد را حاضر شده — قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم سياتيكم ركيب بتصغير ركب كه جمع راكب ست زود باشد كه بيايند شما را سوارگان مبغضون — كه دشمن داشته شده اند
و مكروه اند نزد مردم بحكم طبيعت زيرا كه براي گرفتن اموال ايشان مي آيند يا بجهت آنكه بدخلقي ميكنند و سختي مي نمايند مراد مصدقان اند
كه براي گرفتن صدقات مي آيند — فاذا جاؤكم فرحبوا بهم پس چون بيايند شما را پس جاي فراخ كنيد بر ايشان و مرحبا گوييد
بر ايشان وخلوا بينهم وبين ما يبتغون — وخالي گردانيد و تهي سازيد ميان ايشان و ميان چيزي كه مي طلبند ايشان از اموال
تا ميان ايشان و آن چيز حائلي و مانعي نباشد — فان عدلوا فلانفسهم پس اگر عدل ورزند ايشان و زور و ستم نكنند پس براي
خود ميكنند كه ثواب عدالت يابند — وان ظلموا فعليهم — اگر ظلم و ستم و زور كنند پس بر ايشان ست بزه و زيان آن مراد نسبت
كه اگرچه ظلم كنند باعتقاد و بزعم شما يا مراد فرض و تقدير آنست مبالغه و الا اگر بتحقيق ظلم كنند در رضاي ظالم چه صورت دارد —
وارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم — وخشنود گردانيد ايشان را زيرا كه تمام و كمال زكوة شما خشنودي ايشان ست يعني
اگرچه اصل واجب زكوة باداي مال حاصل ميشود وليكن اگر مصدقان راضي وخشنود روند اتم و اكمل ست — وليدعوا لكم
و بايد كه دعا كنند مصدقان براي شما بمتابعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه بحكم الهي تعالى بعد از اخذ صدقات دعا ميكرد — رواه ابو داود —
وعن جرير بن عبد الله صحابي مشهور ست بحسن صورت و سيرت — قال جاء ناس يعني من الاعراب الى رسول الله —
گفت آمدند بعضي مردم از باديه نشينان بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقين ياتونا فيظلمونا
پس گفتند كه بعضي مردم از مصدقان مي آيند ما را پس ظلم ميكنند ما را — فقال پس گفت آنحضرت — ارضوا مصدقيكم
راضي گردانيد صدقه گيرندگان خود را — قالوا — گفتند آن مردم اعراب يا رسول الله وان ظلمونا — راضي گردانيم يا ايشان را
اگرچه ظلم كنند ما را — قال — گفت آنحضرت — ارضوا مصدقيكم وان ظلمتم — راضي گردانيد مصدقان خود را اگرچه ظلم كرده شويد شما بهمان
توجيه و تاويل كه گفته شد — رواه ابو داود — وعن بشير بفتح با و كسر شين معجمه ابن الخصاصيه بفتح خاي معجمه وتخفيف صاد مهمله و
تشديد يا و تخفيف آن نام مادر بشير ست كه صحابي ست و مولاي آنحضرت — قال قلنا ان اهل الصدقة يعتدون علينا گفت
بشير گفتيم يعني با آنحضرت كه اهل صدقه كه براي گرفتن صدقه از ما مي آيند تجاوز مينمايند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم ميكنند بر ما افنكتم من اموالنا بقدر ما يعتدون — آيا پنهان كنيم ما از اموال هاي خود بر اندازه آنچه ظلم ميكنند
قال لا — گفت آنحضرت نه پوشيد و صبر كنيد بر آنچه ميكنند — رواه ابو داود — وعن رافع بن خديج بفتح خا و كسر دال انصاري
صحابي ست — قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العامل على الصدقة بالحق كالغازي في سبيل الله — عمل كننده بر
صدقه بر طريق حق و عدل و انصاف همچو كسي ست كه غزا كننده است در راه خدا و يابنده است ثواب آنرا — حتى يرجع
الى بيته — تا آنكه باز گردد بسوي خانه خود — رواه ابو داود والترمذي — وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي

صلی الله علیه وسلم قال لا جلب ولا جنب روایت است از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب
و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جای دور و امر کند خداوندان مواشی را
که کشیده بیارند ماشیه خود را در جاییکه فرود آمده است و جنب آنکه خداوندان ماشیه دور روند از جای نزول ساعی را تکلیف کنند
که بجانب او آورد و هر دو نهی عنه است از جهت حصول تعب مشقت در اول بمتصدق و در ثانی بر مصدق ولا تؤخذ صدقاتهم
الا فی دورهم و گرفته نشود صدقه‌های مردم مگر در سراها و جایهای ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت
جلب و جنب است هر دو رواه ابو داود * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استفاد مالا فلا زکوة
فیه حتی یحول علیه الحول هر کسیکه بیابد مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال رواه الترمذی وذکر
جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر * و ذکر کرده است ترمذی جماعه از رواة را که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول
ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلعم اما اینچنین موقوف که
بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شده * وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایت است از امیر المومنین علی که عباس رض سوال کرد در شتاب دادن
زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین اما حلول در مکان بکسر و ضم هر دو است
کذا قالوا فرخص له فی ذلک پس رخصت کرد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب ما و شافعی و اکثر ائمه از
جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مبین و مؤید اول مر قول آنحضرت را که واما العباس فهی علی که در فصل اول
از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی * وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان
النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت
آگاه باشید هر که والی شود و نگاهبان شود یتیمی را که مر او را مالی است پس باید که سوداگری کند در وی * ولا یترکه حتی تاکله الصدقة
و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند او را زکوة * رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال
روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان المثنی بن الصباح ضعیف * زیرا که مثنی بن
صباح ضعیف است یا کیکی از راویان این حدیث است اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی سستی دارد

تسع واربعین ومائة

الفصل الثالث * عن ابی هریرة قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابو بکر بعده * گفت ابو هریره
چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر بعد از وی * وکفر من کفر من العرب * و کافر شد کسیکه کافر شد از عرب
بانکار زکوة و لحوق بمسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار وی
کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع او و منع از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت

چنانکه در حدیث من ترک الصلوٰة متعمدًا فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شده بودند و بعضی امتناع آورده پس اطلاق کفر
و نفی هر دو جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان بایستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد با ابی بکر
و اعتراف کرد که حق همان است که ابوبکر بدان رفت چنانکه مذکور باید - قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس
وقد قال رسول الله چگونه کشتن میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس
حتی یقولوا - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان - لا اله الا الله فمن قال پس کسیکه بگوید لا اله الا الله عصم منی
ماله ونفسه نگاه داشته است از من مال خود را و نفس خود را - الا بحقه - مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بحق الاسلام
چنانکه دیت و قصاص و غیر آن - وحسابه علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او در آخرت
بعلم الهی ست چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بتصدیق - فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوٰة والزکوٰة
پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آئینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد میان نماز و زکوٰة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب
زکوٰة را منکر گردد یا باول عمل کند و از ثانی امتناع آرد فان الزکوٰة حق المال زیرا که زکوٰة حق واجب در مال ست چنانکه نماز
حق واجب در نفس ست و موجب هر دو اسلام ست - والله لو منعونی عناقًا - بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله عناق بفتح عین بزغاله ماده
که بیک سال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را و این مبالغه است در طلب حق واجب و در قاموس
گفته است که عقال بکسر عین زکوٰة یک ساله از شتر و گوسفند - کانوا یؤدونها الی رسول الله - بودند که ادا میکردند بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها - هر آئینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا برای حفظ
شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم - قال عمر فوالله ما هو الا رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال - گفت
عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من درین محاجت مگر آنکه دانستم من در شناختن و هویدا شد بر من که خدا تعالی کشاده
سینه ابوبکر صدیق را برای قتال - فعرفت انه الحق - پس شناختم من که همین ست حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است
که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت ست و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتور
در کارخانه اسلام راه یابد توقف و تاخیر لائق می نماید ابوبکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند من تن تنها باهم
قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر رض - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز
احدکم یوم القیمة شجاعًا اقرع - میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یفر منه صاحبه میگریزد
از آن مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد - وهو یطلبه - و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه - تا آنکه لقمه میگرداند صاحب
گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت ست که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و نیز احتمال
منع و دست و انگشتان ظاهر میگردد - رواه احمد - وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوٰة
ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنقه شجاعًا - نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوٰة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی روز قیامت

در گردن وی مار وی را. ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله. پس خواند آن حضرت بر ما دلیل این سخن را که تصدیق میکند آن را
و موافق است بآن از کتاب خدا این آیت را. ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله الآیة. تا تمام آیت چنانکه در فصل اول
گذشت. رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه. وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
گفت عائشه شنیدم آنحضرت را که میگفت. ما خالطت الزکوة مالا قط الا اهلکته. نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة
بجهت بیرون نیاوردن وی از آن مال آن مال را بضائع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
بآن در حکم هلاک و ضائع ست. رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه. روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری
در تاریخ خود نه در صحیح خود. والحمیدی. و روایت کرده است حمیدی. وزاد. و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود
زکوة مهلکه. قال. گفت آنحضرت. یکون قد وجب علیک صدقة. می باشد این که بتحقیق واجب شده است بر تو زکوة.
فلا تخرجها. پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک الحرام الحلال. پس هلاک میگرداند حرام حلال را بمخالطت وی با وی بعدم
انتفاع یا به هلاک و ضیاع. وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین. و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسیکه اعتقاد کرده
تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی و ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمیکنند دفع قیمت در زکوة زیرا که
این قضیت که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نیابد بغیر آنکه چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة بمال نزد ایشان تعلق شرکت ست
زیرا که منصوص علیه شاة ست مثلا پس شارع مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش
ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة بمال در ذمه چنانکه نزد ابو حنیفه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر
تعلق زکوة بذمه آن ست که امر باداء زکوة بسوی فقیر ایصال ست مر رزق موعود را که مشار الیه ست بقول حق تعالی
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت ست از چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف ست
باختلاف حوائج عبد از آن واجب گردانید مال مسمی بر اغنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد بانجاز آن مواعید از آن
مسمی و مال مسمی احتمال ندارد به کفایت آن حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن حوائج و مواعید پس متضمن گردد
امر بانجاز مواعید اذن باستبدال را و بطلان قید شاة بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بمعنی
و کلاهی خود از مال معین که بوی سپرده پس این اذن ست از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از آن جهت
درست نیست که قربت آنجا اراقت دم ست و در متنازع فیه سد حاجت محتاج ست بر تقدیر تعلق بذمه اگرچه به صورت
مخالطت نیست اما در حکم مخالطت ست و در معنی آن ست فافهم. کذا فی المنتقی. اینچنین در منتقی ست که تصنیف ابن عبد البر ست
ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة. و روایت کرده است بیهقی در شعب الایمان
از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عائشه این معنی را که وقال احمد فی خالطت. و گفته است احمد در قول وی خالطت الزکوة
تفسیره ان الرجل یاخذ الزکوة و هو موسر او غنی. تفسیر وی این ست که مردی میگیرد زکوة را و حال آنکه وی موسر ست

یا غنی شک راوی ست و اگر در میان موسر و غنی فرقی نہند از جہت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سہولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم
فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود۔ و انما ہی للفقراء۔ و نیست این زکوٰۃ مگر برای فقیران مخالطت زکوٰۃ بمال و ہلاک
آن بمخالطت حرام بحلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بمخالطت زکوٰۃ بمال گرفتن آنست باوجود یسار و غنا و در معنی
اول مراد منع زکوٰۃ است و نہ دادن آن بفقراء و ہر دو معنی صحیح ست و احتیاج مذکور بنی بر معنی اول ست

باب ما یجب فیہ الزکوٰۃ

اتفاق دارند ائمہ بر وجوب زکوٰۃ در انعام و اثمان و عروض و باقی ہمہ اموال تجارت و اختلاف کردہ اند در ثمرہا و حبوب
و میوہ ہا کہ دیرپا نباشد و بسال تمام نماند نزد ائمہ واجب نیست در ان زکوٰۃ و در تمر و رطب واجب ست و تقییدش بپنج
وسق نہ در کمتر از ان و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابوحنیفہ واجب ست عشر در ہر چہ بیرون آید از زمین
کم باشد یا بیش مگر در نی و ہیزم و گیاہ و حجت برای امام قول حضرت رسول اللہ صلعم ما اخرجتہ الارض ففیہ العشر و تفاصیل
این باب از کتب فقہ باید جست

الفصل الاول عن ابی سعید الخدری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس فیما دون خمسۃ اوسق
من التمر صدقۃ نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین جمع شصت صاع و صاع چہار مد و مد یک رطل و ثلث رطل و تحقیق
این اوزان و تطبیق آن باوزان دیار ہند در شرح سفر السعادت بتفصیل کردہ شدہ است فلینظر ثمہ۔ ولیس فیما دون خمس
اواق من الورق صدقۃ۔ و نیست در چیزیکہ کم از پنج اوقیہ از نقرہ است زکوٰۃ اواق بفتح ہمزہ جمع اوقیہ بضم ہمزہ و سکون واو
و کسر قاف و تشدید یا چہل درہم پس پنج اوقیہ دو صد درہم باشد و ورق بفتح واو و کسر را نقرہ۔ ولیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقۃ۔ و نیست در پایان از پنج نفر از شتر صدقۃ و ذود بذال معجمہ از دو تا نہ یا از سہ تا دہ را گویند درین حدیث
خبر کرد زکوٰۃ تمر و نقرہ و شتر کردہ متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی المسلم
صدقۃ فی عبدہ ولا فی فرسہ نیست بر مسلمان صدقۃ در بندۂ وی و نہ در اسپ وی مراد بندۂ خدمت و اسپ سواری ست۔ وفی روایۃ
لیس فی عبدہ صدقۃ الا صدقۃ الفطر نیست در بندۂ وی صدقۃ مگر صدقۃ فطر کہ از وی میدہد متفق علیہ۔ وعن انس ان ابابکر
کتب لہ ہذا الکتاب لما وجہہ الی البحرین۔ روایت ست از انس کہ ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را ہنگامیکہ متوجہ
گردانید او را بسوی بحرین کتاب این ست بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ ہذہ فریضۃ الصدقۃ التی فرض رسول اللہ۔ این فریضۂ زکوٰۃ
است کہ فرض گردانیدہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی المسلمین بر مسلمانان۔ والتی امر اللہ بہا رسولہ۔ و آن صدقۃ کہ امر کردہ است
خدای تعالیٰ بآن پیغمبر خود را فمن سئلہا من المسلمین علی وجہہا فلیعطہا پس کسیکہ طلبیدہ شود آن صدقۃ را از مسلمانان بر وجہ مشروع
کہ بر آن صدقۃ راست باید کہ بدہد آنرا۔ ومن سئل فوقہا فلا یعط۔ و کسیکہ طلبیدہ شود فوق آن و زیادہ بر وجہ مشروع پس نباید
بدہد بعد از ان بیان نصاب زکوٰۃ ہر قسم از اموال میکند و میفرماید۔ فی اربع و عشرین من الابل فما دونہا من الغنم من کل خمس شاۃ

در بیست و چہار از شتران و آنچہ پایان این بیست و چہار است از ہر پنج شتر یک گوسفند۔ من الغنم بیان شاۃ است برائے تاکید۔ فاذا بلغت
خمسا وعشرین الی خمس وثلثین پس چون برسند شتران بیست و پنج شتر را تا سی و پنج شتر ففیہا بنت مخاض انثی پس واجب
در ان بنت مخاض ست مادہ و بنت مخاض آنکہ یک سال بروی گذشتہ باشد زیرا کہ مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقہ ہای حامل را گویند
یعنی ست کہ او را ولد نیست فاذا بلغت ستا وثلثین الی خمس واربعین ففیہا بنت لبون انثی چون برسد سی و شش را تا چہل و پنج پس در ان
بنت لبون ست مادہ و بنت لبون بفتح لام آنکہ دو سال بروی گذشتہ باشد زیرا کہ مادر وی شیر میدہد بچہ دیگر را کہ زائیدہ است۔ فاذا بلغت ستا واربعین
الی ستین ففیہا حقۃ پس چون برسد چہل و شش را تا شصت پس در ان حقہ است بکسر حاء و تشدید قاف طروقۃ الجمل۔ کہ گرفتہ شدہ شتر یعنی
مستحق آن شدہ است کہ شتر نر بروی بجہد و آن آنست کہ بچہار سال رسیدہ۔ فاذا بلغت واحدۃ وستین الی خمس وسبعین ففیہا جذعۃ پس
وقتیکہ برسد شصت و یک را تا ہفتاد و پنج پس در وی جذعہ است بفتح جیم و ذال شتر [illegible] فاذا بلغت ستا وسبعین الی تسعین
ففیہا ابنتا لبون چون برسد ہفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون ست فاذا بلغت احدی وتسعین الی عشرین ومائۃ ففیہا حقتان طروقتا الجمل
پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقہ است کہ گرفتہ شدہ شتر۔ فاذا زادت علی عشرین ومائۃ ففی کل اربعین بنت لبون پس
چون زیادہ گردد بر صد و بیست پس در ہر چہل بنت لبون ست وفی کل خمسین حقۃ۔ و در ہر پنجاہ حقہ است۔ ومن لم یکن معہ الا اربع من الابل
و کسیکہ نباشد با وی مگر چہار شتر فلیس فیہا صدقۃ پس نیست واجب در وی صدقہ۔ الا ان یشاء ربہا مگر آنکہ خواہد صاحب شتران کہ بطریق تبرع
و تطوع چیزی بکند۔ فاذا بلغت خمسا پس چون برسد پنج شتر را ففیہا شاۃ پس در وی یک گوسفند است۔ ومن بلغت عندہ من الابل صدقۃ الجذعۃ
و کسیکہ رسید نزد وے از شتران مقداری کہ صدقہ در وی جذعہ باشد کہ از شصت و یک تا ہفتاد و پنج ست۔ ولیست عندہ جذعۃ
و حال آنکہ نیست نزد وی جذعہ وعندہ حقۃ و نزد وی حقہ ہست فانہا تقبل منہ الحقۃ ویجعل معہا شاتین پس قبول کردہ میشود
از انکس حقہ و میگرداند با وی دو گوسفند۔ ان استیسرتا لہ۔ اگر آسان شوند آن دو گوسفند مر او را او عشرین درہما۔ یا گرداند بیست
درہم را۔ ومن بلغت عندہ صدقۃ الحقۃ۔ و کسیکہ رسید نزد وی صدقہ حقہ۔ ولیست عندہ الحقۃ وعندہ الجذعۃ۔ و نیست نزد آن حقہ
و نزد او جذعہ است کہ فوق حقہ ہست۔ فانہا تقبل منہ الجذعۃ پس بدرستیکہ قبول کردہ میشود از وی جذعہ۔ ویعطیہ المصدق عشرین درہما
او شاتین۔ و میدہد او را مصدق بیست درہم یا دو گوسفند چنانکہ میدہد او در قسم سابق۔ ومن بلغت عندہ صدقۃ الحقۃ ولیست
عندہ الا بنت لبون۔ و کسیکہ رسیدہ نزد وی صدقہ حقہ و نیست نزد وی مگر بنت لبون۔ فانہا تقبل منہ بنت لبون ویعطی معہا شاتین او عشرین
درہما پس بدرستیکہ قبول کردہ میشود از وی بنت لبون را و بدہد ہمراہ آن دو شاۃ یا بیست درہم۔ ومن بلغت صدقتہ بنت لبون وعندہ حقۃ
و کسیکہ برسد صدقہ وی بنت لبون را و نزد وی حقہ است۔ فانہا تقبل منہ الحقۃ ویعطیہ المصدق عشرین درہما او شاتین پس بدرستیکہ قبول
کردہ میشود از وے حقہ و میدہد او را مصدق بیست درہم یا دو گوسفند بعکس آنکہ او میدہد مصدق را۔ ومن بلغت صدقتہ بنت لبون ولیست عندہ وعندہ بنت مخاض
فانہا تقبل منہ بنت مخاض ویعطی معہا عشرین درہما او شاتین ومن بلغت صدقتہ بنت مخاض ولیست عندہ وعندہ بنت لبون فانہا تقبل منہ ویعطیہ المصدق
عشرین درہما او شاتین ترجمہ این عبارت نظر بما سبق ظاہر ست و حاصل آنست کہ اگر مصدق از کسی از روی حساب چیزی دیگر یابد آن ہم کند و اگر بیشتر [illegible]

نقل بود. رواه البخاری . وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون . در چیزیکه آب داده است
آسمان وچشمه‌ها او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله وثای مثلثه در قاموس گفته که عثری آنچه آب داده است آنرا آسمان
وبرین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شده بعاثور وعاثور
گو بیست که کنده میشود بر زمین مانند جوی وآب میرسد از وی بیخ‌ها وتره یا درخت خرما وگفته‌اند که عثری نیز مردی را میگویند
که فارغ ست از دنیا وآخرت وکار نمیکند برای هیچ یکی ازین ودر حدیث آمده است که دشمن داشته‌ترین مردم نزد خدای عثری است
یعنی مرد فارغ از کار دنیا وآخرت ونخل را که در آب دادن آن بدالیه ومانند آن تعب نمیکشند عثری میگویند از جهت حصول فراغ
وآسایش دران وبالجمله درانچه بآب باران وچشمه وکندن جوی بی آنکه کشیده بود ومانند آن حاصل شده - العشر ده یکی
واجب است - وما سقی بالنضح - وآنچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه ومانند آن بشتر وگاو وخران - نصف العشر
بیست یکی است - رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار - عجماء
بر وزن حمراء یعنی بهیمه چنانکه اسپ وستور ومانند آن وجرح بضم جیم خستگی وبفتح خسته کردن ودر اینجا بضم است وجبار بضم وتخفیف باء هدر وباطل
شده ومراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را ونباشد با وی کشنده یا راننده ودر روز باشد جراحت او وتلف
او هدر وباطل است وهیچ چیزی بسبب آن لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا که جرح واتلاف بتقصیر او است
وهمچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن ونگاهداشتن وی چه عادت در شب بستن ونگاهداشتن دواب جاری است واگرچه لفظ
حدیث عام است ولیکن آنرا مقید ومخصوص ساخته‌اند بدلائل واحادیث دیگر - والبئر جبار - یعنی اگر یکی را چاه گرفت تا بسرا
او چاهی بکنند ناگاه در وی افتاد بران شخص هیچ ضمانی نباشد وهمچنین اگر در زمینی که ملک او است بکند یا در صحرائیکه در راه گذر
مردم است وشخصی دران بیفتد ضمانی نباشد - والمعدن بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت - جبار - واگر یکی را برای
کان کندن باجاره گرفته‌اند وی در کان افتاد ودست وپای او شکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید - وفی الرکاز الخمس -
ودر رکاز پنج یکی است ورکاز براء اول وزای در آخر مراد بآن نزد حنفیه معدن است ونزد اهل حجاز وفقها دفینه اهل جاهلیت یعنی مال
انسب است بسیاق حدیث ودر حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب وفضه که پروردگار تعالی
پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی ونزد شافعی در معدن زکوة نیست وحکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهب
وفضه باشد ونزد وی در دفین خمس است بی اشتراط حولان حول - متفق علیه

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق - عفو کردم من از
گرفتن زکوة اسپ وبنده مراد اسپ سواری وبنده خدمت است ودر عبارت عفو اشارت است که در امساک مال وترک انفاق
آن سبب عهد گناهی است ولیکن شفقت بحال بندگان تقاضای عفو کرده - فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما
پس بیارید صدقه نقره را از هر چهل درهم یک درهم بعد از آنکه بحد نصاب برسد که دویست درهم است - ولیس فی تسعین ومائة شیء -

زیادت در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی - فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم - بحساب مذکور که از چهل یک درم ست - رواه
الترمذی وابوداود وفی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی - و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی ست مشهور
بصحبت علی و تکلم کرده ائمه در وی از علی رضی الله عنه چنین آمده - قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم - گفت زهیر که راوی ست از
حارث اعور گمان میبرم حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرد بآنحضرت و موقوف
بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلعم - انه قال - روایت کرد آنحضرت گفت - هاتوا ربع العشر من کل اربعین درهما درهم
بدهید چهار یک از ده یک که از چهل درم یک درم ست - ولیس علیکم شیء حتی تتم مائتی درهم - و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه
تمام شود و بگردد دویست درم پس در وی پنج درم ست - فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم - پس چون بود دویست
درم پس در وی پنج درم ست - فما زاد فعلی حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیاده شود پس بحساب آنست هرچه باشد اندک یا بیشتر
و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و میگوید
وفی الغنم فی کل اربعین شاة شاة - و در گوسفندان در هر چهل گوسفند یک گوسفند ست و در آنچه زیاده گردد بر چهل پس هیچ نیست
الی عشرین ومائة - تا صد و بیست - فان زادت واحدة فشاتان - پس اگر زیاده شود بر صد و بیست اگرچه یک شاة واجب
میشود دو شاة الی مائتین تا دویست شاة همین دو شاة ست - فان زادت فثلاث شیاه پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک شاة هم
باشد واجب میشود سه شاة - الی ثلثمائة - تا سه صد شاة و شاة بها ست و اصل شاة شوهة بدلیل تصغیر وی شویهة و جمع شیاه
چنانکه جمع شفه شفاه می آید - فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود نه آنکه هرچه زیاده شود - ففی
کل مائة شاة شاة - پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و کذا و در میان هیچ نیست - فان لم تکن الا تسع
وثلثون - پس اگر نباشد مگر سی و نه - فلیس علیک فیها شیء - پس واجب نیست بر تو چیزی - وفی البقر فی کل ثلثین تبیع و در
گاوان در هر سی گاو تبیع ست که یک سال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انثی درینجا برابر ست - وفی الاربعین مسنة -
و در چهل گاو مسن ست که دو سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق
در فصل اول گذشت ظاهرا آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - ولیس علی العوامل شیء - و نیست
بر شتران و گاوانیکه کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن و غیر آن چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و
این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة ست - وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن - روایت
از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة - امر کرد
آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده - ومن کل اربعین مسنة - و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله و تبیع ذکر
و مونث هر دو ذکر کرده و در مسنه مونث ذکر کرده اکتفا کرده باول یا در تبیع نر و ماده هر دو برابر ست و در مسن ماده معین ست والله اعلم
و نزد ما در هر دو نر و ماده برابر ست و هر دو جایز ست - رواه ابوداود والترمذی والنسائی والدارمی - وعن انس ان ابا

غربا یعنی ظاهر میشد در وی شیرینی - قبل ان یوکل منه پیشتر از انکه خورده شد از ان این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص
درین باب و برهمین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم ست مر شافعی را ولیکن فقها میگویند که این مفضی میگردد بربوا و میگویند که ورود این
احادیث پیش از تحریم ربوا است کذا قیل پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقه است و شارع دران مسامحت کرده
واینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع ست فلا اشکال و
واگر عام ست مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم - رواه ابوداؤد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی العسل فی کل عشرة ازق زق - روایتیست از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوٰة عسل در هر ده مشک یک مشک ست - رواه الترمذی
وقال فی اسناده مقال - وگفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن ست و بعضی راویان وی مطعونند - ولا یصح عن النبی - و صحت
نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوٰة عسل کثیر شیئ - بسیار چیزی و علما نیز اختلاف دارند نزد امام
شافعی در عسل زکوتی نیست و بیهقی از امیر المومنین علی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوٰة نزد امام ابی حنیفه در ان
عشر ست اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از خضروات ونحو آنکه حجت امام ابی حنیفه
قول حضرت رسول ست صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت ست و در روایت دیگر ده قربه است
چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور ست در کتاب و اما عسلی که بهم رسانیده می آید از جبال در وی نیز عشر ست نزد امام و در بعضی نیست نزد
ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسلی که در جبال و بریه یا ارض موات یافته شود و اگر احتیاز کرده شده پس در وی عشر ست
والا حکم صید دارد والله اعلم - وعن زینب امرأة عبد الله - روایت ست از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات ست
و صحابه از وی روایت میکنند قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن
پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - ولو من حلیکن - واگر چه از زیور شما باشد و حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یا
و در بعضی حلیتکن بکسر حاء و سکون لام و بتای فوقانیه بعد تحتانیه - فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة - زیرا که به تحقیق شما بیشترین دوزخیانید
روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوٰة حلی مر زنان را پس نزد امام ابو حنیفه در وی زکوٰة است و نزد مالک زکوٰة نیست
در حلی که مباح ست استعمال وی و شافعی را دو قول ست و اظهر همین ست و همین مختار در مذهب احمد و در آنچه برای پوشیدن نبود یا برای
اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوٰة است باتفاق نزد ایشان
نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوٰة نیست در حلی از جواهر ولآلی در هر حال و حجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح ست پس مشابه
به جامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون الذهب
والفضة الآیة و عموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع ست و صحابه و تابعین و من بعدهم
اختلاف داشتند دران و بعضی گفته اند که مراد بزکوٰة حلیه عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این تاویل از سعید
ابن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب ست والله اعلم - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده

ان امرأتین اتتا رسول اللہ - دو زن آمدند پیش پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - وفی ایدیہما سواران من ذہب - ودر دستہای ہر یکی از این دو زن یاره بود از طلا - فقال لہما تؤدیان زکوتہ پس گفت آنحضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوۃ آنرا - قالتا لا گفتند

ادا نمیکنیم زکوۃ آنرا - فقال لہما رسول اللہ صلعم پس گفت آنحضرت آن دو زن را - اتحبان ان یسورکما اللہ بسوارین من نار

آیا دوست میدارید شما که بپوشاند شما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ - قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم

بپوشاند ما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ - قال فادیا زکوتہ گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوۃ آنرا - رواہ الترمذی

وقال ہذا حدیث قد رواہ المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوہ - و گفته است ترمذی این حدیثی است که روایت

کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن - والمثنی بن الصباح وابن لہیعۃ یضعفان فی الحدیث - مثنی بن صباح

و ابن لہیعہ که وی نیز از رواۃ این حدیث است ضعیف داشته میشوند در حدیث - ولا یصح فی ہذا الباب عن النبی صلعم شیٔ -

و صحیح نشده است در باب زکوۃ حلی از آنحضرت چیزی - وعن ام سلمۃ قالت کنت البس اوضاحا من ذہب گفت

ام سلمه بودم من میپوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بفتح ضاد معجمه و حا مهمله نوعی از زیور است و اصل وی از نقره است و از

ذہب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضح بجهت سفیدی و روشنی اوست در صراح گفته

وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید - فقلت پس گفتم من - یا رسول اللہ اکنز ہو - آیا گنج

است این که در قرآن وعید در وی واقع شده - فقال ما بلغ ان تؤدی زکوتہ - گفت آنحضرت چیزی که برسد بمقداری که ادا کرده شود

زکوۃ آن یعنی بحد نصاب برسد - فزکی فلیس بکنز پس ادا کرده شد زکوۃ آن پس نیست گنج که بر آن وعید است یعنی هر مال که زکوۃ

آن ادا کنند از حیطهٔ وعید خارج است - رواہ مالک و ابو داود - وعن سمرۃ بن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح

ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یامرنا ان نخرج الصدقۃ من الذی نعد للبیع - بود آنحضرت امر میکرد ما را

که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و نشست

و سواری میبود بیرون از زکوۃ نبود - رواہ ابو داود - وعن ربیعۃ بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد - ربیعه که تابعی جلیل القدر

متفق علیه است میان علما و او را ربیعۃ الرای میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه - ان رسول اللہ که پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی - جدا کرده داد مر بلال پسر حارث مزنی را که از صحابه است

در وفد مزینه آمده بود و اقطاع جدا کردانیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعه زمین تا از حاصل آن رزق خود

سازد و اقطاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بغیر تملیک - معادن القبلیۃ - کانهای قبلیه بفتح قاف و با نام ناحیه است

از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه است - وہی من ناحیۃ الفرع - و این قبلیه از جانب فرع است بضم فا

و سکون را و عین مهمله و در جانب بالای مدینه میان حرمین - فتلک المعادن لا یؤخذ منہا الا الزکوۃ الی الیوم پس آن

کانها گرفته نمیشود از آنها مگر زکوۃ که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذهب امام مالک است

در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر ده آن خمس ست و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا بتعب و
مونت چهل یک دهد والا الخمس — رواه ابوداؤد

الفصل الثالث — وعن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضروات صدقة گفت آنحضرت
که نیست در سبزیها و تره ها زکوٰة و این مذهب ائمه ثلثه است و میوه ها که دیر نپاید و سال تمام نایستند همین حکم دارند و نزد امام
ابوحنیفه در هرچه از زمین روید کم یا بیش ده یک ست مگر کاه و نی و هیزم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجته الارض
ففیه العشر چنانکه در شرح حدیث باب اول گذشت — ولا فی العرایا صدقة — و نه در عرایا صدقه است و عرایا جمع عریه است و آن
فروختن رطب یعنی خرماهای تر که بر درخت ست بتمر یعنی خرماهای خشک بطریق تخمین و اگرچه از بیع میوه تر بجنس آن بمیوه
خشک که آنرا مزابنه گویند بجهت احتمال ربا نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما بجهت حاجت
مفلسان و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و نخلی هم ندارند که از آن رطب بر عیال خرج
بخورانند تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند پاره از آن که از قوت زیاده مانده است بصاحب نخلی میدهند
و از وی رطبی که بر درخت دارد بخرص میخرند و در این جهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در مادون خمسه اوسق
رخصت داده اند و چون اقل از خمسه اوسق بود در وی زکوٰة نباشد چنانکه فرمود — ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی
العوامل صدقة — و نیست در چهارپایان که کار میکنند و برای تجارت اند صدقه چنانکه گذشت — ولا فی الجبهة صدقة — و نیست
در جبهه صدقه — قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید — گفته است صقر نام کسی که از رواة این حدیث ست که مراد بجبهه
اسپان و استران و غلامان اند که پیشانی دارند — رواه الدارقطنی — وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر
روایت است از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین ست آورده شده بوقص گاوان تا زکوٰة از آنها بستانند — فقال لم یامرنی
فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء — گفت معاذ امر نکرده مرا در وی آن حضرت بچیزی از زکوٰة — رواه الدارقطنی والشافعی
وقال الوقص مالم یبلغ الفریضة — و گفته است شافعی که وقص آن چیزیست که بنصابی که در وی زکوٰة واجب گردد نرسیده است خواه در ابتدا
خواه در میان فریضه ها و گفته اند که مراد اینجا اول ست زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ بجهت آن اول بود والله اعلم وقص و اوقاص [illegible]

باب صدقة الفطر

صدقه فطر فرض ست نزد شافعی و همچنین نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت موکده است نزد مالک در قولی و واجب ست
نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر حمل
میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر ست و ما میگوییم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر [illegible]
وجوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بی شرط نما و نزد شافعی هر که زیاده
بر قوت یومیه خود و برای کسیکه بر وی نفقه او ست فاضل باشد از لباس و مسکن و خادم و دین فرض ست بر وی صدقه فطر

و شعیر نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از
طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی و گفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده
بطریق تطوع بود نه وجوب و بعضی گفته اند که واجب در ان زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد ازان نصف صاع
از بر گردانیدند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم و زبیب در حکم بر ست نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر ست نزد ابی یوسف
و محمد و مروی ست از امیر المؤمنین علی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع ست از بر اما چون توسعه کرد پروردگار
تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر و غیره و ازینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع ست

الفصل الاول — عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر صاعا من
تمر او صاعا من شعیر — گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نیست
و ازینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر
و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که
ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن جز یکبار نبود — علی العبد والحر والذکر والانثی
والصغیر والکبیر من المسلمین — بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد وجوب
بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر او ست اگر مالک مال نبود
والا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب ست — وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة
و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و ظاهر حدیث دلیل ست که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند
لیکن ائمه اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای استحباب ست و درینجا تفصیل بسیار ست
در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم متفق علیه — وعن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام
گفت ابو سعید خدری بودیم ما که می برآوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم ست که
متعارف ست و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بضم ذال معجمه و تشدید را که متعارف در ان
وقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود — او صاعا من شعیر — یا بیرون می آوردیم صاعی از جو — او صاعا من تمر
یا صاعی از خرمای خشک — او صاعا من اقط — بفتح همزه و کسر قاف و بطای مهمله یا صاعی از قروت که آنرا پنیر نیز گویند و آن
شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد — او صاعا من زبیب — یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه

الفصل الثانی — عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم — گفت ابن عباس
در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر ست و در حقیقت آن صدقه صوم ست که صوم بی ادای آن
معلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است — فرض رسول الله صلی الله

علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او شعیر - واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو - ونصف صاع من قمح - بفتح قاف وسکون میم یا نصف صاع از گندم - علی کل حر او مملوک ذکر او انثی صغیر او کبیر - بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ - رواه ابو داود والنسائی - وعنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر

وهم از ابن عباس رضی است گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر یعنی صدقهٔ فطر را طهرة للصیام - از جهت پاک گردانیدن روزه را و در بعضی نسخ طهرة للصیام من اللغو والرفث - از سخن بیهوده ولا یعنی گفتن و از رفث که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در تهییج جماع و آنچه خطاب کند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهانست که در ادای روزه از او موجود آمده باشد - وطعمة للمساکین - وصدقهٔ فطر واجب ست از جهت طعام دادن بمساکین حتی بی نیاز گردانیده شود ایشان از سوال دران روز چنانکه در حدیث آمده است - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة آنحضرت برانگیخت و فرستاد آواز کننده را در کوچه های کشاده مکه تا ندا کند - الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم - آگاه باشید که صدقهٔ فطر واجب ست بر هر مسلمان - ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح - صدقهٔ فطر دو مد ست از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مدست - او سواه - یا جز گندم که سیب باشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است - او صاع من طعام - و اگر مراد به طعام گندم باشد او از برای شک راوی ست و اگر جز آن باشد برای تنویع - رواه الترمذی - وعن ثعلبة بن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر - بضم صاد و فتح عین مهملتین - عن ابیه - این چنین ست در نسخ مشکوة و صواب عبد الله بن ثعلبة بن صعیر او بن ابی صعیر ... حالی ست مراد این یک حدیث ست از آنحضرت در صدقهٔ فطر و کاشف گفته است ثعلبة بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر او صحابی ست روایت میکند از وی پسرش عبد الله - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من بر او قمح - شک راوی ست و بر بضم با و قمح بفتح قاف هر دو بمعنی گندم ست - یک صاع از گندم ست ... از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم فیزکیه الله - اما توانگر شما پس پاک میگرداند او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن - واما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه - واما فقیر شما پس رد میسازد او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگردانند او را ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن و درین سخن و غنی نیز خواهد بود تخصیص او فقیر از برای تسلیه و ترغیب او ست - رواه ابو داود

باب من لا تحل له الصدقه

باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب چنین میسازند باب من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مر او را و مآل معنی هر دو عبارت یکی ست ...

ثانیاً وصف میکند که عنوان ثانی در بندی صادق است که منع زکوة بسوی کافر جائز نیست و مسقط ذمه هم بیشتا کرده نمیشود
از عدم حل آن به بنی و بنی هاشم هر دو معنی صادق است در ظاهر و با آنکه زکوة به کافر دادن جائز نیست صدقات دیگر مثل
صدقه فطر و کفارات بفقرای مسلمانان انسب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی
از امام ابی حنیفه جائز است در این زمان و منع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز است دفع بعضی
بنی هاشم به بعض و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا عاملا که حوائج ایشان خصوصاً جمیع کتب
ایشان در کار است بسیار است و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت است و حلال است دیگر اقربا از اعمام و عمات و اخوال و
خالات و اولاد ایشان اولی و افضل است صله که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و به مکاتب خود و مدبر

و ام ولد خود نیز نه دهد

الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطریق - گذشت آن حضرت بیک خرما یعنی
خرما در راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد - فقال لولا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها - پس گفت آنحضرت
اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آئینه میخوردم من آن را ولیکن نه خوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد
از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت کمال شرافت و طهارت جمیع شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد
که بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطلقا حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان
صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب ثقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه در
روایت است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر نخورند نیز
جائز است و در این کمال تواضع و تعظیم نعمت الٰهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت
واجب است متفق علیه - وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمر الصدقة - گفت ابو هریره گرفت
امام حسن بن علی رض خرما از خرماهای صدقه فجعلها فی فیه - پس گردانید حسن آن خرما را در دهن خود - فقال النبی - پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و
باز داشته میشود از آنچه میکند و تنبیه و اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطرحها - گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد
حسن رض آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه عجمیه است و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیة آورده - ثم قال -
پس گفت آنحضرت حسن رض را اما شعرت انا لا ناکل الصدقة - آیا نمی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را ظاهر
این عبارت مشعر است بمبالغه علم امام حسن رض باین حکم و عجب نیست زیرا که وی رض صغیر عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام
اجل احادیث رسول الله را صلعم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هفت ساله زیرا که بود ولادت
ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه - وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت ست از عبد المطلب بن حارث بن ہاشم قرشی کہ فرمان آنحضرت ﷺ بمن رسیدہ بود گفت آنحضرت
ان ہذہ الصدقات انما ہی اوساخ الناس - بدرستیکہ این صدقہا نیست مگر چرکہای مردم کہ اموال ایشان را و ایشان را
پاک میگردانند - وانہا لا تحل لمحمد ولا لآل محمد - و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نہ مر آل محمد را مراد بآل
اینجا بنی ہاشم اند کہ حلال نیست مر ایشان را زکوۃ و آل را چند معنی ست کہ در جای خود تحقیق کردہ شدہ ہست - رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ
رضی اللہ تعالی عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی بطعام سأل عنہ اہدیۃ ام صدقۃ - گفت ابو ہریرہ بود
آن حضرت وقتیکہ آوردہ میشدند وی طعام می پرسید آیا ہدیہ ہست یا صدقہ فرق میان صدقہ و ہدیہ آنست کہ صدقہ چیزیست کہ
انفاق کردہ میشود بر فقرا بطریق تلطف و مہربانی و ارادہ کردہ میشود بوے ثواب آخرت و در وے نوعے از خواری و
زبونی ست آنرا کہ دادہ میشود صدقہ بوی و ہدیہ مقصود بوی تعظیم و اکرام ست و بردہ میشود نزد اغنیا و مکافات کردہ میشود
در وی نہ در صدقہ - فان قیل صدقۃ پس اگر گفتہ میشد کہ این طعام صدقہ ہست - قال لاصحابہ کلوا - مے گفت
آن حضرت مر یاران خود را بخورید شما - ولم یاکل - و خود نمیخورد - وان قیل ہدیۃ - و اگر گفتہ میشد کہ ہدیہ ہست - ضرب بیدہ
میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا - فاکل معہم - پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در راہ رفتن و بمعنی رفتن
بطلب رزق آید و ازینجا معلوم شد کہ آن حضرت قبول نمیکرد صدقہ را و نمیخورد آنرا و ہدیہ قبول میکرد و برغبت میخورد آن را
متفق علیہ - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان فی بریرۃ ثلث سنن - گفت عائشہ بود در بریرہ بفتح با و کسر را
اول مولاۃ عائشہ سہ سنت یعنی سہ حکم شرعی بتقریب وی وارد شد و ثابت گشت - احدی السنن انہا عتقت فخیرت فی زوجہا -
یکی ازان سہ سنت آنست کہ بریرہ آزاد شد پس مخیر گردانیدہ شد در زوج وی کہ نام وی مغیث بود و اگر خواہد در تحت آن زوج
باشد و اگر خواہد جدا شود ازوی و این خیار عتق ست کہ علما اثبات کردہ اند آن را از برای زنی کہ وی چون آزاد گردد مخیر ست
کہ شوہر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوہر او بندہ کسی باشد و نزد ما خواہ بندہ بود و خواہ آزاد و این مغیث
شوہر بریرہ بود و بریرہ او را نخواست مغیث در عشق او و فراق او والہ و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگریست - وقال
رسول اللہ - و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الولاء لمن اعتق - ولا مر کسی راست کہ آزاد کردہ ست این سنت دوم
کہ در بریرہ بود بیانش آنست کہ بریرہ داہ یہودی بود کہ او را مکاتب ساختہ بود چون از ادای بدل کتابت عاجز آمد نزد
عائشہ آمد تا چیزی بدہد کہ در بدل کتابت بمالک خود دادہ آزاد گردد عائشہ فرمود اگر بصاحبان خود بگوئی کہ ترا بدست من بفروشند
بخرم پس وی رفت و بصاحبان خود آنچہ عائشہ گفتہ بود گفت ایشان گفتند میفروشیم بشرط آنکہ ولای وی یعنی میراث وی
برای ما باشد عائشہ بآن حضرت صلعم عرض کرد کہ یہود چنین میگویند آنحضرت فرمود کہ غلط میگویند الولاء لمن اعتق ولا برای کسی ست کہ آنرا آزاد کردہ
تو ای عائشہ بخر و آزاد کن و ولای وی ترا خواہد بود و شرط ایشان باطل ست سوم آنست کہ میفرماید - ودخل رسول اللہ - و در آمد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی در آمد در خانہ عائشہ - والبرمۃ تفور بلحم - و حال آنکہ دیگ میجوشید بگوشت بریرہ بضم با

و بسکون را دیگ از سنگ که مشهور ست در بلاد حجاز و یمن و الآن در حرمین شریفین نیز مشهور ست - فقرب الیه خبز و ادم من ادم
البیت - پس نزدیک گردانیده شد بسوی آنحضرت نان و نان خورش از نان خورش که در خانه بود و ادم بضم همزه و سکون
دال و بضم آن مفرد و جمع هر دو آید چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع ست - فقال الم ار برمة فیها لحم - پس
گفت آن حضرت آیا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت ست - قالوا بلی - گفتند آری هست دیگی که پخته شده در وی گوشت ست لکن ذلک
لحم تصدق به علی بریرة - ولکن این گوشتی ست که تصدق کرده شده است بر بریره - وانت لا تاکل الصدقة - و تو نمیخوری
صدقه را - قال هو علیها صدقة ولنا هدیة - گفت آن حضرت این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیز
به فقیر به وجه زکوة داد و آن فقیر به کسی دیگر هدیه کند که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال ست زیرا که آن چیز
ملک فقیر شده بهر که به هدیه داده است - متفق علیه - وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل الهدیة و یثیب علیها
بود آن حضرت که قبول میکرد هدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بر آن - رواه البخاری - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت - اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که
شیء حقیر ست قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند کراع نام مکانی ست مشهور میان مکه و مدینه که آن را کراع الغمیم میگویند
و معنی اول اظهر ست و انسب بقبول وی - ولو اهدی الی ذراع لقبلت - و اگر هدیه فرستاده شود بسوی من پایه دست
گوسفند هر آئینه قبول میکنم اشارت ست بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا - رواه البخاری - وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس - نیست مسکین آن کسیکه طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد
ترده اللقمة واللقمتان - و باز میگرداند او را یک لقمه یا دو لقمه - والتمرة والتمرتان - و یک خرما و دو خرما - ولکن المسکین
الذی لا یجد غنی یغنیه - ولیکن مسکین حقیقی کسی ست که نمی یابد توانگری را که بی نیاز گرداند او را - ولا یفطن به فیتصدق علیه -
و دانسته نشود و در یافته نشود بحال وی تا تصدق نموده شود بر وی - ولا یقوم فیسال الناس - و بر نمیخیزد
از کنج خانه و زاویه خود تا سوال کند مردم را و فطانت که بمعنی زیرکی و جودت فهم ست اشارت بخفاء و کتمان حال و
بنهایت تعفف و تستر که پنهان شود فقر ایشان بسبب آن - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة - روایت
از ابی رافع که مولای آن حضرت بود که آن حضرت فرستاد و بگماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر گرفتن زکوة - فقال
لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها - پس گفت آن مرد مر ابی رافع را صحبت دار با من و بیا همراه من تا برسی از صدقه نصیب
خود را - فقال لا - پس گفت ابو رافع صاحب نمی شوم ترا و نمی آیم همراه تو - حتی آتی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاساله - تا آنکه بیایم آن حضرت را و سوال میکنم آن حضرت را که ببرم همراه آن مرد یا نه - فانطلق
الی النبی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فساله - پس پرسید آن حضرت را که ببرم

همراه آن مرد پایانه - فانطلق الی النبی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فسأله پس پرسید
آنحضرت را که مردم پایانه - فقال ان الصدقة لا تحل لنا - پس گفت آنحضرت بدرستیکه صدقه حلال نیست مارا که بنی هاشمیم
وان موالی القوم من انفسهم - و بدرستیکه موالی قوم از ذوات ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه مارا صدقه حلال نیست
موالی مارا نیز نباشد - رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی یعنی حلال نیست زکوٰة مر غنی را - ولا لذی مرة سوی - و نه حلال است مر خداوند قوت
درست اعضا را که کسب روزی می تواند کرد و مرة بکسر میم و تشدید را بچند معنی آید قوت و شدت و عقل و استحکام و
جسد و اگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر او را زکوٰة و اخذ کرده است این حدیث را
امام شافعی و قائل شده است بعدم حل زکوٰة مر قوی را که قادر بر کسب باشد و نزد ما حلال است زکوٰة مر کسی را که مالک
نصاب که در دست وی است نباشد اگرچه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود
اگرچه قوی و تندرست می بودند و همین بود آخر امر از آن حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست که
نمی باید خواستن کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین ذلت و ندامت - رواه الترمذی وابوداؤد
والدارمی ورواه احمد والنسائی وابن ماجه عن ابی هریرة - وعن عبید الله بن عدی بن الخیار - بکسر خای معجمه
و تخفیف تحتانیه از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود - قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی - گفت خبر داد
مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو فی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود
عبارت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده و تودیع حیات نمود - وهو یقسم الصدقة - و آنحضرت قسمت میکرد
صدقه را - فسألاه منها - پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را از آن صدقه پس ... فرفع فینا البصر
وخفضه - پس چون سوال کردیم بالا برداشت و بلند گردانید آنحضرت در ما نظر خود را و پست گردانید
نظر یعنی سرتاپا دید و نگاه کرد - فرآنا جلدین - پس دید و دانست ما را چابک و توانا - فقال ان شئتما اعطیتکما
آنحضرت اگر خواهید شما بدهم شما را - ولا حظ فیها لغنی - و حال آنکه نیست نصیب در صدقه مر توانگر را - ولا لقوی مکتسب
و نه توانا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث بمذهب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شما
بخوردن حرام بدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع ... یا این معنی دارد که ظاهر حال شما توانگری است و اگر در واقع
همچنین آید که توانگر آید حلال نیست شما را و الا بدهم شما را ... آنست که در صدقه خوردن خواری و ذلت است
اگر باین صفت راضی اید بدهم شما را و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ است - رواه ابوداؤد والنسائی
بسیار مرسلات از علمای تابعین و کبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین است - قال قال رسول الله
لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة - حلال نیست زکوٰة مر غنی را مگر برای پنج کس - اگرچه غنی

واین همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسارلت دران - فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا
پس چیزیکه جز این سه صورت ست از صورتهای سوال کردن ای قبیصه حرام ست که میخورد خداوند وی حرام برا د سحت
بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات و اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست رواه مسلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس اموالهم تکثرا - کسیکه سوال کند از مردم مالهای ایشان را به قصد
زیادت شدن مال نه به قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جمرا - پس سوال نمی کند مگر انگار را فلیستقل او لیستکثر - پس
گو که کم طلبد یا بسیار - پس بهر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم باشد یا بیش - رواه مسلم - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یأتی یوم القیمة - همیشه است که سوال میکند مرد از مردمان تا که می آید روز
قیامت - لیس فی وجهه مزعة لحم - در حالیکه نیست در روی وی پاره گوشت کنایت ست از خواری وی و بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت
و صورت در آخرت تابع معانی آمده است و مزعة بضم میم و سکون زا و عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند
و محفوظ از محدثین ضم و سکون ست متفق علیه - وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلحفوا فی المسئلة
الحاح مکنید در سوال کردن و بسیار بر مچسپید مسئول عنه را - فوالله لا یسألنی احد منکم شیئا - پس بخدا سوگند که سوال
نمیکند از من یکی هیچ چیزی را فتخرج له مسئلته منی شیئا - پس بیرون می آرد برای وی سوال کردن وی از من چیزی را
و انا له کاره - در حالیکه من مر آن سوال را ناخوش دارنده ام - فیبارک له فیما اعطیته - پس برکت کرده شود آن کس را در ان
چیزیکه داده ام او را - رواه مسلم - وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشره مبشره ابن عمه
رسول الله صلعم بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یأخذ احدکم حبله - هر آئینه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیأتی
بحزمة حطب علی ظهره - پس بیارد پشته هیزم را بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سکون زای بند هیزم - فیبیعها - پس بفروشد
آن پشته هیزم را - فیکف الله بها وجهه - پس باز دارد حق تعالی بآن پشته هیزم آبرو و جاه او را و درین عبارت اشارت ست
بآنچه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی ست و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال
و ترک سوال - خیر له من ان یسأل الناس - بهتر ست مر او را ازین که سوال کند مردم را - اعطوه او منعوه - بدهند مر
او را یا ندهند اگر ندهند خود آبرو برود و محروم می ماند و اگر بدهند پس تا آنکه در منت ایشان می افتد
و احسان ایشان می در آید بطمع و سوال عادت میکند - رواه البخاری - وعن حکیم بن حزام بکسر حا
برادرزاده ام المؤمنین خدیجه تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام
قال سألت رسول الله - گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا شی که
سوال کرده بودم - ثم سألته فاعطانی - پس سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی - پس گفت مرا یا حکیم - ان هذا المال
خضر خلو - بفتح خا و کسر ضاد معجمتین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین ست یعنی خوش نما

و بسیار در نظر خویش آینده و لذید و در دل ومن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسیکه بگیرد آنرا بسخاوت نفس یعنی بی تطلع
و اشراف و الحاح برکت کرده میشود مر او را در آن مال - ومن اخذه باشراف نفس لم یبارک له فیه - و کسیکه بگیرد آن را به مطلع
شدن بدان و انتظار و جستن آن را و طمع کردن و دل بستن در ان برکت کرده نمیشود مر او را در آن مال فی الصراح اشراف
اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزیر نگریستن - وکان کالذی یاکل ولا یشبع - و باشد وی همچو کسیکه میخورد و سیر نمیشود - والید العلیا
خیر من الید السفلی - و دست بالا بهتر است از دست پائین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پائین آنکه می ستاند یا دست بالا آنکه
نمی ستاند و سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آینده معلوم گردد و بهر تقدیر در وی نهی است از سوال و بیان فضیلت ترک
سوال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بر وی قول خود را فقلت پس گفتم من - یا رسول الله والذی بعثک بالحق - سوگند بکسیکه
فرستاده است ترا بحق و راستی - لا ارزأ احدا بعدک شیئا - سوال نکنم بعد از تو یا بعد ازین سوال که از تو کردم و بعضی گویند که
معنی نمی ستانم هیچ یکی را نقصان نکنم از کسی چیزی - حتی افارق الدنیا - تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت و رزء بتقدیم
رای مفتوح بر زای ساکن همزه بمعنی رسیدن چیزی از کسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست
بر آن اطلاق کردند متفق علیه - وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو علی المنبر - روایت است از ابن عمر
که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود - وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة - و آن حضرت ذکر میکرد صدقه را و باز
ایستادن از سوال - الید العلیا خیر من الید السفلی - و باز بیان تفسیر کرد بقول خود و فرمود - والید العلیا هی المنفقة
بنون و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی هی السائلة و دست پائین دستی است که سوال کننده است همچنین
واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی گفت و همچنین ذکر کرده ابوداؤد نیز و همچنین آمده است روایت از اکثر و در
ستانی مر ابوداؤد را الید العلیا هی المتعففة بتاء و عین و فاء از عفت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی انسب
است بسیاق حدیث که گفتیم وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة هر دو معنی صحیح است و نقل کرده شده است از نووی
که صحیح روایت اولی است متفق علیه - وعن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله
گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم فاعطاهم پس داد آن حضرت ایشان را
ثم سألوه فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را - حتی نفد ما عنده - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آنحضرت
بود یعنی از آن چیزی که او بایشان [illegible] فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت آنچه باشد نزد من از خیر یعنی مال
[illegible] پس هرگز [illegible] سوال نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و من یستغن
یغنه الله [illegible] و کسیکه استغنا ورزد و بی نیاز گردد خود را از سوال مردم غنی میگرداند وی را بی نیازی سازد او را
خدای تعالی - ومن یتصبر یصبره الله - و کسیکه تکلف کند در آوردن صبر صبر بخشد او را خدای تعالی - وما اعطی احد عطاء هو خیر واوسع من
الصبر - و داده نشد هیچ یکی را دادنی که آن بهتر است و فراخ تر است از صبر یعنی صبر عطائی است [illegible] متفق علیه - وعن عمر [illegible]

چیزی ست که آن را قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه گرداند یعنی هرگاه قوت یک روز و شب حاصل باشد که بدان قوام بدن شود
و کفایت کند سوال کردن بروی حرام ست چنانچه در شرح حدیث باب گفته شد۔ وقال فی موضع آخر۔ و گفته است نفیلی
در موضع دیگر۔ ان یکون له شبع یوم اولیلة و یوم۔ حد غنا که با آن سوال حرام ست اینست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را
در روز یا در شب و در روز و شب۔ شبع بکسر سیرے و بکسر و فتح چیزے که بوی سیر شود۔ رواه ابوداؤد۔ بدانکه حدیث ابن مسعود
که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال ست مالک پنجاه درهم ست یا قیمت آن و در حدیث آینده از عطا مالک اوقیه
که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق
بثالث و بعضی علما بثانی و اخذ کرده ابوحنیفه و اصحاب وی به ملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد
شده است که روایت کرده کافی آن را و اگر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد او را پنج اوقیه الحدیث پنج اوقیه دویست درهم است
و طیبی گفته که این آسان ترست بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ ست مر احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا دو چیز است
منع از اخذ زکوٰة و منع از سوال و اعتبار نامی در نصاب دویست درهم در باب اخذ زکوٰة اول ست و در ثانی قدر تغدی و تعشی ست والله اعلم۔
وعن عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله۔ روایت ست از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین ست
از مردی از بنی اسد که صحابی ست گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا۔
کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق
الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا یسئلون الناس الحافا۔ رواه مالک و ابوداؤد
والنسائی۔ وعن حبشی بضم حای مهمله و سکون موحده و شین معجمه بن جنادة بضم جیم و تخفیف نون۔ قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لاتحل لغنی ولا لذی مرة سوی۔ بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را و نه مر خداوند قوت
سلیم الاعضا را الا لذی فقر مدقع۔ ولیکن حلال ست مر خداوند فقر را که چسپانیده است بخاک و دقعا بفتح دال و سکون قاف خاک
و دقع بر خاک چسپیدن۔ مدقع بضم میم و سکون دال و کسر قاف به خاک چسپاننده کنایت ست از شدت حاجت و فقر که او را بخاک
افگنده است و نمی تواند برخاست و مسکین نیز ازین رو گویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة
او غرم مفظع۔ یا حلال ست مر خداوند وام که در فظاعت و شناعت افگنده است غرم بضم غین معجمه وام و تاوان فظاعت رسوائی
ومن سأل الناس لیثری بضم یای و سکون مثلثه و کسر را سه بار له۔ و کسیکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بآن مال خود را
کان خموشا فی وجهه یوم القیمة۔ میباشد آن سوال زخمها و خراشها در روی او روز قیامت۔ ورضفا یاکل من جهنم و سنگ گرم
که میخورد آنرا از دوزخ رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند رضفه یکی فمن شاء فلیقل و
من شاء فلیکثر پس هر که خواهد کم کند و هر که خواهد زیاده کند۔ رواه الترمذی۔ وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی
روایت ست از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یسأله در حالیکه سوال میکند آن مرد آنحضرت را و خواهد از آنحضرت چیزی

ومن انزلها بالله - وکسیکه فرود آورد حاجت را به خدا - اوشك الله له بالغنا - شتابی کند وبرساند او را بغنا بفتح غین معجمه بمعنی فائده
وکفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری ومالداری زیرا که فرمود - اما بموت عاجل او غنی آجل - یا به مرگ که زود بیاید یا به توانگری
که دیر حاصل گردد وتوانگری به موت حاصل نمیگردد وپس این تفصیل وی نمیشود واما کفایت بموت حاصل ست ودر اکثر نسخ غنی
عاجل بعین مهمله است وگفته اند که این چنین ست در اکثر نسخ مصابیح وجامع الاصول ودر سنن ابی داؤد وترمذی غنا آجل
بهمزه ممدوده است واین اصح ست روایة ودرایة کذا قال الطیبی - رواه ابوداؤد والترمذی -

الفصل الثالث عن ابن الفراسی - بکسر فا وتخفیف را نسبت ست به فراس بن بخم ان الفراسی قال
قلت لرسول الله - روایت ست از ابن فراسی از پدرش که فراسی ست گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم أسأل
آیا سوال کنم من - یا رسول الله - از مردم چیزی نزد حاجت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا - سوال
مکن - وان کنت لابد فاسأل الصالحین - واگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن
صالحان را از جهت کرم ایشان وحلال بودن رزق ایشان - رواه ابوداؤد والنسائی - وعن ابن الساعدی
وابن السعدی نیز گویند صحابی ست مات بالشام سنة سبع وخمسین - قال استعملنی عمر علی الصدقة - گفت عامل گردانید
مرا عمر ابن الخطاب رضی به گرفتن زکوة - فلما فرغت منها واديتها اليه - پس هرگاه پرداختم من از عمل صدقه ورسانیدم صدقه را بسوی عمر
امر لی بعمالة - امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عماله بضم عین وتخفیف میم مزد کار کن - فقلت انما عملت لله واجری علی الله
پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا ومزد کار من بر خدا است - قال خذ ما اعطيت - گفت عمر بگیر چیزی که داده شوی -
فانی قد عملت علی عهد رسول الله - پس به تحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی - پس مقرر
پس داد اجرت عمل مرا [illegible] فقلت مثل قولك - پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کرده ام ومزد من
بر خدا است - فقال لی رسول الله - پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اعطيت شيئا من غير ان تسأله فكل وتصدق
چون داده شوی تو چیزی بی آنکه سوال کنی تو وطلبی پس بخور واگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن - رواه ابوداؤد
وعن علی انه سمع يوم عرفة رجلا يسأل الناس - روایت ست از امیر المومنین علی که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند
از مردم - فقال - پس گفت علی - أفی هذا اليوم وفی هذا المكان - آیا درین روز که روز عرفه است ودر خاص طاعت وعبادت
ودعاست ودرین مکان که عرفات ومحل ورود آثار مغفرت ونزول انوار رحمت ست تسأل من غير الله - سوال میکنی
از غیر خدا - فخفقه بالدرة - پس زد علی آن مرد را بدره بکسر دال وتشدید را آلت زدن وخفق به خای معجمه وفا وقاف بدره زدن
کسی را خفقه بدره وبه پهنای شمشیر زدن کذا فی الصراح وگفت طیبی خفق به چیزی پهنا زدن - رواه رزین وعن عمر قال تعلمن
ايها الناس ان الطمع فقر - گفت امیر المومنین عمر بدانید باید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر وزیادت
حاجت ست - وان الاياس - بکسر همزه یعنی - وبدانند که نومید بودن از مردم توانگری وبی نیازیست - وان المرء اذا أيس

انفاق میکند یعنی عوض دہ زیادت مال - ویقول الآخر اللہم اعط ممسکا تلفا - و میگوید فرشتہ دیگر خداوندا بدہ بخیل را تلف یعنی
ہلاک شدن مالی کہ نگاہ میدارد - متفق علیہ - وعن اسماء قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست از اسما بنت
ابی بکر صدیق زوجہ زبیر بن العوام کہ از صحابیان ست و مناقب او بسیار ست گفت آن حضرت انفقی ولا تحصی - انفاق کن
و شمار مکن کہ چند دہم و چہ دہم فیحصی اللہ علیک - پس احصا کند خدای تعالے بر تو شمردہ دہد تو مراد باحصای خدای تعالے
قطع مادہ برکت و سد باب مزید ست یا مراد حساب آخرت ست و معنی اول ظاہر تر ست - ولا توعی فیوعی اللہ علیک - و نگاہ مدار
مال را پس نگاہدارد خدای تعالی بر تو آنرا و ایعا حفظ متاع در وعا ست یعنی ظرف و مراد این جا امساک و ترک انفاق ست
از غنی با استطاعت - بدہ آنچہ توانی رضخ بفتح را و خای معجمہ اعطای قلیل و مراد آنست کہ بدہ اگرچہ چیزے اندک باشد
حالت و قدرت اسما را نیز تصور کردہ فرمودہ آنست کہ تصرف در مال زوج خود یعنی بیشتر نخواہد بود - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالی - این حدیث قدسی ست کہ آن حضرت از رب العزت جل جلالہ
روایت میکند گفت حق تعالی - انفق یا ابن آدم انفق علیک - انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضہ و انعام
کنم من بر تو بحکم آنکہ انفاق شکر نعمت مال ست و شکر سبب مزید نعمت - متفق علیہ - وعن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لک - ظاہر آنست کہ این نیز حدیث قدسی ست اگرچہ
لفظ حدیث صریح دران نیست و مستلزم آن ہم نیست چہ اگرچہ حضرت رسالت پناہ صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن را توانند
و گوید ای آدمی بذل کردن تو زیادہ از قدر حاجت بہتر ست مر ترا بذل در باختن و نگاہ داشتن چیزے را - وان تمسکہ شر لک
و نگاہداشتن تو آن را و بخیلی کردن بد ست ترا - ولا تلام علی کفاف - و نکوہیدہ نمیشوی تو بر نگاہداشتن کفاف یعنی اگر
مقدار کفاف نگاہ داری باکی نیست یعنی توئی کہ باز دارد از خیر و سؤال این مختلف میشود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال
وابدأ بمن تعول - و آغاز کن در بذل زائد از کفاف بہ عیال خود و فراخ گردان رزق بر ایشان زیادہ بر نفقہ واجبہ و اگر
از ایشان زیادہ آید بہ بیگانگان دہ - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل البخیل
والمتصدق - قصہ و حال بخیل و آنکہ صدقہ میدہد و انفاق میکند - کمثل رجلین علیہما جنتان من حدید - چون قصہ و حال دو
مرد ست کہ برایشان دو زرہ است از آہن جنۃ بضم جیم و تشدید نون بمعنی زرہ و در روایت کردہ شدہ است جبتان بموحدہ و جنتان
اصح است روایۃ و درایۃ نیز اگرچہ از آہن معروف نیست - قد اضطرت ایدیہما الی ثدیہما و تراقیہما - بتحقیق چسپانیدہ شدہ اند
دستہای آن دو مرد بپستانہای ایشان و چنبر گردنہای ایشان بجہت تنگی آن دو زرہ و اضطرار در اصل بمعنی
احتیاج و بی اختیاری ست و مراد اینجا الصاق و التصاق ست ثدی بفتح مثلثہ و سکون دال پستان و آن زن و مرد
ہر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع اوست و در روایت بلفظ جمع و افراد ہر دو آمدہ و بجمع اکثر و اظہر ست
و تراقی جمع ترقوہ بفتح فوقانیہ و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن ہر دو ترقوہ ہست از ہر دو جانب

وجمع باعتبار جوانب و اطراف ست فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقۃ انبسطت عنہ پس در استاد صدقہ کنندہ ہر گاہ کہ تصدق
میکند فراخ میگردد زرہ از وی - وجعل البخیل کلما ہم بصدقۃ قلصت - و در استاد بخیل ہر گاہ کہ قصد میکند بصدقہ تنگ
میگردد و گرد می آید - واخذت کل حلقۃ بمکانہا - و میگیرد ہر حلقہ جای خود را و میچسپد - آن حاصل معنی آنکہ جواد چون قصد نفقہ
میکند فراخ و کشادہ میگردد سینہ وی بدان و فرمانبرداری میکند او را دستہای او و دراز میشود بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد
سینہ او و منقبض میگردد دست وی و طیبی گفتہ کہ تخصیص کردہ شد تشبیہ بجبن جنہ از حدید اشارت بآن کہ امساک و شح از جبلت انسان
و خلقت اوست فافہم متفق علیہ - وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا الظلم - پرہیز کنید ظلم را و کسیکہ
بشوید آن و ظلم شامل انواع معاصی ست و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القیمۃ - باین اعتبار ست یا مراد
آنست کہ ظلم واحد سبب ظلمات متراکمہ متعددہ از احوال قیامت و شدائد آن میگردد و اصل ظلم وضع الشئ فی غیر محلہ و غالب
استعمال او در ستم کردن بر خلق - واتقوا الشح - و پرہیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا کہ یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست
زیرا کہ نتیجہ حب دنیا و شہوات اوست - فان الشح اہلک من کان قبلکم - زیرا کہ شح نیست گردانیدہ است کسانی را کہ پیش از شما
بودہ اند - حملہم علی ان سفکوا دماءہم - برداشت و برانگیخت ایشان را بر آنکہ ریختند خون یک دیگر را - واستحلوا محارمہم - و حلال
گردانیدند چیزہا را کہ حرام گردانیدہ است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک دماء و استحلال
معاصی آنست کہ بذل اموال و مواسات اخوان سبب تحابب و تواصل ست و امساک و شح سبب تہاجر و تقاطع و این
مفضی بعداوت ست کہ مؤدی بتشاجر و تقاتل ست - رواہ مسلم - بدان کہ تفسیر کردہ اند شح را بشدت بخل و بعضی گفتہ اند شح
بخل با حرص ست و بعضی گفتہ اند کہ بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام ست کہ در تمامہ امور باشد و بعضی گفتہ اند
کہ بخل در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفتہ اند کہ شح خصلت غریزیہ است کہ مجبول ست بروی آدمی زاد و آن حکم وصف
لازم دارد و مرکوز در نفس ست چنانکہ در قرآن مجید میفرماید واحضرت الانفس الشح و معنی غلبہ و سلطنت اوست تا مستولی
گردد بر حرکت قلب و منع کند آن را از احکام ایمان زیرا کہ ببین قصد شح میکند بطاعت و مسامحت نمیکند بدان و بذل نفس از
انقیاد و را برای امر خدا و شح در نفوس مانند شہوت و حرص مجبول ست برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست
کہ مستولی گردد سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این ست مراد بقول آنحضرت شح مطاع این ست خلاصہ آنچہ ذکر کردہ است
تورپشتی - وعن حارثۃ بن وہب صحابی ست برادر عبید اللہ بن عمر بن الخطاب از مادر و دست و در کوفیین شمار
میکنند آنحضرت در ازواج ام المومنین حفصہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تصدقوا - تصدق کنید و غنیمت دانید
وجود آن و ثواب آن را فانہ یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقتہ - زیرا کہ خواہد آمد بر شما زمانی کہ می برد مرد صدقہ خود را یعنی
پیش مردم - فلا یجد من یقبلہا - پس نمی یابد کہ قبول کند آن را - یقول الرجل - میگوید مردی کہ می آرند نزد وی صدقہ -
لو جئت بہا بالامس - اگر می آوردی تو این صدقہ را دی روز یعنی پیش از این - لقبلتہا - ہر آئینہ قبول میکردم من آن را -

فاما اليوم فلا حاجة لي بها - اما امروز پس نيست حاجت مرا بوى اين حالت در آخر زمان خواهد بود در زمان مهدى عليه السلام چنانكه
در باب اشراط الساعة بيايد - متفق عليه - وعن ابي هريرة قال قال رجل - گفت ابو هريره گفت مردى - يا رسول الله
اي الصدقة اعظم اجرا - كدام صدقه بزرگتر است از روى اجر و ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و دال اصل وى تتصدق -
وانت صحيح شحيح - گفت آنحضرت بزرگترين صدقه آنست كه تصدق كنى و حال آنكه تو تندرستى و بخيلى - تخشى الفقر وتامل الغنى
در حالتى كه مى ترسى درويشى را و اميد ميدارى توانگرى را يعنى تصدق كنى در حالتى كه بجهت صحت اميد حيات و درازى عمر دارى
و محل اين هست كه بخيل كرده شود و اگر بيم شايد كه فقير گردد - ولا تمهل - بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند تاخير و توقف نكنى
يا تاخير و توقف مكن - حتى اذا بلغت الحلقوم - تا آنكه چون برسد روح در گلو - قلت لفلان كذا ولفلان كذا - بگوئى مر فلان را
چنين و مر فلان را چنين وقد كان لفلان - و حال آنكه مال هست مر فلان را گفته اند مراد بفلان اول و ثاني شخصى است كه وصيت كرده است
مر او را و بفلان اخير وارث زيرا كه وارث را وصيت نيست در حالت مرض اگر خواهد اجازت كند و اگر خواهد ابطال نمايد يعنى بخل ميكند
تا آنكه مشرف ميگردد بموت بعد ازان تصدق ميكند از آنچه متعلق شده بدان حق وارث و احتمال دارد كه مراد بهمه وصى
باشد و در آوردن كان كه مفيد ثبوت و قرار است اشارت است بتقدير آنچه مقدر است براى وى و كرمانى گفته كه احتمال دارد كه بعضى
مال وصيت باشد و بعضى اقرار - متفق عليه - وعن ابي ذر قال انتهيت الى النبي - رسيدم و آمدم بسوى پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم وهو جالس في ظل الكعبة - و حال آنكه آن حضرت نشسته است در سايه كعبه - فلما رآني قال هم الاخسرون
ورب الكعبة - پس چون ديد آن حضرت مرا گفت ايشانند زيانكارتر از همه سوگند به پروردگار كعبه - فقلت فداك ابي
وامي من هم - پس گفتم من فداى تو باد پدر من و مادر من كيانند آنها كه ايشان را زيانكارتر از همه گفتى - قال هم الاكثرون
اموالا - گفت آن جماعه اند كه بيشتر است مال ايشان - الا من قال - مگر كسيكه بكند - هكذا وهكذا وهكذا - سه بار يعنى
بذل كند و بدهد از مال را اينچنين و اينچنين و اينچنين يعنى هر طرف و هر جانب چنانكه تفسير كرده بقول خود من بين يديه
ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله - از پيش خود و از پس خود و از راستاى خود و از چپهاى خود - وقليل ما هم - و اندك اند
اين جماعت كه اين چنين صدقه ميكنند و قال اينجا بمعنى فعل است و عرب اطلاق ميكنند قول را بر همه افعال چنانكه
قال بيده يعنى گرفت و قال برجله يعنى رفت و مانند اين بسيار است در احاديث - متفق عليه

الفصل الثاني - عن ابي هريرة - قال قال رسول الله صلعم السخي قريب من الله - سخى نزديك است از جناب
رحمت و رضاى حق - قريب من الجنة - نزديك است از بهشت كه در آيد آن را - قريب من الناس - نزديك است از دلهاى مردم
بمحبت - بعيد من النار - چون نزديك شد به بهشت لاجرم بعيد شد از دوزخ - والبخيل بعيد من الله بعيد من الجنة بعيد من الناس
قريب من النار - بعكس حال سخى و درين حديث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست كه مراد سخا و بخل در اداى
زكوة باشد يا مراد اتصاف باين دو صفت است مطلقا - ولجاهل سخي احب الى الله من عابد بخيل - و به تحقيق جاهل سخى دوست

رواه الترمذی — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شر ما فی الرجل شح هالع وجبن خالع — بدترین
خصلتهای که در مرد ست دو خصلت ست یکی شح جزع وفزع کننده بر استخراج حق ازوی و بطمع خود رسیدن [illegible] نکرده و
معنی شح سابق معلوم شد دیگر بد دلی و ترسندگی که می برآرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن سخت
رواه ابو داود وسنذکر حدیث ابی هریرة — و ما انجام ست که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اولش این ست — لا یجتمع الشح
والایمان فی کتاب الجهاد انشاء الله تعالی.

الفصل الثالث — عن عائشة ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلعم — روایت ست از عائشه
که بعضی از زنان آنحضرت گفتند مر آنحضرت را و پرسیدند ازوی — اینا اسرع بک لحوقا — کدام یکی از ما شتابنده تر ست پیوستن بوی تو [illegible]
یعنی شد بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد — قال اطولکن یدا — گفت آن حضرت شتابنده ترین شما از روی
لحوق بمن دراز ترین شما ست از روی دست یعنی از شما شتابنده ترین خواهد پیوست کسیکه دراز دست تر ست از شما — فاخذوا
قصبة یذرعونها — پس گرفتند زنان نی پاره را در حالی که اندازه میکردند دست هر یک را — وکانت سودة اطولهن یدا —
و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات ست دراز دست ترین این زنان — فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة — پس دانستیم
ما بعد از آن که نبود مراد بدست درازی آن زن که آنحضرت خبر داده بود به سرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و خیرات که
دست وی بدان دراز شده و بیشتر بود یعنی اگرچه نخست طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بفکر و تامل و نظر به قرینه واقعه
معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام ست و ید بمعنی نعمت می آید — وکانت اسرعنا به لحوقا زینب — و بود شتابنده
ترین ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیست یا بیست و یک از هجرت در زمان عمر رضی وفات
یافت — وکانت تحب الصدقة — و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را — رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت
گفت عائشه — قال رسول الله — گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا — شتابنده ترین شما
از روی پیوستن بمن دراز ترین شماست از روی دست — وکانت یتطاولن ایتهن اطول یدا — و بودند این زنان که گردن کشی و نزاع
میکردند در آن که کدام یکی از ایشان دراز دست تر ست — قالت وکانت اطولنا یدا زینب پس بود دراز دست ترین ما زینب — لانها کانت تعمل
بیدها وتصدق — زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد — درین روایت صریح معلوم میگردد که نخست
در طول ید بر ظاهر حمل کردند بعد از آن دریافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول همین معنی
فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب ست فافهم — بدان که از حدیث مشکوة معلوم شد که آنکه
پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین ست صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی
گفته اند که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موهم ست بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته
این خطا ست از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود در سنه اربع و خمسین و در شرح این معنی را بتفصیل

در بیان تفصیل داده شده است فتدبر۔ وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رجل لاتصدقن
بصدقۃ گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آئینه تصدق کنم تصدقی مگر و یا سوگند خورد و گفت ... فخرج بصدقته پس بیرون
آورد صدقۀ خود را۔ فوضعها فی ید سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی۔ فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلۃ علی سارق
پس صبح کردند مردم در حالی که سخن میکنند بطریق تعجب و انکار تصدق کرده شد امشب بر دزدی۔ فقال اللهم لک الحمد
علی سارق پس گفت آن مرد بار خدایا مر تراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق بجهت
آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت۔ لاتصدقن بصدقۃ فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیۃ
پس نهاد صدقه در دست زن زناکار که اجرت میگرفت بر زنای خود۔ فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلۃ علی زانیۃ
فقال اللهم لک الحمد علی زانیۃ۔ باز گفت۔ لاتصدقن بصدقۃ فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری
فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلۃ علی غنی ۔ در بعضی نسخ و بینها اللیلۃ نیست۔ فقال اللهم لک الحمد علی سارق وزانیۃ وغنی فاتی
پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را۔ اما صدقتک علی سارق۔ اما صدقه
تو بر دزد پس نافع است و بیفایده نیست۔ فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی
خود در آن روز که توقی بوی رسیده و دیگر چه حاجت سرقت است۔ واما الزانیۃ فلعلها ان تستعف عن زناها پس شاید که
عفت ورزد و باز آید در آن روز از زنا۔ واما الغنی فلعله ان یعتبر پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما
اعطاه اللہ پس انفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه ولفظه للبخاری۔ وعن النبی صلی اللہ علیه وسلم
قال گفت آنحضرت۔ بینا رجل بفلاۃ من الارض۔ در اثنای آنکه مردی حاضر و استاده است به بیابانی و صحرائی کشاده
از زمین فسمع صوتا فی سحابۃ پس شنید آوازی در ابری که میگوید۔ اسق حدیقۃ فلان۔ آب ده بستان فلان را و حدیقه
مرغزار یا درخت و بستان از خرما و غیره۔ فتنحی ذلک السحاب پس یکسو شد آن ابر۔ فافرغ ماءه فی حرۃ بفتح حا و تشدید راء مهمله
و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان۔ فاذا شرجۃ من تلک الشراج قد استوعبت ذلک الماء کله
پس ناگاه آبراهی از آن آبراهها فرا گرفته است آن آب را همه و شرجه بفتح شین معجمه و سکون را و جیم آبراه از سنگستان
بزمین نرم شراج و شروج جماعت است۔ فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود تا دریابد
که آن فلان که بحدیقه وی آب فرستاده است کیست و کجاست۔ فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی استاده است
در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم و سکون سین و حاء مهمله میگرداند آب را به بیل آهنی خود۔ فقال له یا عبد اللہ ما اسمک پس گفت این
مرد او را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است للاسم الذی سمع فی السحابۃ آن نامیکه شنیده بود در ابر فقال له پس گفت
این مرد که استاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسید نام او را و آواز شنیده بود در ابر یا عبد اللہ لم تسألنی عن اسمی ای بنده خدا چرا
چه می پرسی مرا از نام من۔ فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماؤه پس گفت آن مرد که من شنیده ام آوازی در ابری

کہ این آب در این ست یقول اسق حدیقۃ فلان میگفت آن آواز یعنی کہ آواز میکرد آب دہ حدیقۂ فلان را۔ لاسمک۔ مر نام ترا این نام ترا می پرسیم
تا بدانیم کہ آن فلان تو ئی۔ فما تصنع فیہا پس چہ کار میکنی تو در حدیقۂ خود کہ این فضل یافتی کہ در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند کہ بہ حدیقۂ
او را آب دہ۔ قال اما اذا قلت ہذا یعنی من خود نمیخواستم کہ حقیقت حال را اظہار کنم و بتو بگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این
را بگویم بتو۔ فانی انظر الی ما یخرج منہا پس بدرستیکہ من نگاہ میکنم بسوی چیزے کہ بیرون آید از ان و حاصل میشود
دران۔ فاتصدق بثلثہ پس تصدق میکنم سوم حصۂ آن۔ واکل انا وعیالی ثلثا۔ میخورم من و عیال من ثلث دیگر آنرا
وارد فیہا ثلثہ۔ و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقہ و در زراعت و عمارت آن ثلث آنرا یعنی ہمہ حاصل آن را حصہ
میکنم یکی بفقرا میدہم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر بر باغ صرف میکنم۔ رواہ مسلم۔ وعنہ انہ سمع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یقول۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ وی شنید آن حضرت را کہ میگفت۔ ان ثلثۃ من بنی اسرائیل ابرص واقرع
واعمی۔ بدرستیکہ سہ کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسی دوم کل سوم کور۔ فاراد اللہ ان یبتلیہم پس خواست خدای
تعالی کہ ابتلا کند ایشان را و آزمایش نماید کہ شکر نعمت میکنند یا نہ۔ فبعث اللہ الیہم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی
این سہ کس فرشتہ را۔ فاتی الابرص پس آمد آن فرشتہ نزد ابرص۔ فقال ای شیء احب الیک پس گفت فرشتہ با برص
کدام چیز دوست داشتہ شدہ تر است بسوی تو۔ قال لون حسن وجلد حسن۔ گفت رنگ نیک و پوست نیک۔ ویذہب عنی
الذی قد قذرنی الناس۔ و این کہ برود از من آنچہ بتحقیق پلید و مکروہ میدارند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و نفرت
و پلیدی شمردن مردم از من بسبب رفع شود بسبب آن و قذرنی بکسر ذال از باب سمع یسمع۔ قال فمسحہ گفت آن حضرت پس مسح
کرد فرشتہ او را دست خود را بر او و برداشت از وی۔ فذہب عنہ قذرہ پس رفت از وی پلیدی وی و علت وی۔ فاعطی لونا
حسنا وجلدا حسنا پس دادہ شد او را رنگ نیک و پوست نیک۔ فقال فای المال احب الیک۔ باز گفت فرشتہ بوی پس
کدام مال محبوب تر است بسوی تو۔ قال الابل۔ گفت محبوب ترین مال نزد من شتر انند۔ او قال البقر۔ یا گفت البقر
یعنی گاو۔ الابل شک اسحق۔ شک کردہ است اسحق بن راہویہ کہ از اقران امام احمد بن حنبل است و مجتہد و راوی این
حدیث است در الابل و البقر۔ الا ان الابرص او الاقرع۔ لیکن ابرص یا اقرع۔ قال احدہما گفت یکی از ایشان۔ الابل
وقال الآخر البقر۔ و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین ہست و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر را معلوم ست کہ محبوب امر
متعین نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل ست۔ قال گفت۔ فاعطی ناقۃ عشراء پس دادہ شد
او را ناقۂ شتری حاملہ دہ ماہہ۔ در قاموس گفتہ عشراء بضم عین و فتح شین و بمد آنکہ بر حمل او ہشت ماہ یا دو ماہ گذشتہ باشند
و بیشتر اطلاق کردہ میشود بر ابل و خیل۔ فقال بارک اللہ لک فیہا۔ پس گفت فرشتہ برکت دہاد خدای تعالی مر ترا در ین
ناقہ بحصول نتائج و ثمرات۔ قال فاتی الاقرع فقال ای شیء احب الیک۔ پس آمد فرشتہ نزد کل پس گفت کدام چیز است
[illegible] قال شعر حسن گفت موی نیکو [illegible] ویذہب عنی ہذا الذی قد قذرنی الناس۔ و این کہ برود

از من این چیزے کہ بتحقیق مکروہ پنداشتہ اند مرا مردم۔ قال۔ گفت آنحضرتؐ فمسحه فذهب عنه پس مسح کرد فرشتہ او را پس رفت از وی کلی۔ قال۔ گفت فاعطی شعرا حسنا پس دادہ شد موی نیک۔ قال فای المال احب الیک۔ گفت فرشتہ پس کدام مال محبوب‌تر ست بسوی تو۔ قال الابل او قال البقر۔ گفت بقر۔ فاعطی البقرة حاملا۔ پس دادہ شد او را گاوی باردار و حامله گفت از جهت بودن وی از صفات مختصهٔ نساء و در روے تذکیر و تانیث هر دو جائز ست۔ قال۔ وقال یعنی فرشتہ و گفت بارک الله لک فیها۔ برکت دهاد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین کار۔ قال۔ گفت آن حضرتؐ۔ فاتی الاعمی۔ پس آمد آن فرشتہ بسوی نابینا فقال ای شیء احب الیک۔ پس گفت کدام چیز محبوب‌تر ست بسوی تو۔ قال ان یرد الله الی بصری گفت این کہ بازگرداند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا۔ فابصر به الناس۔ پس ببینم بوی مردم را۔ قال فمسحه فرد الله علیه بصره۔ پس مسح کرد فرشتہ او را پس بازگردانید خدای تعالی بسوی بینائی او را۔ قال فای المال احب الیک۔ گفت پس کدام مال محبوب‌تر ست بسوی تو۔ قال الغنم۔ گفت گوسپندان محبوب‌تر اند نزد من۔ فاعطی شاة والدا۔ پس دادہ شد گوسپندی زائندہ۔ این نیز محل حامل ست در جواز ترک تا۔ فانتج هذان۔ پس انتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر۔ و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کردہ شدہ ست۔ وولد هذا۔ و تولید کرد این یعنی صاحب غنم۔ و انتاج و تولید بیک معنی ست و غالب استعمال انتاج در ابل ست و تولید در غنم و ناتج و مولد بمعنی زائیده یعنی متولی و قابلہ چنانکہ دایۂ آدمی را ست و لاید مالک ستور دارای ولادت ستور اناث خود میکند۔ فکان لهذا واد من الابل۔ پس بود مر این یعنی صاحب شتر را وادی از شتر۔ ولهذا واد من البقر۔ و مر این را یعنی صاحب گاو را وادی از گاوان۔ ولهذا واد من الغنم۔ و مر این را یعنی صاحب گوسپند را وادی از گوسپندان یعنی بسیار شدند چنانکہ وادیها پر کردند۔ قال ثم انه اتی الابرص۔ گفت آن حضرت پس بدرستیکہ آن فرشتہ آمد ابرص را فی صورته وهیئته۔ در همان صورت و هیئت نهادہ خود کہ نخست آمدہ بود و این ادخل ست در شناعت منع و انکار وی۔ فقال رجل مسکین۔ پس گفت من مردے مسکینم قد انقطعت بی الحبال فی سفری۔ بتحقیق گسستہ است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال جمع حبل بمعنی رسن و مراد بآن سبب ست و بجای نیز روایت ست جمع حیله یعنی دستان و چاره اما روایت اکثر بمهمله و معجمه خطا و تصحیف ست۔ فلا بلاغ لی الیوم الا بالله ثم بک۔ پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی ثم بک پس بتو و امداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل ست بر وجه سببیت و مجاز و جائز ست کہ گویند بالله ثم بک۔ و نباشد جائز بالله و بک یعنی بعطف بواو چه این معنی است کہ گوئی خدا و تو یکسان اند۔ اسالک بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن والمال سوال میکنم ترا بآن خدائی کہ دادہ است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال۔ بعیرا اتبلغ به فی سفری۔ سوال میکنم شتری را کہ برسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مهربانی ست نه حقیقت اخبار زیرا کہ واقع نه چنین ست کہ گفت۔ فقال الحقوق کثیرة۔ پس گفت ابرص حقها بسیار ست یعنی

چہ عجب کثیر دارم کہ با تنہا چیزے می باید داد و نوبت تو کی رسد - فقال انہ کانی اعرفک - پس گفت فرشتہ بدرستیکہ شان
این ست کہ گویا من ترا می شناسم - الم تکن ابرص یقذرک الناس فقیرا - آیا نبودی تو ابرص کہ پلید و مکروہ مید اشتند ترا
مردم فقیر کہ مالی با خود نداشتی - فاعطاک اللہ - پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال - فقال انما ورثت ہذا المال کابرا عن
کابر - پس گفت وارث شدم من این مال بمیراث ابا عن جد - فقال ان کنت کاذبا فصیرک اللہ الی ما کنت پس گفت فرشتہ
اگر ہستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گردنده بسوی حالی کہ بودی تو یعنی ابرص فقیر - قال گفت آنحضرت
واتی الاقرع فی صورتہ - و آمد آن فرشتہ اقرع را در ہمان صورت کہ نخست آمده بود - فقال لہ مثل ما قال لہذا پس گفت
فرشتہ مر آن اقرع را مانند آنچہ گفتہ بود مر این ابرص را - ورد علیہ مثل ما رد علی ہذا - و جواب داد در دکرد چیزی مانند آنچہ
رد کرده بود برین - فقال ان کنت کاذبا فصیرک اللہ الی ما کنت قال - گفت آن حضرت و اتی الاعمی فی صورتہ وہیئتہ
فقال رجل مسکین وابن سبیل - پس گفت من مردے مسکینم و مسافرم - انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی الیوم
الا باللہ ثم بک اسالک بالذی رد علیک بصرک شاۃ - سوال میکنم از تو بآن خدای کہ باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی
اتبلغ بہا فی سفری - فقال پس گفت آن مرد اعمی بطریق شکر و اظہار نعمت و شکرانۂ آن - وکنت اعمی - و بتحقیق بودم من کور
فرد اللہ الی بصری - پس باز گردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا - فخذ ما شئت ودع ما شئت - پس بگیر ہر چہ خواہی
از گوسفندان و بگذار آنچہ خواہی - فواللہ لا اجہدک الیوم بشیء اخذتہ للہ - پس بخدا سوگند شع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم
ترا امروز بہ چیزے کہ بگیری تو آنرا برای خدا و اجہدک بضم ہمزه و کسر یا بفتح ہمزه و ہا از جہد بمعنی طاقت و مشقت - فقال -
پس گفت فرشتہ - امسک مالک - نگاہدار مال خود را فانما ابتلیتم - چز این نیست کہ ابتلا کرده شده آید شما سہ کس تا صادق
و کاذب پیدا و مخلص از منافق پیدا آید و شاکر از کافر - فقد رضی عنک وسخط علی صاحبیک - پس بتحقیق خشنود شد
از تو پروردگار تعالی از تو تا خشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو و رضی و سخط ہر دو بلفظ مجہول نیز روایت ست متفق علیہ
وعن ام بجید بضم با و فتح جیم نام اوست صحابیہ انصاریہ بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن -
قالت قلت - گفت گفتم - یا رسول اللہ ان المسکین لیقف علی بابی - بدرستیکہ مسکین ہر آئینہ می ایستد بدر من - حتی استحیی
تا آنکہ شرم میدارم من - فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده - پس نمی یابم در خانہ خود چیزے کہ بنہم آن را در دست وی - فقال
رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا - بده و بنہ در دست وی اگرچہ سم سوختہ باشد
و ظلف بکسر ظا سم شگافتہ چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی شئی محقر لا ینتفع بہ و مقصود مبالغہ است - رواه احمد و ابوداؤد
والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح - وعن مولی لعثمان قال اہدی لام سلمۃ بضعۃ من لحم - روایت ست
از مولی کہ مر عثمان را بود گفت فرستاده شد مر ام سلمہ را گوشت پاره - وکان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعجبہ اللحم
و بود آن حضرت کہ خوش می آمد او را گوشت - فقالت للخادم ضعہ فی البیت - پس گفت ام سلمہ مر خادم را کہ بنہ آن گوشت

را در خانہ فی اصلاح خادم چاکر مرد باشد یا زن فعل النبی۔ شاید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اکلہ۔ بخورد آن را۔ فوضعتہ فی
کوۃ البیت۔ پس نہاد خادم آن را در طاقچہ خانہ۔ وجاء سائل فقام علی الباب۔ وآمد فقیرے سوال کنندہ پس استاد و پس
فقال تصدقوا بارک اللہ فیکم۔ پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد خداوند در شما۔ فقالوا بارک اللہ فیک پس گفت
اہل خانہ مر سائل را برکت کناد خداوند تو وایں رد سائل ست بالطف چنانکہ الان می گویند یفتح اللہ۔ فذہب السائل
پس رفت سائل۔ فدخل النبی۔ پس درآمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی در خانہ۔ فقال یا ام سلمة ہل عندکم شیٔ اطعمہ
پس گفت آن حضرت ای ام سلمہ آیا ہست نزد شما چیزے کہ بخورم آن را۔ فقالت نعم پس گفت ام سلمہ آری ہست
چیزے فقالت للخادم اذہبی فأتی رسول اللہ۔ گفت ام سلمہ مر داہ را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بذلک اللحم
آن گوشت را کہ در طاقچہ نہادہ بودی فاتی بہ سکون ہمزہ و کسر تا و جزم یا۔ فذہبت فلم تجد فی الکوۃ الا قطعة مروة پس رفت
داہ پس نیافت در طاقچہ مگر سنگ پارہ را مروہ سنگ سفید براق و بعضی گفتہ اند سنگی کہ از وی آتش بجہد یعنی سنگ چقماق
فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فان ذلک اللحم عاد مروة۔ بدرستیکہ آن گوشت گشت سنگ۔ لما لم تعطوہ السائل
از جہت ندادن شما آن را سائل را۔ رواہ البیہقی فی دلائل النبوة۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا۔ گفت آن حضرت آیا خبر دہم شما را بہ بدترین مردم از روی مرتبہ و منزلت
قیل نعم۔ گفتہ شد آری خبر دہ۔ قال الذی یسأل باللہ ولا یعطی بہ۔ گفت آن کسیکہ سوال کردہ شود بنام خداوند و نہ دہد بنام
خدا را گفت طیبی این مشکل ست مگر آن کہ تہمت کند سائل را بعدم استحقاق و گفتہ من یا باشد مسئول عنہ محتاج و نفس خود
یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچہ در دست دارد واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن ابی ذر انہ استاذن علی عثمان
روایت ست از ابی ذر کہ وی طلب اذن درآمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان۔ فاذن لہ پس اذن کرد عثمان او را وفی یدہ
فی یدہ عصاہ و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب احبار نیز در آنجا حاضر بود۔ فقال عثمان یا کعب ان
عبد الرحمن توفی۔ پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت۔ وترک مالا۔ و گذاشت مالی عظیم را۔ فما تری فیہ
پس چہ می بینی و چیست اعتقاد درباری تو در حق وی کہ از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواہد بود۔ فقال ان کان یصل فیہ
حق اللہ فلا باس علیہ۔ پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن کہ می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس [illegible] باکی
بر وی۔ فرفع ابو ذر عصاہ۔ پس برداشت ابو ذر عصای خود را۔ فضرب کعبا پس زد کعب را۔ وقال سمعت رسول
و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ ما احب لو ان لی ہذا الجبل ذہبا انفقہ ویتقبل منی
دوست نمیدارم من کہ اگر باشد مر این کوہ طلا کہ انفاق کنم آن را در راہ خدا با وجود آنکہ قبول کردہ شود این در
مبالغہ است یعنی باوجود آنکہ قبول و درگاہ افتد ولیکن دوست نمیدارم کہ۔ اذر خلفی منہ ست اواق۔ بگذارم پس خود
از آن ذہب شش اوقیہ۔ انشدک باللہ یا عثمان اسمعتہ۔ سوگند میدہم ترا بخدای تعالی ای عثمان آیا شنیدہ ای تو آن را

قلت مرات گفت ابوذر سه بار این سخن را - قال نعم - گفت عثمان آری شنیده ام ابوذر رضی الله عنه از فقرای صحابه بود و بیاد ایشان بودند بسبب او ترک کل و اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن ست که هر چه مالی ادا کرده شود زکوة آن گنج نیست و بر آن وعید نه لاسیما وقتی که صله کند در روی حقوق از صدقات نافله و نزاع وی درین مسئله با معاویه در شام و در زمان عثمان مشهور و مذکور ست - رواه احمد - وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی نوفلی ست اسلام آورد در روز فتح مکه - قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت نماز گزاردم من پس آن حضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آن حضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب الناس پس در گذشت گردنهای مردم را - الی بعض حجر نسائه - و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود - ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی آن حضرت که چه واقع شده است که این همه تیز رفت - فخرج علیهم پس بیرون آمد آن حضرت از خانه بر صحابه - فرای انهم قد عجبوا من سرعته - پس دید که ایشان به تحقیق شگفت کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا من تبر عندنا - گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ما بود و تبر بکسر تاء و سکون باء زر ناخالص فکرهت ان یحبسنی پس مکروه داشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند بسوی خود فامرت بقسمته پس امر کردم من به قسمت کردن آن و ازینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از مقام قرب فرود می آرد با آنکه این همه برای تعلیم و تنبیه امت ست - رواه البخاری - و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که قال - گفت - کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة بودم من که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه - فکرهت ان ابیته پس مکروه داشتم که بگذارم آن را که شب در آید بروی - وعن عائشة - رضی الله عنها انها قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد من در بیماری وی شش دینار یا هفت - فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرده آن حضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی صرف کنم بعضی جا و بعضی جا کردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بهم رسانم - ثم سألنی ما فعلت الستة او السبعة - پس سوال کرد آن حضرت مرا که چه کردی آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرچ کردی آنها را یا نه - قالت لا - گفت عائشه خرچ نکرده ام - والله لقد کان شغلنی وجعک - بخدا سوگند به تحقیق باز داشت مرا از خرچ آن درد تو - فدعا بها پس طلبید آن دینارها را ثم وضعها فی کفه - پس بنهاد آن را در کف دست خود - فقال ما ظن نبی الله - پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - لو لقی الله عز وجل وهذه عنده - اگر ملاقات میکرد خدا را در حالی که این دینارها در دست اوست یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت ست - رواه احمد - وعن ابی

صلی اللہ علیہ وسلم دخل علی بلال وعندہ صبرۃ من تمر۔ روایت ست از ابی ہریرۃ کہ آن حضرت درآمد بر بلال ونزد بلال تودہ بود از خرمای خشک۔ فقال ما ہذا یا بلال۔ پس گفت آنحضرت بطریق تعجب وانکار چیست این تمر یا بلال۔ قال شیٔ ادخرتہ لغد۔ گفت بلال این چیزی ست کہ ذخیرہ کردہ ام ونگاہ داشتہ ام آن را برای فردا۔ فقال اما تخشی ان ترے لہ غدا بخارا فی نار جہنم یوم القیمۃ۔ پس گفت آن حضرت ایا نمی ترسی کہ ببینی مر این تمر را فردا تف در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن تبوی گویند رسید او را از بخار وے یعنی رسید اثر وی۔ انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرج کن اے بلال ومترس از خداوند عرش کم کردن ودرویش شدن را یعنی انفاق کن وانداز درویشی مترس کہ تا در ری کہ عرش عظیم را پیدا کردہ ویرا میدارد روزی تو البتہ خواہد رسانید واین ارشاد ست بہ مقام توکل واعتماد برحق سبحانہ وتعالیٰ

وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السخاء شجرۃ فی الجنۃ۔ جوان مردی درختیست در بہشت یعنی مانند درختیست خداوند شاخہا کہ بہ پیوند وہ بطرفے از وی درآید در بہشت چنانکہ فرمود۔ فمن کان سخیا اخذ بغصن منہا۔ پس ہر کہ سخی گرفتہ است شاخی را از آن درخت۔ فلم تترکہ الغصن حتی یدخلہ الجنۃ۔ پس نمیگزارد آن شاخ او را تا آنکہ می درآرد او را در بہشت والشح شجرۃ فی النار۔ وبخل درختیست در دوزخ۔ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منہا۔ پس ہر کہ بخیل ست گرفتہ است شاخی را از آن درخت۔ فلم تترکہ الغصن حتی یدخلہ النار۔ پس نمیگذارد او را آن شاخ تا آنکہ می درآرد او را در دوزخ۔ رواہما روایت کردہ است این دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن علیؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بادروا بالصدقۃ فان البلاء لا یتخطاہا۔ شتابی کنید بہ صدقہ زیرا کہ بدرستیکہ بلا تجاوز نمی کند صدقہ را ونمی گذرد از وی بلکہ ازوے اندفع میشود۔ رواہ رزین

باب فضل الصدقۃ

این نیز احتمال حمل بہ صدقات نافلہ دارد چنانکہ غالب در اطلاقات آن ست وبہ آنچہ شامل فرض ونفل باشد وتسمیۂ آن بہ صدقہ از جہت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکہ تسمیۂ زکوٰۃ بجہت آن ست کہ وی تزکیہ می کند صاحبش را وشہادت میدہد بہ صحت ایمان وی وکمال وی ووجوہ دیگر نیز گذشت

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تصدق بعدل تمرۃ۔ کسیکہ تصدق کند بہ مقدار چیزیکہ برابرست قیمت تمر را وعدل بفتح مثل شیٔ در قیمت وبکسر مثل در منظر وبعضی گفتہ بفتح آنچہ عدیل شیٔ بود از غیر جنس وبکسر از جنس وبہر تقدیر میفرماید ہر کہ تصدق کند مقدار تمرہ من کسب طیب۔ از کسب پاک وکسب بزیدن وگرد آوردن ومراد مالی ست کہ گرد آوردہ است آن را از وجہ حلال۔ ولا یقبل اللہ الا الطیب۔ ونمی پذیرد خدائے تعالیٰ مگر پاک را چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است ان اللہ طیب لا یقبل الا طیبا۔ فان اللہ یتقبلہا بیمینہ۔ پس بدرستیکہ خدای تعالیٰ می پذیرد آن را بدست راست خود۔ ثم یربیہا لصاحبہا۔ پس پرورش می کند آن

صدقه را وا فزون میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را حتی تکون
مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه فلو بکسر فا و سه وزن عدو و سمو کره اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله
شود متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال کم نکند هیچ صدقه چیزی را از مال
یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال ست اما در معنی موجب تمام و کمال ست بحصول مزید برکت و دفع آفات
و ترتب اجر و ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نگرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی
از کسی که چیزی کرد یا بدی اندیشید بوی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری
و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست وما تواضع
احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل ست
بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی ست نه صورت رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من انفق زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم
و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس را مثل درهم و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل
ثالث بیاید صریح ست در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق ست زیرا که چون یکبار مثلا درهم انفاق نموده
بار دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست دعی من ابواب الجنة خوانده میشود آن کس
از درهای بهشت وللجنة ابواب و مر بهشت را درهاست متعدد بعدد اعمال خیر فمن کان من اهل الصلوة
پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب ست بروی نماز دعی من باب الصلوة خوانده میشود از دری از بهشت که مخصوص
باهل نماز ست ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد وکسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن
خوانده میشود از در جهاد ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة وکسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود
از در صدقه ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان وکسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان
بفتح را و تشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که مخصوص است بدر آمدن ازان
روزه داران فقال ابوبکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة پس گفت ابوبکر صدیق نیست بر کسیکه خوانده
میشود از درها ضرورتی یعنی هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که دخول
بهشت ست حاصل ست و باوجود آنکه از همه در خواندن ضرور نیست فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها پس آیا خوانده
میشود هیچ یکی از همه درها قال نعم گفت آن حضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها وارجو ان تکون منهم وامید
میدارم که باشی تو ای ابوبکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جامع انواع خیرات و مستجمع اقسام حسنات متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما پرسید آن حضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز

روزہ دار۔ قال ابوبکر انا۔ گفت ابوبکر صدیق من صبح کردہ ام امروز روزہ دار۔ قال فمن تبع منکم الیوم جنازۃ۔ گفت
آنحضرت صلعم پس کیست کہ پیروی کردہ است از شما امروز جنازہ را و نماز گزاردہ است بروی و دنبال وی رفتہ۔ قال
ابوبکر انا قال۔ گفت آنحضرت فمن اطعم منکم الیوم مسکینا پس کیست کہ طعام خورانیدہ از شما امروز مسکینی را۔ قال ابوبکر
انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست کہ پرسیدہ از شما بیمارے را امروز۔ قال ابوبکر انا فقال رسول اللہ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنۃ جمع نشوند این چہار چیز یعنی در یک روز ہیچ مردے مگر آنکہ
در آید در بہشت۔ رواہ مسلم۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ نہی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب
ثواب و طمع در آن کردن و آنکہ بعضی صوفیہ منع کردہ اند و گفتہ اند کہ درویش را کہ انا بزبان رود مقید بآن خواہد بود
کہ بقصد تکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار بیشتر از ان ست کہ احصا کردہ شود
پس منع از ان چہ صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را حجت آن بس ست و شیخ توربشتی درین
باب بسط کردہ و طیبی آن را نقل کردہ است۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارۃ
لجارتہا۔ ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و حقیر نشمرد ہیچ زنی را کہ ہمسایہ است ہدیہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہمسایۂ ویست
ولو فرسن شاۃ۔ اگرچہ باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین و نون در آخر بروزن زبرج خف بعیر گاہی در شاۃ
نیز اطلاق می کنند و اکثر در شاۃ ظلف میگویند چنانکہ سم اسپ و خر را حافر می نامند و این شی لا ینتفع بہ است کہ ہدیہ و تصدق
در وی نیست و ذکر وی برای مبالغہ است و در حدیث دیگر آمدہ است ولو بظلف محرق اگرچہ سم سوختہ بود و این نہی
احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ می دہد و می فرستد بہمسایہ یا برای زنی باشد کہ او دادہ میشود و فرستادہ میشود برای وی و تخصیص
بزنان بجہت آن ست کہ کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر ست متفق علیہ۔ وعن جابر و حذیفۃ قالا قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معروف صدقۃ۔ روایت ست از جابر و حذیفہ کہ گفتند گفت آنحضرت ہر کار نیکے
کہ در وی خیر و تقرب بدرگاہ الٰہی ست و معروف ست در شرع و منکر نیست خواہ عطای مال باشد یا سخنی نرم در روے
کشادہ کہ از وے دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقہ است و صدقہ مخصوص بمال نیست متفق علیہ۔ وعن ابی ذر
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حا من المعروف شیئا۔ خرد و خوار مشمار ہیچ چیز
و لو ان تلقی اخاک بوجہ طلیق۔ و اگرچہ باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بروے کشادہ و خوئی خوش۔ رواہ مسلم
وعن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقۃ۔ لازم ست بر ہر مسلمان
تصدق کردن۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ فان لم یجد پس اگر نیابد چیزے کہ تصدق کند چہ کار کند۔ قال فیعمل بیدیہ
گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزے پس باید کہ کار کند بہر دو دست خود کہ حاصل شود از ان چیزے۔ فینفع
و یتصدق۔ پس بہرہ رساند ذات خود را و تصدق کند بانچہ فاضل ماند۔ قالوا فان لم یستطع۔ گفتند پس اگر نتواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بخیر - او لم یفعل - شک راوی است و معنی همان ست که نتواند کرد - قال گفت
آن حضرت فیعین ذا الحاجة الملهوف - پس یاری دهد خداوند حاجت اندوهگین ستم زده و دادخواه را - قالوا فان لم یفعله
گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد ملهوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع - قال فیأمر بالخیر - گفت آن حضرت پس امر کند
مردم را به نیکی - قالوا فان لم یفعل - گفتند پس اگر نه کند و نتواند کرد امر بخیر - قال فیمسک عن الشر - گفت پس باز دارد
خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند مصرع مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان * فانه له صدقة - پس بدرستیکه امساک
از شر مر او را صدقه و خیر ست خصوصا که قدرت داشته باشد بر شر - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل سلامی من الناس علیه صدقة - هر بند استخوان که از آدمی ست بر وی یعنی بمقابله وی صدقه است
و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختارتر ست و در تن آدمی
سه صد و شصت بند ست چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون در سیاق آنها تکلیفهای بالغه و قسمتهای عظیمه است
شکرانه آن صدقه لازم باشد - کل یوم تطلع فیه الشمس - هر روزی که برآید در وی آفتاب بعد از آن بیان میکند
که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست - یعدل بین الاثنین صدقة - عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم
ستدن صدقه است - ویعین الرجل علی دابته - و یاری دادن مرد را بر دابه وی فیحمل علیها - پس بر دارد او را
بر دابه - او یرفع علیها متاعه صدقة - یا بردارد بر دابه او رخت او را صدقه است - والکلمة الطیبة صدقة - و سخنی پاک
که در وی ثواب باشد یا سخن نرم که به سائل گوید صدقه است - وکل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقة - هر گامی که نهد
آن را بسوی نماز صدقه است و خطوه بضم گام و بفتح یکبار گام زدن - ویمیط الاذی عن الطریق صدقة - و دور کردن
آنچه آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه است - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین وثلثمائة مفصل - پیدا کرده شده است
هر شخص از اولاد آدم بر سه صد و شصت بند - فمن کبر الله - پس کسیکه تکبیر گوید مر خدا را و گوید الله اکبر
وحمد الله - و ستایش کند خدا را بالحمد لله - وهلل الله - و تهلیل کند بلا اله الا الله - وسبح الله - و بپاکی یاد کند
خدا را بسبحان الله - واستغفر الله - و طلب آمرزش گناهان کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی
او عزل حجرا عن طریق الناس - یا یکسو افگند و دور کند سنگی را از راه مردم - او شوکة - یا خاری را - او عظما - یا
استخوان را که ایذا کند ایشان را - او امر بمعروف او نهی عن منکر - یا امر کند به مشروع که شناخته میشود وجود او
در شرع و نهی کند از نامشروع که شناخته نمیشود - عدد تلک الستین والثلثمائة - بگوید و بکند این اقوال و افعال
را همه یا بعضی بشمار آن سه صد و شصت بند خصوصا از امر معروف و نهی منکر که آن اقوال و افعال همه یک طرف و این دو یک طرف
فانه یمشی - بفتح یا و شین معجمه یعنی راه می رود و در روایتی یمسی بضم یا و سکون میم و سین مهمله یعنی شام می کند

یومئذ۔ ودران روز۔ وقد زحزح نفسہ عن النار۔ وحال آنکہ دور انداختہ است نفس خود را از آتش دوزخ ودر قول وے
یومئذ اشارت ست بآن کہ باید کہ ہر روز این کارہا کنند تا کفایت شود۔ رواہ مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان بکل تسبیحۃ صدقۃ۔ بدرستیکہ بہر تسبیح صدقہ ہست۔ وبکل تکبیرۃ صدقۃ۔ وبہر تکبیر صدقہ است۔
وبکل تحمیدۃ صدقۃ وبہر تحمید صدقہ ہست وبکل تہلیلۃ صدقۃ وبہر تہلیل صدقہ است۔ وامر بالمعروف صدقۃ ونہی عن المنکر صدقۃ۔
وبہر امر معروف صدقہ است وبہر نہی منکر صدقہ است۔ وفی بضع احدکم صدقۃ۔ ودر فرج ہر یکی از شما یعنی جماعی کہ بہ زن
یا بہ باندہ خود میکنید صدقہ است یعنی ثواب ست وچون در بودن بضع صدقہ محل استبعاد واستفسار بود۔ قالوا گفتند صحابہ
یا رسول اللہ ایاتی احدنا شہوتہ۔ آیا بیاید یکی از ما شہوت نفس خود را کہ جماع ست۔ ویکون لہ فیہا اجر۔ وباشد مر او را
دران شہوت مزد وثواب۔ قال ارایتم لو وضعہا فی حرام اکان علیہ فیہ وزر۔ گفت آن حضرت خبر دہید مرا شما کہ اگر
بنہد یکی شہوت را در حرام آیا بباشد بروی بار گناہ۔ فکذلک اذا وضعہا فی الحلال کان لہ اجر۔ پس ہمچنین وقتیکہ
بنہد شہوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچہ جماع در حد ذات خود صدقہ وعبادت نیست ولیکن چون در
ضمن آن ادای حق زوجہ ونگاہداشت نفس از حرام ست بحکم نہی نفس از ہوا وکف وی از معصیت متضمن اجر
وثواب باشد ولہذا اینجا کلمہ فی آوردہ وگفت فی بضع احدکم صدقۃ بخلاف تسبیح وتحمید وامثال
آن کہ عین عبادت ست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الصدقۃ
اللقحۃ الصفی منحۃ۔ نیکو صدقہ است شتر مادہ کہ زائیدہ کہ شیر دار ست از روی عطیہ لقحہ بکسر لام وفتح نیز آمدہ ناقہ حلوب را آنرا
لقوح بفتح لام نیز گویند وناقہ بعد از زائیدن تا دو سہ ماہ نام او لقوح است بعد از ان لبون وصفی بر وزن غنی بسیار شیر را
ومنحہ بکسر میم وسکون نون در اصل بمعنی عطیہ است وغالب اطلاق او بر ناقہ وشاۃ ست کہ محتاجی را بعاریت دہند
تا از شیر وے منتفع گردد وبعد از قضای حاجت با مالکش باز دہد واین در اہل خیر از عرب متعارف بود وآن حضرت
صلعم آن را مدح کردہ وستودہ۔ والشاۃ الصفی منحۃ۔ ونیز صدقہ است گوسپند بسیار شیر دار از روی منحہ۔ تغدو باناء
وتروح باخر۔ بامداد میکند آوند شیر وشبانگاہ میکند آوندی دیگر یعنی بگاہ وبیگاہ شیر میدہد وبدان منتفع میشوند متفق علیہ
وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یغرس غرسا نیست ہیچ مسلمانی کہ بنشاند درختی را
او یزرع زرعا۔ یا بکارد کشتی را۔ فیاکل منہ انسان او طیر او بہیمۃ۔ پس بخورد از آن آدمی یا پرندہ یا چارپا۔
الا کانت لہ صدقۃ۔ مگر آنکہ باشد مر او را صدقہ وصدقہ برفع ونصب ہر دو روایت ست متفق علیہ۔ وفی روایۃ لمسلم
عن جابر۔ ودر روایتی مسلم را از جابر آمدہ کہ۔ وما سرق منہ لہ صدقۃ۔ وآنچہ دزدیدہ شد از آن نیز مر او را صدقہ است
وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غفر لامرأۃ مومسۃ مرت بکلب علی راس رکی۔ آمرزیدہ شد
مر زنی زانیہ را کہ گذشت بسگی بر سر چاہی ومومسہ بضم میم اولی وکسر ثانیہ بمعنی زانیہ از ومس بمعنی احتکاک یعنی در یا دہ بدن

چیزے را بچیزے در کی برو زن زکی چادہ۔ یلہث کاد یقتلہ العطش۔ در حالی کہ بیرون می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی
نزدیک است کہ بکشد او را تشنگی۔ فنزعت خفھا۔ پس بکشید آن زن زانیہ موزہ خود را۔ فاوثقتہ بخمارھا۔ پس بربست
موزہ را بمعجر خود خمار بکسر معجمہ سرپوش زنان۔ فنزعت لہ من الماء۔ پس بکشید آن زن برائے آن سگ چیزے
از آب کہ سیراب گشت بدان۔ فغفر لھا بذلک۔ پس آمرزیدہ شد مر آن زن را بآن عمل کہ آب دادن بہ سگ ست
فکیف بہ آدمی خصوصاً صالح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لنا فی البھائم اجراً۔ بدرستیکہ
ما را در احسان کردن بہائم و سیراب کردن آنہا ثواب ست۔ قال فی کل ذات کبد رطبۃ اجر۔ گفت آن حضرت
در احسان کردن بہر حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیات ست
و بعضی گویند جگر چون تشنہ گردد تر میشود ہمچنین چون بہ آتش نہادہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصف کردہ جگر را بتری
باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتے ذات کبد حرا آمدہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبد رطبہ
مبالغہ است چہ ہرگاہ در جگر تر اجر شد در جگر گرم بہ طریق اولیٰ خواہد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیات ست مثل
مار و کژدم و جز آن متفق علیہ۔ وعن ابن عمر و ابی ھریرۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عذبت امراۃ
فی ھرۃ امسکتھا۔ عذاب کردہ شد زنے از جہت گربہ کہ بستہ نگاہداشت آن زن گربہ را۔ حتی ماتت من الجوع۔ تا آنکہ
مرد آن گربہ از گرسنگی۔ فلم تکن تطعمھا۔ پس نبود آن زن کہ چیزے بخوراند آن گربہ را۔ ولا ترسلھا۔ و نبود کہ بگذارد
و رہا کند او را۔ فتاکل من خشاش الارض۔ پس بخورد گربہ از کرمہا کہ بزمین اند و خشاش بکسر خای معجمہ حشرات
زمین انچہ دماغ ندارد و دواب بتثلیث خا حشرات زمین و گنجشکہا و مانند آن متفق علیہ۔ وعن ابی ھریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر رجل بغصن شجرۃ علی ظھر طریق گذشت مردے بہ شاخ درختے کہ پشت
راہ ست و فوق اوست و ظاہر ست بران۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ والنحین ھذا بفتح ہمزہ و فتح نون و کسر
حای مہملہ شدہ و از تنحیہ بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیہ و نون ثقیلہ از اینجا ہر آینہ یکسو گردانم این شاخ
را عن طریق المسلمین۔ از راہ مسلمان۔ لا یوذیھم۔ تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را۔ فادخل الجنۃ۔ پس در آوردہ شد
آن مرد در بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا یکسو ہم گردانید متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لقد رایت رجلا یتقلب فی الجنۃ۔ گفت آنحضرت ہر آینہ تحقیق دیدم من مردے را کہ میگردد و تنعم میکند در بہشت۔
فی شجرۃ قطعھا من ظھر الطریق۔ بجہت درختے کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن۔ کانت توذی الناس
بود آن حضرت کہ آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اول ست و اینجا تاکید و مبالغہ بیشتر ست کہ آن حضرت او را
بچشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد در بہشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعے از مبالغہ بود کہ
ببریدن شاخی بہ بہشت درآمد چہ جائے تمام درخت۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی برزۃ بفتح موحدہ و سکون

وچه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که او خل ست در نفع ودر ان حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب ست به محبت وایتلاف و تخصیص کرد به ذکر صلهٔ ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام ۔ رواه الترمذی وابن ماجه ۔ وعن انس ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفی غضب الرب ۔ بدرستیکه تصدق کردن هر آینه میکشد آتش خشم الهی را ۔ وتدفع میتة السوء ۔ و دور میگرداند مرگ بد را اشارت ست بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدا و مآل و میته بکسر میم و سکون یا حالت موت و مراد بمیتهٔ سوء حالت بدی که در وقت موت باشد از انچه مؤدی به کفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری وسوسهٔ شیطان و غیر آن از انچه مفضی گردد بسوء خاتمت و دخامت عاقبت نعوذ بالله من ذلک و موت فجأت در حالت غیر محمود نیز از ان قبیل ست ۔ رواه الترمذی ۔ وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة ۔ هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص بمال نیست ۔ وان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه طلق ۔ و بدرستیکه از جمله خیر و احسان ست که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشاده طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر گذشت و ان تفرغ من دلوک فی اناء اخیک ۔ و از جمله معروف ست که بریزی از دلو خود در آوند برادر خود آب را که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر اینست یا کنایت ست از فضل و احسان ۔ رواه احمد والترمذی ۔ وعن ابی ذر ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن ۔ وامرک بالمعروف صدقة ۔ و امر کردن تو بمعروف صدقه است ۔ ونهیک عن المنکر صدقة ۔ و نهی کردن تو از منکر صدقه است ۔ وارشادک الرجل فی ارض الضلال لک صدقة ۔ و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم می کنند مر ترا صدقه است ۔ ونصرک الرجل الردی البصر لک صدقة ۔ و یاری دادن تو مرد تباه بینائی را مر ترا صدقه است رداءة بفتح و مد وده تباه شدن ۔ واماطتک الحجر والشوک والعظم عن الطریق لک صدقة ۔ و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است ۔ وافراغک من دلوک فی دلو اخیک لک صدقة ۔ و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است ۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ۔ وعن سعد بن عبادة قال ۔ روایت ست از سعد بن عبادهٔ انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان درگاه نبوت بود که گفت ۔ یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستیکه مادر سعد یعنی مادر من مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضل تر و بهتر ست ۔ قال الماء ۔ گفت آن حضرت که آب بهترین صدقه هاست که برای وی چاه بکنی و بتشنگان بدهی ۔ فحفر بئرا ۔ پس بکند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود

تا خیر جاری باشد - وقال - و گفت - هذه لام سعد - این چاه برای ام سعد ست و برای اوست تا ثواب این
بروح وی برسد - رواه ابوداؤد والنسائی - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست
از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت - ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری - هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه
بر برهنگی وی عری بضم عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام - کساه الله من خضر الجنة - بپوشاند او را خدای تعالی
از حله های سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر چنانچه هست بقول عز وجل عالیهم ثیاب سندس خضر -
وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة - وهر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی
از میوه های بهشت - وایما مسلم سقا مسلما علی ظما - وهر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظما بفتحتین
تشنه شدن - سقاه الله من الرحیق المختوم - بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده
شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک
یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که اوانی را بدان مهر کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن از آن
بوی مشک می آید - رواه ابوداؤد والترمذی - وعن فاطمة بنت قیس صحابیه قرشیه از مهاجرات اولی ست
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی المال حقا سوی الزکوة - بدرستیکه در مال حق ست جز زکوة
یعنی زکوة مال خود فرض ست البته باید داد و جز زکوة صدقه نفل نیز مستحب ست که بباید کرد چنانکه نماز و روزه
و حج هم فرض ست و هم نفل - ثم تلا - پس خواند آن حضرت برای اثبات و تایید این مطلب این آیت لیس البر ان
تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الآیة - تا آخر آیت وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق جز زکوة در مال
آن ست که حق تعالی جمع کرده است اولاً مومنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن
جمع کرده است باقامت صلوة و ایتای زکوة پس معلوم شد که بجز دادن زکوة نیز دادن مال ست و آن صدقه نفل ست - رواه الترمذی و ابن ماجه
والدارمی - وعن بهیسة بضم موحده و فتح ها و سکون تحتانیه و سین مهمله از صحابیات است و حدیث وی در بعضی ... عن ابیها - روایت می کند
از پدر خود - قالت - گفت بهیسه که - قال - که گفت پدر من یا رسول الله یا نبی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه - چه چیز ست که روا نیست باز داشتن آن
و دادن کسی را از آن - قال الماء - گفت آنحضرت آن چیز آب ست که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را احتیاج بوی افتد و نباشد
دیگری را از آن منع نباید کرد - قال - باز گفت - یا نبی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه - چه چیز ست که حلال نیست منع وی - قال الملح
گفت دیگر نمک ست که منع آن روا نیست چنانکه نمک زاری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و تفصیل این ...
آن در باب احیاء الموات والشرب بیاید انشاء الله تعالی و در آنجا آتش را نیز گفته که منع آن جائز نیست - قال - باز گفت یا نبی الله
ما الشیء الذی لا یحل منعه قال - گفت آن حضرت - ان تفعل الخیر خیر لک - کردن تو خیر را بهتر ست مر ترا و این کلمه جامع ست مر همه خیر آن
را یعنی بده هر چه بخواهی و هر چه از دست تو آید و هیچکس را از آن منع مکن - رواه ابوداؤد - وعن جابر قال قال رسول الله

عليه وسلم من احيى ارضا ميتة فله فيها اجر كسيكه زنده گرداند زمين مرده را يعنى زمين افتاده را زراعت كند پس ثابت ست مراو را
دران ثواب وحكم آن در باب احياء موات بيايد - وما اكلت العافية منه فهو له صدقة - وهر چيزيكه بخورد كسى از حاصل آن زمين پس ثواب آن
مراو راست وعافيه هر طالب رزق از انسان وبهيمه وطائر عافى يكى وعافيت جماعت ودر روايتى العوافى نيز آمده - رواه النسائى والدارمى
ودر بعضى نسخ رواه الدارمى - وعن البراء - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من منح منحة لبن - كسيكه عطا كند
عطيه شير يعنى ناقه يا شاتى ده بفقير تا مدتى شير آن را بخورد وباز رد كند بسوى وى - او ورق - يا عطا كند عطيه نقره
را مثلا وورق مشهور بفتح واو وكسر را نام دراهم مضروبه است ومراد قرض دراهم ودنانير ست وآنرا منحه نام كرد زيراكه
رد كرده ميشود به صاحبش ومنحه بمعنى عطاى مطلق نيز آيد - وهدى زقاقا - يا راه نمايد گمراهى را يا كوچه را مشتق از
هداية وزقاق بضم زاى معجمه بمعنى كوچه كه بخانه رود وبمعنى رسته از خرما كه در بساتين نشانند نيز آيد برين تقدير هدى از
هديه گير يعنى تصدق كند وبخشد رسته درختان خرما او بهر تقدير هدى بتخفيف دال ست ودر روايتى بتشديد دال
نيز آمده از براى مبالغه والله اعلم ميفرمايد كه هر كه اين خيرات كند - كان له مثل عتق رقبة - باشد مر او را مانند آزاد
شدن بنده - رواه الترمذى - وعن ابى جرى - بضم جيم وفتح را وتشديد يا كه نام وى جابر بن سليم بضم سين
وفتح لام ست وبعضى سليم بن جابر گفته اند واول اصح واشهر ست صحابى ست قليل الرواية روايت كرده است از وى
محمد بن سيرين - قال اتيت المدينة - گفت آمدم بمدينه - فرأيت رجلا يصدر الناس عن رأيه - پس ديدم مردى را
كه باز ميگردند مردم از راى وى يعنى هر كارى كه پيش آيد نزد آن مرد ميروند وعرض ميكنند وهر چه ميفرمايد بدان عمل
ميكنند چنانكه فرمود - لا يقول شيئا الا صدروا عنه - نميگويد آن مرد چيزيرا از راى ونهى ونزد بدان مگر آنكه اطاعت ميكنند
او را وعمل ميكنند بدان واصل صدور بازگشتن ست از آب كه تشنه مى آيند وسيراب شده باز ميگردند وضد ورود كه فرود
آمدن ست بر آن وصدور بمعنى مطلق بازگشتن نيز آيد - قلت من هذا - گفتم من كيست اين مرد - قالوا هذا رسول الله -
گفتند كه اين پيغمبر خداست وفرستاده اوست بخلق براى هدايت ايشان - قال فهبت وقلت - گفت جابر بن سليم
رفتم پيش آن حضرت وگفتم - عليك السلام يا رسول الله مرتين - دو بار گفتم اين را ستقال - گفت آن حضرت - لا تقل
بگو - عليك السلام - زيراكه - عليك السلام تحية الميت - سلام مرده است كه مرده را بدان تحيت مينمايند - قل -
بگو - السلام عليك - كه تحيت زنده است وظاهر اين عبارت اين ست كه چون بزيارت مرده بروند عليك السلام
بگويند نه السلام عليك چنانكه بزنده ميگويند وليكن تحقيق آن ست كه سنت در ميت نيز السلام عليك ست بتقديم
السلام زيراكه ثابت شده است كه آن حضرت در زيارت موتى ميگفت السلام عليكم پس آنچه اينجا فرموده اند كه
عليك السلام تحية الموتى ست بنا بر عادت مردم در اغلب احوال ووجهش آن ست كه زنده رد ميكند سلام را
به عليك السلام پس اگر مسلم نيز عليك السلام بگويد تكرار لازم آيد بخلاف ميت كه رد سلام از وى متحقق نيست ونيز

شریعت سلام برای آنست که مسلم مبادرت می کند مسلم علیه را با من و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که مرفوع ست آ
خبر ست منافات دارد و مناسب نیست آن را کذا قیل فافهم باز میگوید جابر بن سلیم - قلت انت رسول الله گفتم من
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی - فقال انا رسول الله الذی ان اصابک ضر فدعوته کشفه عنک پس گفت
آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی تو او را بگشاید و دور کند آن زیان را از تو و تا در
دعوته مفتوح ست برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول ویم
دور کند زیان را از تو و همچنین در مابعد - وان اصابک عام سنة فدعوته انبتها لک - و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا
کنی تو او را برویاند برای تو - واذا کنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مهلکه - او فلاة - یا در دشت خشک [illegible]
فضلت راحلتک - پس راه گم کرد شتر تو - فدعوته - پس دعا کنی تو او را - ردها علیک - باز می آرد وی تعالی راحله را
بر تو و قفر بتقدیم قاف مفتوحه بر فا زمینی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة بفا مفازه و صحرای فراخ و در قول آنحضرت
صلعم که من رسول خدایم که این صفات اوست اشارت ست که وی مبعوث ست و وسیله رحمت و واسطه وسائط فیض خیر
و برکت از پروردگار عالمیان که بر آرنده حاجات و آسان کننده مشکلات ست باز میگوید جابر بن سلیم - قلت -
گفتم - اعهد الی - اندرز کن مرا و نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تسبن احدا - دشنام مده هیچ یکی را -
قال - گفت جابر بن سلیم - فما سببت بعده حرا ولا عبدا - پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ یکی را نه آزاد را و نه بنده را - ولا بعیرا
ولا شاة - و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت عوام می باشد
قال - گفت آنحضرت - ولا تحقرن شیئا من المعروف - و خوار و خورد مدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو
بکسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن غنیمت دان - وان تکلم اخاک
وانت منبسط الیه وجهک - و عد نیکی ست بسوی تو باین که سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ
و کشاده است بسوی آن برادر روی تو - ان ذلک من المعروف - بدرستیکه آن از جمله نیکی و احسان ست
وارفع ازارک الی نصف الساق - و بردار ازار خود را تا نیمه ساق - فان ابیت فالی الکعبین - پس اگر سر کشی
میکنی از بلند کردن ازار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو نمی پسندد آن را پس بردار تا هر دو شتالنگ - وایاک
واسبال الازار - و دور دار خود را از فرو هشتن ازار - فانها من المخیلة - زیرا که ازار فرو هشتن از جمله کبر ست
وان الله لا یحب المخیلة - و بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را مخیله بفتح میم و کسر خا - و سکون یا و خال
و خیلاء بضم خا و فتح یا ممدود کبر و این مسئله با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید انشاء الله تعالی - وان امرء
و اگر مردی دشنام دهد ترا - وعیرک بما یعلم فیک - و سرزنش کند ترا بعیبی که میداند وجود آن در تو - فلا تعیره بما تعلم فیه
پس سرزنش مکن او را بعیبی که میدانی تو وجود آن در وی - فانما وبال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن مگر

بروی و شوهر او وبال می افتی و جزای بدی به بدی میدهی هیچ بدی را بدی سهل باشد جزا۔ اگر مردی احسن الی من عصاه ظاهر آنحضرت صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان والله اعلم۔ رواه ابوداود۔ روایت کرد این حدیث را به تمام ابوداود۔ وروی الترمذی منه حدیث السلام۔ وروایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث سلام که ابو جری سلام داد بر آن حضرت صلعم وگفت علیک السلام ونهی کرده آنحضرت او را از آن وبعد از وی تا آخر حدیث روایت نکرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده ولیکن به لفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب بلفظ ابی داود است وفی روایة۔ و در روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه این عبارت آمده است فیکون لک اجر ذلک ووباله علیه پس میباشد مر ترا ثواب آن ومی باشد وبال آن بر وی۔ وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة۔ روایت است از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت آن حضرت صلعم ذبح کردند گوسفندی را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما بقی منها۔ چه چیز باقی ماند از آن گوسفند۔ قالت ما بقی منها الا کتفها۔ گفت عائشه باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی همه تصدق کردند و بفقیران دادند و بخانه همسایه ها فرستادند الا کتف که در خانه ماند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ بقی کلها غیر کتفها۔ باقی ماند همه شاة غیر کتف وی یعنی باقی آنست که آنچه به مردم دادید که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد وما عند الله باق۔ آنچه نزد شماست سپری میگردد و آنچه نزد خداست پاینده است۔ رواه الترمذی وصححه۔ وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول۔ گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که می گفت۔ ما من مسلم کسا مسلما ثوبا۔ نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه۔ الا کان فی حفظ الله۔ مگر آنکه باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله۔ ما دام علیه منه خرقة۔ تا آن وقت باقی ماند از آن جامه پاره۔ رواه احمد والترمذی۔ وعن عبد الله بن مسعود یرفعه۔ روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را بآن حضرت۔ قال ثلثة یحبهم الله۔ سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی۔ رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله۔ یکی از آن سه مرد مردیست که برخاست در پاره از شب در حالی که میخواند قرآن را در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است۔ ورجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها۔ دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را۔ اراه قال۔ گمان میبرم او را که گفت۔ من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که می پوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا۔ ورجل کان فی سریة۔ سوم مردیست که بوده است در پاره از لشکر۔ فانهزم اصحابه۔ پس شکست خوردند یاران او۔ فاستقبل العدو۔ پس روی آورد و دشمنان دین را و جنگ و فتح نمود۔ رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ۔ روایت کرده است این حدیث را ترمذی وگفته است که این حدیث غیر محفوظ است ومعنی محفوظ در مقدمه معلوم شد۔ احد رواته ابوبکر بن عیاش کثیر الغلط۔ یکی از راویان این حدیث ابوبکر بن عیاش است

به تحتانیه و شین معجمه روی بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام ترمذی در اسناد خاص ست از اسانید
این حدیث و باسناد دیگر صحیح ست کذا قیل — وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلثة یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله — سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر
که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله — پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را
خدای تعالی فرجل اتی قوما — یکی از آن سه مردی که مذکور ست درین قضیه که مردی سائل آمد گروهی را
فسألهم بالله — پس سوال کرد ایشان را به محض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی — ولم یسألهم لقرابة بینه وبینهم
و سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان ست — فمنعوه — پس ندادند ایشان او را آنچه
سوال کرد — فتخلف رجل باعیانهم — توریشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی از
قوم این قوم را یا باشخاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را سبقت کرد
بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان را — فاعطاه سرا — پس داد آن را نهانی — لا یعلم بعطیته الا الله والذی
اعطاه — در حالی که نمیدانند داده شدن او را مگر خدا و آن کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم
آمده و این روایت اشبه و انسب ست تخلف که بمعنی تاخر ست چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از قوم یعنی
متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا قال التوریشتی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردیست که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد و آن مرد که آمد قومی را و سوال
کرد چنانکه ظاهر عبارت ست فافهم — وقوم ساروا لیلتهم — و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب
حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به — تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چیز برابر
کرده شود و بدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز — فوضعوا رؤسهم — پس نهادند این قوم سرهای خود
را بخواب — فقام یتملقنی — پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ — فقام احدهم یتملقنی — در حالی که تملق
میکند مرا و غایت تضرع می نماید — ویتلو آیاتی — و میخواند آیات کتاب مرا و این حکایت قول حق تعالی ست که از آن تعبیر
کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق نازو نیاز ست که میان محب
و محبوب میگذرد و اسراریست که بغیر زبان وقت و حال تکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بعبارت مجاز اشارت
بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر از آنست قطعه ای عاشق نازی بنمایان و معشوق نیاز است منداند
چشم کرم تو عین نازیست به ناز که درد و درمه نیاز ست ... الاعلی تعالی وتقدس ...
مشایخ طریقت گفته اند که یکی از فتان های بهشت ... چنانکه گذاشته اند ذوق تملق ست که محبان در سنا
وقت سحری یابند اشارت بمشاهده قلبی که نمونه رویت بصری ست که در آن عالم خواهد شد اللهم ارزقنا

ورجل كان في سرية فلقي العدو فهزموا فاقبل بصدره - سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شدند اهل این لشکر پس اقبال کرد این مرد بسینهٔ خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در قتال و جرأت یعنی به سینه کشاده بی تحاشی مقابل شد حتى يقتل او يفتح له - تا آنکه کشته شود آن مرد یا گشایش کرده شود و نصرت داده شود مر او را - والثلثة الذين يبغضهم الله الشيخ الزاني - و آن سه که دشمن میدارد ایشان را خدا یکی پیر زنا کننده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت و ضعف شهوت باطن و گرفتار شهوت آلوده میشود بدان - والفقير المختال - دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب فروتنی و نیاز از دی شکستگی تسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید که کبر زشت است از همه و از درویش زشت تر و از توانگر بسیار زشت تر و جا مه تر - اما استغنای فقیر و تعفف از سوال ناشی از غیرت فقر و رضا بدان و عدم التفات به دنیا و اهل آن و تکبر بر اهل دنیا امیر المومنین علی را در خواب دید گفت پند ده مرا یا امیر المومنین فرمود چه نیکوست مهربانی توانگران بر فقیران به طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن تکبر فقر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا - والغني الظلوم - و سوم توانگر بسیار ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و باز پس دستان مهربانی نمی ورزد و حقی که خدا در مال وی کرده توانگرست و ادای حق از فرض نمیکند - رواه الترمذي والنسائي - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی ولم یذکر - و ذکر نکرده است نسائی این عبارت را که - والثلثة يبغضهم الله - یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اقتصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی - وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تميد - وقتی که پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد - فخلق الجبال - پس پیدا کرد خدای تعالی کوه ها را - فقال بها عليها - پس گفت کوه ها را بر زمین یعنی بنهاد کوه ها را بر زمین و قال اینجا بمعنی تکلم و ضرب و مرد آمده - فاستقرت - پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بنهادن کوه ها بر آن و ساکن شد - فر و کوفت بر دامنش میخ کوه - فعجبت الملائكة من شدة الجبال - پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوه ها

فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوه ها - قال نعم الحديد - گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت تر است از کوه که می برد و ریزه میکند آن را

فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من الحديد - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آهن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب است بر آهن که میگدازد آن را

فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من النار - پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بر وی - قال نعم الماء - گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سرد میگرداند آن را - فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من الماء قال نعم الريح - گفت آری باد غالب است بر آب که موج

وتحرک وتزلزل میگردانند آنرا فقال یا رب هل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله - گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه دادن فرزند آدم ست که تصدق میکند بدست راست خود و می پوشد آن صدقه را از دست چپ خود واین از همه سخت تر و دشوار تر ست زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع شیطان ست واین حاصل نمیشود بهیچ چیزے از انچه مذکور شد ونفس آدمی مجبول ست بر غرائز وطبائع که بهیچ چیز قلع وقمع آن ممکن نیست مگر بریاضت ومجاهده وکمال توفیق الٰهی وتایید وے سبحانه از طبع آدمی ست ابتغاء سمعه وریا وعجب وحب ثنا وطلب تفوق بر امثال واقران پس دوست میدارد اظهار نفقات را وچون تسخیر کند نفس وطبیعت را وغالب آید آن را باشد آن غایت شدت وقوت واز جهت آنکه صدقه سر اطفاء می کند غضب پروردگار را وغضب پروردگار مقابلت نمیکند آن را هیچ چیزے در شدت وصعوبت واگر فرض کرده شود نزول عذاب وے تعالی مثلاً سپس تصدق کند بصدقه سر مندفع گردد عذاب مذکور ومنکشف گردد پس صدقه سر اشد از همه باشد وبعضے گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه سر ست وبعضی گفته که از جهت آنکه حاصل میشود بآن رضای الٰهی تعالی و رضوان من الله اکبر - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وذکر حدیث معاذ - وذکر کرده شد حدیث معاذ که این ست - الصدقة تطفئ الخطيئة في كتاب الايمان - در کتاب الایمان

الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین - نیست هیچ بندهٔ مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسپ یا دو شتر یا دو جنس مثل اسپ وشتر و درهم و دینار - فی سبیل الله - در راه خدا - الا استقبلته حجبة الجنة - مگر آنکه پیش می آیند او را پرده داران بهشت - کلهم یدعوه الی ما عنده - هر یک ایشان میخوانند او را بسوی چیزے که نزد او ست از ناز ونعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه ست - قلت وکیف ذلک - ابوذر میگوید گفتم من وپرسیدم از آنحضرت که چگونه است انفاق زوجین از هر مال - قال - گفت آنحضرت در جواب آن - ان کانت ابلا فبعیرین - اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را - وان کانت بقرة فبقرتین - واگر باشد اموال گاوان پس انفاق کند دو گاو را چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین ست که مراد از آن همین خواهد بود ولیکن بمجرد احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آن را فهمیده باشند والله اعلم - رواه النسائی - وعن مرثد - بفتح میم وسکون را وفتح مثلثه - بن عبد الله - از ثقات تابعین ست ومفتی مصر بود در زمان خود وعمر بن عبد العزیز از وے استفتاء میکرد - قال - گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم - حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - که وی شنید آنحضرت را که میگفت - ان ظل المؤمن یوم القیامة صدقته -

بدرستیکه سایۀ مومن و پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقۀ اوست که در راه خدا کرده
و تواند که صدقه را متمثل بصورت سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند - رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء - کسیکه فراخی کند بر اہل و عیال خود در
خرچ روز عاشورا - وسع الله علیه سائر سنته - فراخ گرداند خدای تعالی بر وے در باقی سال وی - قال سفیان
گفته است سفیان ثوری - انا قد جربناه فوجدناه کذلک - بدرستیکه ما آزمودیم این را پس یافتیم این را همچنین -
رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است - وروی البیهقی
فی شعب الایمان عنه وعن ابی هریرة وابی سعید وجابر - وروایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره
و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله - وضعفه - وحکم کرده است بیهقی بضعف این حدیث و نیز گفته است
که اگرچه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی از آن به بعضی منجبر میگردد ضعف او بقوت بدانکه آنچه ثبوت
رسیده است در صحت آن از اعمال روز عاشورا روزه است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع ضعیف
ولیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبۀ حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روزه
عاشورا از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم - وعن ابی امامة صحابی مشهور ست
و ابو امامه از انصار نیز هست اما صحابی مشهور ست باین کنیت - قال قال ابو ذر یا نبی الله ارأیت الصدقة
ماذا هی - گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست - قال
اضعاف مضاعفة - گفت آن حضرت ثواب صدقه چند چندست و از احادیث معلوم شده و کرده چندست تا هفت
صد و آیت کریمه مثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد بران - وعند الله المزید - و نزد
خداست زیادت که اگر خواهد از هفت صد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء در آخر
کریمه مذکوره اشارت ست بآن و مضاعف بکسر عین تضاعف و مثل چیزی ست چنانکه یکی بیکی زیاده کند ضعف اوست
همچنین تا صد و - رواه احمد -

باب افضل الصدقة

افضلیت صدقه یا بحسب آن است که آن صدقه نافع تر است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب چه هر چه
احتیاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بتصدق علیه یا واقع ست بر حالت محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی
بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدقه آن بوجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی من
اذی و مانند آن یا بصفتی که مرئیست در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق
و خویشی رحم وی یا سوال کنند بوجه الله و امثال آن از احادیث که مذکور اند درین باب از قسم اخیر ست

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ و حکیم بن حزام۔ بکسر حا و بزاء صحابی مشہور ست برادرزادہ ام المؤمنین خدیجہ است از اشراف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاہلیت گذرانید و شصت در اسلام۔ قالا قال رسول اللہ گفتند این دو صحابی کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خیر الصدقۃ ما کان عن ظہر غنی ما کان بہترین صدقہا چیزیست کہ باشد ناشی از قوت غنی کہ اعتماد کند متصدق بدان و استظہار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگردد اند یعنی قوت اہل و عیال را بگذارد۔ آنچہ زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنہ ندارد چنانکہ فرمود وابدا بمن تعول۔ و آغاز کن بانفاق بر کسیکہ عہدہ داری وی میکنی از عیال و بعضی گفتہ اند کہ مراد آنست کہ صدقہ ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقہ بخدای عز و جل و در تصدق کردن از فقر نترسد و لہذا ستایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق را چون بر آید از تمام مال خود و پرسید کہ چہ باقی داشتہ برای عیال خود گفت اللہ و نیز فرمود افضل الصدقۃ جہد المقل چنانکہ در فصل ثانی بیاید فاما احادیث یعنی اول بسیار ست و تحقیق آنست کہ اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کنند بدیہ ہر چہ خواہد بدہد و الا رعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جہد المقل نیز فرمودہ است وابدا بمن تعول۔ رواہ البخاری و رواہ مسلم عن حکیم وحدہ۔ روایت کردہ است مسلم از حکیم بن حزام تنہا و بخاری از ابی ہریرۃ و حکیم ہر دو کردہ پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیہ بود و از ابی ہریرۃ از افراد بخاری باشد۔ و عن ابی مسعود۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انفق المسلم نفقۃ علی اہلہ وہو یحتسبہا کانت لہ صدقۃ۔ روایت ست از ابی مسعود انصاری کہ صحابی مشہور ست و او را بدری گفتہ اند جمہور برآنند کہ نسبت او بہ بدر باعتبار سکونت ست کہ در آنجا بود نہ بجہت حضور غزوہ آن واللہ اعلم کہ گفت آنحضرت چون انفاق کند مسلمان نفقہ را بر اہل خود و حال آنکہ وی نیت ثواب و ادای حق کند و زان بیابد آن نفقہ صدقہ اگرچہ بفقیر ندادہ است و باہل و عیال خود دادہ۔ متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دینار انفقتہ فی سبیل اللہ یک دینار ست کہ انفاق کردہ تو آن را در راہ خدا یعنی جہاد و دینار انفقتہ فی رقبۃ۔ و دیناری دیگر ست کہ انفاق کردہ در آزاد کردن بندہ۔ و دینار تصدقت بہ علی مسکین و دیناری دیگر ست کہ تصدق کردہ بدان بر مسکینی۔ و دینار انفقتہ علی اہلک۔ و دیناریست کہ انفاق کردہ بر اہل و عیال خود۔ اعظمہا اجرا الذی انفقتہ علی اہلک۔ بزرگترین آن دینارہا از روی اجر آن دیناریست کہ انفاق کردۂ آن را بر عیال خود۔ رواہ مسلم۔ و عن ثوبان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل دینار ینفقہ الرجل فاضلترین دیناری کہ انفاق کند آن را مرد۔ دینار ینفقہ علی عیالہ۔ دیناریست کہ انفاق کند آن را بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند و ہر کہ در نفقہ و مؤنت او باشد۔ و دینار ینفقہ علی دابتہ فی سبیل اللہ۔ و دیناریست کہ انفاق کند آن را بر چارپای خود در راہ خدا کہ برای جہاد ست و ادا چارپای سواری کہ برای جہاد مہیا نیست گویا کہ حکم عیال دارد۔ و دینار ینفقہ علی اصحابہ فی سبیل اللہ۔ و دیناریست کہ انفاق میکند آن را بر یاران خود در راہ خدا کہ این سہ محل افضل مصارف

صدقہ است از غیر خود اما فضل یکی از ینہا بر دیگرے ازین حدیث معلوم نمیگردد یا رب نگر تقدیم ذکر اشعاری بدان تواند نمود
واحادیث دیگر مصرح ست بدان - رواہ مسلم - وعن ام سلمۃ قالت قلت - روایت ہست از ام المومنین ام سلمہ کہ گفت
گفتم - یا رسول اللہ الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمۃ - آیا مرا مزد و ثوابی ہست از جہت آنکہ انفاق میکنم بر پسران ابی سلمہ
انما ہم بنی - نیستند پسران ابی سلمہ مگر پسران من وابو سلمہ شوہر ام سلمہ بود پیش از آن حضرت صلعم واز کبار صحابہ بود چون
از عالم رفت ام سلمہ در خانہ آن حضرت آمد واز ام سلمہ پسران ماندہ بودند وام سلمہ بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید
از آن حضرت کہ مرا در انفاق بر ایشان ثوابی ہست کہ آنہا چون پسران شوہر من اند گویا پسران من اند ومراد پسران
ابو سلمہ از ام سلمہ اند والا آنہا خود پسران ام سلمہ اند نسبت آنہا با بی سلمہ چہ ان فائدہ ندارد وآنہا عمر و زینب بود کہ ربیب
آن حضرت بودند فقد بر - فقال انفقی علیہم فلک اجر ما انفقت علیہم - پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمہ پس
مر ترا است اجر آنچہ انفاق کنی بر ایشان - متفق علیہ - وعن زینب امرأۃ عبد اللہ بن مسعود - روایت ست از زینب
زن ابن مسعود کہ صحابیہ است ومتعلق بکرم وعنایت آن حضرت بود وزوجہ وی وابو ہریرہ وابی سعید خدری وعائشہ از وے
روایت دارند - قالت قال رسول اللہ - گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - در ترغیب نساء بر انفاق تصدقن
یا معشر النساء - تصدق کنید ای گروہ زنان - ولو من حلیکن - اگرچہ از زیورہای شما یان باشد - قالت فرجعت الی عبد اللہ
گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت صلعم کہ این کلمہ از وی در آن شنیدم بسوی عبد اللہ - فقلت انک رجل خفیف
ذات الید پس گفتم بدرستیکہ تو مردی ہستی سبک دست یعنی فقیر کہ از مالی نداری - وان رسول اللہ - وبدرستیکہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قد امرنا بالصدقۃ - تحقیق امر کردہ است مارا بہ تصدق - فأتہ فاسألہ - پس بیا آن حضرت را پس بپرس او را
یعنی کفایت میکند کہ بر تو وبر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک واختلاط واز دواجی کہ مرا با تست - فان کان ذلک یجزی
عنی - پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو وبر اولاد تو کفایت کنندگی میکند از من ادا کنم آن وصرف کنم بر شما - والا صرفتہا
الی غیرکم - واگر کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما وبرم آن را بسوی غیر شما الی غیرکم یا علی غیرکم ہر دو روایت ست - قالت
فقال لی عبد اللہ بل ائتیہ انت - گفت زینب پس گفت مرا عبد اللہ بلکہ بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود برو وبپرس
ومرا تکلیف مکن گویا وی را شرم داشت از پرسیدن آن کہ محل حیا وحجاب ست - قالت فانطلقت - گفت زینب پس
رفتم من نزد آن حضرت - فاذا امرأۃ من الانصار بباب رسول اللہ - پس ناگاہ زنی از انصار ایستادہ است بر در پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم حاجتی حاجتہا - در حالیکہ حاجت من حاجت اوست یعنی آن زنی نیز برای پرسیدن این
سخن واستفتای ہمین مسئلہ آمدہ بود کہ آیا انفاق کند بر شوہر ومتعلقان وی یا نہ - وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قد القیت علیہ المہابۃ - وبود آنحضرت کہ تحقیق انداختہ شدہ بود بر وی بزرگی وترس وہیبت وعظمت کہ ہر کس نمیتوانست
در آمد بر وے بی اذن وی - قالت فخرج علینا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آن حضرت

و ان جهد المقل - گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال بمشقت کشد و تحمل و بیرون طاقت اوست بدهد جهد
بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این بتقدیر صحت توکل و قوت یقین
و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود - وابدا بمن تعول - و بدایت کن بکسیکه
عیال تست یعنی آنها که نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت - رواه ابو داود - و عن سلیمان بن عامر
همچنین است در نسخ مشکوٰة سلیمان بضم سین و یای تحتانیه و گفته اند که صواب سلمان است بفتح سین و بی یا و سلیمان
سهو است یا از کاتب یا از صاحب کتاب و در مغنی میگوید که سلیمان بسیار است مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر
و سلمان ابو عبد الرحمن بن سلمان [illegible] است و سلمان بن عامر صحابی است و عداد وی در بصریین است - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصدقة علی المسکین صدقة - تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و هی علی ذی الرحم
ثنتان صدقة و صلة - و صدقه کردن بر کسیکه قرابت و لادت و رحم دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگری ثواب صله رحم
رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال عندی دینار - گفت آمد مردی بنزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است - قال انفقه علی نفسک
گفت آنحضرت خرج کن آنرا بر ذات خود - قال عندی آخر - گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است - قال انفقه علی
ولدک - فرمود خرج کن آنرا بر فرزندان خود - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال انفقه علی اهلک - فرمود
انفاق کن آنرا بر کسان خود و مراد از اهل زن است یا هر چه و متعلقان در شرح گفت اهل کسان مرد و کسان سرا
قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال انفقه علی خادمک - فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گویا مرکب را در حکم خادم داشته
قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال انت اعلم - گفت تو داناتری یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که تو میدانی که
مستحق کیست - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس
گفت آنحضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم - رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله - بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است
عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی مرد آماده شده جنگ با کافران ایستاده است و مراد آنست که او از جمله خیر الناس است و الا شخصی
که عالم بالله و متقی حقیقی و زاهد در دنیا باشد و جهاد اکبر کرده نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص کذا قالوا - الا اخبرکم بالذی یتلوه
آیا خبر نکنم شما را بمردی که تابع و تالی وی است در مرتبه - رجل معتزل فی غنیمة له یؤدی حق الله فیها - تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است
در گوسفندکی چند که مر او راست و ادا کند حق خدا را در آن گوسفندان از زکوٰة و غیر آن - الا اخبرکم بشر الناس - آیا خبر نکنم شما را
به بدترین مردم - رجل یسأل بالله و لا یعطی به - بدترین مردم مردیست که سوال کرده شود بنام خدا و نمیدهد
بوی چیزی - یسأل به لفظ مجهول است و یعطی به لفظ معلوم و درین حال مسئول عنه است و بعضی یسأل
به لفظ معلوم و لا یعطی به لفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث نمیکند

ان الله یقول - بدرستیکه خدای تعالی میگوید - لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - وان احب مالی الی بیرحاء - بدرستیکه محبوبترین مال من بسوی من بیرحاست که بستان مذکورست - وانها صدقة لله تعالی ارجو برها - و بدرستیکه این بیرحا صدقه است برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیۀ کریمه - وذخرها عند الله - و امید میدارم ذخیره نهادن آن را نزد خدا فضعها - پس بنه آن را - یا رسول الله حیث اراک الله - آنجا که نماید ترا خدای تعالی و قرار یابد رای تو بران یعنی بده بهر که میخواهی و بهر جا که مناسب دانی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلک مال رابح حتی فی ان یعنی بیرحا مالی سودمندست بر تو نفقه آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و خود در تکرار بمعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن ست و چون وصل کنند مجرور و منون و وی مخففه ست و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آنحضرت - وقد سمعت ما قلت - و به تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر - وانی اری ان تجعلها فی الاقربین - و بدرستیکه من می بینم و می دانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا تو را صدقه و صلۀ رحم هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة افعل - پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی و بگردانم آن را در خویشان خود - یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و بنی عمه - و در پسران عم خود و این بیان اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مرادست و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و بهر بای بلند بنا کرد - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا - فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مؤمن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان -

باب

عادت مؤلف ست که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند دران تتمات و ملحقات باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل ست

الفصل الاول عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة - چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه نکننده و اسراف ننماینده است - کان لها اجرها بما انفقت - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - ولزوجها اجره بما کسب - و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که مالک اوست - وللخازن مثل ذلک - و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالۀ اوست مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست - لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا - کم نمیگرداند بعضی ازیشان ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام ست و موجب نقصان نه - متفق علیه

فرض نمی ست که ثابت میگردد نه باختیار بخلاف نذر که وی در حکم استقرار دوست باختیار۔ قالت۔ یا گفت آن زن۔ یا رسول اللہ
انه کان علیها صوم شهر۔ بود بر مادر من روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض نخورده بود۔ افاصوم عنها۔ پس
آیا روزه دارم من از جانب وی۔ قال صومی عنها۔ گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی۔ قالت۔ یا گفت آن زن
انها لم تحج قط افاحج عنها۔ مادر من حج نگذارده است هرگز آیا پس حج گذارم از وی۔ قال نعم حجی عنها پس گفت آن حضرت
آری بگذار حج از وی۔ رواه مسلم۔ بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد از میت آنچه بر وی
بود از روزه قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز کرده اند آنرا ائمه ثلاثه
کذا قال الطیبی و مذهب ما آن است که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی
از دیگری و نه نماز گذارد هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند فدیه و بر اگر وصیت کرده است واجب است فدیه از ثلث
و اگر وصیت نکرده جائز است که تبرع کند ورثه او لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست به وصیت کذا ذکر فی الهدایه و تفصیل
کلام آن است که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة و دیگری بدنی محض چنانچه صلوة و دیگر مرکب از مالی و
بدنی چنانچه حج و نیابت جاری میشود در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نمی
در نوع ثانی هیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد
عجز از جهت معنی ثانی که مشقت است به تنقیص مال و جاری نمیگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز است
انابت در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج نفل بود فافهم والله اعلم
تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه تعالی و [illegible] کتاب الصوم فسال الله اتمامه

کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارت است از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف
کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که صلوة افضل است از سائر اعمال چنانکه حدیث واقع شده
است و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم
فانه لا عدل له و ظاهر این خصوص بمخاطب است فافهم

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء۔ چون
می درآید رمضان کشاده میشود درهای آسمان۔ و فی روایة فتحت ابواب الجنة۔ کشاده میشود درهای بهشت۔ و غلقت ابواب
جهنم۔ و بسته میشود درهای دوزخ۔ و سلسلت الشیاطین۔ و زنجیر کرده میشوند شیطانان۔ و فی روایة فتحت ابواب الرحمة
کشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق از رمض است بمعنی سوختن گرمای آفتاب بر سنگ و زمین و جز آن و
سوختن قدمها و جگرها چون گوسفند و سوختن درون بعلت تاب شدت حرارت و گویند که در آن هنگام که نقل

میکردند اسمای شهور را در لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این اوزان والله اعلم
نکته تخصیص و تشبیه هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت و صعود
اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ
از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته
شدن طرق معاصی و وساوس و در روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر هم میکند و خلاصه معنی این است

متفق علیه وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آن حضرت
که در بهشت هشت در است منها باب یسمی الریان از جمله درها دری ست که نامیده میشود آن را ریان بفتح را و تشدید
یا از ری بمعنی سیرابی لا یدخله الا الصائمون در نمی آید آن را مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت

متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له
ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر ورا انچه پیش رفته است از گناه وی ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم
من ذنبه و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة آمرزیده شود آنچه پیش رفته
از گناهان وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب غفر له
ما تقدم من ذنبه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک
آدمی زاد مضاعف کرده میشود بدین وجه که الحسنة بعشر امثالها یک نیکی بده چندی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد
مانند باندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل وی قال الله تعالی الا الصوم گفت حق
تعالی مگر روزه که جزای آن از آن بیرون از اندازه است فانه لی زیرا که روزه برای من است و انا اجزی به و من
جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چنانکه میخواهم از حد حصر و احصا بیرون فانه لی زیرا که روزه مخصوص مراست اگرچه همه عبادات
الٰهی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را در میان تخصیص کرده تکریم و تشریف خاص مخصوص گردانید
از جهت آنکه این عبادتیست پوشیده از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا در آن راه می یابد و
بعضی منع کرده اند که درین روزه داران نیز ریا گذرد فرض کن که تعیین وی معلوم نیست و از جهت آنکه نفس را در آن حظی نیست چنانکه
فرموده یدع شهوته وطعامه من اجلی ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان اشد
واکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و دیگر آنکه طعام و شراب و گفته اند که غیر حق سبحانه و تعالی معبود بروزه
نشده و تعظیم کفار و هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بالصوم نبوده اگرچه بصورت صلوة [illegible] است و بعضی
گفته اند که استغنا از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جسته [illegible] گاه وی [illegible]

تعالی بآنچه موافق و مناسب صفات اقدس اوست نسبت کرد آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن ست که اضافت از جهت
آن ست که وے سبحانه عالم ست بمقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد ست بدان - للصائم فرحتان - مر روزه دار را دو
خوشی و شادمانی ست - فرحة عند فطره - یک فرحت نزدیک گشادن روزه است یا بجهت انتعاش طبیعت بسیری و سیرابی
بعد از گرسنگی و تشنگی یا بضمیمه نورانیت عبادت و قرب یا شکر چنانکه گفته اند که آب سرد و شیرین می برآرد شکر را از بن دندان
دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق - و فرحة عند لقاء ربه - و فرحتی دیگر نزد حصول لقای پروردگار ست که ارزانی
خواهد شد - ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک - و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر ست نزد خدا
از بوی مشک تصویر و تمثیل معقول ست به محسوس و خلوف بضم خا و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاف متغیر شدن بوی
دهن - والصیام جنة - و روزه سپر ست و پناه است از سپیدن شیاطین در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت -
فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث بضم فا پس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح و فحش نگوید -
ولا یصخب بفتح خا و بلند نگرداند آواز را بهذیان و خصومت - فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرء صائم - پس اگر دشنام
دهد روزه دار را کسی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی
روزه دارم بزبان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که
اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف
صوم نفل ست و در فرض البته بزبان گوید - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر
رمضان صفدت الشیاطین - چون باشد نخست شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند محکم بسته میشوند شیاطین و صفاد
بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت به تشدید فا روایت ست - ومردة الجن
و بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مردة بفتحات جمع مارد چنانچه طلبه جمع طالب - وغلقت ابواب النار - و بسته
میشوند درهای آتش - فلم یفتح منها باب - پس گشاده نمیشود از آن هیچ دری - وفتحت ابواب الجنة - و گشاده میشوند
درهای بهشت فلم یغلق منها باب - پس بسته نمیشود از وی دری - و ینادی مناد - و ندا میکند آواز دهنده ندا میکند و
میگوید - یا باغی الخیر اقبل - ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آ که وقت تست - و یا باغی الشر اقصر
و ای طلب کننده بدی باز ایست از نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست - ولله عتقاء
من النار - و مر خدای راست آزادگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان - وذلک کل لیلة - و آن آزاد کردن در هر شب ست
مخصوص به شب قدر نیست - رواه الترمذی وابن ماجه ورواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم رمضان - آمد شما را

رمضان شهر مبارک - ماهی ست که برکت کرده شده است در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است
خدای تعالی بر شما روزهٔ آن را - تفتح فیه ابواب السماء - کشاده میشوند در وی درهای آسمان - وتغلق فیه ابواب الجحیم
وبسته میشوند در وی درهای دوزخ - وتغل فیه مردة الشیاطین - وغل کرده میشوند در وی مردهٔ شیاطین وغل بگردن
نهادن - لله فیه لیلة خیر من الف شهر - در رمضان شبی ست که بهتر ست از هزار ماه مراد شب قدر ست من حرم خیرها فقد حرم
من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد نیکی و ثواب آن را پس بتحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه
در حدیث انس بیاید واین مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان وظاهر آن ست که مراد ثبوت حقیقت حرمان ست با قطع
نظر از متعلق — رواه احمد والنسائی - وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن
یشفعان للعبد - گفت آنحضرت که روزه وقرآن شفاعت میکنند مر بنده را - یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام
والشهوات بالنهار فشفعنی فیه - میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من باز داشتم او را از خورش و شهوات دیگر
چنانچه آب وجماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی وظاهر آن ست والله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد
از استلذاذات حواس وروزهٔ کامل که اهل طریقت راست آن ست که تمامه اعضاء وحواس را بایست فرماید وازانها
باز دارد صوم رحمت الهی بمنع طعام وشراب وجماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد وغیبت در مذهب سفیان ثوری ناقض
صوم ست - ویقول القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه - ومیگوید قرآن منع کردم من او را از خواب در شب پس قبول کن
شفاعت مرا در وی - فیشفعان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام وقرآن - وشفاعت خواهش کردن ودرگذشتن
گناه کسی را تشفیع وشافع خواهش گر وتشفیع بر پذیرفتن شفاعت - شفع یشفع فاو تشفیع آن پذیرفته شده شفاعت
رواه البیهقی فی شعب الایمان - واحمد وطبرانی نیز روایت کرده ورجال وی حجت اند در صحت وحاکم گفته صحیح علی شرط
مسلم - وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس درآمد ماه رمضان پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم وفیه لیلة خیر من الف شهر - بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده شما را
ودر وی شبی ست بهتر از هزار ماه - من حرمها فقد حرم الخیر کله - کسیکه محروم گردانیده شد از آن شب پس بتحقیق محروم
گردانیده شد از خیر همه خیر - ولا یحرم خیرها الا کل محروم - ومحروم گردانیده نشود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم ست
از سعادت ومحروم ست بهمت حرمان و تحمل ست بیان این عبارت ناظر ومعنی اخیر ست که در حدیث ابی هریره گفتیم
رواه ابن ماجه - وعن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -
گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان - فقال پس گفت - یا ایها الناس قد اظلکم
شهر عظیم - ای مردمان بتحقیق اشراف کرد وسایه انداخت شما را ماهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی ست که برکت
کرده شده است در وی - شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة گردانیده است خدا تعالی روزه ماه رمضان را

الفصل الاول - عن ابن عمر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال - روزه مدارید
تا آنکه ببینید هلال را - ولا تفطروا حتی تروه - و افطار نکنید برای عید تا آنکه نه بینید آن را - فان غم علیکم فاقدروا له -
پس اگر پوشیده شود ماه بر شما ابهام یعنی با بر پس اندازه کنید ماه را یعنی بشمارید روزهای او را یعنی سی روز تمام کنید و کامل
گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده شده است بشمار و صواب این است گفته است که این مذهب مالک
و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف ست و بعضی گفته اند که مراد تقدیر بمنازل قمر و ضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود که این
ماه سی روز ست یا بیست و نه و این قول غیر پسندیده ست زیرا که قول منجمین نامقبول و نامعتبر ست در شرع و اعتماد بر آن
نقوال کرده و آن حضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و سلف و خلف رحمة الله علیهم بدان عمل نفرموده
و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث آینده بیاید نحن امة امیة لا نکتب ولا نحسب
الحدیث - وفی روایة قال الشهر تسع وعشرون لیلة - و در روایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد - فلا تصوموا حتی تروه
پس روزه مدارید تا آنکه ببینید ماه را - فان غم علیکم فاکملوا العدة ثلثین - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام
گردانید شمار سی روز و این روایت صحیح ست و آن که مراد شمار سی روز ست نه رعایت حساب نجوم و منازل -
متفق علیه - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته فان غم علیکم فاکملوا عدة
شعبان ثلثین متفق علیه - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب
فرمود ما یعنی عرب گروهی امی ایم که حساب و کتابت را نمیدانیم - الشهر هکذا وهکذا وهکذا - ماه چنین ست و چنین و چنین باز
نمود هر ده انگشت هر دو دست - وعقد الابهام فی الثالثة - و بست سر انگشت را در بار سوم برای تعیین عدد بیست و نه
ثم قال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - الشهر هکذا وهکذا وهکذا - بی آنکه انگشت را عقد کند یعنی تمام الثلثین - و در
هر دو حال نمود آن حضرت تمام عدد سی را یعنی مرة تسعا وعشرین ومرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد
و بار دیگر سی روز - متفق علیه - وعن ابی بکرة - بفتح موحده و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهورست از فضلای
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نام وی نفیع ست بضم نون و فتح فا خود را از بالای قلعه روز طائف از چرخ چاه فرود
آن حضرت انداخت پس کنیت او ابو بکره شد بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم شهرا عید لا ینقصان - دو ماه عید اند که کم نشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست
و نه آیند آن دو ماه کدام اند رمضان و ذو الحجة متفق علیه - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین - باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز
الا ان یکون رجل کان یصوم صوما - مگر آنکه باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزهای
معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلاً روزه میداشت اتفاقاً پیش از رمضان آن روز واقع شد - فلیصم ذلک الیوم -

پس باید که روزه دارد دران روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص ست بضعفا و آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنین کرده است

بیان صوم شعبان و رمضان متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا
چون بنیمه رسید ماه شعبان پس روزه ندارید این نیز در حق کسی ست که قوت ندارد به پیاپی داشتن روزه ها
رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان
لرمضان. شمار کنید ماه نو شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و نه
یا سی ست. رواه الترمذی. وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین
متتابعین الا شعبان ورمضان. گفت ام سلمه ندیدم من آن حضرت را که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان
و رمضان را. رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه. وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی
یشک فیه فقد عصی ابا القاسم. کسیکه روزه دارد در روزیکه شک کرده میشود پس بتحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم یعنی محمد
رسول الله و ابو القاسم کنیت آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم. رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه
والدارمی. بدانکه یوم الشک عبارت ست از روزیکه احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد
بپوشیده شدن هلال به ابر یا غیر آن در شب روز بیست و نهم و علما را اختلاف ست در روزه آن مختار نزد امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن ست که روز شک روزه ندارند و مکروه ست روزه داشتن دران و اگر دارند
بنیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب ست
نزد ما مر کسی را که موافق افتد روز وی را که عادت دارد بروزه داشتن دران روز و مر خواص را و غیر ایشان افطار کنند
بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه
وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند
آن را یا می شنیدند خبر آن را روزه میداشتند و الا مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی
روزه میداشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه بنیت رمضان
میداشتند والله اعلم. وعن ابن عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رأیت الهلال
یعنی هلال رمضان. آمد اعرابی نزد آن حضرت و گفت بدرستی که من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را.
فقال اتشهد ان لا اله الا الله. پس گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق. قال نعم گفت اعرابی آری
گواهی میدهم. قال اتشهد ان محمدا رسول الله. گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست
قال نعم. گفت آری گواهی میدهم. قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا. گفت آن حضرت ای بلال ندا کن

ودر مردم را اعلام کن ایشان را کہ روزہ دارند۔ رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجہ والدارمی۔ ودرین
حدیث دلیل ست برآنکہ یک مرد مستور الحال یعنی آنکہ فسق او معلوم نباشد مقبول ست خبر وی در باب رمضان وشرط
نیست لفظ شہادت وتفصیل مذہب آن ست کہ نزد مذہب حنفیہ صحیح از مذہب شافعی ومشہور از مذہب احمد آن ست
کہ ثابت میشود ہلال رمضان بخبر واحد عدل وشرط نیست لفظ شہادت زیرا کہ این امر دینی ست کہ متعلق
بہ الله ست ووجوب این صوم پس مشابہ شد بروایت احادیث واخبار را بخبر واحد عدل ونزد مالک ودر قولی شافعی
دو عدل شرط ست ونزد احمد واسحق شرط ست شہادت در کس چنانکہ در سایر شہادات ولیکن عدالت خبر شرط ست باتفاق
وطحاوی گفتہ قبول کردہ میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانچہ ظاہر حدیث ست ونزد
بعضی مقبول ست خبر امراۃ وعبد واین در صوم ست با غیم ودر فطر با غیم شرط ست عدد وشہادت وعدالت وحریت
وبی علت در ہر دو شرط ست جمع کثیر ومراد بکثرت عدد تواتر ست ونزد بعضے اہل محلہ وروایت ست از ابی یوسف
پنجاہ مرد۔ وعن ابن عمر قال تراءی الناس الہلال۔ بیک دیگر نمودند مردم ماہ نو را یعنی جمع شدند بدیدن
آن۔ فاخبرت رسول الله صلی الله علیہ وسلم انی رأیتہ۔ پس خبر دادم من آنحضرت را کہ من دیدہ ام ماہ را۔ فصام
وامر الناس بصیامہ پس روزہ داشت آن حضرت وامر کرد مردم را بروزہ داشتن۔ رواه ابو داود والدارمی

الفصل الثالث۔ عن عائشۃ رضی الله عنہا قالت کان رسول الله صلی الله علیہ وسلم یتحفظ من شعبان
ما لا یتحفظ من غیره۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ یاد میداشت ایام شعبان را ونگاہبانی میکرد آنچہ نمیکرد از غیر
شعبان یعنی تکلف میکرد ومبالغہ می نمود در شمردن ایام ماہ شعبان برای محافظہ صوم رمضان فی الصحاح تحفظ
ہشیار وبیدار بودن ویک یک یاد کردن۔ ثم یصوم لرؤیۃ رمضان۔ پس روزہ میداشت آن حضرت از جہت رؤیت
ماہ رمضان۔ فان غم علیہ عد ثلثین یوما ثم صام۔ پس اگر پوشیدہ میشد ماہ شمار میکرد سی روز را پس روزہ میداشت
رواه ابو داود۔ وعن ابی البختری۔ بفتح موحدہ وسکون معجمہ وفتح فوقیہ از تابعین ست نام وی سعید
ابن فیروز کوفی۔ قال گفت۔ خرجنا للعمرة۔ بیرون آمدیم ما برای عمرہ گزاردن۔ فلما نزلنا ببطن نخلۃ۔ پس چون
فرود آمدیم ما به بطن نخلہ کہ موضعیست میان مکہ وطائف۔ تراءینا الہلال۔ جمع شدیم بر طلب ہلال۔ فقال بعض القوم
ہو ابن ثلث۔ پس گفتند بعضی از قوم کہ این ماہ سہ شب ست۔ وقال بعض القوم ہو ابن لیلتین۔ وبعضی از قوم گفتند
کہ این ماہ دو شب ست۔ فلقینا ابن عباس فقلنا۔ پس ملاقات کردیم با ابن عباس را پس گفتیم۔ انا رأینا الہلال
فقال بعض القوم ہو ابن ثلث وقال بعض القوم ہو ابن لیلتین فقال ای لیلۃ رأیتموه۔ گفت ابن عباس کدام شب
دیدید شما ماہ را۔ فقلنا لیلۃ کذا وکذا۔ گفتیم ما دیدیم شب چنین وچنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را کہ دیدہ بودند
فقال ان رسول الله۔ پس گفت ابن عباس کہ پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم مدہ للرؤیۃ۔ مدت گردانیدہ است

رمضان

رمضان را وقت دیدن هلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کنید۔ فهو لیلة رأیتموه۔ پس این هلال مر شبی راست که دیده آید او را دران شب۔ وفی روایة عنه قال۔ و در روایتی از ابی البختری همچنین آمده است که گفت وی۔ اهللنا رمضان۔ دیدیم ما ماه رمضان را۔ اهلال و استهلال ماه دیدن و بمعنی بلند داشتن آواز ند و دیدن هلال نیز آید۔ ونحن بذات عرق۔ و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات عرق ست بکسر العین و سکون را نشد دیگر بهمان موضع ست که مذکور شد۔ فارسلنا رجلا الی ابن عباس لیسأله۔ پس فرستادیم ما مردی را بسوی ابن عباس که بپرسد او را این ماه کدام شب ست۔ فقال ابن عباس قال رسول الله۔ پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله قد مده للرؤیة۔ بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال۔ فان اغمی علیکم فاکملوا العدة۔ پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید و روزه دارید۔ رواه مسلم

باب در سحور و مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول عن انس۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة۔ طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست۔ سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز ست اگر بفتح ست معنی آن طعام سحر ست و بضم طعام سحر خوردن و مشهور نزد اکثر محدثین بفتح ست و اظهر بمعنی ضم ست زیرا که برکت در فعل ست بمتابعت سنت که در نفس طعام کذا قیل۔ متفق علیه۔ **وعن عمرو بن العاص** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا و صیام اهل الکتاب اکلة السحر۔ فرق میانه روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر ست زیرا که خدای تعالی مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن با ایشان شکر گزاری این نعمت ست و اکلة بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور ست بفتح سین و لیکن روایت اکلة بفتح همزه است۔ رواه مسلم۔ **وعن سهل**۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر۔ روایت ست از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی ست که مرده در مدینه از اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه۔ متفق علیه۔ و این خیر جهت مخالفت اهل کتاب ست که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند و لیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط دران نه استعجال با تردد یا ظن چنانکه بعضی از ارباب تکلف در شستن میکنند۔ و توربشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع حرص کشی و توهمی کردن نفس با مواصلت حتا شاید نیز افضل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و موید این تاویل ست حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال نکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند

تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیاست نفس و قطع شهوات امری ست که کرده اند انتهی از البارئ رهانیدن وار باب احوال و
معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه۔ وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اقبل اللیل من ههنا۔ چون پیش آید تاریکی شب ازینجا یعنی از جانب مشرق۔ وادبر النهار من ههنا۔ و پس
رود روز ازینجا یعنی از جانب مغرب۔ وغربت الشمس۔ و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب
غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقریر مضمون است۔ فقد افطر الصائم۔ پس بتحقیق روزه گشاد
روزه دار یعنی در آمد وقت افطار وی باید که افطار کند متفق علیه۔ وعن ابی هریرة۔ قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم۔ نهی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز
یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن۔ فقال له رجل۔ پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب۔ انک تواصل
بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس مرا چرا منع میکنی ازان وصال آنکه تو میخواهی ارادهٔ آنم باتباع تو۔ قال
گفت آن حضرت وایکم مثلی۔ وکدام یکی از شما مانند من است۔ انی ابیت یطعمنی ربی و یسقینی۔ بدرستیکه من شب میکنم
در حالی که طعام میدهد مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده من ست و آب میدهد مرا۔ متفق علیه۔ بدانکه علما را در معنی
طعام و شراب چند قول ست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که برای آن حضرت شبها از نزد پروردگار می آمد و تخصیص بودن
و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه در روز نیز
فرض کنند چنانکه در بعض روایات دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب
میدهد مرا چیزی که موجب افطار است شرعاً طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت و از پیش
پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد به طعام و شراب اینجا قوت است که لازم اوست پس گویا
فرموده مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد یعنی چیزی که قائم مقام طعام و شراب میگردد و افاضه میکند و بدان
قوت بر طاعت و عبادت تمامی بهم دهد یا مراد به طعام و شراب سیری و سیرابی ست که در طعام و شراب آن حضرت
را حاصل میشد والم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چه توانند که قوت بر طاعت و عبادت
باشد اما گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت بضمن سیری و سیرابی ست و گفته اند معنی اول راجح ترست چه
سیری و سیرابی منافی حال صائم ست و مفوت مقصود از صوم و وصال ست چه روح این عمل گرسنگی ست و تشنگی و نیز حال
آن حضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد به طعام
و شراب محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و شبع ست بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات
و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از غذای
جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای حسی مجرب ست چه جای محبت حقیقی و مسرت

معنوی که مر آنحضرت را بود تشبیه. اختلاف ست علما را در صوم وصال در غیر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که جائز ست
یا حرام ست یا مکروه طائفه گویند که جائزست مر کسی را قادر ست بر آن و نهی از جهای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه
تصریح و حدیث عائشه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبد الله بن ابی نعم
و عامر بن عبد الله بن الزبیر و ابراهیم تیمی منقول ست و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام
شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی ست یا تنزیهی و اول صحیح تر ست و امام احمد
گفته که جائز ست تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار ست نه وصال و جمهور بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت ست
و ظاهر حدیث همین ست و از اهل سلوک آنها که مولع اند بر یافتن نفس و گداختن وی افطار میکنند بکف آبی
تا از حقیقت وصال بر آید والله اعلم

الفصل الثانی عن حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام
قبل الفجر فلا صیام له کسیکه نیت نه کند و تصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را یجمع بضم یا و سکون
جیم و کسر میم از اجماع بمعنی و ستی عزم و ثابت عزم بودن بر کاری. رواه الترمذی و ابو داود والنسائی والدارمی
و قال ابو داود وقفه علی حفصة. و گفته است ابو داود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حفصه معمر بفتح
هر دو میم و سکون عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین ست و ثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند و الزبیدی
بضم زای و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب به زبید نام او محمد بن حرب ست از یاران زهری ست و ده سال با وی
بوده و سماع حدیث از وی نموده. و ابن عیینه نیز از اتباع ست و مشهور ست. و یونس الایلی بفتح همزه و سکون
تحتیه منسوب بایله شهریست مشهور از شام نام پدر وی یزید ست کلهم عن الزهری. همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان و ابن عیینه
و یونس روایت می کنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم
شد که قول صحابی باشد و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح ست پنج کس
از اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند
و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزهٔ رمضان و قضا و نذر و کفارت
یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب برای روزه شرط ست
هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قائل اند در غیر نفل با نفل جائز ست نیت قبل از زوال
نزد شافعی و بعد از زوال نیز و مذهب ما آنست که روزهٔ ماه رمضان و نفل و نذر معین جائز ست به نیت از نصف
نهار شرعی که قبل الزوال ست و برای روزهٔ قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط ست از شب و دلایل هر یک
مذکور ست در شرح فقه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم

والاناء فی یده - چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد - فلا یضعه
حتی یقضی حاجته منه - پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بر آرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد
ازان مغرب باشد پس درین تاکیدست برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون ست یا اذان
صبح بود یعنی مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر به تیقن طلوع کرده است نخورد و در شک تحری
نماید اگر در غالب ظن شب ست بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال ست که به شب میگفت چنانکه در باب اذان
گذشت و قید بودن انا در دست اتفاقی ست - رواه ابوداود - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
و هم از ابی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی اعجلهم فطرا - دوست داشته ترین
بندگان من بسوی من شتابنده ترین ایشان ست در روزه کشادن از جهت آنکه شرف متابعت و شکرگذاری
تخصیص و اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که یهود و نصاری تاخیر می کنند
دران - رواه الترمذی - وعن سلمان - ابن عامر صحابی ست و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است
بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مولف کتاب کذا قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم
فلیفطر علی تمر - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما - فانه برکة - پس بدرستیکه خرما یا افطار
بر خرما سبب برکت و زیادتی ثواب ست - فان لم یجد فلیفطر علی ماء - پس اگر نیابد خرما را پس باید که افطار کند بر آب
فانه طهور - پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بآب پاک کننده است معده را از آلایش و صاف کننده
است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود و قبول
میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین نفع کند بدن را بغایت انتفاع خصوصا
قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر ست و چون حلاوت اهل حجاز تمرست و مجبول ست طبیعت ایشان
بران و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را بروزه خشکی حاصل شود پس
چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه و گرسنه آن ست که اندک آبی شرب کند پس ازان
طعام بخورد - رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی - و ذکر نکرده است
لفظ فانه برکة را غیر ترمذی - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات -
بود آن حضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز گذارد بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات فتمیرات - پس اگر نمی بود
خرماهای تر پس افطار میکرد بر چند خرمای خشک و در بعضی روایات بر رطب و بر تمر واقع شده - فان لم یکن تمیرات
حسی حسوات من ماء - پس اگر نمی بود خرماهای خشک هم می نوشید چند کف آب - رواه الترمذی وابوداود وقال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما

او جهز غازیا فله مثل اجره - روایت ست از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است گفت آن حضرت کسیکه روزه کشاید
روزه دار را یا سازد سامان غزا کننده را پس مراو راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن در ان -
رواه البیهقی فی شعب الایمان ومحیی السنة فی شرح السنة وقال صحیح - وگفته است محیی السنة که این حدیث صحیح ست و ترمذی
ونسائی وابن ماجه وابن خزیمه وابن حبان نیز روایت کرده اند وحکم بصحت آن کرده اند وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظماء
وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی - رفت تشنگی و تر شد رگهای و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است
خدا الظماء مهموز ست ممدود و مقصور یعنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابوداود وعن معاذ بن زهرة تابعی است
از ثقات تابعین ست - قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد
میگفت - اللهم لک صمت - خداوندا برای رضای تو روزه داشته ام - وعلی رزقک افطرت - و بر روزی تو که رسانیدی
کشادم روزه را - رواه ابوداود مرسلا

الفصل الثالث

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل
الناس الفطر - همیشه است دین غالب مادامی که شتابی کنند مردم افطار را - لان الیهود والنصاری یؤخرون
زیرا که یهود و نصاری تاخیر می کنند در افطار پس در خلاف ایشان رغم ایشان است و غلبه و شوکت ست
در دین و درین کلام اشارت ست که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین ست - رواه ابوداود وابن ماجه
وعن ابی عطیة رضی الله عنه تابعی ست از قرائن مسروق - قال - گفت - دخلت انا ومسروق علی عائشة -
در آمدم من و مسروق بر عائشه - فقلنا - پس گفتیم ما - یا ام المؤمنین رجلان من اصحاب محمد - دو مرد اند از یاران محمد
صلی الله علیه وسلم - احدهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة - یکی از ان دو مرد شتابی می کند در روزه کشادن و شتابی
میکند در نماز گزاردن یعنی نماز مغرب - والاخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة - دیگر از ان دو مرد تاخیر می کند افطار را
و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عائشه - ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة - کدام یکی از ان دو مرد تعجیل میکند در افطار
و تعجیل میکند نماز را - قلنا عبد الله بن مسعود - گفتیم ما آن مرد که تعجیل میکند عبد الله بن مسعود ست رضی الله عنه -
قالت هکذا صنع رسول الله - گفت عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والاخر ابوموسی - و مرد دیگر
که تاخیر میکند ابوموسی اشعری ست رضی الله عنه پس ابن مسعود عمل بعزیمت می کرد و ابوموسی برخصت و ابن مسعود
اعلم و افقه است در احکام و اقدم ست در اتباع اسلام و ابوموسی نیز از کبار صحابه است و او را نیز سندی یا عذری
خواهد بود و شاید گاهی میکرده باشد والله اعلم - رواه مسلم - وعن العرباض بن ساریة صحابیست
از اهل صفه و از ان گریندگان که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة قال دعانی رسول الله

مر صائم را بعضی رخصت کرده اند و بعضی را نه جوان را و مباشرت سخت تر است از ان و بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند
نه تفطیر انتهی و مذهب ما حنفیه آن است که باک نیست به بوسه اگر ایمن باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر ایمن نباشد
زیرا که بوسه لذاته مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد ذات وی
و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که باز داشتن خود را از ان افضل است و این
قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت
فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در ان و در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب نهی میکرد از
تقبیل و میگفت که نبود از عصمت مر هیچ یکی را انچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم * وعنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان
و حال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام فیغتسل ویصوم پس غسل می کرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه
از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست روزه
مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از ان و گفت ایشان دانا تر اند از
من درین امر این را قصه ایست که ذکر کرده ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما برینند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه
نفل درست است ولیکن روزه فرض را فاسد کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین برانند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه
را و قول اول صحیح تر است بعد از ان بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام مر
آنحضرت را و الا فائده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در
مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح اینست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد باحتلام در حدیث
رؤیه انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه بنا بر قید عدم جواز است یعنی می بود غسل
وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بر وی فافهم * وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه
وی محرم بود پس محرم را جائز است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن [illegible]
چنانکه در باب احرام بیاید * واحتجم وهو صائم و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن
صوم را فاسد نمیکند نزد ما و امام ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیگردد و نزد [illegible] امام احمد
که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم هر دو و واجب میگردد بر وی قضا [illegible] باطل میگردد [illegible] واجب میگردد
بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید [illegible] * وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم [illegible]

درست روزه دار ست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزهٔ خود را که باطل نمیگردد - فانما اطعمه الله وسقاه
زیرا که نخورانیده است او را و نه نوشانیده او را مگر خدای تعالی - متفق علیه - و این حکم عام ست در هر روزه فرض باشد
یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم ست قضا در روزهٔ رمضان و قیاس همین ست و حکایت کرده است امام محمد
از امام ابی حنیفه که می گفت اگر نمی بود اقوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ائمه این حدیث را قائل میشدم
بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت - وعنه
قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل فقال - در اثنای آنکه نشسته ایم ما نزد آن حضرت ناگاه
آمد او را مردی پس گفت آن مرد - یا رسول الله هلکت - هلاک شدم من یعنی بافتادم در گناه و در روایتی زیاده کرد
واهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را با فگندن او را در گناه - قال مالک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کرده
تو که این را میگوئی - قال - گفت آن مرد - وقعت علی امراتی وانا صائم - افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در
روایتی بجای وانا صائم فی نهار رمضان واقع شده - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم -
هل تجد رقبة تعتقها - آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آن را - قال لا - گفت نمی یابم - قال - گفت آن حضرت - فهل تستطیع
ان تصوم شهرین متتابعین - پس آیا می توانی که روزه داری دو ماه پیاپی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت
آنحضرت - هل تجد اطعام ستین مسکینا - آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را - قال لا - گفت نمی یابم قال
گفت آن حضرت - اجلس بنشین و مکث النبی - و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از
طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هر دو روا است - فبینا نحن علی ذلک اتی النبی پس در اثنای
آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر - بزنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح
عین و را و بسکون نیز آمده - والعرق المکتل الضخم - زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده
صاع شصت مد است - قال این السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل و کیست - قال انا - گفت منم اینجا حاضر
قال - گفت آن حضرت - خذ هذا فتصدق به - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا از کفارت خود - فقال الرجل
اعلی افقر منی - پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود - یا رسول الله یعنی من خود فقیرتر از همه ام بر فقرا چه
تصدق کنم - فوالله ما بین لابتیها - پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه - یرید الحرتین - میخواهد بلابتین
دو حره و حره زمین سنگ لاخ سوخته و مدینهٔ مطهره در میان دو سنگ لاخ واقع شده - اهل بیت افقر من اهل بیتی
نیست اهل خانه فقیرتر از اهل خانهٔ من - فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه - تا آنکه پیدا آمد نابهای
آن حضرت و ناب دندان پیشین و در زبان دندان نیش میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در روایت
بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ

و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شده - وعن معدان - بفتح میم وسکون مهمله - بن طلحة تابعی ثقه است روایت دارد
از عمر بن الخطاب وابی الدرداء وثوبان - ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت
می کند معدان که ابوالدرداء حدیث کرد او را که آن حضرت قی کرد پس افطار کرد - قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق -
گفت معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق - فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم - پس گفتم بدرستیکه ابوالدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم - قاء فافطر قی کرد پس افطار کرد - فقال صدق
گفت ثوبان راست گفته است ابوالدرداء - وانا صببت له وضوءه - ومن ریخته بودم برای آن حضرت آب وضوء او را
وثوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه وسلم - رواه ابوداود والترمذی والدارمی - ظاهر این حدیث دلالت
دارد که قی ناقض وضوست و تقریر حدیث سابق استقاء یعنی تعمد قی مرفوع این بود و دارمی متبر نکرد وکذا قالوا
و باین حدیث استدلال کرده اند ابوحنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و تاویل کرد
شافعی و اتباع که قائل نیستند بنقض قی وضوء را بشستن دهان و دندان یا بآب دست دهان والله اعلم - وعن عامر بن ربیعة
صحابیست قدیم الاسلام حاضر شده بدر و جهاد و مشاهد را - قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی یتسوک وهو صائم
گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شمار نتوانم کرد مسواک می کرد و حال آنکه وی روزه دار بود - رواه الترمذی وابوداود
واین حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علما را اختلاف است امام ابوحنیفه و امام مالک جائز داشته اند
خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده بآب و خواه قبل از زوال بود یا بعد آن و ابویوسف گفته مکروه است رطب
و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال زیرا که در وی ازاله خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است
در آخر نهار چنانکه در نهار و سنت می دارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلماء - وعن انس
قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکت عینی - گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت شکایت
کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم من بدرد آمده میگویند شکایت کرد فلان شکم خود را یعنی که بدرد آمد شکم
یا چشم وگاهی تعبیر میکنند شکایت کرد فلان او یعنی دردمند شده و بیمار شده و اصل شکایت بمعنی گله است و از آن
نیز ازین باب است - افاکتحل وانا صائم - گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من
روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری سرمه بکش یعنی سرمه کشیدن مر روزه را زیان نمیکند اگر میخواهی بکش
رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست
اسناد وی قوی - وابو عاتکة الراوی یضعف - وابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته می شود و حکم
کرده میشود به ضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس
اسناد وی قوی نیست و صحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف

کرده اند اہل علم و دران پس مکروه داشته اند آن را بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحٰق ست و رخصت کرده اند بعضی
و این قول شافعی ست انتهی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت ست و از امام مالک کراہیت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک
بروایت ابو داؤد آورده ست که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که سرمه میکرد و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله
علیه وسلم باید که پرہیز کنند از ان و ہر دو حدیث ضعیف ست والله اعلم۔ وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رایت النبی
صلی الله علیه وسلم بالعرج۔ گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بالعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی ست میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند
موضعی بمدینه یصب علی راسه الماء۔ میریخت آن حضرت بر سر خود آب را۔ وهو صائم۔ در حال آنکه آنحضرت روزه دار بود
من العطش۔ میریخت آب را از جهت تشنگی۔ او من الحر۔ یا از جهت گرمی شک راویست۔ رواه مالک و ابو داؤد۔
وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله۔ بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را
دیده را و صحبت اوست ان رسول الله۔ روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع۔ آمد مردی را
به بقیع که مقبره مدینه مطهره است۔ وهو یحتجم۔ و آن مرد حجامت میکرد۔ وهو آخذ بیدی۔ و آن حضرت گیرنده بود دست
مرا۔ لثمانی عشرة خلت من رمضان۔ وقتی که هژده شب گذشته بود از رمضان۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔
افطر الحاجم والمحجوم۔ روزه کشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو۔ رواه ابو داؤد
وابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه وتاوله بعض من رخص فی الحجامة۔ تاویل کرده است این حدیث
را که ظاهرش در فساد صوم ست بحجامت بعضی از کسانیکه رخصت کرده اند در حجامت و میگویند که روزه بحجامت نمی شکند
و میگویند بقول خود ای۔ تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند از حاجم و محجوم برای افطار روزه یک سنت که بشکند روزه
ایشان۔ المحجوم للضعف۔ اما محجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک
است که ضعیف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود۔ والحاجم لانه لا یامن من ان یصل شئی الی جوفه۔ و اما حجامت
کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم۔ بمکیدن شیشه های حجامت و در
عرب باین طریق خون کم می کنند که بر موضع خون شیشها می نهند و به شاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع
نهاده بمکیدن می کشند و می مکند پس جای آن دارد که خون در دهن درآید و از دهن درون شکم رود و ملازم جمع
ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع میگردد در وی خون بدانکه جمهور علما برانند که حجامت نمی شکند روزه را و مکروه
نیست مر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی ست و همین ست مروی از فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر
و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفه از علما مثل عبدالله بن المبارک و اوزاعی و اسحٰق و ابی ثور
به آنکه حجامت مفطر ست صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث ست و واجب ست قضا و تنها یکروز و عطا

وکفارت را نیز واجب گردانیده وبقول احمد قائل شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه وابن المنذر وابن حبان ونقل
کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد ووی صائم بود و
روایت کرده است نیز که افطر الحاجم والمحجوم ومن هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر واگر کند حجامت نمی گویم که افطار کرد وگفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود
منع می کرد آن حضرت وچون بمصر آمد میل کرد برخصت ودر فتح الباری گفته که بود شافعی که می گفت حدیث ابن عباس
در احتجام آنحضرت اصل وارجح ست از حیثیت اسناد وباوجود آن اگر اجتناب کند بهتر ست از جهت احتیاط وقیاس
موافق حدیث ابن عباس ست زیراکه بحجامت بیرون می آید چیزے از داخل وخارج ودر نمی آید چیزے از خارج
بداخل ونیز حجامت موجب ضعف وکسر شهوت ست وموافق مصلحت صیام ست وحجامت هم اگرچه چنین ست ولیکن
ثابت شده است اجتناب از آن نبی صلی الله علیه وسلم است ومحفوظ از صحابه وتابعین وعامه اهل علم عدم افطار
بحجامت ست وقومی میگویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف وخوف هلاک و
علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم وبالغه [illegible] آن بمعقول و
منقول گفته اند که روایت کرده اند زیاده از صحابه روایت کرده اند حدیث را درین باب جمهور تاویل میکنند آن را که مراد قرب افطار
[illegible]
این قول [illegible]
حجامت [illegible]
بحاجم ومحجوم گذشت واین قول مردود ومقصود بیان [illegible] ایشان بود یعنی غیبت کرده اند که حجامت
کرده اند ولیکن باک نیست که وقت صائم [illegible] است [illegible] گویند که رخصت [illegible]

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض
کسیکه افطار کند روزے را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر وپیری یا هم مرض لم یقضه عنه صوم الدهر کله
قضا نکند از وی روزه تمام عمر وان صامه اگرچه روزه دارد تمام عمر واین حدیث از باب تشدید ومبالغه
ومراد آنست که فضیلت روزهٔ فرض در رمضان مرتبه است که روزهٔ نفل نتوان یافت اگرچه مدت عمر بود والا قضا روزه
دو ماه کفایت می کند رواه احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجه والدارمی والبخاری فی ترجمة باب
وروایت کرده آن را بخاری در ترجمهٔ باب [illegible] است چنانچه احادیث صحیح بخاری ست
وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری وگفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را یقول میگفت
بخاری — ابو المطوس بضم میم وفتح طای وکسر واو مشدده ودر آخر سین مهمله الراوی که راوی این حدیث

لا اعرف له غیر هذا الحدیث - نمی شناسم مر او را جز این حدیث وگفته است گمان نمی برم پدر او را که شنیده باشد این را
از ابی هریره و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده نشود بمثل وی کذا فی شرح الشیخ
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظما - بسیار روزه دار که نیست
مر او را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از وی صحیح و اخلاص و نیت و دیگر مناهی نگاه ندارد - وکم
من قائم لیس له من قیامه الا السهر - و بسا شب خیز نماز گذار نیست مر او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز
در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد
و لذا نتیجتین عدم و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت - رواه الدارمی و ذکر حدیث [illegible] - و ذکر کرده شده است حدیث
لقیط بفتح لام و کسر قاف - بن صبرة بفتح صاد و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مر صائم را
فی باب سنن الوضوء - اگرچه در مناسبت این جا ذکر کرده شد -

الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث لا یفطرن الصائم - سه خصلت
است که روزه نمی شکنانند مر روزه دار را - الحجامة والقئ والاحتلام - مراد بقئ آن است که سبقت کند
و غالب آید و عمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ - وگفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - وعبدالرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث - وگفته اند که روایت
کرده است آن را دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابوداود و [illegible] از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و ابو حاتم گفته که حدیث ابوداود اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته که این اصح است - وعن ثابت البنانی بضم
موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت می کند از انس - قال گفت سئل انس بن مالک پرسیده
شد از انس پسر مالک - کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله - آیا بودید شما که مکروه می داشتید
حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا - گفت انس نه مکروه نمی داشتیم حجامت را - الا من اجل
الضعف - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد کند روزه را مکروه است در آن -
رواه البخاری - وعن البخاری تعلیقا - و روایت است از بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه
معلوم شد - قال گفت بخاری - کان ابن عمر یحتجم وهو صائم - بود ابن عمر که حجامت میکرد در حالی که صائم است
یعنی حجامت میکرد در روزه - ثم ترکه - بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روزه - فکان یحتجم باللیل -
پس بود که حجامت می کرد در شب - وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض - گفت عطاء که از تابعین است
اگر آب در دهان گرداند - ثم افرغ ما فی فیه من الماء - پس فرو ریخت آنچه بود در دهن وی از آب - لا یضیره ان
[illegible] زیان نمی کند او را که فرو برد آب دهان خود را - وما بقی فی فیه و فرو برد چیزی را که باقی مانده است

در دهن او و بعضی گفته اند ما نافیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن وی و گفته اند که اصل عبارت ماذا بقی است
ذا از قلم ناسخ افتاده و معنی آن ست که و چه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمانده است بعد از ریختن
آب از دهن بمبالغه و شیخ ابن حجر گفته است و در روایات دیگر ماذا بصریح آمده است فتدبر ۔ ولا یمضغ العلک
و نخاید علک را بکسر عین مهمله و سکون لام معروف است مثل مصطکی و آن را علک رومی میگویند که برای قوت دندان
میخایند و علک بمعنی لنج و چسپان مثل سریشم نیز آید و علک بفتح بمعنی خائیدن نیز می آید ۔ فان ازدرد ریق العلک
لا اقول انه یفطر ۔ پس اگر بگلو فرو برد آب دهن را که بخائیدن علک پیدا می گردد نمی گویم که وی افطار میکند زیرا که
از وی چیزے جدا نمی گردد که بشکم وی رود تا روزه بشکند ۔ ولکن نهی عنه ۔ و لیکن نهی کرده شود از فرو بردن و
مکروه است و احتیاط نیست و در بعضے نسخ و یمضغ العلک بی کلمهٔ لا و گفته اند که این اوفق ست بسیاق فافهم ۔ رواه البخاری

فی ترجمهٔ باب

باب صوم المسافر

بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلف اند بعضی وارد شده اند در اباحت افطار بی تعرض بآنکه صیام
یا افطار افضل ست و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و ذم صیام نظر در تفاوت
احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند و اختلاف دارند در آنکه کدام
یکی ازین دو افضل ست یا هر دو برابر اند ابو حنیفه و مالک و شافعی و ثوری و جز ایشان برآنند که صوم افضل ست
کسی را که طاقت دارد از جهت ابراء ذمه و آسان بودن او بموافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از
مضی رمضان و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روزه داشتن صالح حجت ست مر ایشان را و نزد احمد
و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل ست مطلقاً و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز
نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم
صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر بعدم جواز صوم در سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دارد قضا کند گفتن همان ست
و بعضی علما بدان رفته اند که هر چه آسان تر ست همان افضل ست و بعضی برآنند که هر دو برابر ست در ثبوت و خیریت
دران والله اعلم

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه و سلم
اصوم فی السفر ۔ گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آن حضرت را آیا روزه دارم در سفر
و کان کثیر الصیام ۔ و بود وی مرد بسیار روزه دارنده ۔ فقال ان شئت فصم و ان شئت فافطر ۔ پس گفت
مر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن بنا بر رخصت که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود

از مدینه و هم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن سیتم - وکان ابن عباس یقول - و بود ابن عباس که میگفت - قد صام
رسول اللہ بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم یعنی در سفر یا در این سفر - وافطر - و افطار کرده است
یعنی بهر دو وجه عمل فرموده اند - فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند
یعنی هر دو رواست و سابق گذشت - متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر - و در روایتی مر مسلم را از جابر این چنین آمده است
انه شرب بعد العصر - که آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثانی - عن انس بن مالک الکعبی - صحابی ست غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان
صحابه بیست و دو کس اند که نام ایشان انس ست از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک
را یک حدیث ست در صوم مسافر و حامل و مرضع - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان اللہ وضع عن
المسافر شطر الصلوٰة - بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آن را از ذمه
وی نصف نماز را که چهار گانی را بدوگانه آورده - والصوم عن المسافر - و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر
وعن المرضع والحبلی - و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و از زن بار دار و افطار مرضع و حبلی را بتقیید آنست
که اگر بر ایشان ترسند یا بر نفس ایشان ضرر و مراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بروی لازم شده است
اما اگر بر وی ارضاع لازم نیست اگر امتناع آرد و چیزی نقصان آورد مگر آنکه بدون قفیر باشد یا مرضع نیابد چنین
است - رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة - وعن سلمة بن المحبق - بضم میم وفتح حاء مهملة و تشدید
موحده مفتوحه و آخر قاف و کسر با نیز گفته اند ولیکن محدثان بفتح با میخوانند صحابی ست و حسن بصری از وی روایت
میکند و پسر وی سنان بن سلمه که از دلیران و پهلوانان بود و غزوه چند کرده نیز صحابی ست - قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم من کان له حمولة تأوی الی شبع - کسیکه باشد مر او را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری
و آسانی و حمولة بفتح حا چیزی که برداشته شود بار بروی شتر باشد یا غیر آن یعنی مرکب - فلیصم رمضان حیث ادرکه
پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را از این حدیث معلوم می شود
که بتقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر در وی محمول بر ندب و استحباب ست والا افطار جائز است
در سفر اگر چه مشقت نبود باجماع و در این حدیث سخن ست بجهت ضعف بعضی رجال ست که اسناد کرده اند ذکره الشیخ
ابن حجر - رواه ابو داؤد

الفصل الثالث - عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان - روایت است
از جابر که آن حضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان - فصام - پس روزه داشت در راه حتی بلغ کراع الغمیم
بضم کاف و تخفیف را و فتح غین معجمه - تا رسید این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل از و

فصام الناس۔ پس روزه داشتند مردمان۔ ثم دعا بالقدح من ماء۔ پس طلبید قدحی از آب۔ فرفعه۔ پس برداشت قدح را
حتی نظر الناس الیه۔ تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح۔ ثم شرب۔ پس نوشید آب را۔ فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس
قد صام۔ پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه ماندند و افطار
نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اولئک العصاة اولئک العصاة۔
آن کسانند بی فرمانی کنندگان آن کسانند بی فرمانی کنندگان مکرر فرمود از برای تاکید و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول الله صلی الله
علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز و جل و وارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی
را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود عزیمتهای او۔ و از این لازم نیست که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه
طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد فتدبر۔ رواه مسلم۔
وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر
کالمفطر فی الحضر۔ روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر۔ از این حدیث معلوم میشود منع
از صوم در سفر و هیچ منع افطار در حضر و این محمول است بر تقدیر خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که ثواب
مساوی است در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک عزیمت۔ رواه ابن ماجه۔ وعن حمزة بن عمرو الاسلمی
انه قال۔ گفت۔ یا رسول الله انی اجد بی قوة علی الصیام فی السفر۔ بدرستیکه من می یابم در خود قوت بر روزه
داشتن در سفر۔ فهل علی جناح۔ پس آیا هست بر من گناه۔ قال۔ گفت۔ هی رخصة من الله۔ این افطار رخصت
است از خدای عز و جل۔ فمن اخذ بها فحسن۔ پس کسیکه اخذ کند برخصت و عمل کند بدان پس نیک است
نظر بتیسیر الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت۔ ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه۔ و کسیکه
دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت ست باولویت افطار۔ رواه مسلم۔

باب القضاء

ظاهر آنست که مراد بقضای صوم رمضان باشد و اگر مراد از آن عام تر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر ناسیا باشد قضا است
نه کفارت و اگر متعمدا باشد بغیر عذر کفارت ست و قضا در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در اینجا قضا است

الفصل الاول عن عائشة قالت کان یکون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که می بود بر ذمه من
روزه از رمضان که بعذر خورده بودم۔ فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان۔ پس نمی توانستم که قضا کنم
مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال۔ قال۔ گفت یحیی بن سعید یعنی الشغل من النبی او بالنبی
صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضا ماهها مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت
از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه بمشتغل بودن بخدمت آنحضرت را و آنحضرت

در شعبان و در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت و درین میان عایشه فرصت می یافت و روزه قضای کرد. متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه روایت است از ابی هریره گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال نیست مرزن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضرست مگر به دستوری شوهر و این شامل ست ابتدای صوم را وافطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بمذهب ابی حنیفه و هرکه موافق ست با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمهٔ باب قضای صوم ست وجوداً یا عدماً پس موافق باشد بمذهب شافعی و هرکه با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم. ولا تأذن فی بیته الا باذنه و اذن نکند زن هیچ یکی را به آمدن خانهٔ شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد. رواه مسلم. وعن معاذة العدویة انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة روایت ست از معاذهٔ عدویه که تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهباست که وی گفت مر عایشه را که چیست حال حائضه که قضای کند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضای کند نماز را باوجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شد ادای آن بعذر حیض. قالت عائشة کان یصیبنا ذلک گفت عایشه بود که میرسید ما را آن یعنی حیض فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده می شدیم بقضای صوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة و امر کرده نمی شدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدیست که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگرچه ممکن بود که بگوید در قضای نماز حرج و مشقت تمام ست باین سبب قضای آن واجب نشد اما عایشه را در گفتگو سبب نیست شاید که وی میگفت ما را هیچ نیست و مشقت نفی و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع ست هرچه فرماید باید کرد. رواه مسلم. وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وعلیه صوم صام عنه ولیه کسی که بمیرد و برذمهٔ وی صومی ست که قضا نکرده است آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی. متفق علیه. بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه بمیرد و بر وی صوم واجب بود و قومی بدان رفته اند که جایزست که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول قائل ست امام احمد و شافعی در قولی و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیرست ولی میان صوم و اطعام و جمهور علما برآنند که جایز نیست و متعین ست اطعام که آنرا فدیه میگویند و باین قائل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعیدست مگر آنکه ثابت شود بدلائل دیگر که فدیه واجب ست و صوم درست نه. متفق علیه.

الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام رمضان

فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکینا - کسیکه بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روز یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور ست و غالباً این ناسخ اول ست یا اول ماول ست بدین چنانکه گفته شد - رواه الترمذی - وقال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر - و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف ست بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا که تقدیر کفارت بے سماع از شارع درست نباشد

الفصل الثالث عن مالک - بلغه ان ابن عمر کان یسأل - روایت ست از امام مالک رسیده باست او را که ابن عمر بود که پرسیده میشد - هل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد - آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز گزارد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد پس گفت ابن عمر رضی الله عنهما که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز گزارد یکی از دیگری که ادای ذمه وی شود اما در روزه و نماز گزاردن ثواب آن را به دیگری بخشیدن اختلاف ست و صحیح جواز ست - رواه فی الموطا -

باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توربشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند شیخ آنکه شارع او را تکلیف نکند.

الفصل الاول عن عائشة - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر و یفطر حتی نقول لا یصوم - گفت عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار می کرد تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بتاء فوقانیه نیز روایت ست یعنی تا آنکه می گفتی تو ای مخاطب و مقصود آن ست که عادت شریف آن حضرت در روزه نفل دوام و استمرار نبود گاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار می کرد که گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت و ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر قط الا رمضان ندیدم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را - و ما رأیته فی شهر اکثر منه صیاما فی شعبان - و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه می داشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت - و فی روایة قالت - و در روایتی این چنین آمده است که گفت عائشه - کان یصوم شعبان کله - بود آنحضرت روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون این در بیچا مبالغه بود باعتبار اقامت اکثر مقام کل و دادن اکثر را حکم کل گفت - کان یصوم شعبان الا قلیلا - بود آنحضرت که روزه می داشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این ست که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت و گاهی اکثر آن را

و این معنی اشهر است خصوصاً به تقدیر روایت و کان بوادر ثانی فافهم متفق علیه۔ وعن عبد اللّٰه بن شقیق۔ از کبار
تابعین و ثقات ایشان است۔ قال قلت لعائشة اکان النبی۔ گفت گفتم مر عائشه را آیا بود پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم
یصوم شهراً کله۔ روزه می داشت هیچ ماهی را همه ماه۔ قالت ما علمته صام شهراً کله الا رمضان۔ گفت عائشه نمی دانم من
آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را۔ ولا افطر کله حتی یصوم منه۔ و نیز ندانم آن حضرت
را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمی داشت و هیچ
ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت حتی مضی لسبیله۔ تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است از موت و اشارت
بآنکه بودن آن حضرت در دنیا توقف در رهگذر برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه
آخرت و توجه بآن عالم بود که تمام کرده بگذشت۔ رواه مسلم۔ وعن عمران ابن حصین بضم حاء و فتح صاد
مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را می دید و بر وی سلام می کردند آورده اند
که یکبار بر داغ سوخته پس از دیدن ملائکه محجوب گشت عن النبی۔ روایت می کند از پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم
انه سأله۔ که آن حضرت سوال کرد عمران را۔ او سأل رجلا وهو یسمع۔ یا سوال کرد مردی را و عمران می شنید
و این در صورت ثانی بر تقدیر سوال آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم این است۔ فقال یا ابا فلان۔ پس گفت ای ابو فلان
کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد اللّٰه تخصیص کنیت او را بگفتند چنانکه اکثر خطاب می کنند و میگویند ای فلان
یا فلان کس یا او کنیت نداشت و یا ابو فلان علی الاطلاق بر کنیت ذکر کرده اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر
کرده باشد راوی فراموش کرد واللّٰه اعلم۔ اما صمت من سرر شعبان۔ آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان
قال لا۔ گفت نداشته ام۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فاذا افطرت۔ پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان
فصم یومین۔ پس روزه دار دو روز گویا که آن مرد نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن
از آخر ماه و چون شنید نهی از تقدیم رمضان بصوم یک دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤیة الهلال گذشت
بازگشت خود را از آن نذر و عادت معتاد پس بیان کرد آن حضرت که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت
و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و راء اول بکسر سر نیز و بعضی بضم نیز گفته اند و بفتح اعنی اول ماه و اوسط
و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا بمعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر
شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آن است که سرر سرار گفته نمی شود مگر دو روز آخر ماه که قمر در شب آنها
مستتر و پوشیده می شود و توجیهش آن است که گفته شد متفق علیه۔ وعن ابی هریرة۔ قال قال رسول اللّٰه
صلی اللّٰه علیه وسلم افضل الصیام بعد رمضان شهر اللّٰه المحرم۔ فاضل ترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه
خداست که محرم است یعنی بگیرید که مراد باهم روزها شهر است که جزای وی اعظم است و مؤید آن است حدیث

آینده و از ابن عباس و اضافت برای تشریف ست نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون
ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند در محرم جواب داده می شود که شاید فضل آن در
آخر ظاهر شده یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا می شد - و افضل الصلوٰۃ بعد الفریضۃ صلوٰۃ اللیل - و فاضلترین نماز ها
بعد از نماز فرض نماز شب ست که نماز تهجد ست افضلیت آن از حیثیت تاب و مشقت و وجود اخلاص ست و افضلیت
سنن رواتب باعتبار تبعیت که در آنهاست چنانکه در مذهب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکید منافات با آن ندارد و
بیان ترتیب نوافل و رواتب در افضلیت تفصیلا در شرح مذکور ست - رواه مسلم - وعن ابن عباس
قال ما رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتحری صیام یوم فضله علی غیره الا هذا الیوم یوم عاشوراء - گفت ابن عباس
ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزهٔ روزی را که تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر وی
مگر این روز را که روز عاشورا است - وهذا الشهر یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن و طلب
کردن چیزی که احری ست یعنی سزاوار تر ست در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم ست و بعضی
توهم کرده که نام روز نهم ست و این خطاست و منشأ توهم و تغلیط مردود در شرح مذکور ست گفته اند که نهایت
روز عاشورا یعنی بر علم ابن عباس ست که وی از حال و مقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این چنین فهمیده
و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سائر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفه و جمعه از
یکدیگر اختلاف ست و تحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه همچو دو سال ست
متفق علیه - وعنه قال حین صام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عاشوراء و امر بصیامه - و هم از ابن عباس
که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا را و امر کرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا - قالوا
گفتند اصحاب - یا رسول اللہ انه یوم یعظمه الیهود والنصاری - بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ
میدارند او را یهود و نصاری - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لئن بقیت الی قابل
لاصومن التاسع - اگر باقی مانم تا سال آینده هر آئینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این
ظاهر تر ست از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده بلکه وفات یافت
در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
از جهت صحت عزم آن حضرت بران و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن ست که روزه دارد روز نهم و دهم
و یازدهم همچنین آمده است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دوم نهم و دهم سوم دهم تنها رواه مسلم
وعن ام الفضل بنت الحارث - روایت ست از ام الفضل بنت الحارث که امرأة عباس ست
و نام او لبابه است و خواهر ام المومنین میمونه است و ام عبد اللہ بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده

وکفایت یافت بآن - ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند نزد
عرفه در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت بروزه است یا نه. فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که
آنحضرت روزه دارست وگفتند بعضی که روزه دار نیست ومیگوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن - پس فرستادم
نزد حضرت قدح شیر را. وهو واقف علی بعیره بعرفة - وآن حضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود - فشربه -
پس نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت وهمچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وابن عمر
گفت روزه نداشتم من ونهی نیز نمیکنم وعمل سلف نیز برین است که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت
یابند بر وقوف ودعا واز بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات وظاهر اختلاف می شود باختلاف
احوال در قوت وضعف وتحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیر می کند گناهان سال گذشته
و آینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج. متفق علیه. وعن عائشة
رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط. گفت عائشه ندیدم من آن حضرت را
روزه دارنده در دهه ذی الحجه هرگز. رواه مسلم - بدانکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین
ایام وفضیلت مطلق عمل درین عشره ودر صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضل تر از عشره ذی الحجه وآن حضرت
نیز دران روزه داشته واین حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده وگفته
که من ندیده ام که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد یا آنحضرت را
روزه در آن اوقات مانع شده باشد از سفر یا مرض یا غیر آن - وعن ابی قتادة رضی الله عنه - ان رجلا
اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم. روایت است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی
آمد آن حضرت را و پرسید چگونه روزه میداری تو - فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس در خشم شد
آنحضرت ازین گفتن آن مرد وپرسیدن وی از حضرت وی که چگونه روزه میداری که حق سوال آن بود که سوال
میکرد از حال خود که گوید چگونه صوم تا جواب میکرد آنحضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند و در فعل
آنحضرت در قلت وکثرت اسرار ومصالح است که بحال دیگران صلاحیت ندارد ووی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان
وحقوق ازواج واضیاف فلما رأی عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت رضینا بالله ربا - راضی شدیم به خدا
که پروردگار ماست وبالاسلام دینا - وراضی شدیم باسلام که دین ماست - وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا - وراضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست
شرح این کلمات را در کتاب الایمان ذکر کرده شد. نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله - پناه می جوییم بخدا از غضب خدا و
رسول خدا فجعل عمر یردد هذا الکلام - پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه - تا آنکه آرام
یافت غضب آن حضرت بعد ازان سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آن مرد می پرسید بتفصیل بوجه ادب ونیاز - فقال -

عمر پس گفت عمر یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کله چگونه است حال کسیکه روزه دارد در همه روزگار و همیشه قال لا صام ولا افطر گفت
آنحضرت نه روزه داشت آن کس و نه افطار کرد و قال لم یصم ولم یفطر شک است از راوی اما عدم افطار خود ظاهر است و اما عدم صوم
خلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت سنت و گفته اند که از جهت اضرار به نفس حرام است این صوم و بعضی گفته اند از جهت استغراق اوقات [illegible]
و بعضی گفته اند از جهت زیان رسیده شدن شخص بدان به مشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق
دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی به کسیکه افطار نکند در ایام منهیه و یا کسیکه متضرر گردد و ضعیف نشود و لهذا
جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محکی است از بعضی صحابه
مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول است
از بسیاری از تابعین و من بعد ایشان و بعضی گفته اند که معنی وی آنست که کسی عبادت کرد و خو گرفت بآن زایل میگردد
کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آن است که مقصود از شرعیت صوم است و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده
وجه اول از وقوع در کلفت و مشقت والله اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین ویفطر یوما چگونه است
حال کسیکه روزه دارد دو روز و افطار کند یک روز قال گفت آن حضرت و یطیق ذلک احد آیا طاقت
دارد آن را هیچ یکی که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد و مقصود در انداختن این است از قبول
و رضا و ازین کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دهر نیز همان وقوع در مشقت و کلفت است قال
گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یوما چگونه است حال کسیکه روزه دارد روزی و افطار کند روزی دیگر
قال گفت آنحضرت ذلک صوم داود این روزه داود پیغمبر است علیه السلام که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار می کرد و [illegible]
و کمالی دارد که در وی نوعی از توسط و اعتدال است ولیکن این نیز مشقتی دارد چنانکه سیاق حدیث بدان مشعر است قال گفت عمر
کیف من یصوم یوما ویفطر یومین چگونه است حال کسیکه روزه دارد یک روز و افطار کند دو روز قال گفت آنحضرت [illegible]
انی طوقت ذلک دوست میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و مانع نباشد مرا از آن حقوق و مصالح [illegible]
است که این در طاقت طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر آن و غرض [illegible] این قسم است [illegible] قال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث من کل شهر و رمضان الی رمضان پس سه روز از هر ماه
و رمضان تا رمضان دیگر فهذا الی رمضان [illegible] و دوام و استمرار آن است و ایماست بآنکه گویا روزه متصل است و همیشه [illegible]
میشود فهذا صیام الدهر کله پس این است روزه تمام روزگار و همیشه و صیام یوم عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله
والسنة التی بعده و روزه روز عرفه را امید ثواب و چشم دارم و متوقع فضل خدا که کفاره گناهان سالی [illegible]
که در آن سال کرده است و کفیر کند گناه سالی را که بعد از وی است یا چنین [illegible] دارد از گناهان [illegible]
یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و صیام یوم عاشوراء احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله

و روز عاشورا را چشم دارم که تغییر کنند گناهان سالی را که پیش از وی ست و گفته اند که مزیت و فضیلت صوم عرفه را بر صوم
عاشورا بجهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد ست صلی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام ست
رواه مسلم۔ وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین۔ یوم از ابی قتاده است که پرسیده
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه۔ فقال فیه ولدت پس گفت آن حضرت در روز دوشنبه
زائیده شده ام من۔ وفیه انزل علی۔ و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده است وحی بر من احتمال دارد
که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن ست
درین روز جواب فرمود که سبب آن شکر الله نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست۔ رواه مسلم۔
وعن معاذة العدویة انها سألت عائشة أكان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلاثة ایام
روایت است از معاذه عدویه که پرسید عائشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم
گفت عائشه آری میگوید معاذه فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم من عائشه را از کدام روزهای
ماه سه روزه میداشت قالت گفت عائشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم۔ نبود آن حضرت که باک میداشت
از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت۔ رواه مسلم۔ ازین حدیث معلوم شد که سه روزه داشتن از هر ماه
در هر سه روز که باشد کفایت می کند و تعیین سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار در ان
واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طرفیت دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول ست
مجموع اقوال نه است در شرح آنها بیان کرده ام۔ رواه مسلم۔ وعن ابی ایوب الانصاری صحابی
بزرگ ست و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی آمده است
انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این ست۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال۔ گفت آن حضرت کسیکه روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند
آن را شش روزه را از شوال۔ کان کصیام الدهر کله۔ باشد چون روزه روزگار همیشه۔ رواه مسلم۔ وعن
ابی سعید الخدری۔ قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر۔ نهی کرد آنحضرت
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان ست این متفق علیه است میان امه و نزد اکثر ایشان
نذر بغیر روا نیست و نزد ما نذر جائز ست و قضا کرده شود در روز دیگر۔ متفق علیه۔ وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی۔ نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر دیگر روز عید اضحی
که عید نحر ست و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن درست نیست و تحقیقه فی اصول الفقه۔ متفق علیه
وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه۔ الهذلی۔ بضم ها و فتح دال معجمه منسوب بهذیل

بن مدرکه ابن الیاس صحابی ست او را نبیشة الخیر میگویند — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام
اکل وشرب — روزهای تشریق که سه روزست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم وسیزدهم روزهای خوردن و
نوشیدن است وآنها را ایام ضیافة الله نیز میگویند وتشریق در لغت خشک کردن گوشت ست که درین ایام میکنند
ونیز قربانیها در وقت طلوع آفتاب می کنند — وذکر الله — و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل وشرب غافل از ذکر
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرمود اذکروا الله فی ایام معدودات وذکر خدا را درین ایام تفسیر کرده اند به تکبیر تشریق بعد از
نماز فرض ونحر وذبح قربانیها ورمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید — رواه مسلم — وعن ابی هریرة —
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة — روزه ندارد یکی از شما روز جمعه — الا ان یصوم
قبله او یصوم بعده — مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد
بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم کند واگر هر دو روز روزه دارد بهتر ست — متفق علیه
وعنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی — مخصوص نگردانید
شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها — ولا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام — ومخصوص نگردانید
روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها — الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم — مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه می دارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم یا پانزدهم مثلا عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقا روز
جمعه در ان تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست — رواه مسلم — بدانکه در نهی از صیام
یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال ست وذکر آن موجب تطویل ودر شرح استیفای آن
کرده شده است واقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست به یهود ونصاری
که روزی معین را تعظیم می کنند وبعبادت وطاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را ونصاری یوم
الاحد را و آنچه در شرع از تعظیم وتخصیص وی واقع شده است آن ثابت ست و در هم آن معنی نیست اما ما را از
پیش خود تعظیم وتخصیص نباید کرد کذا قالوا وگفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آن ست که بنده را باید که
در همه اوقات بعبادت وطاعت مشغول باشد ودائم متعرض نفحات الهی عز اسمه باشد ووقتی را مخصوص ساختن
ودر اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست واین معنی نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر ست کما لا
یخفی علی المتفطن فافهم والله اعلم واز امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم
وفقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها ودیدم بعضی از ایشان را که روزه
جمعه تنها روزه می داشت وبدان تحری میکرد وشیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است
درای غیر وی مخالف نیست وسنت مقدم ست بر رای او ورای غیر او و تحقیق ثابت شده است

یوم جمعه تنها وارد شده حدیث صحیح دران پس متعین ست قائل شدن بدان و مالک معذور ست که او را این حدیث نرسیده و داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم

وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا - کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدار مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد ست و در فصل سوم با جهاد احادیث آمده وطیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید این ست انچه از ابوهریره آمده در آخر باب و مراد بخریف سال ست و در عرب ابتدای سال بخریف کنند متفق علیه - وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله - گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار وتقوم اللیل - ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری همه روز و بیدار می باشی تمام شب و درین کلام تهدید یا سلطنتی ست که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلی پس گفتم من بلی یا رسول الله همچنین ست که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکن همچنین صم وافطر هم روزه دار وهم افطار کن - وقم ونم - و در شب برخیز وخواب هم کن - فان لجسدک علیک حقا بدرستیکه مر تن ترا بر تو حق ست که بسیار در تعب نینداز ی که بیمار نشوی و هلاک نگردی - وان لعینک علیک حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق ست وگاهی خواب هم کنی و چشم را آرام دهی - وان لزوجک علیک حقا - بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق ست و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق می کنند و زوجه بتانیث - وان لزورک علیک حقا - و بدرستیکه مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق ست که پیش تو بیایند که با ایشان سخن کنی و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زا و سکون واو جمع زائر چنانکه رکب جمع راکب - لا صام من صام الدهر - روزه ندا کسیکه روزه داشت همیشه وجه این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر کله روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار ست همیشه صم کل شهر ثلثة ایام - روزه دار در هر ماه سه روز - واقرا القرآن فی کل شهر - وبخوان قرآن را در هر ماه - قلت انی اطیق اکثر من ذلک گفتم بدرستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و در قرآن - قال - گفت آن حضرت صم افضل الصوم صوم داؤد روزه دار فاضل ترین روزه که روزه داؤد ست علیه السلام - صیام یوم وافطار یوم - روزه یک روز و افطار یک روز واقرا فی کل سبع لیال مرة - وبخوان وختم کن قرآن را در هفت شب یکبار - ولا تزد علی ذلک - وزیاده مکن بران در روزه و در قرآن متفق علیه - و ترمذی وابوداؤد ونسائی وابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم الاثنین

والخمیس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی والنسائی - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس - عرض کرده میشوند اعمال بندگان
در درگاه عزت یا نویسندگان اعمال از آنکه روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را خود هر روز و شب می برند شاید که
عرض درین دو روز یکبار باشد یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگذرانند
باشند بجلالة و غضا از جهت تاکید و حکمتی که غیر وے تعالیٰ ندانند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل
این گفته اند - فاحب ان یعرض عملی وانا صائم - پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من
روزه دار باشم - سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این ست و از برای روزه دوشنبه سبب دیگر نیز در
فصل اول در حدیث ابی قتادة معلوم شده است که اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست
که در کدام ساعت بیگیرد ایشد و سهم حسب نهار ست و یا از جهت آنکه وی مجتمع میشود با دیگر عملها - رواه الترمذی
وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام - ای ابوذر چون
خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز فصم ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة - پس روزه دار سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه
دارد روا است ولیکن درین سه روز افضل ست و روایات در وی اکثر و بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها
که شبهای آنها سیاه است بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی
والنسائی - وعن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام
بود آنحضرت که روزه می داشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز - وقلما کان یفطر یوم الجمعة - واندکی بود که افطار
میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق ست که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم - رواه الترمذی
والنسائی ورواه ابو داود الی ثلثة ایام - روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد
آن را ابو داود تا لفظ ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد - وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین - گفت
عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - ومن الشهر
الآخر الثلثاء والاربعاء والخمیس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بفتح ثا و ضم آن و اول
اکثر ست و اربعاء مثلثة بالباء الممدود - رواه الترمذی - وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یامرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز
از هر ماه - اولها الاثنین والخمیس - اول آن سه روز یوم الاثنین بود تا ثلثا و اربعا و یوم الخمیس بود دیا

جهت آنست روز روا شتن او انجمیس آمده بکلمه او چنانچه طبرانی آورده و معنی این چنین میشود که خبر رسیده است که ابتدا
بروزه شنبه کند یا پنجشنبه که سرور متبرک اند و روایت کتاب را که بر او است تفسیر بر یا معنی حمل بر بیان کرد فافهم - رواه ابوداؤد
والنسائی - وعن مسلم القرشی - صحابی ست ابوعبدالله مسلم و بعضی گفته اند عبدالله ابو مسلم - قال سألت او سئل رسول الله - گفت پرسیدم
من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر - از حکم روزه دهر - فقال ان لاهلک علیک
حقا - پس گفت آن حضرت بدرستیکه مر زنان ترا بر تو حق ست و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور
در ادای آن حق ست - صم رمضان والذی یلیه - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل ست برمضان که مراد بآن
سته شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان مراد ست این چنین ست و شعبان [illegible] - و کل اربعاء و خمیس -
و روزه دار هر چهار شنبه و پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کله - پس [illegible]
را ازین حدیث معلوم می شود که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شامل [illegible]
صوم دهر میرسد خواه بآن حساب یا بغیر آن حساب فافهم - رواه ابوداؤد والترمذی - وعن ابی هریرة ان رسول
روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة - نهی کرد از روزه داشتن
روز عرفه در عرفات از جهت ضعف بدان مشقت [illegible] در ادای وظائف آن چنانکه گذشت و گویند که نهی تنزیهی ست
نه تحریمی - رواه ابوداؤد - وعن عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون سین مهمله عن اخته الصماء بفتح صاد مهمله
و تشدید میم و بمد آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست از عبدالله بن بسر مازنی که صحابی ست
و پدر او که بسر ست و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که او صما نام دارد و همه صحابی اند روایت می کند از
خواهر خود صما که آن حضرت گفت - لاتصوموا یوم السبت - روزه مدارید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما افترض
علیکم - مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگرچه فرض نذر باشد - فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة
پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و مهمله - او عود شجرة - یا نیابد مگر چوب درخت -
فلیمضغه - پس باید که بخاید آن را یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بمانند
پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم سبت بصوم و در تعظیم وی تشبه است بیهود
و اگرچه ایشان روزه نمی دارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه
بیاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند روز ان را
بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتیکه ترک کرد صوم سبت واحد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر
روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل - رواه احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن ابی امامة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله - کسیکه روزه دارد یک روز

در راه خدا جعل الله بینه وبین النار خندقا - میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی - کما بین السماء
والارض - بقدر مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود مبالغه است و این ابلغ است از آنچه در حدیث
ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد بارهٔ شهر بکنند معرب کنده
رواه الترمذی - وعن عامر بن مسعود - اختلاف کرده شده در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند بعضی در
تابعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباردة الصوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن
در زمستان غنیمت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت - رواه احمد والترمذی وقال هذا
حدیث مرسل وگفته است ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی مبنی بر بودن وی تابعی نه صحابی -
وذکر حدیث ابی هریرة - وذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول اوست این لفظ - ما من ایام احب
الی الله فی باب الاضحیة - در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشر ذی الحجه وعمل در آن -
الفصل الثالث عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما
یوم عاشوراء - گفت ابن عباس که آن حضرت قدم آورد به مدینه پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا -
فقال لهم رسول الله - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه - چیست این
روز که روزه میدارید پیش شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند این روزی است بزرگ - انجی الله فیه موسی وقومه
رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم او را - وغرق فرعون وقومه - وغرق
کرده است فرعون را و قوم او را غرق تفعیل برای مبالغه و تکثیر است و بتخفیف نیز روایت است بمبنی و رفع فرعون
مرفوع است یعنی غرق شده فرعون - فصامه موسی شکرا - پس روزه داشت موسی بجهت شکر این نعمت
فنحن نصومه - پس ما روزه میداریم بمتابعت موسی در شکر - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فنحن احق واولی بموسی منکم - پس ما سزاوارتریم و نزدیکتریم بموسی از شما و درین عبارت اشارت است باآنکه
ما که روزه میداریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصامه رسول الله - پس روزه داشت در روز عاشورا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بصیامه - وامر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکال می آید
که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شد
صدق این خبر بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن
سلام وغیر وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان - متفق علیه - وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت ویوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداشت
روز شنبه و یکشنبه را - اکثر ما یصوم من الایام - بیشتر از آنچه روزه می داشت از روزهای دیگر - ویقول -

و می گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن این دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستیکه این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند مر مشرکان را
فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند نگویند که
بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود اظهر شخص بود و چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس
در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبدالله بن بسر گذشت. رواه احمد. وعن جابر
بن سمرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمر بصيام يوم عاشوراء روایتست از جابر بن سمره که صحابی ست و خواهرزاده
سعد بن ابی وقاص ست گفت بود آن حضرت که امر میکرد بروزه داشتن روز عاشوراء ویحثنا علیه و می برانگیخت ما را بران ویتعاهدنا
عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را بتعلیم و نصیحت و وصیت میکرد بروزه روز عاشوراء نزد حضور این روز
فلما فرض رمضان لم یأمرنا ولم ینهنا عنه پس وقتی که فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان و نه نهی میکرد ما را
ازان ولم یتعاهدنا عنده و نگاه نمیکرد ما را نزد حضور این روز. رواه مسلم. وعن حفصة قالت اربع
لم یکن یدعهن النبی گفت حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک کند آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن
موکده اند صیام عاشوراء روزه عاشوراء والعشر روزه دهه ذی الحجه یعنی نه روز ازان وثلثة ایام من
کل شهر و روزه سه روز از هر ماه و رکعتان قبل الفجر و دو رکعت سنت پیش نماز بامداد و سنت فجر چه مقدار
موکده است روزه این روزها را نیز قرین آن ساخت تا معلوم گردد قوت تاکد آن. رواه النسائی وعن
ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يفطر ايام البيض في حضر ولا سفر بود آن حضرت
که افطار نمی کرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تاکد این روزها
دارد. رواه النسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل شيء زكوة مر هر چیزی را
و نشو و نما می آید زکوة ست موجب شکستن و در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال. وزكوة الجسد الصوم
و زکوة بدن و وجود و صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف می کند چیزی را
از بدن بسوی درگاه عزت وی چنانکه از مال صرف می کند. رواه ابن ماجه وعنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم الاثنين والخميس هم از ابی هریره روایتست که آن حضرت بود
که روزه میداشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس
بدرستی که تو روزه میداری دوشنبه و پنجشنبه را فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله فیهما لکل مسلم پس گفت
آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه می دارم بسبب
فرخندگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه الا ذا هاجرین می بخشد همه را مگر دو قطع کنندگان
سلام را قطع کرده اند یقول دعهما حتی یصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را

در ملک و شہر بگذار ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکہ اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث اشرکوا و در بعضی انظروا از انظار بمعنی امهال بہ لفظ جمع آمده - رواه احمد و ابن ماجه وعنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم من صام یوما ابتغاء وجه الله کسی که روزه دارد و یک روزی بجہت طلب کردن ذات حق و رضای وی ابعد الله

بعده الله من جهنم - دور گرداند او را خدای تعالی از دوزخ که بعد غراب طائر - مانند دوری کلاغ پرنده از جہت

فسیخ - در حالی که آن کلاغ پرنده است حتی مات هرما تا آنکه بمیرد در غایت پیری عمر کلاغ دراز است در تمام

عمر که بپرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد - رواه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة

بن قیس و صحابی است از اهل کوفه

باب در تتمات و ملحقات ابواب سابقه متعلق بصوم نفل و نقض وی و قضای آن

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی - گفت عائشه در آمد بر من نبی صلی الله علیه وسلم

ذات یوم روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام - فقلنا لا -

پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی - فقال فانی اذا صائم - پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزه دارم

یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و بدین است مذهب ما و مذهب امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض

چنانچه گذشت در باب بعد از باب رؤیة الهلال - ثم اتانا یوما اخر پس آمد آن حضرت نزد ما روزی دیگر یعنی پرسید

که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید - فقلنا پس گفتیم ما - یا رسول الله

اهدی لنا حیس - فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله و آن طعامیست

که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط

و مزج ست - فقال ارینیه پس گفت آن حضرت بعائشه بنما مرا حیس را که بگو نزد من بیارید و در روایتی قربیه

نزدیک گردان آنرا - فلقد اصبحت صائما پس هر آئینه بتحقیق صبح کردم من روزه دار یعنی برخاستم از خواب با نیت

روزه - فاکل پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بے عذر و بدین اند اکثر

علما و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت در یافتند

آن زیرا که این ابطال عمل ست و ابطال عمل منهی عنه است از جہت قول وی سبحانه و لا تبطلوا اعمالکم و همچنین

هر عمل که مشروع کرده اشده است در آن لازم میگردد به شروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن و در روایتی

جائز ست مطلقا زیرا که قضا خلف اوست پس باکی نیست به نقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف ست

و نزد مالک قضا کند اگر بعذر نقض کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه تشریح کرده رواه مسلم

وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی - در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم - بر ام سلیم بضم سین که مادر انس است
فاتته بتمر وسمن - پس آورد ام سلیم نزد آنحضرت خرما و روغن - فقال اعیدوا سمنکم فی سقائه - پس گفت آن حضرت
باز گردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بود و روغن عسل را و در آنجا اکثر در مشک می اندازند - وتمرکم
فی وعائه - و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما - فانی صائم - زیرا که بدرستیکه من روزه دارم - اینجا نخوردند که عذر
بود و در سابق ظاهر عذری نبود که [illegible] باشد [illegible] - ثم قام الی ناحیة من البیت
پس ایستاد در گوشه از خانه - فصلی غیر المکتوبة - پس گذارد نماز غیر فریضه را - فدعا لام سلیم واهل بیتها
پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را گویا دعا از برای جبر خاطر وی باشد که روزه نخورد [illegible]
بود که چون در خانه کسی می در آمد نمازی گذاردند و برای وی دعا کردند - رواه البخاری - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم - چون خوانده شود یکی از شما بسوی
طعامی در حالی که وی روزه دار است فلیقل انی صائم - پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نه کند
گفتن این سخن بیان کلامی است که گذشت در فصل اول از کتاب صوم - وفی روایة - و در روایتی اینچنین
آمده است که قال - گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب - وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما بطعام پس
باید که اجابت کند دعوت را - فان کان صائما فلیصل - پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز
کند یا دعا کند - وان کان مفطرا فلیطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد - رواه مسلم

الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح - گفت ام هانی وقتیکه شد روز فتح
یعنی فتح مکه - جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله - آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه - و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت - فجاءت الولیدة
بانآء فیه شراب - پس آورد خانه زاد [illegible] چیزی از قسم نوشیدنی بود آب یا جز آن - فناولته
پس داد ولیده آن را آن حضرت را فشرب منه - پس نوشید آن حضرت از آن شراب - ثم ناوله ام هانی
پس داد آن حضرت آنرا بام هانی - فشربت منه - پس نوشید ام هانی از آن شراب - فقالت - پس گفت ام هانی
یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة - بدرستیکه بتحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار - و در روایتی آمده
که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام هانی - اکنت
تقضین شیئا - آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزه قضا بود از رمضان
یا نه - قالت لا - گفت ام هانی قضا نمی کردم چیزی را - قال فلا یضرک - گفت آنحضرت پس زیان نمی کند ترا - ان کان تطوعا
اگر بود روزه تو روزه نفل - رواه ابوداود والترمذی - والدارمی وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه - و در روایة احمد

وترمذی یا مانند این آمده که در لفظ اختلاف ست وفیه و در وی این عبارتست. فقالت پس گفت ام ہانی یا رسول اللہ
اما انی کنت صائمة آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار. فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آنحضرت
که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خودست واختیار او بدست اوست. ان شاء صام وان شاء افطر
اگر خواهد روزه دارد واگر خواهد افطار کند. و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک راوی و تورپشتی گفته
که تاویلش این ست که سزاوار او این ست که افطار کند بنظر مصلحتی که ظاهر شود او را از امورے که امیر را این ساخته شده است
سیران چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی را یا فرود می آید به قومی و می بیند که در ترک افطار و روزه داشتن
مصاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید با آنچه سبب انس و الفت گردد نه سبب وحشت و مشقت
پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث ام ہانی
بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم بدانکه در کتب سیر باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان
بود و برین تقدیر مشکل میشود ورود این صوم ام ہانی صوم تطوع و در حدیث ام ہانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است
که در اسناد وی مقال است و منذری گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیرست اشارت کرده بدان
نسائی انتهی و در حدیث ام ہانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد
از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه اقامت آنحضرت امر ممتد مستمر تا انقضای آن مفید است و در بعض
نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم آمده که اتفاقا می کنند که فتح بعد
رمضان باشد واللہ اعلم. وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کنت انا وحفصة صائمتین. گفت
عائشه بودم من وحفصه روزه دار. فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی
که خواهش داشتیم ما آن را. فاکلنا منه پس خوردیم ما از آن طعام. فقالت حفصة یا رسول اللہ انا کنا صائمتین
فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول اللہ بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد
برای ما طعامی که خواهش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام. قال. گفت آنحضرت اقضیا یوما آخر مکانه
قضا کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که
ظاهر امر وجوب ست وشافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب ست وشاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب
نزد ایشان آن ست که واجب نیست قضای صوم نفل همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیت کرده
بعذر خود واجب ست قضا همچنین نزدیک مالک و نزد ما واجب ست قضا مطلقا و نفل لازم می گردد
بشروع وتحقیقه فی اصول الفقه. رواه الترمذی وذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا
ولم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح. روایت کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرده ترمذی جماعتی از حفاظ

حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند درمیان عروه را که در روایت سابق
واسطه بود میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی و این که ذکر کرده است عروه را اصح است و ارسال اینجا
بمعنی سقوط راوی است از اسناد بمعنی انقطاع و این نیز اطلاق است و مشهور آن است که مرسل حدیث تابعی است
بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاح است - رواه ابوداود عن زمیل مولی عروة - و روایت کرد
ابوداود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است - عن عروة عن عائشة -
از عروه از عائشه و درین حدیث سخن کرده اند - وعن ام عمارة - بضم عین و تخفیف میم - بنت کعب یعنی کعب بن
عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبه را و حاضر شده
غزوه احد را همراه زوج خود عاصم بن زید و پسران بودی یا زده جراحت و حاضر شده بیعة الرضوان را و بعد از آن
حاضر شده یمامه مشاهد را و مجروح شد بیان دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت
می کنند - ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها - که آن حضرت در آمد بروی - فدعت له بطعام - پس طلبید
وی برای حضرت طعامی را - فقال لها کلی - پس گفت آن حضرت مر او را بخور - فقالت انی صائمة - پس گفت وی
که من روزه دارم - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم - ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة
حتی یفرغوا - بدرستیکه روزه دار چون خورده می شود نزد وی دعا می کنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار
فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را بر ناخوردن تقریر کرد و ثنا کرد و بشارت داد و امر
اباحت بود فافهم - رواه احمد والترمذی وابن ماجه والدارمی -

الفصل الثالث - عن بریدة - بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی سهمی مساعی جمیله دارد
در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین و لیکن در حرب جمل و صفین با علی
مرتضی و قبر وی کبیر و مشهور است - قال - گفت بریده - دخل بلال علی رسول الله - در آمد بلال
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و - و آنحضرت طعام چاشت میخورد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال - حاضر شو طعام را ای بلال غدا بفتح غین معجمه و دال مهمله طعام چاشت - قال انی
صائم - گفت بلال که من روزه دارم - یا رسول الله - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
نأکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة - میخوریم ما رزق خود و زیادت رزق بلال در بهشت ست - اشعرت یا بلال ان الصائم
یسبح عظامه - آیا شعور داری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح می کند استخوانهای وی - وتستغفر له الملائکة
و آمرزش میخواهند او را فرشتگان - ما اکل عنده - مادام که خورده شود نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست
و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است سوای آنچه
در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیارست اکثر احادیث دالند که در رمضان ست خصوصا
در اوتار عشرهٔ اخیره خصوصا در شب بیست و هفتم و در قولی وی دائرست در تمام سال و منتقل و متحول میشود و شیخ
ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضیخان و ابوبکر رازی از علمای حنفیه
این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان مرویست انتهی
و شیخ ابن الهمام رحمه الله گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان ست
ولیکن دریافته نمیشود که در کدام شب ست پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همین منقول ست از صاحبیه
ولیکن متعین ست نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه
آنست که وی متحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابوحنیفه از ادله که
دلالت دارند بر بودن او در عشرهٔ اخیره از رمضان با آنکه مراد رمضان ست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
او را در آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند و کسیکه تامل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا
برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بندهٔ مسکین عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب ست بتطبیق
اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جد و جهد و اجتهاد کنند در طاعت و اذکار و عبادات
تمکنت بر آن و گفته اند هر که اجتهاد کند در بیداری شب یک سال تمام دریابد آنرا ان شاء الله تعالی و درین معنی
گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدره ولکن لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامات و امارات
است و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها ارباب کشف از اهل بصائر و ابصار
آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بروی چیزی از عالم ملکوت
قومی نقل کرده است که درختان دران شب سجده کنند و بر زمین افتند باز بنباتات خود باز گردند
و روی هر چیزی و بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
دران شب شیرین گردد و ابن عبدالبر که از اکابر علمای حدیث ست از طریق
نموده و دران شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جاهای تاریک درخشنده میشود و سلام و خطاب از
ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهدهٔ این امور بسا کسیکه دریابد آن شب را

و دست باز کند از این امور چیزی و روا است که دو کس در یک جا باشند و آن شب را این دو در یابند و برای یکی از این
چیزها کشف گردد و نه دیگری را و احسن آنچه حاصل گردد و روی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق
و حضور و اخلاص است و این اشیای کرامات است بلی شهود و مشاهدهٔ خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه است
و بتحقیق وارد شده است در احادیث تحریض و ترغیب و زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای
اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند و منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرائض و سنن مؤکده نگردد و افضل
و اکمل است و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی وکان سعیکم مشکورا رزقنا الله

الفصل الاول — عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر
من العشر الاواخر من رمضان — طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر از
رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است که از یکی از این پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه
مبهم است — رواه البخاری — وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
اُروا لیلة القدر فی المنام — روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آن حضرت نموده شدند شب
قدر را در خواب — فی السبع الاواخر — در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین
اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم — فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اری رؤیاکم قد تواطأت — در بعضی نسخ تواطت — فی السبع الاواخر — می‌بینم من خوابهای
شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر — فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر — پس کسیکه هست
طلب کنندهٔ شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر — انتهی معلوم میشود که رؤیای صالح را اعتبار است
در امور وجودیه و حق است خصوصا که مستند اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد — متفق علیه — وعن ابن
عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر —
روایت است از ابن عباس که آن حضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر
را — فی تاسعة تبقی — در شب نهم که باقی می ماند مراد شب بیست و نهم است — فی سابعة تبقی — در شب هفتم
که باقی می ماند و مراد شب بیست و هفتم است — فی خامسة تبقی — در بیست و پنجم که باقی می ماند و این موافق است بحدیث
عبادة بن الصامت که بیاید یا مراد بتاسعه و سابعه و خامسه تسعه و سبعه و خمسه چنانکه در حدیث ابی بکره است پس بعدد
در اوتار است که واقع می شوند در نه روز باقیه از عشرهٔ اخیر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم
و بیست و هفتم و بیست و نهم است یا در اوتاری که واقع میشوند در هفت روز و آن سه شب است و دو
اوتار واقع در پنج روز و آن دو شب است فافهم — رواه البخاری — وعن ابی سعید الخدری رضی الله

عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان - روایت ست از ابی سعید که آن حضرت اعتکاف
کرد در ده شب نخستین از رمضان - ثم اعتکف العشر الاوسط - پس اعتکاف کرد در ده شب میانه را - فی قبة ترکیة -
در خیمه ترکی که نوعی ست از خیمه که خرد می باشد از نمد و گفته میشود آن را بفارسی خرگاه - ثم اطلع - بفتح همزه و سکون
طا و تشدید - راسه - پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه - فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه الليلة -
پس گفت آن حضرت بدرستیکه من اعتکاف کردم عشره اول را در حالی که التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را
ثم اعتکفت العشر الاوسط - پس اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی برای التماس این شب - ثم اتیت فقیل لی انها فی العشر
الاواخر - پس آمده شدم من یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا که آن شب در ده شب پسین ست
فمن کان اعتکف معی - پس کسیکه بوده که اعتکاف کرده بود با من به طلب این شب - فلیعتکف العشر الاواخر - پس
باید که اعتکاف کند در ده شب آخر - تخصیص امر باعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای
آنست که چون طالب و متفحص آن بودند مر بیانشان باشد اعتکاف می کنند تا دریابند آنها که طالب نیستند علم
بر ثبتنده یا نشستند - فقد اریت هذه الليلة - پس بتحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین در خواب و
عشره اخیره - ثم انسیتها - پس فراموش گردانیده شدم آنرا - وقد رایتنی اسجد فی ماء و طین من صبیحتها - و
تحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را - فالتمسوها
فی العشر الاواخر - پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر - والتمسوها فی کل وتر - و طلب کنید او را در هر
طاق از شب که بیرون از جفت ست - قال - گفت راوی فمطرت السماء تلك الليلة - پس بارید آسمان در آن
شب - وكان المسجد على عريش - و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان و عریش بفتح عین مهمله و
کسر را و شین چیزیست که از شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانکه برای تاکها سازند و عریش سر چیزیکه در سایه آن نشینند و سقف
مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت خرما بود - فوکف المسجد - پس چکید سقف مسجد و وکف چکیدن آب سقف
خانه از باران - فبصرت عینای رسول الله - پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - وعلى جبهته اثر الماء والطين - و حال
آنکه بر پیشانی آن حضرت اثر آب و گل بود - من صبیحة احدی و عشرین - در صبح بیست و یکم - از این روایت ثابت است که
شب قدر بیست و یکم باشد - متفق علیه فی المعنی واللفظ لمسلم - این حدیث متفق علیه است در معنی یعنی بخاری و مسلم هر دو روایت
کرده اند و لفظ مر مسلم راست - الی قوله - تا قول وی که اینست فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری - و لفظ باقی مر بخاری
را ست و این روایت ابی سعید خدری بود - وفی روایة عبدالله بن انیس - بضم همزه و فتح نون و سکون تحتانیه که
صحابی انصاری بزرگ ست - قال - گفت ست - ليلة ثلث وعشرين - صبح شب بیست و سوم - رواه مسلم - وعن زر - بکسر زا
و تشدید را ابن حبیش بضم حاء مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را دریافته و شصت سال در جاهلیت

گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر
علمای قراءت بوده از اصحاب عبد اللہ بن مسعود و ابی بن کعب و عبد اللہ بن مسعود از وی چیزها از عربیت می پرسید
و ابی بن کعب بوی میگفت ای زر تو نمیخواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه بپرسی مرا از آن - قال سألت
ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد اللہ بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن
مسعود می گوید - من یقم الحول یصب لیلۃ القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام و می یابد شب قدر را - فقال
پس گفت ابی بن کعب رحمہ اللہ - رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یتکل الناس - میخواهد ابن مسعود
غرض وی ازین گفتن آن ست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بر آن اعتماد کنند
و باقی سال بآرام و آسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل ننمایند - اما انہ قد علم انہا فی رمضان - آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان ست - و انہا فی العشر الاواخر - و بتحقیق دانسته است که شب
قدر در ده اخیر ست - و انہا لیلۃ سبع و عشرین - و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست و هفتم ست - ثم حلف
لا یستثنی - پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمی کند یعنی ان شاء اللہ نگوید و جزم میکند که - انہا لیلۃ
سبع و عشرین که شب قدر شب بیست و هفتم ست - زر بن حبیش می گوید فقلت - پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای
شیء تقول ذلک - بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا المنذر - کنیت ابی بن کعب ست - قال بالعلامۃ التی
اخبرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت بنشانی که خبر داده است ما را آن حضرت - او بالآیۃ - شک راویست که
بالعلامۃ گفت یا بالآیۃ و هر دو بیک معنی ست - انہا تطلع یومئذ لا شعاع لہا - علامت این ست که آفتاب در صبح
آن شب می بر آید در حالتی که نیست روشنی مر او را - رواہ مسلم - و در روایت احمد آمده که می بر آید آفتاب مانند
طشت و از ینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را بنشان گفت نه بنص و اگر این نشان در غیر این شب
یافته شود نیز ممکن ست آورده اند که عمر رضی اللہ عنہ خواند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را و پرسید
ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر ست پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم
یا گمان می برم که آن شب هفتم ست که می گذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا
گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا
کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند بر هفت و طواف را ذکر کرد و جمار را هم
و چیزهای دیگر که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی را که ما در نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند
که خدای تعالی ذکر کرد لیلۃ القدر را در سورۂ انا انزلناه در سه جا و این نه حرف ست مجموع آن بیست و هفت
حرف ست و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچ کس را یقین حاصل نیست در آن و اگر

آن حضرت بود اذن کرده نشده بتعیین مر صحابه را و اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده شده او و وی نیز ممنوع بود از
اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن ست والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی بپرسید
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس در غضب آمد آن حضرت پس
فرمود اگر اذن می کرد مرا خدای تعالی که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را اگر ... پس سوگند خوردن ابی بن کعب
بی استثنا و جزم کردن وی بدان چه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبه ظن و سوگند
خوردن بر غلبه ظن جایز ست و مواخذه نیست بران و همچنین هر که گفته است بغلبه ظن و اجتهاد گفته و [illegible]
والله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد
فی غیره - گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان آنچه نمی نمود در
غیر عشر اواخر - رواه مسلم - و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره - بود
آن حضرت چون می درآمد دهه رمضان محکم می بست ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت
یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان - و احیی لیله - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را و
احیاء لیل که می گویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و زندگی وی در عبادت کردن
است در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست در آن شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا به عبادت
و خواب در حکم موت ست و بیکاری حکم مرده دارد - و ایقظ اهله - و بیدار می گردانید اهل خانه خود را تا ایشان نیز
عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند - متفق علیه

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت - گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت
ای لیلة لیلة القدر ما اقول فیها - خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب ست شب قدر چه گویم در آن و چه گویم از ذکر و دعوات
قال قولی - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی - خدایا به درستی که تو عفو کننده
و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه - و عن ابی بکرة قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها - روایت ست از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب
کنید آن را یعنی لیلة القدر را - فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین - در نه شب که باقی میمانند که [illegible]
است یا در هفت شبی که باقی میمانند که سه شب ست یا در پنج شبی که باقی میمانند و آن دو شب ست چنانکه در حدیث
ابن عباس ذکر کردیم - او ثلث او آخر لیلة - یا بجوئید در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم ست یا شب
بیست و نهم ست که شب اخیر از رمضان ست که عمل آنجا تمام شود و ... اجر میگیرد و بعضی گفته اند که فی تسع
یبقین محمول ست بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس بر بیست و ششم و ثلاث بر بیست ...

بیستم و آخر لیل بیست و نهم و بعضی گفته اند بیست و هفتم قدر - رواه الترمذی - وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر - فقال هی فی کل رمضان پس گفت آنحضرت
آن شب در کل رمضان ست و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان ست مخصوص برمضانی دون رمضانی
نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان ست و مخصوص بعشره اواخر نیست کذا قال الطیبی - رواه ابو داود وقال رواه
سفیان وشعبة عن ابی اسحق - وگفت ابو داود روایت کرده است این را سفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق که از
اکابر تابعین ست - موقوفا علی ابن عمر - موقوف بر ابن عمر و رفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم وعن عبد الله
بن انیس قال قلت گفتم من - یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها بر سبیل اقامت مرا بادیه ایست که میباشم دران
وانا اصلی فیها - و من نماز میگذارم دران بادیه - بحمد الله فمرنی بلیلة انزلها الی هذا المسجد - پس امر کن به شبی که فرود آیم
دران شب بسوی این مسجد اشارت کرد به مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود
فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلة ثلث وعشرین - فرود آی شب بیست و سوم - قیل لابنه کیف کان ابوک
یصنع - گفته شد مر پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر - گفت پسر وی
بود پدر من که می در آمد مسجد را چون می گذارد نماز عصر - فلا یخرج منه لحاجة - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای
کاری که منافی با اعتکاف باشد - و در بعضی اصول - الا لحاجة - یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری
چنانچه حاجت بشری که معتکف مضطر ست بدان - حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد - پس
چون میگذارد صبح را می یافت چارپای خود را بر در مسجد - فجلس علیها - پس می نشست بر دابه - ولحق
بادیته - و می پیوست بادیه خود را - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر - گفت
عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه در وقتیکه خواست نمودی لیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر
فتلاحی رجلان من المسلمین - پس نزاع نمودند و خصومت کردند بیکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال - پس گفت
آن حضرت - خرجت لاخبرکم بلیلة القدر - بیرون آمدم تا خبر دهم شما را بشب قدر که کدام شب است فتلاحی
فلان و فلان فرفعت - پس نزاع کردند فلان و فلان پس برداشته شد آن شب یعنی فراموش گردانیده شد تعیین
آن شب بسبب نزاع ایشان اینجا معلوم میشود که نزاع و خصومت بیکدیگر شنیع ست و سبب حرمان از برکات
و خیرات و غالبا نزاع ایشان بناحق بود یا بتجاوز از حد اعتدال - وعسی ان یکون خیرا لکم - و شاید که بهتر
باشد که این برداشتن از خاطر تعیین آن و مبهم گردانیدن آن بهتر شما را که بسبب جد و اجتهاد و تکثیر طاعات
و عبادت گردد - فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة - پس طلب کنید آنرا در بیست و نهم و بیست و هفتم

و بیست و نهم ازینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بود نه معین بود بلکه متردد بود میان این سه شب یا تردید میان این سه شب
بعبارت نقل کرده والله اعلم۔ رواه البخاری۔ وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر
نزل جبریل فی کبکبة من الملائکة۔ چون میباشد شب قدر فرود می آید جبریل در جماعت از فرشتگان و کبکبه بضم
و فتح جماعت۔ یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله۔ دعا می کنند و استغفار مینمایند و درود می فرستند
بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدا را عز وجل۔ فاذا کان یوم عیدهم۔ پس وقتیکه باشد
روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان۔ باهی بهم ملائکته۔ مفاخرت می کند خدای تعالی و می نازد
بر بندگان خود بفرشتگان خود یعنی اگر طعنه میزدند بر ایشان به عصیان۔ فیقول۔ پس میگوید۔ یا ملائکتی ما جزاء اجیر
وفی عمله۔ ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را۔ قالوا ربنا جزاؤه ان یوفی اجره
گویند فرشتگان ای پروردگار ما این ست پاداش او که تمام داده شود اجرت وی۔ قال ملائکتی عبیدی
وامائی قضوا فریضتی علیهم۔ پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من بندگان من و کنیزان من گذاردند طاعت
مرا که فرض گردانیدم بر ایشان که روزه رمضان است۔ ثم خرجوا یعجون الی الدعاء۔ پس بیرون آمدند در حالی که
بر میدارند آواز خود را بدعا یعجون بکسر عین و فتح آن۔ وعزتی وجلالی وکرمی وعلوی وارتفاع مکانی۔ سوگند
بغلبه و قدرت و بزرگی و جود و بلندی قدر و بلندی مرتبه من۔ لاجیبنهم۔ هر آینه اجابت میکنم و قبول میکنم دعای
ایشان را۔ فیقول ارجعوا قد غفرت لکم۔ پس میگوید خدای تعالی برگردید بتحقیق آمرزیدم مر شما را۔ وبدلت
سیئاتکم حسنات۔ و تبدیل میکنم بدیهای شما را به نیکیها یعنی بدیها را محو میکنم آثار گناهان را و بجای آن
حسنه می نویسم و ثابت میگردانم ثواب طاعات را یا تبدیل میکنم بلکه معصیت را از نفس میکنم طاعات بلکه میدهیم
بدل هر معصیت طاعت و ثابت می کردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را
بیارند فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او را و نهان دارید گناهان کبیره او را و گفته میشود مر او را
کردی تو روز چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر نمیشود و می ترسد از گناهان کبیره
که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهند بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گناهان بسیار است
که نمی بینم آنها را اینجا الحدیث۔ قال فیرجعون مغفورا لهم۔ گفت آنحضرت پس برمیگردند بندگان در حالیکه آمرزیده
شده است مر ایشان را۔ رواه البیهقی فی شعب الایمان۔

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت باز داشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجایی و لازم بودن چیزی را و ...
و ... درنگ کردن و در شرع درنگ کردن در مسجد و لازم بودن وی بوجه مخصوص و اعتکاف در ...

حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه
در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت
عمل میکرد و نبود اهل کار چه و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یکسال
ننشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره بنشست زیرا که دأب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود
که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعتکاف کند
باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود
بجهت کمال شوق و تهیه و استعداد بوصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکافیست
که نذر کرده باشد بدان و واجب گردانیده آنرا بنفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز این دو قسم
مستحب است و حنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی ست که جدا کرده میشود برای
نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم که جواز اعتکاف زنانست در وی و قول قدیم شافعی نیز همین ست و نقل
کرده اند بعضی از اصحاب مالک که اعتکاف مرد و زن در مسجد خانه وی خود جائز است و همین قایل ست امام احمد و تقریر
در اذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل ست بر آن و منع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید
بعد ازان و امام ابوحنیفه و امام احمد تخصیص کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف
سبب ترک جماعت که مؤکده است از ان نشود و باعث بر خروج پنج وقت نشود با امکان احتراز ازان
و در شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد بمسجد جامع ست زیرا که جایز ست در وی اگرچه اقامت
کرده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جایز نیست مگر در مسجد جماعت
و اما اعتکاف نفل جایز ست در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین ست و در جامع
که در مذهب شافعی ست گفته که جامع اولی ست و نزد جمهور شافعیه جائز ست در هر مسجد بشرط آنکه اکثر ست
اعتکاف را حدی معین نه اگر نیت مدت معین کند روا ست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف ست که چیست نزد
بعضی اقل آن ساعتی ست و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد درآید نیت اعتکاف کند تا ثواب
آن بدست آید نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن ست که عبور بغیر نشستن نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف
یکساعت ست و مختار در مذهب ما آن ست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم ست
و تحقیق آن ست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس هر گاه اگر کسی
کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمره اشتراط صوم آن ست که چون نیت اعتکاف شب کند
جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

از جہت کمال شوق تنہا و استغنا او بوصول درگاہ بیت وعدہ وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیز تر گردد +

وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اعتکف ادنی الی راسہ وھو فی المسجد
گفت عائشہ بود آنحضرت چون اعتکاف میکردند نزدیک من میکرد سر مبارک خود را در حال آنکہ وی در مسجد
می بود فارجلہ پس شانہ میکردم من آنحضرت را ترجیل شانہ کردن موی فروهشتن از اینجا معلوم شد
کہ باکی نیست بیرون کردن معتکف سر خود را از مسجد وکان لا یدخل البیت الا لحاجۃ الانسان ۔ و بود آنحضرت
کہ نمی آمد از مسجد بخانہ مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جہت وجوب خروج از مسجد
بجنابت و همچنین برای نماز جمعہ یا غسل جمعہ بر روایتی صحیح و در آن از اصول نمی یابم خبر آنکہ و شیخ او را گفتہ
کہ بیرون می آید برای غسل فرض باشد یا نفل متفق علیہ ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان عمر سال النبی
روایت است از ابن عمر کہ عمر پرسید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نذرت فی الجاہلیۃ ان اعتکف
لیلۃ فی المسجد الحرام ۔ گفت عمر بودم من کہ نذر کردہ بودم در جاہلیت کہ اعتکاف کنم یک شبی در مسجد حرام
قال فاوف بنذرک گفت آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را کہ نذر کردہ بودی متفق علیہ ۔ و باین حدیث
استدلال کردہ شافعی و احمد در روایتی بر آنکہ صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا کہ اگر
صوم شرط بودی امر نکردی بوفای این نذر و جواب از این استدلال آنست کہ در روایتی صحیح آمدہ کہ گفت عمر
نذر کردم کہ اعتکاف کنم روزی پس روایتی کہ در وی لیل واقع شدہ است شب با روز مراد است چنانکہ از یوم
روز با شب مراد است و نزد ابی حنیفہ و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک
ایشان حدیث عائشہ است کہ لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف

الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان گفت انس بود آنحضرت کہ اعتکاف
میکرد در دہ شب آخر رمضان فلم یعتکف عاما پس اعتکاف نکرد یک سال ۔ فلما کان العام المقبل اعتکف عشرین پس چون
شد سال آیندہ اعتکاف کرد بیست شب قضا کرد این بظاہر علامت وجوب است لیکن قضای سنت موکدہ نیز آمدہ است چنانکہ
سنت ظہر را بعد از نماز عصر قضا کردند چنانکہ در کتاب الصلوۃ گذشت ۔ رواہ الترمذی ورواہ ابو داود و ابن ماجہ عن ابی بن کعب
وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر ۔ بود آنحضرت چون میخواست کہ
اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را ثم دخل فی معتکفہ پس در می آمد در جای اعتکاف خود ۔ رواہ ابو داود و ابن ماجہ ۔ و گفتہ اند کہ این
حدیث را مسلم نیز روایت کردہ اند باقی اصحاب کتب ستہ نیز روایت کردہ مطلقا و استدلال کردہ باین حدیث کسیکہ قائل است
کہ ابتدای اعتکاف از اول نہار عشرہ اخیرہ کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول ، و ابو حنیفہ
و مالک و شافعی و احمد رحمہم اللہ برآنند کہ [illegible]

شتران در سر گرفتند فیأتی بناقتین کوماوین - پس بیارد دو ناقه بزرگ کوهان را بفتح کاف وسکون واو ناقه بزرگ کوهان
فی غیر اثم ولا قطع رحم - بی ارتکاب معصیت مثل سرقه وغصب وبی بریدن قرابت که واجب ست پیوند بدان
واین تخصیص بعد تعمیم ست که از اشد انواع معصیت ست - فقلنا پس گفتیم ما - یا رسول الله کلنا نحب ذلک
همه ما دوست می داریم آنرا ودر روایتی نحب نجتیانه - قال - گفت آن حضرت افلا یغدو احدکم الی المسجد - آیا پس
بامداد نمی کند یکی از شما بسوی مسجد فیعلم پس تعلیم کند وبدانند - او یقرأ آیتین من کتاب الله - یا بخواند دو آیت
از کتاب خدا ودر بعضی نسخ فیعلم بتخفیف از علم وبرین تقدیر کلمه او برای شک یا تنویع ست - خیر له من ناقتین
این تعلیم دو آیت وخواندن آن بهتر ست مر او را از دو ناقه - وثلث خیر له من ثلث - وسه آیت بهتر ست مر او را از
سه ناقه - واربع خیر له من اربع - وچهار آیت بهتر ست از چهار ناقه - ومن اعدادهن من الابل - وبهتر از اعداد ایشان
از اعداد خود از شتران یعنی پنج وشش آیت بهتر ست از پنج وشش وعلی هذا القیاس وابل اسم جنس است
شامل نر وماده ونر را جمل گویند وماده را ناقه چنانکه انسان مردم را هم گویند وزن را هم ومرد را رجل وزن را امرأه
گویند اگر گویند که آیتی از قرآن بهتر ست از دنیا وهر چه در دنیاست شتران چه قدر دارند که برآنها تفضیل
دهند وبیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آن ست که حقیقت مراد آن ست که اشتغال بامر دین بهتر ست
از آنچه محنت ومشقت می کشند مردمان از طلب رزق نهایت آنکه بیان کرد آن را بمثال خاص ومخصوص گردانید
ناقه کوماء را از جهت بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آن ست که تعلم قرآن واشتغال بامر دین در امر معاش
نیز نافع وموجب مزید خیر وبرکت ست وبیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیاست ومن یتق الله یجعل له مخرجا
ویرزقه من حیث لا یحتسب ودر امر معاد خود چه گویند که تمامه دنیا وما فیها در جنب او محو ومتلاشی ست فافهم
وبالله التوفیق - رواه مسلم - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایحب احدکم اذا رجع الی اهله ان یجد فیه ثلث خلفات عظام سمان - گفت آن حضرت آیا دوست می دارد یکی از شما
چون باز گردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه ناقه آبستن بزرگ فربه - وخلفات جمع خلفة بفتح خاء وکسر
لام ناقه آبستن - قلنا نعم - گفتیم آری دوست می داریم آنرا - قال - گفت آن حضرت فثلث آیات یقرأ بهن
احدکم فی صلوته خیر له من ثلث خلفات عظام سمان - پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر ست مر او را
از سه ناقه آبستن بزرگ فربه وهمین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول ست - رواه مسلم - وعن عائشة
رضی الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة - زیرک ونیکو در یابنده ودانسته در قرآن بحفظ وتجوید
با ملائکه وانبیاست که نویسندگان اند ونیکوکاران یعنی در دنیا عامل ست بعمل ایشان ودر آخرت رفیق ایشان ست
وسفره جمع سافر یعنی کاتب مشتق از سفر یعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن [illegible]

ملائکه اند که انتساخ می کنند کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدا و رسل وحی یا انبیا اند که انتساخ می‌نمایند
وحی را و سفیر اند میان خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اند که اول انتساخ قرآن ایشان
کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می‌نویسند و کرام جمع کریم و بررة جمع بار یعنی نیکوکار۔ والذی یقرأ القرآن و یتتعتع
فیه وهو علیه شاق له اجران۔ و آن کسیکه میخواند قرآن را و در میماند در خواندن آن قرآن و خوب نمیرود زبان او در آن
و میزند و میجنباند زبان را و خواندن قرآن بروی دشوار ست مر او را دو اجر ست یکی اجرت قرارت و دوم اجر مشقت
اگرچه ماهر افضل و اکمل ست اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجری ثابت ست مقصود تسلی و تشجیع
طالب ست بمشقت و ریاضت فافهم۔ متفق علیه۔ وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا حسد الا علی اثنین۔ نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس۔ رجل آتاه الله القرآن۔ یکی مردی که داده است
او را خدای تعالی قرآن را۔ فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار۔ پس آن مرد بر میخیزد بقرآن و میخواند آن را در
ساعات شب و ساعات روز۔ و رجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل و آناء النهار۔ دوم مردی که داده است او را
خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق می کند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز۔ متفق علیه۔ و در
کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیقت آن هر دو یکی ست چه علم قرآن ست و علوم احکام
همه مستفاد از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز مفید علم ست فافهم
وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن
مثل الاترجة۔ و حال مسلمانی که میخواند قرآن را همچو حال اترج است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم
و اترنج با تا و نون نیز و ترنج نیز میگویند و ترنجه در روایتی نیز آمده میوه معروفی ست که جامع ست میان طیب طعم و طیب
رائحه چنانچه فرمود۔ ریحها طیب و طعمها طیب۔ بوی وی خوش و مزه وی نیز خوش ست همچنین مؤمن که میخواند قرآن را
لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد بوی انوار قدس در صدر او و می یابند دیگران۔ و مثل المؤمن
الذی لا یقرأ القرآن مثل التمرة لا ریح لها و طعمها حلو۔ و حال مسلمانی که نمیخواند قرآن را همچو حال خرماست
که نیست بوی مر او را و مزه وی شیرین ست۔ و مثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلة لیس لها ریح و طعمها مر۔
و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حنظل ست که نیست مر او را بوی و مزه وی تلخ ست۔ و مثل المنافق الذی
یقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها طیب و طعمها مر۔ و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحان ست که بوی
وی خوش ست و مزه وی تلخ ست۔ متفق علیه۔ و فی روایة۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ المؤمن
الذی یقرأ القرآن و یعمل به کالاترجة۔ و المؤمن الذی لا یقرأ القرآن و یعمل به کالتمرة۔ و درین روایت و یعمل
به زیادت کرده و در روایت اولی اکتفا بعنوان مؤمن نموده که مستلزم عمل ست و احتمال دارد که علم کنایت

از اعتقادے کہ مومن در دل دارد داشته باشد۔ وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یرفع بہذا الکتاب اقواما ویضع بہ آخرین۔ بدرستیکہ خدای تعالی بلند مرتبہ میگرداند
باین کتاب یعنی قرآن گروہی را کہ ایمان آورند بوی وعمل کردند بدان و تلاوت می کنند آنرا و اخلاص می ورزند
دران و پست می گرداند بوی گروہی دیگر را کہ بر خلاف آن باشند۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی سعید الخدری
ان اسید بضم ہمزہ وفتح سین مہملہ۔ بن حضیر بضم حاء مہملہ وفتح ضاد معجمہ صحابی انصاری است از نقبای انصار
کبیر الشان از افاضل ناس بر داشت عمر بن الخطاب جنازۂ او را و نماز گزارد بر وی و دفن کرده شد به بقیع
سنه عشرین وقیل احدی وعشرین۔ قال۔ گفت۔ بینما ہو یقرء من اللیل سورۃ البقرۃ۔ در اثنای آنکہ وی میخواند
در شب سورۂ بقره را۔ وفرسه مربوطة عنده۔ و اسپ وی بسته شده بود نزد وی۔ اذ جالت الفرس۔ ناگاه دوید
اسپ فی انصراح جولان گرد بر آمدن۔ فسکت۔ پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را۔ فسکنت
پس ساکن شد اسپ و آرام گرفت از جولان۔ فقرء پس باز خواند اسید۔ فجالت پس باز جولان کرد اسپ
فسکت فسکنت۔ پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسپ۔ ثم قرء۔ پس خواند۔ فجالت الفرس۔ پس جولان
کرد اسپ سه بار ہمچنین واقع شد۔ فانصرف۔ پس برگشت اسید از قرارت و گذاشت قراءت را۔ وکان ابنہ
یحیی قریبا منها۔ و بود پسر اسید کہ نامش یحیی بود نزدیک باسپ۔ فاشفق ان تصیبه۔ پس ترسید اسید
کہ برسد اسپ پسرش را و آزار رساند او را۔ فلما اخره۔ رفع راسه الی السماء۔ و چون پس انداخت اسید پسر
خود را و دور افگند از اسپ بر داشت سر خود را بجانب آسمان۔ فاذا مثل الظلة۔ پس ناگاه چیزی بود مانند سایبان
فیہا امثال المصابیح۔ دران مانند امثال چیزہا است مانند چراغہا۔ فلما اصبح حدث النبی۔ پس چون صبح کرد ابن
حضیر خبر کرد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت مکرر دو بار۔ اقرء یا ابن حضیر اقرء یا ابن
حضیر بخوان ای پسر حضیر و مراد دوام و استمرار است بر قرارت۔ قال۔ گفت اسید بن حضیر بجہت عذر
از انصراف وگذاشتن قراءت۔ فاشفقت۔ پس ترسیدم من۔ یا رسول اللہ۔ و در نسخہ اشفقت ای فا۔ ان تطأ یحیی
از آنکہ پامال کند اسپ یحیی را۔ وکان منہا قریبا۔ و بود یحیی از اسپ نزدیک۔ فانصرفت الیہ۔ پس برگشتم من
بسوی یحیی۔ و رفعت راسی الی السماء۔ و بر داشتم سر خود را بسوی آسمان۔ فاذا مثل الظلة فیہا امثال المصابیح
پس ناگاه دیدم مانند سایبان ست کہ در وی مانند چراغہا ست۔ فخرجت حتی لا اراہا۔ پس بیرون آمدم من از جای
خود تا آنکہ نمی بینم من آنہا را۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ وتدری ما ذاک۔ و می دانی کہ چیست آنچہ می بینی تو مانند
ظلہ و مصابیح۔ قال لا۔ گفت اسید در نمی یابم کہ چیست آن۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ تلک الملائکۃ دنت بصوتک
آن فرشتگان بودند کہ نزدیک شدند از جہت آواز تو کہ قرآن میخواندی و لو قرأت لاصبحت ینظر الناس الیہا

میخواند می تمام شب مر آنہ صبح می کردند آن فرشتگان در حالی کہ نظر می کردند مردم بسوی آنها و ہم میدیدند
لا تتواری منہم۔ پوشیدہ نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان۔ متفق علیہ و اللفظ للبخاری۔ و فی مسلم۔ و در صحیح
مسلم واقع شدہ است لفظ۔ عرجت فی الجو۔ بالا رفت آن ظلہ در ہوا میان آسمان و زمین۔ جو بفتح جیم و تشدید واو
میان آسمان و زمین و کشادگی وادی۔ بدل فخرجت علی صیغۃ المتکلم۔ بجای لفظ فخرجت بصیغۂ متکلم کہ در روایت
اولی واقع شدہ است۔ وعن البراء۔ قال کان رجل یقرأ سورۃ الکہف۔ و گفت براء بن عازب کہ از
مشاہیر صحابہ است بود مردی کہ میخواند سورۂ کہف را۔ والی جانبہ حصان۔ و در پہلوی وی اسپی بود و حصان
بکسر حاء مہملہ نر اسپ را۔ مربوط بشطنین۔ بستہ شدہ بود آن اسپ بدو رسن۔ شطن بشین معجمہ و طای مہملہ ہر دو
مفتوح رسن یا رسن دراز را گویند۔ فتغشتہ سحابۃ۔ پس پوشید آن اسپ را و آن مرد را ابری۔ فجعلت تدنو و تدنو
پس گشت آن ابر کہ نزدیک شد و می آید و می آید۔ وجعل فرسہ ینفر۔ و گشت اسپ وی کہ می گریزد و تنفر تباعد یا
ہر دو روایت ست۔ از نفر بمعنی رمیدن و نفور۔ فلما اصبح اتی النبی۔ پس چون صبح کرد آمد آن مرد بہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فذکر ذلک لہ۔ پس ذکر کرد آن واقعہ را برای آنحضرت۔ فقال تلک السکینۃ۔ پس گفت
آنحضرت کہ آن سکینہ است۔ تنزلت بالقرآن۔ کہ فرود آمدہ است بسبب قرآن سکینہ بمعنی آرامش و آہستگی
و معنی رحمت آمدہ و آنچہ حاصل گردد بوی آرام و سکون و صفای قلب و دفع ظلمت نفسانیت و فرود آرد
ضیای روحانیت و شعور و ذوق و غیبت و گاہی صورت گیرد بصورت ابر و مانند آن و کلام در وی در فصل
اول از کتاب العلم زیادہ برین گذشتہ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید بن المعلی۔ معلی بضم میم و
فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری مدنی ست۔ قال کنت اصلی فی المسجد۔ گفت بودم من کہ نماز میکردم
در مسجد۔ فدعانی النبی۔ پس خواند مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم اجبہ حتی صلیت۔ پس جواب ندادم من آنحضرت
را تا آنکہ نماز گزاردم۔ ثم اتیتہ۔ پس آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز۔ فقلت۔ پس گفتم بقصد اعتذار از
نادادن جواب۔ یا رسول اللہ انی کنت اصلی۔ بدرستیکہ من بودم کہ نماز میکردم باین سبب جواب ندادم۔ قال
گفت آنحضرت الم یقل اللہ۔ آیا نگفتہ است خدای تعالی۔ استجیبوا للہ و للرسول اذا دعاکم۔ پاسخ دہید مر خدا را
و رسول را وقتیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را کہ خواندن او از جانب حق ست و طاعت
او طاعت حق۔ ثم قال۔ پس گفت آن حضرت۔ الا اعلمک اعظم سورۃ فی القرآن۔ آیا تعلیم نکنم و ندانم ترا
بزرگترین سورۂ کہ در قرآن ست۔ قبل ان تخرج من المسجد۔ پیش از آنکہ بیرون آئی از مسجد۔ فاخذ بیدی
پس گرفت دست مرا۔ فلما اردنا ان نخرج۔ پس ہنگامی کہ خواستیم کہ بیرون آئیم۔ قلت۔ گفتم یا رسول اللہ
انک قلت لاعلمنک اعظم سورۃ من القرآن۔ بدرستیکہ تو گفتی کہ ہر آئینہ بدانانم ترا بزرگترین سورۂ از قرآن

قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن - الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی - این سوره سبع مثانی ست
والقرآن العظیم الذی اوتیته - و این سوره قرآن عظیم ست که داده شده است مر اشارت ست بقول حق سبحانه
وتعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قرائت
وی یا ثنا کرده شده است بران بفصاحت و اعجاز و ثنا گوینده است حق را بچیزی که وی سبحانه اهل آنست
که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین ست
وجز و اعظم قرآن ست وتحقیقه فی کتب التفسیر - رواه البخاری - و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است
که این قصه نسبت بابی بن کعب ست - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا
بیوتکم مقابر - نگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که مانند مرده در وی افتاده باشید
بعد از آن ذکر کرد چیزی که افضل و انفع ست مر بیت و اهل آنرا که تلاوت قرآن ست و فرمود - ان الشیطان
ینفر من البیت الذی یقرأ فیه سورة البقرة - بدرستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره
بقره - رواه مسلم - وعن ابی امامة - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرؤا القرآن - گفت
ابوامامه شنیدم که می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را - فانه یأتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه - پس بدرستیکه
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت می کنند بر آن - اقرؤا
الزهراوین - بخوانید دو سوره روشن و تابان تر و تازه را - البقرة وسورة آل عمران - آن دو سوره که اسم اند
سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تأتیان یوم القیمة کانهما غمامتان - پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند
روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابرند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید - او غیایتان - بدو یای
تحتانیه هر چه سایه کند بالای سر از ابر و غیر آن - او فرقان من طیر - یا دو جماعت اند از طیر اند صواف - صف زده
و فرق بکسر فا و سکون را در اصل گله گوسفند مراد تشبیه بیکی ازین سه چیز ست - تحاجان عن اصحابهما - در حالیکه
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود -
اقرؤا سورة البقرة - بخوانید سوره بقره را - فان اخذها برکة - پس بدرستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب
مزید نعمت و سعادت ست - وترکها حسرة - و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانی ست - ولا یستطیعها البطلة
و توانائی ندارند اخذ آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز مراد می افتد - رواه مسلم
وعن النواس - بفتح نون و تشدید واو - بن سمعان - بفتح سین مهمله و کسر آن صحابی ست ساکن شام -
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یؤتی بالقرآن یوم القیمة واهله - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت
آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن - الذین کانوا یعملون به - آن کسانیکه بودند که عمل میکردند باحکام

قرآن - تقدمه بضم دال - سورة البقرة وآل عمران - پیشوائی کند قرآن را سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران - كانهما غمامتان
گویا این دو سوره دو ابرند - او ظلتان سوداوان - یا دو سائبان سیاه و صف سیاهی از جهت ازدحام و تراکم
و بهم نشستن بعضی بر بعضی ست - بينهما شرق - در میان این دو سوره فرجه و فرق ست از جهت فصل و تمیز بتسمیه
و شرق در اصل شگافتن گوشت گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است
او كانهما فرقان من طير صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم - وعن ابى بن كعب - قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب ست - اتدرى اى اية من
كتاب الله معك اعظم - می دانی کدام آیت ست از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت - گفتم - الله ورسوله اعلم -
خدا و رسول خدا داناتر ست - قال - باز گفت آن حضرت يا ابا المنذر اتدرى اى اية من كتاب الله معك اعظم
قلت - این بار گفتم بزرگتر آیتی از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحى القيوم یعنی آیت الکرسی - قال - گفت ابی بن
کعب - فضرب فى صدرى - پس زد آنحضرت دست بر سینهٔ من و در بعضی نسخ بیده صریحا مذکور ست - وقال ليهنك
العلم - و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم - يا ابا المنذر - مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر
آیة الکرسی ست اگرچه آن دریافت بتصرف و القای آنحضرت بود - ليهنك بفتح تحتانيه و سكون ها و كسر نون و در بعضی نسخ
ليهناك بهمزه و اصل همین ست و ليهنك تخفيف آن ست - رواه مسلم - وعن ابى هريرة - قال وكلنى رسول الله
گفت ابو هریره وکیل گردانید مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بحفظ زكوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر ست که بو
یعنی الله عنه سپرده تا وقت دیگر میان فقرا بخش کنند - فاتانى آت پس آمد مرا آینده یعنی شخص آمد فجعل يحثو من الطعام پس شروع
کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود - فاخذته پس گرفتم من آن شخص را و قلت لارفعنك الى
رسول الله و گفتم هر آینه میبرم ترا و می برم بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص
انى محتاج وعلى عيال بدرستیکه من فقیرم و بر گردن من بار عیال ست - ولى حاجة شديدة - و مرا حاجتی سخت ست - قال -
گفت ابو هریره فخليت عنه پس رها کردم او را - فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم - فقال النبى
پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة - چه کرد بندی وی شب تو - قلت
گفتم - یا رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا - گله کرد حاجت سخت را و عیال را - فرحمته وخليت عنه پس مهربانی
کردم او را و رها کردم او را - قال اما انه قد كذبك - گفت آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است
ترا در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - وسيعود - و نزدیک ست که باز آید و فعرفت
انه سيعود - پس دانستم من که وی باز می آید - لقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
انه سيعود که وی باز می آید - فرصدته - پس منتظر نشستم او را - فجاء يحثو من الطعام - پس آمد در حالی که

می گیرد طعام بهر دو کف دست خود۔ فاخذته پس گرفتم اورا۔ فقلت لارفعنک الی رسول اللہ پس گفتم من ہر آئینہ
می برد ارم ترا بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال ولا اعود۔ گفت بگذار
بدرستیکہ من محتاجم و برمن بار عیال ست باز نمی آیم۔ فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یا ابا ہریرة ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول اللہ شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه قد کذبک
دروغ گفت در دعوی احتیاج و عیال و باز خواہد آمد۔ وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک
الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وهذا آخر ثلاث مرات۔ و این آخر سہ بار ست کہ می آئی۔ انک تزعم لا تعود ثم تعود۔
بدرستیکہ تو میگوئی کہ باز نمی آئی و تو پس باز می آئی۔ قال۔ گفت۔ دعنی۔ بگذار مرا۔ اعلمک کلمات ینفعک اللہ بها۔
تعلیم کنم ترا کلماتی کہ سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات۔ اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی۔ چون پناہ گیری
و بیائی تو بسوی جامہ خواب خود پس بخوان آیة الکرسی کہ۔ اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم حتی تختم الآیة تا ختم میکنی آیة را یعنی العظیم و این
آیة الکرسی از ان گویند کہ در وے ذکر لفظ کرسی ست۔ فانک لن یزال علیک من اللہ حافظ پس بدرستیکہ
ہمیشہ می باشد بر تو از جناب خدا نگاہبانی۔ ولا یقربک شیطان۔ و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جن و انس
حتی تصبح تا آنکہ صبح میکنی۔ فخلیت سبیله پس رہا کردم اورا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بابی ہریرہ امر نفرمودہ
بود کہ اورا رہا نکنی و البتہ پیش ما می آری پس رہا کرد اورا و میگوید ابو ہریرہ۔ فاصبحت۔ پس صبح کردم و
نزد آنحضرت آمدم۔ فقال لی رسول اللہ پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما فعل اسیرک۔ چہ شد
اسیر تو۔ قلت گفتم زعم انہ یعلمنی کلمات ینفعنی اللہ بها۔ گفت کہ وی تعلیم می کند مرا کلماتی کہ سود میدہد مرا خدای تعالی
بسبب آن کلمات۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ اما انہ قد صدقک۔ آگاہ باش کہ وی بتحقیق راست گفتہ است آنچہ گفتہ
است از خاصیت آیة الکرسی و چنین ست خاصیت این آیت کہ وی خبر دادہ۔ و ہو کذوب۔ و وی در سائر
اقوال خود دروغ گوست۔ تعلم من تخاطب منذ ثلاث لیال۔ میدانی تو اے ابو ہریرہ با کہ خطاب میکنی و با کہ سخن میگوئی
درین مدت سہ شب۔ فقلت لا۔ گفتم نمی دانم۔ قال ذاک شیطان۔ گفت وی آن شیطانی از شیاطین ست کہ برای تفتیش
صدقات و اخلال بحال خیر آمدہ بود۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال بینما جبریل
قاعد عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ در اثنای آنکہ جبریل علیہ السلام نشستہ است نزد آنحضرت۔ اذ سمع نقیضا من فوقه
ناگاہ شنید جبریل علیہ السلام یا آنحضرت آوازی را از بالاے خود نقیض بقاف و ضاد معجمہ آواز مانند آواز در و محمل
و پالان شتر و اول مناسب تر ست بفتح۔ فرفع راسه پس بر داشت جبریل علیہ السلام یا آن حضرت سر خود را۔ فقال۔
پس گفت جبریل علیہ السلام۔ هذا باب من السماء فتح الیوم۔ این دری ست از آسمان کشادہ شدہ امروز۔ ولم یفتح قط
الا الیوم۔ و کشادہ نشدہ آن در ہرگز مگر امروز۔ فنزل منه ملک۔ پس فرود آمد از راہ آن در فرشتہ و این کلام راوی

فقال پس گفت جبرئیل علیه السلام هذا ملک نزل الی الارض لم ینزل قط الا الیوم - این فرشته ایست که فرود آمده است بسوی
زمین هرگز فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلّم پس سلام گفت آن فرشته - فقال ابشر بنورین اوتیتهما پس گفت فرشته
با آنحضرت شاد شو به دو نوری که داده شده و یافته آن دو نور را لم یؤتهما نبی قبلک - داده نشده آن دو نور هیچ پیغمبری
پیش از تو - فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة - دو نور کدام است یکی سورة الحمد دیگر دو آیت که در آخر سورة بقره از
آمن الرسول تا آخر سوره - لن تقرأ بحرف منهما الا اعطیته - هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب وخواتیم سورة بقره مگر آنکه داده شود
ثواب آن را یا اجابت کرده شود دعاهای که در آن است یعنی این عمل البته مقبول است و این دعاها البته مستجاب اند
و مراد بحرف کلامهاست که در آنها واقع اند مثل اهدنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا و لا تحملنا و جز آن به تقدیر معنی اول اگر حروف
که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجری و ثوابی است
رواه مسلم - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیتان من آخر سورة البقرة
روایت است از ابی مسعود که نام وی عقبة بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت آنحضرت دو آیت است
از آخر سورة بقره - من قرأ بهما فی لیلة - کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی - کفتاه - کفایت میکنند خواننده را
یعنی دفع میکنند از وی شر جن و انس را یا بسنده اند او را از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت
است متفق علیه - وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ عشر آیات
من اول سورة الکهف - کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سورة کهف عصم من الدجال - نگاه داشته شود
از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان برآید و مردم را در فتنه اندازد یا از هر کذاب ملبس و دجل در لغت
کذب و خیانت و خداع و تلبیس است رواه مسلم - و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است
چنانکه در فصل ثانی بیاید - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایعجز احدکم ان یقرأ فی لیلة ثلث القرآن - آیا
ناتوانی میکند یکی از شما از آن که بخواند در شبی سه یک قرآن را - قالوا - گفتند صحابه - کیف یقرأ ثلث القرآن - چگونه
خواند یکی از ما ثلث قرآن را در شب که خالی از عسرتی نیست خصوصاً اگر هر شب میسر باشد با وجود اوراد دیگر و اداء
حق نفس و زوجه که امر است به رعایت آن - قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن - فرمود این سوره برابر است
ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود تضاعیف ثواب آن را بمرتبه
اصل ثواب قرأت ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است از احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل
بر توحید - رواه مسلم ورواه البخاری عن ابی سعید - وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
بعث رجلا علی سریة - روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه بفتح سین و تخفیف
راء مشدده طایفه ایست از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستند نه لشکر عظیم - وکان یقرأ لاصحابه فی صلوتهم فیختم بقل هو الله احد

وبود آن مرد کہ چون امامت میکرد میخواند قرآن مر یاران خود را در نمازے کہ با ایشان می گذارد۔ پس ختم میکرد قراءت را
بہ قل ہو اللہ احد یعنی عادت وی آن بود کہ میخواند بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد کذا قال الطیبی وظاہر آن چنان مینماید کہ تمام قرآن کہ با فاتحہ
وسورہ است میخواند و آخر آن قل ہو اللہ احد میخواند در ہر رکعت و از حدیث صحیح بخارے معلوم میشود کہ بعد از فاتحہ
قل ہو اللہ احد میخواند پس از وی سورۂ میخواند پس گفتند اصحاب وے باوی کہ تو افتتاح میکنی باین سورہ و باز
کفایت نمیکنی باین تا آنکہ سورۂ دیگر نیز میخوانی یا ہمین سورہ را بخوان یا این را بگذار و سورۂ دیگر بخوان گفت من این
سورہ را ترک نمی کنم اگر شما دوست میدارید کہ امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکروہ میدارید میگذارم شما را و بود او
از فضل قوم میدانستند و مکروہ میداشتند کہ غیر وے امامت کند ایشان را فلما جاءوا ذکروا ذلک للنبی۔ پس
چون باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصہ مر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ سلوہ لای شیء
یصنع ذلک بپرسید او را از برائے چہ می کند آنرا یعنی التزام سورہ قل ہو اللہ احد را۔ فسألوہ پس پرسیدند او را
کہ برائے چہ میکنی۔ فقال پس گفت آن مرد لانہا صفة الرحمن۔ از برائے آن میکنم کہ این سورہ صفت خدائے
تعالی ست۔ وانا احب ان اقرأ بہا۔ و من دوست میدارم کہ بخوانم او را۔ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخبروہ ان
اللہ یحبہ۔ خبر دہید او را کہ خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمدہ است کہ آنحضرت
از وے پرسید کہ چہ منع کرد ترا از آنکہ نکنی آنچہ امر میکردند ترا یاران تو و چہ واداشت ترا بالتزام این سورہ در
ہر رکعت گفت بدرستیکہ من دوست میدارم این سورہ را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا درآورد
ترا در بہشت متفق علیہ۔ وعن انس ان رجلا قال۔ روایت ست از انس کہ مردے گفت یا رسول اللہ
انی احب ہذہ السورة۔ بدرستیکہ من دوست میدارم این سورہ را قل ہو اللہ احد۔ بیان سورہ است
قال۔ گفت آنحضرت۔ ان حبک ایاہا ادخلک الجنة۔ بدرستیکہ دوست داشتن تو این سورہ را درآورد ترا در بہشت
و مستحق آن گرداند۔ رواہ الترمذی وروی البخاری معناہ۔ روایت کرد بخارے معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکہ
ذکر کردیم۔ وعن عقبة بن عامر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الم تر آیات انزلت اللیلة۔ آیا نمی بینی
و نمی شناسی آیتہا را کہ فرود فرستادہ شدہ است امشب مقصود تعجب و تعجیب ست از آن لم یر مثلہن قط۔ دیدہ و دانستہ
نشدہ است مانند این آیات ہرگز در باب تعوذ بیاکہ در آن پناہ میجوید از مکارہ ظاہر و باطن جسمانی و روحانی
بکمال مبالغہ و توکید۔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس آن آیات این ست کہ این دو سورہ متضمن آن ست۔ رواہ مسلم
وعن عائشة رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اوی الی فراشہ کل لیلة۔ بود آنحضرت وقتیکہ
می آمد بسوے جامہ خواب خود ہر شب۔ جمع کفیہ ثم نفث فیہما جمع می آورد ہر دو کف دست خود را پس در می دمید
در ہر دو کف دست نفخ و نفث تفل و دم کردن صرف بی آنکہ از آب دہن چیزے باوے باشد و تفل دمیدن

یا چیزے از آب دہن و لفت کتر از تفل فقرأ فیہما پس میخواند آنحضرت در ہر دو کف دست قل ہو اللہ احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و بدلول کلمۂ فاء فقرأ اقتضائے آن می کند کہ قرأت بعد از نفث باشد و ظاہر آنست کہ بعکس باشد اول خواندن باشد پس اندر نفث پس بعضی میگویند کہ مراد بہ نفث ارادۂ نفث ست و بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو ست و بعضی میگویند تقدیم نفث بہ قرأت برای مخالفت سحرۂ بطلہ است و نیز گفتہ اند کہ آن از سہو راوی یا کاتب است واللہ اعلم ثم یمسح بہما ما استطاع من جسدہ پس مسح می کرد آنحضرت بہر دو کف دست چیزے را کہ میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا کہ دست می رسید یبدأ بہما علی رأسہ و وجہہ آغاز می کرد و بلند رانیدن ہر دو کف دست بسر خود و روے مبارک خود و ما اقبل من جسدہ و بچیزے کہ پیش ست از جسد شریف و بعد از وے بجانب دیگر یفعل ذلک ثلث مرات می کرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سہ بار و ہم در روایت عائشہ آمدہ است کہ آنحضرت در مرض اخیر گرفت ہر دو دست عائشہ را و خواند و دمید در دستہائے عائشہ و امر کرد بامر از ہر دو دست وے بر جسد شریف خود متفق علیہ و دستند کہ حدیث ابن مسعود را بانجام ست کہ ذکر کنیم حدیث عبد اللہ بن مسعود را کہ اولش این ست لما اسری برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ و در وے ذکر عطای خواتیم سورۂ بقرہ است فی باب المعراج انشاء اللہ در باب معراج کہ انسب ست بدان باب و در مصابیح در باب فضل القرآن مذکور ست

الفصل الثانی عن عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ثلثۃ تحت العرش یوم القیمۃ سہ چیز زیر عرش آمد روز قیامت کنایت ست از اختصاص این سہ بکمال قرب و علو ا در درگاہ عزت سبحانہ کہ ضائع نمی گذارد وی سبحانہ حق آنہا را و اجر کسی را کہ محافظت میکند بدان و ترک نمی کند مجازات عاملان آنہا را چنانکہ حال مقربان درگاہ سلاطین ست القرآن یکی از ان سہ چیز قرآن ست یحاج العباد کہ حجت میکند بندگان را گاہے حجت می کند برائے نفع ایشان بجہت محافظت ایشان حقوق قرآن و گاہی بر ضرر ایشان در آنچہ ضائع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود وی لہ ظہر و بطن مر قرآن را ظاہریست و باطنی ظاہر آنکہ ہمہ بندگان شریک اند در فہم آن و عمل بدان و باطن آنچہ خاص بفہم خواص بدان نمیرسد اشارت ست بآنکہ ہر کس مطالب خود را مواقف ہمت بقدر آنچہ رسیدہ ست علم و فہم وی از قرآن عظیم والامانۃ دوم امانت ست و مراد بدان حفظ حقوق ناس ست در اموال و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال دارند کہ ودائع ست و متبادر بفہم از ذکر امانت آن ست و الامانتی کہ در قول حق سبحانہ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض اشارت بدان واقع شدہ شامل تمامہ تکالیف و احکام ست والرحم تنادی الا من وصلنی سوم رحم ست آواز میدہد و فریادی کند رحم و میگوید آگاہ باشید کسیکہ بپیوند د مرا و رعایت کند حق مرا وصلہ اللہ بپیوندد او را لطف و کرم خدا و رعایت کند او را و من قطعنی قطعہ اللہ و کسیکہ ببرد مرا و بپیوند نہ کند

در رعایت نکند حق مرا ببرد او را در قعر و غضب خدا و بر اندازد او را از درگاہ رحمت و ندا را مخصوص بر جحیم گرداند
اشارت ست بغایت اہتمام و اعتنائی بوے۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن عبداللہ بن عمرو قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقرأ وارتق۔ گفتہ شود مر صاحب قرآن را و ملازم
او را بتلاوت و عمل بخوان و بر رو بر درجات جنت بقدر آنچہ بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند
باقصی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است برائے او و لائق ست بحال او پس امر شامل ست جمیع
اصحاب قرآن را از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سائر صالحین بقدر درجات ایشان۔ ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا
و بترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل میکردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیدا خواندن
ترتل بفتحتین سخن ہموار۔ فان منزلک عند آخر آیۃ تقرؤہا۔ پس بدرستیکہ منزل تو نزد آخر آیتی ست کہ میخوانی آنرا۔
رواہ احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الذی لیس فی جوفہ شیء من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستیکہ آن کسی کہ نیست در درون
وی چیزی از قرآن ہمچو خانہ ویران ست کہ آدمی درون وے نیست وفی الصراح جوف درون شکم ظاہر
آن ست کہ مراد حفظ قرآن ست زیادہ بر آنچہ جز بہ الصلوٰۃ و بعضی تعمیم کردہ اند و گفتہ اند حفظا او نظرا واللہ اعلم۔
رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول الرب۔ میگوید پروردگار تبارک وتعالی من شغلہ القرآن عن ذکری ومسئلتی۔ کسیکہ باز می دارد
او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن ست۔ اعطیتہ افضل ما اعطی السائلین۔ میدہم او را
بہتر و زیادہ تر از آنچہ میدہم سوال کنندگان را۔ ظاہر آن ست کہ گفتہ شود ذکر کنندگان را ولیکن ہمچنین نگفت و
اکتفا نمود بسوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعاست ولیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا کہ ذکر کریم
و ثنائے وی در معنی سوال و طلب ست و در حدیث دیگر آمدہ است کسیکہ باز دارد او را ذکر من از سوال
من میدہم او را بہتر از آنچہ میدہم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہمہ ذکر و دعا
چہ وے از قرآن ست و قرآن کل الکل ست و آنکہ بعضی از درویشان مریدان را کہ مشغول میدارند و تلاوت
قرآن را چند گاہ موقوف گذارند مصلحت در وے آنست کہ ظہور اثر در ذکر اسرع و اظہر ست و حصول آن
در قرآن بطی ست اما بعد از حصول اتم و اکمل ست کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر نتیجہ ذکر زود می آید و زود میرود
مگر آنکہ بسر حد ملکہ برسد و بفنائے تمام کشد کہ الفانی لایرد الی اوصافہ و در قرآن دیر آیندہ و دیر پایندہ
کذا ذکر الشیخ الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمۃ واسعۃ و نیز گفتہ است کہ طالب بقرآن و تلاوت آن
در نماز و غیر نماز بہر آرزوے کہ درین راہ دارد برسد۔ و فضل کلام اللہ علی سائر الکلام کفضل اللہ علی خلقہ

و فضل کلام خدا بر باقی کلامہا چون فضل خدا ست بر خلق وے۔ رواہ الترمذی والدارمی والبیہقی
فی شعب الایمان وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفا من کتاب اللہ فلہ حسنۃ والحسنۃ بعشر امثالہا۔ کسیکہ بخواند یک حرف از کتاب خدا پس
مر او را نیکی ست و مقرر ست کہ ہر نیکی جزا دادہ میشود دہ بار مانند او و اقل این ست و اکثر را حدی نیست اگر گویند این
ہر دو ہمہ جا و ہمہ نیکیہاست فضل قرآن چیست جوابش آنکہ بودن ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن ست کہ بر ہر جزو
وی ثوابی مرتب ست و در سائر اعمال ہر عمل یک نیکی ست نہ کہ ہر پارہ از وے نیکی دیگر باشد نعم عملی ہست کہ مرکب
از چند عمل ست آنجا ہر عمل کہ جزو عمل ست نیز نیکی ست تا فہم اینہا از ان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ نمیگویم
الم حرف ست۔ الف حرف۔ الف تنہا حرف ست ہمچنین۔ لام حرف ومیم حرف۔ مراد باین کلام نفی حرفی ست
از الم کہ مرکب از سہ حرف ست و مفتتح سورہ است و اثبات مر اسامی حروف را بلکہ مراد نفی از اسامی ست و اثبات
مر مسمیات را کہ بسائط حروف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فاتحہ سورۂ بقرہ است مثلاً نود باشد۔ و آنکہ در الم
سی ست نہ نہ فافہم۔ رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا۔ وعن
الحارث الاعور۔ تابعی کوفیست مشہور بصحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ۔ قال مررت فی المسجد
گفت گذشتم در مسجد ظاہر آن ست کہ مسجد کوفہ مراد ست۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاہ مردم
در آمدہ اند و شتافتہ ان خوض یعنی در آمدن بسخن و در آمدن بکارے و بشتافتن۔ فدخلت علی علی۔ پس در آمدم
بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ۔ فاخبرتہ۔ پس خبر دادم او را باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی اللہ عنہ
او قد فعلوہا۔ آیا این چنین ست کہ تو گفتی و بتحقیق کردند این خصلت شنیعہ را و خوض کردند در اباطیل۔ قلت نعم
گفتم آرے کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما انی سمعت رسول اللہ۔ آگاہ باش بدرستیکہ من شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ الا انہا ستکون فتنۃ۔ آگاہ باشید بدرستیکہ قصہ این ست کہ نزدیک ست کہ پیدا شود
فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اہوا۔ فقلت ما المخرج منہا۔ گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات
یافتن از ان فتنہ۔ یا رسول اللہ قال کتاب اللہ۔ گفت آنحضرت مخرج کتاب خدا است کہ قرآن ست
فیہ نبأ ما قبلکم۔ در ان قرآن مجید خبر چیزیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال امم ماضی و وقائع ایشان۔ وخبر ما بعدکم
و خبر چیزے کہ پس از شما بیاید از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت۔ وحکم ما بینکم۔ و در قرآن ست حکم احکام
معاملات و وقائع کہ میان شماست۔ ہو الفصل۔ اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول و مبین
کہ نیست در وے اشتباہ و ابہام۔ لیس بالہزل۔ نیست قرآن ہزل یعنی بیہودہ و نادرست خلاف جد اشارت ست
بقول حق سبحانہ انہ لقول فصل وما ہو بالہزل۔ من ترکہ من جبار قصمہ اللہ۔ کسیکہ بگذارد او را و انقیاد نورزد

بود ومستبد ومستقل گردد بعقل و بہ رای خود از سر تکبر کنندہ ستمگار معاند حق بشکند و پارہ پارہ کند او را
خدای تعالی - ومن ابتغی الہدی فی غیرہ اضلہ اللہ - وکسیکہ طلب کند راہ راست را در غیر قرآن گمراہ سازد او را
خدای تعالی - وہو حبل اللہ المتین - وقرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را می کشد بدان بدرگاہ قرب
خود وایشان میرسند بآن درگاہ بتعلق وتمسک بدان - وہو الذکر الحکیم - واوست ذکر مشتمل بر بیان سعادت
وکمال مبدا ومعاد وظاہر وباطن - وہو الصراط المستقیم - واوست راہ راست کہ روندہ در آن بمنزل مقصود رساند
وہو الذی لا تزیغ بہ الاہواء - وقرآن آن چیزی ست کہ میل نمیکند بسبب وی ہواہای نفس از حق بباطل مگر آنکہ
اتباع کند متشابہات را وترک کند محکمات او را - ولا تلتبس بہ الالسنۃ - وآمیختہ نمی گردد بوی زبانہا یعنی مشتبہ ومختلط
نمی گردد بغیر خود از جہت غایت امتیاز وانفراد وی بفصاحت واسلوب یا مراد آن ست کہ دشوار نمی آید وتنگ
نمی گردد بوی زبانہا از جہت انشراح ولہا بتلاوت والتباس پوشیدہ شدن کار بر کسی وآمیختہ شدن تاریکی
با روشنائی - ولا یشبع منہ العلماء - وسیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطہ نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان مانند
ایستادن کسی کہ سیر شود از طعام وفارغ می گردد از ان و با سیر نمیگردد از تلاوت وی کسیکہ بداند وحاضر گردد
از سلاست الفاظ ولطافت معنی آن - ولا یخلق عن کثرۃ الرد - وکہنہ نمی گردد از بسیاری تردد وتکرار ونمیرود
رونق ورواج وی ولذت قرائت واستماع وی ویخلق بفتح یا وبضم لام وبضم یا وکسر لام نیز روایت ست -
ولا تنقضی عجائبہ - وتمام نمیشود وبپرداختہ نمی گردد کارہای شگفت وی وتمام نمی گردد معانی ومعارف وی واز این جہت
ست کہ سیر نمیشوند از وی علما وکہنہ نمی گردد از تکرار - ہو الذی لم تنتہ الجن اذ سمعتہ حتی قالوا - وقرآن چیزیست
کہ باز نایستادند جن وقتیکہ شنیدند آنرا یعنی باز نیایستادند از مدح وثنای وی وتوقف وصبر دست نداد ایشان را تا آنکہ
گفتند بسبیل بداہت وارتجال - انا سمعنا قرآنا عجبا - بدرستیکہ ما شنیدیم قرآن شگفت را - یہدی الی الرشد -
کہ راہ مینماید بسوی صلاح کار رشد بر رہ شدن وبا امان بودن مرشد بسیار راہہا - فآمنا بہ - پس ایمان آوردیم
بقرآن این نیز تقول جن وتتمہ آیت ست - من قال بہ صدق - کسیکہ قائل شود وتکلم کند بقرآن راست گو شود -
ومن عمل بہ اجر - وکسیکہ عمل کند بقرآن وکار کند بدان ثواب دادہ شد - ومن حکم بہ عدل - وکسیکہ حکم کند بوی
یعنی بموجب وی بر وی عدالت کند - ومن دعا الیہ ہدی الی صراط مستقیم - وکسیکہ دعوت کند وخواند مردم را بسوی
قرآن راہ نمودہ شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث اسنادہ مجہول
وگفتہ ترمذی این حدیثی ست کہ اسناد وی مجہول ست یعنی بعضی رجال اسناد وی مجہول اند - وفی الحارث
مقال - ودر حارث اعور کہ بنای اسناد ست سخن ست نسائی گفتہ کہ قوی نیست ودر قولی گفتہ لا بأس بہ
وشعبی گفتہ کذاب ست وابن معین گفتہ کہ ضعیف ست وبعضی گفتہ اند ثقہ است وعن معاذ الجہنی [illegible]

از ثقات تابعین ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیہ - کسیکہ بخواند قرآن را
وعمل کند بچیزے کہ در قرآن ست - البس والداہ تاجا یوم القیمۃ - پوشانیدہ شود پدر و مادر او را افسرے روز قیامت
ضوءہ احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم - روشنائی آن تاج نیکتر و خوبتر از روشنائی آفتاب باشد
در خانہائے دنیا اگر بود آفتاب در خانہائے شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغہ است در نورانیت وے وبعضی
گفتہ اند کہ الباس تاج کنایت ست از ملک و سیادت - فما ظنکم بالذی عمل بھذا پس چیست گمانہائے شما بآن کسیکہ
بخواند وعمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وے این درجہ و این کرامت خواہد شد قیاس توان کرد کہ خود ش
را چہ مقدار خواہد بود - رواہ احمد و ابو داؤد - وعن عقبۃ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول لو جعل القرآن فی اھاب ثم القی فی النار ما احترق - اگر گردانیدہ شود قرآن را در پوستی پس انداختہ شود
در آتش نسوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست کہ اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد ولیکن ظہور
این کرامت بدست ہر کس نیست وبعضی گفتہ اند کہ این معجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم
و متحقق بود وبعضی گفتہ اند کہ مراد نار آخرت ست کہ ممیز ست میان حق و باطل و خیر و حق کار گر نشود وبعضی گفتہ اند
کہ مراد آن ست کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باہاب پوست آدمی و بدن اوست
و اہاب بکسر ہمزہ جلد غیر مدبوغ را گویند و درین مبالغہ دیگریست کہ فساد و احتراق بجرم غیر مدبوغ زود سرایت می کند
رواہ احمد و ابو داؤد والدارمی - وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن
ہر کہ خواند قرآن را - فاستظہرہ پس یاد کرد آنرا - فاحل حلالہ وحرم حرامہ - پس حلال گرداند حلال او را وحرام
گرداند حرام او را یعنی اعتقاد کند وعمل کند بدان - ادخلہ اللہ الجنۃ - می در آرد او را خدائے تعالی در بہشت - وشفعہ
فی عشرۃ من اہل بیتہ - وقبول میکند شفاعت او را در دہ کس از اہل بیت وے - کلہم قد وجبت لہم النار - ہمہ
اہل بیت وے کہ بتحقیق واجب شدہ است مر آنہا را آتش یعنی این چنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند
رواہ الترمذی و ابن ماجہ والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان الراوی لیس ہو بالقوی
یضعف فی الحدیث - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوۃ
گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را کہ چگونہ قرأت میکنی در نماز یعنی چہ میخوانی در نماز - فقرأ ام القرآن - پس خواند
ابی بن کعب فاتحہ را - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التوریۃ ولا فی الانجیل
ولا فی الزبور مثلہا - سوگند بخدا کہ فرو فرستادہ نشدہ است در توریت و نہ در انجیل و نہ در زبور - ولا فی
القرآن مثلہا - و نہ در قرآن کہ از ہمہ فاضل تر ست مانند ام القرآن - وانہا سبع من المثانی والقرآن العظیم
الذی اعطیتہ - و ام القرآن سبع المثانی ست و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا تفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن المعلی گذشت - رواہ الترمذی وروے الدارمی من قولہ - وروایت کردہ است دارمی از قول وے - ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب - وذکر نکردہ است ابی بن کعب را وسوال وجواب او را با وی گفتہ است عن ابی ہریرۃ ان رسول صلی اللہ علیہ وسلم قال ما انزلت فی التوریۃ ولا فی الانجیل والزبور والفرقان مثلہا یعنی مثل ام القرآن الحدیث - وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا القرآن فاقرءوہ - بیاموزید قرآن را پس بخوانید او را - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام بہ - بدرستیکہ حال قرآن مر کسی را کہ آموخت پس خواند قرآن را وقیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا - ہمچو حال انبانی ست پر کردہ شدہ از مشک - تفوح ریحہ کل مکان - میدمد بوے وے در ہر جای فوح دمیدن بوے خوش - ومثل من تعلمہ فرقد وہو فی جوفہ - وحال کسیکہ آموخت قرآن را پس خواب کرد وقیام لیل نکرد وحال آنکہ قرآن در شکم اوست کمثل جراب اوکی علی مسک - ہمچو حال انبان مشک ست کہ بستہ شدہ است سر وے پوشیدہ ماند کذا ہر حدیث آنست کہ مراد بقیام شب برخاستن وخواندن قرآن باشد در شب بقرینہ مقابلت وے برقود کہ بمعنی خواب ست وبمعنی انہ قیام بقرآن عمل بدان مراد باشد ورقود کنایت از غفلت وترک عمل دانند واللہ اعلم رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیہ المصیر - کسیکہ بخواند سورہ حم را کہ او را سورۂ مؤمن میگویند تا قول وی والیہ المصیر قولہ تعالی حم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا الہ الا ہو الیہ المصیر - وآیۃ الکرسی - وبخواند آیۃ الکرسی را حین یصبح - ہنگامی کہ صبح کند - حفظ بہما حتی یمسی - نگاہ داشتہ میشود بہ برکت این دو آیت از آفات وبلاہای ظاہر وباطن تا آنکہ شام کند - ومن قرأ بہما حین یمسی حفظ بہما حتی یصبح - وکسیکہ بخواند آن دو آیت را ہنگامی کہ شام کند نگاہ داشتہ شود تا آنکہ صبح کند - رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب - وعن النعمان بن بشیر - ولادت وی بعد از چہاردہ ماہ است از ہجرت واو اول مولودی ست کہ زائیدہ شد انصار را بعد از ہجرت واو را ووالدین او را صحبت ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام - بدرستیکہ خداے تعالی نوشت کتابے را یعنی امر کرد قلم را بنوشتن آن پیش از آنکہ بیافریند آسمان وزمین را بدو ہزار سال - انزل منہ آیتین ختم بہما سورۃ البقرۃ - فرو فرستاد از آن کتاب دو آیت کہ ختم کرد بآن دو آیت سورۂ بقرہ را تحقیق این کتاب وکتابت وے باین مدت در شرح ذکر کردہ شدہ است - ولا تقرآن فی دار ثلث لیال فیقربہا شیطان - وخواندہ نشوند این دو آیت در ہیچ سراے سہ شب پس نزدیک شود آن سراے را شیطان - رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکہف عصم من فتنۃ الدجال - کسیکہ بخواند سہ آیت از اول سورۂ کہف نگاہ داشتہ میشود از فتنہ دجال دنیا کہ نگاہ داشتہ شدند اصحاب کہف از فتنہ جبار -

ازانهاکه نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة - ان النبی ؐ روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یقرأ المسبحات قبل ان یرقد می خواند مسبحات را پیش از آنکه خواب کند و مسبحات بکسر بای موحده سورتهاست که در اول
آنها سبحان یا سبح یا یسبح است کذا قال الطیبی - یقول ان فیهن آیة خیر من الف آیة - می گفت آنحضرت که درین سورتها
آیتی است که بهتر است از هزار آیت و طیبی گفت که آن آیت مبهم است چنانچه شب قدر و ساعت جمعه والله اعلم
و تواند که آخر آیت سوره حشر مراد باشد و وی مذکور و مشهور است در ادعیه ماثوره و اول سوره حدید تا علیم
بذات الصدور نیز مذکور است و شمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال است والله اعلم - رواه الترمذی
وابوداود و رواه الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله - مرسلا - بطریق ارسال زیرا که خالد
تابعی است - وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له - گفت آنحضرت که سوره است در قرآن که سی آیت است
شفاعت کرد مردی را تا آنکه آمرزیده شد آن مرد - وهی - وآن سوره - تبارک الذی بیده الملک رواه احمد
والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی - گفت ابن عباس
که زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم - خباءه علی قبر - خیمه خود را بر قبری - و خباء بکسر خا [illegible] خیمه
و در بعضی نسخ خبارة ... - وهو لا یحسب انه قبر - و وی گمان نمی برد که آن قبر است - فاذا فیه انسان یقرأ
پس ناگاه در آن قبر آدمی است که می خواند سوره - تبارک الذی بیده الملک حتی ختمها - تا آنکه ختم کرد این سوره را
فاتی النبی - پس آمد آن صحابی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره - پس خبر داد آنحضرت را - فقال النبی - پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم هی المانعة - این سوره مانع است یعنی منع کننده و بازدارنده است عذاب را از خواننده
خود - هی المنجیة - این سوره رستگاری دهنده است خواننده خود را تنجیه من عذاب الله - رستگاری میدهد او را
از عذاب خدا - رواه الترمذی وقال - و گفت ترمذی - هذا حدیث غریب - وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان لا ینام حتی یقرأ - روایت است از جابر که آنحضرت بود که خواب نمی کرد تا آنکه می خواند - الم تنزیل وتبارک الذی
بیده الملک رواه احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی - و گفت ترمذی - هذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنة
همچنین گفته محی السنة در شرح السنة که این حدیث صحیح است - وفی المصابیح غریب - و در مصابیح گفته که این حدیث
غریب است مکرر گفتیم که غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکه مراد بغریب شاذ باشد - وعن ابن عباس وانس
بن مالک قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن - گفت ابن عباس و انس
که گفت آنحضرت سوره اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرائت وی ثواب قرائت
نصف قرآن است - وقل هو الله احد تعدل ثلث القرآن - وقل هو الله احد برابر است ثلث قرآن ...

قل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن. اما ربع قرآن بودن او و سه توجیه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدأ و معاد می کند
و درین سوره بیان معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقاً معلوم شده اما وجه بودن قل یا ایها
الکافرون ربع قرآن آنست که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و نبوت و احکام و قصص و این سوره محتوی است
بر اول زیرا که براءت از شرک اثبات توحید است والله اعلم. رواه الترمذی. وعن معقل بفتح میم و سکون
عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله صحابی است از اهل بیعة الرضوان روایت می کند از وے
حسن بصری و غیر وے. عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات. گفت آنحضرت هر که
بگوید هنگامے که صبح کند سه بار. اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورة
الحشر. پس بخواند سه آیت از آخر سورهٔ حشر از قول وے سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره.
وکل الله به سبعین الف ملک. وکیل گرداند خدائے تعالی بوے هفتاد هزار فرشته را توکیل وکیل گردانیدن
و گذاشتن کار را بکسی. یصلون علیه حتی یمسی. درود می فرستند این هفتاد هزار فرشته بروے و دعا می کنند
و آمرزش میخواهند مر او را تا آنکه شام کند. وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا. و اگر بمیرد آن کس دران روز بمیرد
شهید و می یابد ثواب شهیدان. ومن قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة. و کسیکه بگوید این آیات را هنگامے
که شام می کند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوات ایشان بروے
و شهید مردن اگر بمیرد دران شب. رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب.
وعن انس من قرأ کل یوم مائتی مرة کسیکه بخواند هر روز دویست بار. قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین
سنة. محو کرده شود از وے گناهان پنجاه سال محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح. الا ان یکون علیه
دین. مگر آنکه باشد بروے وام. رواه الترمذی والدارمی وفی روایته خمسین مرة. و در روایت دارمی
خواندن وے پنجاه بار واقع شده. ولم یذکر الا ان یکون علیه دین. و ذکر نکرده است دارمی این استثنا
و این استثنا دو معنی دارد یکی آنکه این گناه که دین است محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تغلیظ
و تشدید دیگر آنکه بتقدیر دین گناهان محو کرده نمیشود و قرات این سوره تاثیر نمی کند والله اعلم. وعنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه. کسیکه خواهد که خواب کند بر جامه خود
پس خواب کند بر جانب راست خود. ثم قرأ مائة مرة. پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول
له الرب. چون باشد روز قیامت گوید مر او را پروردگار. یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة. ای بندهٔ من
در آے بجانب راست خود بهشت را. رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب. وعن ابی هریرة قال ان النبی
صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقرأ. روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردے را که

میخواند۔ قل ھو اللہ احد فقال پس گفت آنحضرت اوجبت۔ واجب گشت۔ قلت ما وجبت گفتم من چہ چیز واجب شد
قال الجنۃ۔ گفت آنحضرت بہشت واجب شد۔ رواہ مالک والترمذی والنسائی وعن فروۃ بن نوفل بفتح فا
وسکون را تابعی ست وبعضی گفتہ اند کہ مر او را صحبت ست عن ابیہ۔ روایت می کند از پدرش نوفل کہ صحابی ست
انہ قال۔ کہ پدرش گفت یا رسول اللہ علمنی شیئا اقولہ اذا اویت الی فراشی۔ بیاموزان مرا چیزے کہ بگویم آنرا وقتی
پناہ آرم بسوے جامہ خواب خود یعنی بخوابم و در وقت خواب رفتن۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ اقرأ بخوان
قل یا ایہا الکافرون فانہا براءۃ من الشرک۔ زیرا کہ این سورہ بیزاری ست از شرک یعنی شرک عبادت آنچہ عبادت
می کنند کافران پس در خواب روے برسے شوے از شرک و پاک از آلایش آن و اگر بمیرے بر توحید بمیرے
رواہ الترمذی و ابو داؤد والدارمی۔ وعن عقبۃ بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
در اثنائے آنکہ من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الجحفۃ۔ میان جحفہ بضم جیم وسکون حاء مہملہ وفا
والابواء۔ و میان ابواء بفتح ہمزہ وسکون موحدہ وکسر ہمزہ نیز آمدہ ہر دو موضع اند میان مکہ و مدینہ زادہما اللہ
تشریفا و تکریما۔ اذ غشیتنا ریح وظلمۃ شدیدۃ۔ ناگاہ پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول اللہ پس گشت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتعوذ۔ کہ پناہ می جوید۔ باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس۔ و در بعضے از روایات
فقہیہ آمدہ کہ ترک قل ازین دو سورہ جائز ست و این حدیث سند وے میتواند بود و یقول۔ و میگوید آنحضرت
یا عقبۃ تعوذ بہما۔ اے عقبہ پناہ جو باین دو سورہ۔ فما تعوذ متعوذ بمثلہما۔ پس پناہ نجستہ است ہیچ پناہ جوئندہ
باشد این دو سورہ در تعوذ بے مانند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن خبیب بضم خاء معجمہ وفتح موحدہ
صحابی ست مدنی حلیف انصار۔ قال گفت۔ خرجنا فی لیلۃ مطر وظلمۃ شدیدۃ۔ بیرون آمدیم در شب باران
و تاریکی سخت نطلب رسول اللہ۔ در حالے کہ می جوئیم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فادرکناہ پس دریافتیم
آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت۔ پس گفتم من۔ ما اقول۔ چہ گویم یعنی
چہ خوانم۔ قال۔ گفت آنحضرت بخوان۔ قل ھو اللہ احد والمعوذتین۔ و بخوان معوذتین بضم میم وکسر واو
مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ست حین تصبح و حین تمسی۔ در ہنگامی کہ صبح کنی
و ہنگامے کہ شبانگاہ کنی۔ ثلث مرات۔ سہ بار۔ تکفیک من کل شیء۔ بسندگی می کند ترا از ہر شی یعنی دفع میکند
ہر آفت و بلا را۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد والنسائی۔ وعن عقبۃ بن عامر قال قلت۔ گفتم
یا رسول اللہ اقرأ سورۃ ہود او سورۃ یوسف۔ آیا بخوانم سورہ ہود یا سورہ یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع
بدے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لن تقرأ شیئا ابلغ عند اللہ۔ ہرگز نخوانی تو چیزے را آسان تر و تمام تر
در باب تعوذ نزد خدا من قل اعوذ برب الفلق کہ در وے تعوذ ست از شر تمامہ مخلوقات عموما و خصوصا

رواه احمد والنسائی والدارمی

الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعربوا القرآن - اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید واظهار کنید معانی آنرا واعراب در لغت بمعنی بیان واظهار آید وحرکات وسکنات راکه نحویان اعراب مے گویند هم بجهت آن مے گویند که ظاهر ومبین مے گردد بآن معنی ودرین شریک ست هرکه زبان عرب را مے داند وبیانان بیان فرمود آنچه مخصوص ست باهل شریعت ومسلمانان بقول خود واتبعوا غرائبه - وپیروی کنید غرائب قرآنرا وتفسیر کرد غرائب را بفرائض وحدود فرمود - وغرائبه فرائضه وحدوده - وغرائب قرآن فرائض ست یعنی احکام واجبه وحدود اوست یعنی سنن وآداب وتسمیهٔ اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص ست باهل دین واز جهت آنکه ایمان غریب ست پس احکام وے نیز غریب باشد وطیبی گفته که مراد بفرائض مقدرات مواریث ست وبحدود احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب ست بر مکلف اتباع آن وبحدود اسرار ورموز چنانکه لکل آیة ظهر وبطن انتهی - وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قراءة القرآن فی الصلوة افضل من قراءة القرآن فی غیر الصلوة - خواندن قرآن در نماز بهتر ست از خواندن آن در غیر نماز وافضل حالات قرات قرآن خواندن اوست در نماز ایستاده بعد ازان نشسته - وقراءة القرآن فی غیر الصلوة افضل من التسبیح والتکبیر - وخواندن قرآن در غیر نماز بهتر ست از تسبیح وتکبیر وتحمید اگرچه در نماز باشند زیرا که تسبیح وتکبیر وتحمید وتحلیل همه جزو قرآن اند لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع وسجود بجهت اشتمال قیام بر قرات قرآن - والتسبیح افضل من الصدقة - وتسبیح وتحمید وذکر خدا فاضلتر ست از صدقه وصرف مال در راه خدا ومشهور آن هست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر رسد فاضلتر ست از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد وذکر ازان مستثنی بود وذکر خدا اکبر وبهتر ست از همه چنانکه در احادیث صحیحه آمده که ذکر بهتر وفاضلتر ست از انفاق ذهب وفضه در راه خدا واحادیث درین باب بسیار ست وانچه حدیث که در کتاب مذکور ست یکی ازانهاست فتدبر - والصدقة افضل من الصوم - وصدقه دادن در راه خدا ومال صرف کردن بهتر ست از روزه داشتن وامساک کردن در مال وگفته اند که در صوم امساک مال ست از نفس بعد ازان صرف کردن مال بدان ودر صدقه صرف کردن مال بغیر چنانچه گفته است بیت دگر نه چه حاجت که زحمت برے - ز خود باز گیرے وهم خود خورے - وجهت افضلیت صوم که اشارت کرده شد بآن بجهت نتیجه که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است مگر روزه که آن برائے من ست ومن جزا میدهم بدان باقی ست وشک نیست که اختلاف جهات وحیثیات معتبر ست ودر مثال این مسائل باین اشارت کرد بقول خود - والصوم جنة من النار - وروزه داشتن سپر ست از آتش

در دوزخ وسبب حفظ ونگاہداشتن ست از آفات شہوات وکید شیطان کہ سبب دخول نار اند۔ گفت طیبی کہ چون نظر
کردہ شود بذات عبادت نماز فاضلتر از صدقہ باشد وصدقہ از صوم وچون نظر کنند بہ برکت سبب ایشد رضایت آن
صوم افضل بود انتہی۔ وعن عثمان ابن عبد اللہ بن اوس۔ بفتح ہمزہ وسکون واو۔ الثقفی بفتح مثلثہ وقاف
عن جدہ۔ روایت مے کند عثمان از جد خود کہ اوس ست وعثمان تابعی ست واوس صحابی قال۔ گفت اوس
قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قراءۃ الرجل القرآن فی غیر المصحف الف درجۃ۔ ثواب خواندن
مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار درجہ دارد۔ وقراءتہ فی المصحف تضعف علی ذلک الی الفی
درجۃ۔ وثواب خواندن وے در مصحف زیادہ کردہ میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو ہزار درجہ از جہت
زیادت ثواب نظر کردن مصحف ومساس کردن وبرداشتن آن وتحقیق وارد شدہ است کہ نظر کردن
در مصحف عبادت ست وبسیارے از صحابہ وسلف در مصحف میخواندند وآوردہ اند کہ عثمان را رضی اللہ عنہ دو مصحف
پارہ شد از جہت کثرت قراءت وے در آن وبعضے گفتہ کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قارے را در یاد
خواندن تدبر وتفکر وجمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد واگر
برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود وطیبی گفتہ کہ تمکن وقدرت بر تفکر واستنباط معانی در صورت
قراءت از مصحف بیشتر ست ودر کلیت این سخن نظر ست۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان ہذہ القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید۔ بدرستیکہ این دلہاے مردم زنگ مے گیرد وتیرہ مے گردد
چنانکہ زنگ میگیرد آہن۔ اذا اصابہ الماء۔ وقتیکہ برسد آہن را آب۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ وما جلاؤہا
چیست سبب روشنی دل وصقالت وے۔ قال کثرۃ ذکر الموت وتلاوۃ القرآن۔ گفت آنحضرت۔ وسبب جلاے
قلوب بسیار یاد کردن مرگ وتلاوت قرآن ست تلاوت بحرف ست ودر جزیرہ روایت کردہ اند وبوجہ دیگر اول مراد
وصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن۔ روی البیہقی الاحادیث الاربعۃ فی شعب الایمان۔ وعن ایفع
بفتح ہمزہ وسکون تحتانیہ وفتح فا۔ بن عبد الکلاعی۔ بفتح کاف [illegible] منسوب بسوے الکلاع کہ قبیلہ ایست
از یمن صحابی ست یا رئیس قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم [illegible] ہجرت کرد
قال۔ گفت ایفع کہ۔ قال رجل۔ گفت مردے۔ یا رسول اللہ ای سورۃ القرآن اعظم۔ کدام سورہ قرآن
بزرگتر ست۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ قل ہو اللہ احد۔ این سورہ بزرگتر ست وسابقا گذشت کہ اعظم سورہ
قرآن فاتحۃ الکتاب ست وتعدد وجہات وحیثیات ست چنانکہ گفتیم۔ قال۔ گفت آن مرد۔ فای آیۃ
اعظم فی القرآن۔ پس کدام آیت در قرآن بزرگتر ست۔ قال آیۃ الکرسی۔ فرمود آیۃ الکرسی بزرگتر ست
کہ اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم۔ است۔ قال فای آیۃ یا نبی اللہ تحب ان یصیبک وامتک۔ گفت آن مرد

پس کدام آیت است پیغمبر خدا دوست میدارد که برسد خیر و برکت و دعای او ترا و امت ترا - قال خاتمة
سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله - زیرا که آن از خزینه های رحمت خدای تعالی است من تحت عرشه
از زیر عرش وی تعالی - اعطاها هذه الامة داده است خدای تعالی آنرا باین امت مرحومه - لم تترک خیرا
من خیر الدنیا والآخرة نگذاشته این خاتمه هیچ خیری را از خیر دنیا و آخرت - الا اشتملت علیه - مگر آنکه مشتمل ست
بروی و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آمن الرسول اشارت ست بایمان و تصدیق و سمعنا
و اطعنا باسلام و احکام ظاهره و الیک المصیر بجزای عمل در آخرت و لا یکلف الله نفسا الی آخره بمنافع دنیویه
و اخرویه - رواه الدارمی - وعن عبد الملک بن عمیر بضم عین مهمله و فتح میم - مرسلا بطریق ارسال
زیرا که وی تابعی ثقه و قاضی کوفه بود بعد از شعبی - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتحة الکتاب
شفاء من کل داء سورة فاتحه شفا ست از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند - رواه الدارمی
والبیهقی فی شعب الایمان وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر
سورة آل عمران از قول وی تعالی ان فی خلق السموات والارض تا آخر فی لیلة - در شبی - کتب له قیام
لیلة نوشته شود برای آن کس را ثواب بپا ایستادن شب نماز کردن در وی یعنی ثواب تهجد و خواندن این
آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور و مذکور ست در احادیث وعن مکحول - روایت ست
از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین ست - قال گفت - من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة
الی اللیل کسیکه بخواند سورة آل عمران را روز جمعه درود میفرستند بر آنکس و استغفار کنند برای وی فرشتگان
تا شب - رواهما الدارمی - روایت کرد این هر دو حدیث را دارمی - وعن جبیر بضم جیم و فتح موحده و سکون
تحتانیه - بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا در آخر راء از ثقات تابعین شام ست و از مخضرمین جاهلیت
و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله - روایت می کند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفت - ان الله
ختم سورة البقرة بآیتین - بدرستیکه خدای تعالی ختم کرد سورة بقره را بدو آیت - اعطیتهما من کنزه الذی
تحت العرش - داده شده ام مر این دو آیت را از زیر گنج خدا که زیر عرش ست فتعلموهن پس بیاموزید آن
کلمات را که در آن دو آیت اند و علموهن نساءکم - و بیاموزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را - فانها صلوة
زیرا که آن کلمات که در آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده - و قربان بضم قاف و کسر آن سبب
قرب بجناب حضرت ربوبیت ست زیرا که ذکر اند - و دعاء و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت - رواه الدارمی مرسلا
وعن کعب - روایت ست از کعب بن مالک که صحابی مشهور ست - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اقرؤا سورة هود یوم الجمعة بخوانید سورة هود را روز جمعه ذکر خیرا از خوبی آن نکرد و از جهت ظهور آن

یا اشارت بکثرت و دوام اعمال آن - رواه الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من
قرأ سورة الکہف فی یوم الجمعۃ اضاء لہ النور ما بین الجمعتین - روایت ست از ابی سعید خدری کہ آنحضرت
گفت کسیکہ بخواند سورۂ کہف را در روز جمعہ روشن می گردد برائے وے نور ایمان و ہدایت در میان دو جمعہ یا
میان دو جمعہ است - رواه البیہقی فی الدعوات الکبیر وعن خالد بن معدان - بفتح میم و سکون عین از ثقات
تابعین شام ست کہ ہفتاد تن از صحابہ را دریافتہ - قال - گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
اقرؤا المنجیۃ - بخوانید سورۂ را کہ رستگاری دہندہ است از عذاب دنیا و آخرت وہی الم تنزیل - و آن سورہ
الم تنزیل ست کہ در وے آیت سجدہ است - فانہ بلغنی ان رجلا کان یقرأہا - زیرا کہ بدرستی مرا رسیدہ آنست
کہ مردے بود کہ میخواند آنرا - ما یقرأ شیئا غیرہا - نمیخواند ہیچ چیزے را جز این سورہ یعنی نگردانیدہ بود ورد خود
در وے جز این سورہ - وکان کثیر الخطایا - و بود آن مرد بسیار گناہگار - فنشرت جناحہا علیہ - پس پراگندہ
کرد این سورہ بازوے خود را بر آن مرد یعنی آمد بروے و در پناہ خود گرفت کنایت از ظہور ثواب
خواندن آن - قالت رب اغفر لہ - پس شفاعت کرد این سورہ و گفت اے پروردگار من بیامرز مر او را
فانہ کان یکثر قراءتی - پس بدرستیکہ آن مرد بود کہ بسیار مے کرد خواندن مرا - فشفعہا الرب
تعالے فیہ - پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالے در حق آن مرد - وقال اکتبوا لہ بکل خطیئۃ حسنۃ
و گفت پروردگار بہ فرشتگان بنویسید برائے این مرد بہر بدی نیکی یعنی بدیہاے او را بیامرزید و نیکیہا
را بنویسید بلکہ بدیہا بدل ہر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب - وارفعوا لہ درجۃ - و بلند
گناہان اکتفا نکنید بلکہ بلند گردانید برائے وے درجہ - وقال ایضا - و گفت نیز
انہا تجادل عن صاحبہا فی القبر - بدرستیکہ این سورہ خصومت مے کند در قبر از جانب خوانندہ خود کہ از صحبت
میکرد خواندن او را تقول - جدال اینچنین میکند کہ میگوید - اللہم ان کنت من کتابک فشفعنی فیہ - خداوندا اگر ہستم
من سورہ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وے - وان لم اکن من کتابک فامحنی عنہ - و اگر نیستم
من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب - وانہا تکون کالطیر - و بدرستیکہ این سورہ مے گردد مانند مرغ
تجعل جناحہا علیہ - می گرداند و مے نہد بازوے خود را بر خوانندہ خود - فتشفع لہ - پس
شفاعت مے کند مر او را - فتمنعہ من عذاب القبر - پس منع مے کند مر او را از عذاب گور - وقال فی تبارک مثلہ
و گفت در سورۂ تبارک الذی بیدہ الملک مانند این - وکان خالد لا یبیت حتی یقرأہما - و بود خالد
کہ راوی این حدیث ست شب نمیکرد و بخواب نمی رفت تا آنکہ مے خواند این دو سورہ را - وقال طاؤس
و گفت طاؤس یمانی کہ از مشاہیر تابعین ست فضلتا علی کل سورۃ فی القرآن بستین حسنۃ

بہر سورہ کہ در قرآن است - بستین حسنة - بشصت نیکی - رواہ الدارمی - روایت کرد این را دارمی و این
دو حدیث است کہ دارمی روایت کرد مؤلف آنرا جمع کردہ و قول طاؤس نیز حدیثی دیگر است کہ دارمی آنرا روایت
کردہ و این احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا کہ این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث رسول خدا
چنانکہ در اول حدیث اشارت کردیم بآن - وعن عطاء بن رباح - بفتح را و تخفیف باے موحدہ تابعی ست
از اعلام علماء و اجلہ فقہا و ثقہ کثیر الحدیث ست امام ابوحنیفہ گفت ندیدم من از آنہا کہ دریافتم ایشان را افضل تر
از عطاء بن رباح و بود وے رضی اللہ عنہ اسود اعور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنیدہ حدیث از ابن
عباس و ابی ہریرہ و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشہ رضی اللہ عنہم ہشتاد و ہشت سال عمر یافت در سنہ صد
و پانزدہ از عالم رفت - قال بلغنی ان رسول اللہ - گفت رسید مرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ
یس فی صدر النہار قضیت حوائجہ - گفت کسیکہ بخواند سورہ یس را در اول روز برآوردہ شود حاجتہای وے
رواہ الدارمی مرسلا - وعن معقل - بفتح میم و سکون مہملہ و کسر قاف - بن یسار - بفتح تحتانیہ و سین مہملہ -
المزنی - بضم میم و فتح زا و بنون نسبت بمزینہ کہ نام قبیلہ است صحابی ست از اہل بیعت الرضوان روایت کردہ
از وے حسن بصری و غیر وے - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ یس ابتغاء وجہ اللہ تعالی - کسیکہ
بخواند سورہ یس را از برائے طلب رضاے خدای تعالی - غفر لہ ما تقدم من ذنبہ - آمرزیدہ شود مر او را آنچہ
کہ پیش رفتہ است از گناہان وے - فاقرؤھا عند موتاکم - پس بخوانید آنرا نزد مردہ ہای خود یعنی آنہا کہ نزدیک
موت اند تا بشنوانید ایشان را و بگذرانید معانی آنرا بدلہاے ایشان پس گردد در حکم قرأت و گردد سبب
مغفرت ذنوب و احتمال دارد کہ مر خواندن این سورہ را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسیکہ مشرف
باشد بموت و خواندہ شود نزد وے - رواہ البیہقی فی شعب الایمان - وعن عبد اللہ بن مسعود انہ قال
روایت است از ابن مسعود کہ وے گفت - ان لکل شیء سناما - بدرستیکہ مر ہر چیزے را رفعت و بلندیست
وسنام القرآن سورۃ البقرۃ - و بلندی قرآن سورہ بقرہ است سنام بفتح سین مہملہ در اصل کوہان
شتر است بعد از ان استعارہ کردہ شد مر ہر چیز بلند را و سنام زمین وسط است بعد از ان استعارہ
کردہ شدہ برائے رفعت و بلندی - وان لکل شیء لبابا - و بدرستیکہ مر ہر چیز را خلاصہ است - وان
لباب القرآن المفصل - و بدرستیکہ خلاصہ قرآن مفصل ست و آن اول از حجرات تا آخر قرآن بقول مشہور
و دیگر اقوال ست کہ در باب القرأت از کتاب الصلوۃ گذشت - رواہ الدارمی - وعن علی رضی اللہ عنہ
انہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن - روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ وے گفت رضی اللہ عنہ شنیدم آنحضرت را کہ می گفت مر ہر چیز را عروس ست

و عروس قرآن سورة الرحمن ست عروس بالضم زن و مرد نو خواسته یکدیگر را و مراد اینجا حسن و جمال ست که لازمه
عروس ست و آن تکرار قول اوست تعالی فبای آلاء ربکما تکذبان که حسن و جمال خاص مے بخشد و مراد از
شئی چیزی ست که مناسب ست که اضافت کرده شود بسوے عروس۔ وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا۔ کسیکه بخواند سورهٔ اذا وقعت
الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقة فی الصحاح فاقة درویشی و حاجتمند شدن۔ وکان ابن مسعود یأمر بناته
یقرأن بها فی کل لیلة۔ و بود ابن مسعود که می فرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بدانکه شارع
ترغیب کرده به بعضے عبادات که موثر و نافع اند در امور دنیویه نیز که حصول آنها مراد معین ست و دین تا بدو
تقدیر مشغول باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این حدیث حجت ست بر آن عبادات حجت آن بعضی ست
به محبت کسیکه آورده است آنها را زیرا که حب شئی حبلی ست و این حجت ست امتنان وے تعالی بقول خود
امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون زیرا که مرغوب و پسندیده اند۔ رواهما البیهقی۔ روایت کرد این دو حدیث را بیهقی
فی شعب الایمان وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب هذه السورة۔ بود آنحضرت
که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربک الاعلی است گفته اند که دوست میداشت از جهت قول حق
سبحانه است ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی که شهادت ست بر حقانیت قرآن در ورست بودن مشرکان
داخل کتاب۔ رواه احمد۔ وعن عبد الله بن عمرو قال اتی رجل النبی۔ گفت آمد مردے به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فقال اقرئنی پس گفت آنمرد بخوان مرا یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت۔ اقرأ ثلاثا من ذوات الرا
بخوان سه سوره از سورتها که هست بالر و آن پنج سوره اند و دیگر ذوات الرا یعنی بلفظ ثلاثا نیست
یعنی ازان سورتها که مصدر اند بالر و بجای الم را نیز داخل میشود۔ فقال۔ پس گفت آنمرد و اعتذار از عدم
قرأت این سوره۔ کبرت سنی۔ بزرگ شد سال عمر من۔ و اشتد قلبی و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت
و غلظ لسانی۔ و درشت و سطبر شد زبان من۔ قال فاقرأ ثلاثا من ذوات حم۔ پس گفت آنحضرت بخوان سه سوره
ازان که حم هست در اول وے۔ فقال مثل مقالته پس گفت آنمرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتذار۔ قال الرجل
گفت آنمرد۔ یا رسول الله اقرئنی سورة جامعة۔ بخوان مرا سورهٔ را که فراهم آرنده است همه مطالب دنیا و آخرت
را و ثواب و عقاب را باختصار۔ فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها۔ پس خوانانید آنمرد را
آنحضرت سورهٔ اذا زلزلت الارض تا آنکه فارغ شد ازان یعنی تا آخر وے خواند که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن
یعمل مثقال ذرة شرا یره و جامعیت آنمرد همین است و همینجاست فقال الرجل والذی بعثک بالحق لا ازید علیها ابدا۔
پس گفت آنمرد سوگند بآن خدائی که فرستاده است ترا براستی زیاده نکنم بر این مقرر هیچ چیزے را همیشه و ر

الفاظ و نصیحت و عمل تم او بر الرجل ـ پس تر پشت داد و رفت آن مرد فقال رسول اللہ ـ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم افلح الرویجل مرتین ـ رستگار شد و فیروز رسید یافت این شخص دو بار و رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل ست بمعنی پیادہ یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم ست یا تعطف ـ رواہ احمد وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیۃ فی کل یوم ـ آیا نمیتواند یکی از شما کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز و التزام کند بران با وجود موانع و اشغال دیگر یعنی از ہر کس نمی آید ـ قالوا ومن یستطیع ان یقرأ الف آیۃ فی کل یوم ـ گفتند صحابہ کیست کہ بتواند کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز ـ قال ـ گفت آنحضرت الا یستطیع احدکم ان یقرأ الہکم التکاثر ـ گفت آنحضرت آیا نمیتواند یکی از شما کہ بخواند سورۃ الہکم التکاثر یعنی اگر این سورہ را بخواند ثواب خواندن ہزار آیت بیابد و سر این عدد موکول بعلم شارع ست و ہمچنین سر اعدادیکہ در احکام شرع دار دست حقیقت آن از غیر شارع کسی نداند ـ رواہ البیہقی فی شعب الایمان ـ وعن سعید بن المسیب مرویست از سعید بن المسیب کہ از کبار تابعین ست مرسلا بطریق ارسال عن النبی ـ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال ـ گفت آنحضرت من قرأ ـ کسیکہ بخواند قل ہو اللہ احد عشر مرات ـ دہ بار ـ بنی لہ قصر فی الجنۃ ـ بنا کردہ شود برای وی کوشکی در بہشت ومن قرأہا عشرین مرۃ بنی لہ قصران فی الجنۃ ـ وکسیکہ بخواند آنرا بیست بار بنا کردہ شود برای وی دو کوشک در بہشت ـ ومن قرأہا ثلثین مرۃ بنی لہ ثلثۃ قصور فی الجنۃ ـ وکسیکہ بخواند آنرا سی بار بنا کردہ شود برای وی سہ قصر در بہشت ـ فقال ـ پس گفت عمر بن الخطاب واللہ یا رسول اللہ اذا لنکثرن قصورنا ـ اکنون چون ثواب خواندن این سورہ ہمچنین ست ہر آئینہ بسیار بخوانیم این سورہ را و بسیار میگردانیم بسبب خواندن آن قصرہای خود را ـ فقال رسول اللہ ـ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اللہ اوسع من ذلک ـ خدا فراخ تر ست ازان یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل وی اوسع است پس تعجب مکن و دور مپندار آنرا کذا قال الطیبی و ظاہر آنست کہ مقصود عمر رضی اللہ عنہ اظہار میل و رغبت و تکثیر این ثواب جزیل بازین عمل قلیل ست نہ تعجب و استبعاد چنانکہ ظاہر قول وی اذا لنکثرن دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد کہ ثواب خدا و فضل وی وسیع تر ازان ست پس رغبت کنید و براہ تعجب شروید ہم در ذہن آدمی نیز تعجبی ازان ہست و جواب نفی آن نیز متضمن ست اما اقتصار بران و حمل استبعاد بران چنانکہ طیبی گفتہ خوب نیست و پوشیدہ نماند کہ عبارت مطلق ست کہ یکبار در عمر بخواند یا ہر روز و ہر ساعت و اللہ اعلم و فضلہ اوسع ـ رواہ الدارمی ـ وعن الحسن مرسلا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ـ روایت ست از حسن بصری بطریق ارسال کہ آنحضرت گفت ـ من قرأ فی لیلۃ مائۃ آیۃ لم یحاجہ القرآن تلک اللیلۃ ـ کسیکہ بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن دران شب یعنی قرآن خصم نشود مر کسی را کہ نخواند او را بملازمت وی نکند پس این قدر کہ صد آیت ست دفع خصومت قرآن و ادای حق وی

آن زیرا که پیوستگی قرآن سخت تر است در گریختن و بیرون آمدن از سینه‌ها از مردان از چهارپایها که اگر نه بندند چهارپایان را
تا نکنند بگریزند و بیرون آیند. متفق علیه. و زاد مسلم بعقلها. و زیاده کرده است مسلم در روایت خود لفظ بعقلها را و معنی آن معلوم شد
وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلة. نیست
حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده بپای بند. ان عاهد
علیها امسکها. اگر محافظت کند بر آن نگاه دارد آنها را. وان اطلقها ذهبت. واگر رها کند شتران را میروند آن شتران
و میگریزند. متفق علیه. وعن جندب بضم دال و فتح آن. بن عبد الله صحابی است و گاهی جندب بن سفیان
نیز میگویند نسبت بجد، بجلی بفتح باء و لام و بقاف نیز میگویند، بکوفه بود پس از آن انتقال کرده به بصره آمد
روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت علیه
قلوبکم. بخوانید قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد به قرآن دلهای شما و ذوق قرأت و نشاط و سرور حاصل باشد
فاذا اختلفتم. پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب. فقوموا عنه. پس برخیزید
از خواندن قرآن در ملالت و بیهوده مخوانید اما اینجا نکته‌ایست که مرد را باید که عادت کند و جهد نماید نفس
را ریاضت فرماید تا بکثرت قرأت ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاملان و آسوده دلان که اهتمام دارند و ریاضت نموده
شده ملول نشوند مگر آنکه باشد که در قرأت ... از قرآن ملول گردد و دیگری ده ختم بیک روز میخواند چنانکه اسلاف
ملالت راه نیابد و بالله التوفیق. و در معنی این اختلاف بقیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است. متفق علیه
وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی. روایت است از قتاده که از مشاهیر تابعین است که پرسیده
شد انس را که چگونه بود قرأت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا. گفت انس بود قرأت آنحضرت خداوند
مد یعنی دراز و ممدود، و در روایتی کانت مدا بلفظ مصدر آن نیز بهمین معنی است و در صحیح البخاری است که کان یمد مدا بود
که آنحضرت مد می‌کرد در قرآن ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحیم یمد. در حالی که مد میکند ببسم الله
یعنی در لفظ الله و یمد و مد میکند بالرحمن یعنی در میم وی. و یمد بالرحیم یعنی در حاء وی و مراد از مد آنجا
آنکه مراد باینجا اصلی است که آن را طبیعی گویند بجهت بودن وی لازم ذات حروف مد طبیعی وی چنانکه الف
و واو و یاء در قال و قیل و یقول اصل نشود این مد با تمام حرکات یا خبری از اشباع مقدار الف یا کمتر از آن زیرا که اگر
چنین خوانده نشود و تمام نشود تلفظ باین حروف و حروف متعارف که بحث کرده شود از آن نزد ارباب صناعت مد فرعیست
و او زیاده بسبب است سکون و همزه که بعد ازین حروف واقع شود و سکون یا بجهت ادغام باشد چنانچه دابة و لا الضالین
یا بی ادغام چنانچه در حروف مقطعه واقع است در اوائل سور مثل الف لام میم کاف صاد نون قاف و سکون گاهی بجهت
وقف عارض میگردد مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه مانند السماء و السوء و جیء

احب ان اسمعہ من غیری۔ گفت آنحضرت من دوست می دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گویا حکمت دران ست کہ در استماع از غیر فہم معانی و ملاحظہ آن وتدبر دران اتم و اکمل ست و گویا از غیب مے آید بر مثال تلقی کلام از شجرہ موسی واللہ اعلم ابن مسعود مے گوید۔ فقرأت سورۃ النساء پس شروع کردم در خواندن سورۃ نساء یعنی اتیت منہا الایۃ تا آنکہ آمدم و رسیدم باین آیت کہ فکیف اذا جئنا من کل امۃ بشہید وجئنا بک علی ھؤلاء شہیدا یعنی آیت این ست کہ پروردگار عالم میفرماید پس چگونہ باشد حال این کافران وقتیکہ بیاریم از ہر امت گواہی را کہ گواہی دہد یعنی پیغمبران بر ایشان بفساد عقائد و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا اے محمد گواہ این پیغمبران کہ گواہی دہی بصدق ایشان درین گواہی یا گواہی دہی بر امت خود کہ ایشان گواہی خواہند داد بر امتان دیگر مقصود تہویل روز قیامت ست کہ عجب روزی سخت ست کہ امتان را خواہند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواہی خواہند داد و ابن مسعود میگوید چون این آیت برخواندم۔ قال۔ گفت آنحضرت حسبک الان۔ بس ست ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر مخوان۔ فالتفت الیہ۔ پس روے گردانیدم بسوے آنحضرت و دیدم۔ فاذا عیناہ تذرفان۔ پس ناگاہ ہر دو چشم آنحضرت اشک میریختند و اشک میرواند و این از بہر بکاے آنحضرت از تصور ہول قیامت و سختی احوال مردم بود بجہت نہایت رافت و رحمت و شفقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاتہم۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب۔ گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی بود و یکی از ان شش تن بود کہ یاد گرفتہ بودند قرآن را در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقرأ صحابہ بود و او را سید القراء گفتند و ان حضرت او را سید الانصار گفت و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین میخواند آنحضرت او را گفت کہ ان اللہ امرنی ان اقرأ علیک القرآن۔ بدرستیکہ خداے تعالی امر کردہ است مرا کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب اللہ سمانی لک۔ آیا خدا نام برد مرا یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من انجا مذکور شد این را از جہت شکست نفس و گمان خود گفت تعجبا و استغرابا کہ این لائق این مقام نیست یا از نہایت شوق و لذت گفت کہ این چہ تشریف و اکرام ست کہ میکنی۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرے نام ترا برد و ترا بنام خواند۔ قال۔ باز گفت ابی بن کعب بطلب زیادتی و تعجب بجہت تقریر و تحقیق حال خود۔ وقد ذکرت عند رب العلمین۔ آیا بتحقیق ذکر کردہ شدم من نزد پروردگار جہانیان۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرے ذکر کردہ شدی تو نزد پروردگار۔ فذرفت عیناہ۔ پس اشک ریخت ہر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریہ شادی ست کہ نزد لطف محبوب و حصول وصال مے آید و بحقیقت خون از راہ چشم بیرون رود۔ وفی روایۃ۔ و در روایتی آنچنین آمدہ کہ چون سورۃ لم یکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آنحضرت بابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امرنی ان اقرأ علیک۔ بدرستیکہ خداے تعالی امر کردہ مرا کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی۔ وقد سمانی۔ آیا بتحقیق

نام برد مرا خدا - قال نعم ۔ گفت آنحضرت آرے - فبکی متفق علیہ ۔ و در حدیث استحباب قرأت است بر حذاق و اہل علم
و فضل اگرچہ قاری افضل باشد از مقرو علیہ و بحقیقت قرائت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برسے قرأت تعلیم و املا بود
کہ تا یاد گیرد آنرا از دہن مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود ابی مقدم بر قرائے صحابہ نص مود آنحضرت صلعم اقرأکم ابی
و تحقیق امر کرد او را بدانکہ بعدے قوی از کبرائے تابعین و در وجہ تخصیص این سورہ گفتہ اند کہ این سورہ با وجازت
جامع ست مر قواعد کثیرہ از اصول دین و مہمات آنرا در وعد و وعید و اخلاص و تطہیر قلوب کذا قال الطیبی واللہ اعلم
بالاسرار ۔ و عن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو ۔ نہی کرد آنحضرت
از آنکہ سفر کردہ شود و ہمراہ بردہ شود مصحف بسوے زمین کافران کہ دشمنان دین اند اگر گفتہ شود کہ مصحف نبود در زمان
آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت شدہ جوابش آن ست اگرچہ تمام قرآن در مصحف نوشتہ نشدہ
بود و لیکن آنچہ نازل میشد ہر کس برائے خود در صحیفہ می نوشت و نگاہ میداشت یا این اخبار بغیب ست از آنچہ بعد از
زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفتہ اند کہ مراد بقرآن مصحف نیست بلکہ مراد بعض قرآن ست کہ ہر کس از صحابہ یاد داشت
و نہی از رفتن آنجماعت ست کہ نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بزمین عدو تا کشتہ نشوند و ضائع نگردد آن قدر
از قرآن کہ نزد او ست اگر گفتہ شود کہ بتحقیق ثابت شدہ است کہ حفاظ قرآن از صحابہ سفر میکردند با وجود نہی چیست
وارد رفتن ایشان جوابش آن ست کہ شاید نہی از انفراد ایشان بسفر باشد و ہمراہی عسکر عظیم نیست بآں کہ
ایشان واللہ اعلم متفق علیہ و فی روایۃ لمسلم ۔ و در روایتے مر مسلم را چنین آمدہ کہ ۔ لاتسافروا بالقرآن سفر مکنید
بقرآن ۔ فانی لا آمن ان ینالہ العدو ۔ پس بدرستیکہ من ایمن نیستم از آنکہ بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و اہانت کنند
بدان و ضائع سازند آن را

الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری ۔ قال جلست فی عصابۃ من ضعفاء المہاجرین ۔ گفت ابو سعید
خدری نشستم من در جماعت از ضعفاے و فقیران مہاجران و عصابہ بکسر جماعت را گویند از مردم ما بین عشرہ تا چہل
وان بعضہم لیستتر ببعض من العری ۔ و بدرستیکہ بعضی از ایشان ہر آئینہ پوشیدہ میشد ببعضی از جہت برہنگی و بی کی
و عری بضم عین و سکون را برہنگی ست و بیان فقر و احتیاج ایشان ست کہ جامہ درست بر تن نداشتند و باین جہت …
بگیر یکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد ۔ وقارئ یقرأ علینا ۔ و قارئ میخواند قرآن را بر ما ۔ اذ جاء رسول اللہ
ناگاہ آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما ۔ فلما قام رسول اللہ پس ہرگاہ کہ ایستاد پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم سکت القاری خاموش گشت قاری کہ قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت قاری …
آنحضرت بر ما اینجا مفہوم میشود کہ سلام بر قاری قرآن مکروہ ست چنانکہ در فقہ مذکور ست و گفتہ اند اگر کسے سلام کند
جواب آن لازم نیست ۔ قال ما کنتم تصنعون ۔ گفت آنحضرت و پرسید چہ میکردید شما اگرچہ آنحضرت …

نشینید استفہام بر حقیقت خود ست و الامقصود توطیہ و تمہید بشارت ست کہ با ایشان داد۔ قلنا گفتیم ما۔ کنا نستمع
الی کتاب اللہ تعالیٰ ۔ بودیم ما کہ گوش مید اشتیم بسوے کتاب خداے تعالیٰ ۔ فقال پس گفت آنحضرت ۔ الحمد للہ الذی
جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معہم ۔ حمد خدای راست کہ پیدا کرد از امت من کسی را کہ امر کردہ شدہ ام من کہ صبر فرمایم
نفس خود را با ایشان و نشینم در ایشان اشارت ست بقول خداوند تعالے واصبر نفسک مع الذین یدعون ربہم الآیۃ
گفت ابو سعید خدری رضی نجلس وسطنا ۔ پس نشست آنحضرت میان ما وسط یکون بین میان و بجز یکی میانہ لتعدل
نفسہ فینا ۔ تا برابر گرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما ۔ ثم قال بیدہ ہکذا ۔ پس اشارت کرد بدست
مبارک خود کہ ہمچنین نشینید یعنی حلقہ زدہ نشینید فتحلقوا ۔ پس حلقہ زدہ نشستند صحابہ ۔ و برزت وجوہہم لہ و بیرون
آمد از صف و ظاہر گشت روی ہای ایشان مر آنحضرت را ۔ فقال ابشروا یا معاشر صعالیک المہاجرین پس گفت
آنحضرت شاد و خوش باشید اے گروہ فقراے مہاجرین صعالیک جمع صعلوک یعنی فقیر کہ مال ندارد چنانکہ
مما لیک جمع مملوک ۔ بالنور التام یوم القیمۃ ۔ بشارت باد مر شمارا بروشنائی تمام روز قیامت تلمیح ست بقول حق
سبحانہ نورہم یسعیٰ بین ایدیہم و بایمانہم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا ۔ تدخلون الجنۃ قبل اغنیاء الناس بنصف یوم
می در آیید شما بہشت را پیش از مردم تونگر بہ نیم روز ۔ و ذلک خمسمائۃ عام ۔ و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا ست
چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و ان یوما عند ربک کالف سنۃ مما تعدون و مراد اغنیاے شاکر و فقراے صابر
یعنی اغنیا فرضاً اگرچہ فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب چنانکہ حدیث دیگر بران دلالت دارد ولیکن با وجود
آن این سبقت فقرا را حاصل ست و ظاہر این حدیث دران ست کہ این فضیلت و سبقت مخصوص بفقراے
مہاجرین باشد ولیکن چون علت فقر ست و آن مشترک ست میان سائر فقرا حکم ہمہ یکی باشد و در حدیثے بلفظ
اطلاق نیز آمدہ است کہ یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام درین در باب فضل فقرا بیاید ان شاء اللہ تعالے
رواہ ابو داؤد ۔ وعن البراء بن عازب ۔ صحابی مشہور ست اول مشاہد او خندق ست و پیش ازوے صغیر
بود وے از تابعان امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ است حاضر شد با وے در جمل و صفین و نہروان و مات فی زمن مصعب
بن الزبیر ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زینوا القرآن باصواتکم ۔ بیارائید قرارت قرآن را بخوشی
آوازہاے خود زیرا کہ این جاذب کنندہ ترست در دل و سخت ترست از روے تاثیر دران و رقت پیدا کنندہ
ست شنوندگان را بعضی مشائخ گفتہ اند کہ غنا در حد ذات خود باطل ست ولیکن می آرد حق را چون در نفس
مریدان در بدایت حال حق بتنگی و ضرور در مے آید با غنا فرح میکند تا آسانی و برغبت در آید بمثال دارو ے
تلخ نافع کہ آن را با قند در ہم کردانیدہ در باطن در آرند و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب ست و بعضی گفتہ اند
کہ این عبارت محمول بر قلب ست و اصل این ست کہ زینوا اصواتکم بالقرآن و گویا قائل این سخن ادب نگاہداشتہ

وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب. وعن صهیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. گفت صهیب
رومی که از فقرای صحابه و عظمای ایشان ست و مناقب او بسیار ست که گفت آن حضرت. ما آمن بالقرآن من
استحل محارمه. ایمان نیاورده بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال گردانید حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات
و مناهی آن کرد حق ایمان آوردن آن ست که عمل کند چنانکه حق محبت آن ست که متابعت کند. رواه الترمذی
وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی. روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی ست که نیست
اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی رواة وی. وعن اللیث بن سعد. روایت ست از لیث بن سعد که فقیه
تابعی ست و امام اهل مصر. عن ابن ابی ملیکة. بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است و از مشاهیر علمای
تابعین ست سی صحابه را دریافته و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر. عن یعلی. بفتح تحتانیه و سکون
مهمله و فتح لام. بن مملک. بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است. انه سأل
ام سلمة عن قراءة النبی. که وی پرسید ام سلمه را از قرأت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بچه کیفیت میخواند. فاذا هی تنعت
قراءة مفسرة. پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیغمبر را گشاده و روشن. حرفا حرفا
حرف بعد از حرف جدا جدا. رواه الترمذی وابو داود والنسائی. وعن ابن جریج. بضم جیم اولی و فتح را
نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج از ائمه دین و اعلام علما ست و از تبع تابعین ست و پدرش از تابعین
و وی اعلم و اوثق از پدر ست. عن ابن ابی ملیکة عن ام سلمة قالت کان رسول الله. گفت ام سلمه بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقطع قراءته. تقطیع می کرد قرأت خود را و تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا
خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل ست و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلقی بما قبل داشته
باشد. یقول. میگفت و میخواند آنحضرت. الحمد لله رب العالمین ثم یقف. پس تر وقف میکرد و می ایستاد.
ثم یقول. پس تر میگفت. الرحمن الرحیم ثم یقف. پس تر وقف میکرد و میگفت. مالک یوم الدین. تا آخر
سوره و بقواعد مقرره در باب قرأت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح ست ولیکن اگر بر وی
وقفی باشد و ثمن و اتباعا بالسنت ست. رواه الترمذی وقال اسناده لیس بمتصل. روایت کرد این حدیث
را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان اللیث روی الحدیث عن ابن ابی ملیکة عن یعلی بن مملک
عن ام سلمة. چنانکه در اثنای حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بی واسطه سماع ندارد. وحدیث
اللیث اصح. و حدیث لیث که متصل است صحیح تر ست

الفصل الثالث. عن جابر رضی الله عنه قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نقرأ القرآن
گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآن را. وفینا الاعرابی والعجمی. و در میان

باید دیان بصر افشین و عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرأت ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبهٔ قرأت
عربان فصیح نبوده باشد با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجویز کرده و تقریر و تحسین نموده۔ فقال پس گفت۔ اقرؤا فکل
حسن بخوانید قرآن را پس همه نیکوست یعنی صحیح که یکی از شما بخواند عرب و عجم و مقصود وے صلی اللہ علیہ وسلم
رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصاے رعایت تجوید بمرتبهٔ نهایت ست و تنبیه بر تحریص حسبه و اخلاص در عمل بوجه الله
و تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایة کوشند زیرا که استقصا در
اهتمام شائے با مسابله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اعتنا ثانی با مسابله در اول ضرر ندارد چنانکه
فرموده۔ و سیجئ اقوام یقیمونه۔ و زود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست گردانند قرآن را
برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القدح۔ چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف و سکون دال
تیر ناتراشیده و حیله یا و یکانهاد نام او یتعجلونه۔ زود میطلبند اجرت آنرا درین جهان۔ ولا یتأجلونه۔ و
بمهلت نمی طلبند ثواب آنرا در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا می فروشند۔ رواه ابو داود
والبیهقی فی شعب الایمان۔ و عن حذیفة رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرؤا القرآن بلحون
العرب واصواتها۔ روایت ست از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول اللہ صلعم ست و نیز واقف علم
منافقان ست گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحنهاے عرب و خوش آوازی ایشان فی الصراح لحن آواز در آواز را
گردانیدن و لحن در قرأت طرب کردن بدان فلان الحن ست نیکوتر ست از روے خواندن بدان و مراد بلحون
عرب تحسین صوت و تطریب ست بی تکلف در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرأت ایشان
مشاهده میشود۔ و ایاکم و لحون اهل العشق و لحون اهل الکتابین۔ و دور دارید خود را از لحنهاے اهل عشق و لحنها
اهل دو کتاب که توریت و انجیل ست و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در منانه و فسا و محاوره ایشان در اشعار
از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخواندند یهود و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن
و تشبیه اهل العشق با اهل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف ست و صحیح نیست۔ و سیجئ بعدی قوم یرجعون
بالقرآن ترجیع الغناء والنوح۔ و زود باشد که بیایند پس از من گروهے که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود
و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و فوح بفتح نوحه در ماتم کردن۔ لا یجاوز حناجرهم۔ نمیگذرد قرآن از
گلوهاے ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمعبد قبول نمی رسد۔ مفتونة قلوبهم۔ در فتنه و بلا انداخته شده است
دلهاے ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را۔ و قلوب الذین یعجبهم شأنهم۔ مفتون و مبتلاست دلها
آن کسانیکه خوش مے آید ایشان را حال ایشان۔ رواه البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه
و عن البراء بن عازب قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم میگفت

میگفت حسنوا القرآن باصواتکم۔ نیکو گردانید قرآن را بآوازہای خود۔ فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا۔ زیرا که آواز خوب زیاده میکند قرآن را حسن۔ رواه الدارمی۔ وعن طاؤس مرسلا۔ روایت است از طاؤس یمانی که از مشاہیر تابعین ست و در صحبت ابن عباس بود و بطریق ارسال۔ قال۔ گفت سئل النبی۔ پرسیده شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن۔ کدام یکی از آدمیان خوش آوازتر ست به قرآن قال۔ گفت آنحضرت من اذا سمعته یقرأ۔ خوش آوازترین مردم بقرآن کسی ست که چون بشنوی او را که میخواند قرآن را۔ رأیت انه یخشی اللہ۔ بینی او را که میترسد از خدا۔ و گمان بری تو که وی میترسد و ہیبت دارد از خدا۔ قال طاؤس وکان طلق کذلک۔ گفت طاؤس و بود طلق بفتح طای مہملہ و سکون لام که یکی از تابعین ست همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت و ہیبت پیدا بود۔ رواه الدارمی۔ وعن عبیدة۔ بفتح عین و کسر موحده۔ الملیکی بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه و الملیکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی ست۔ وکانت له صحبة مع رسول اللہ۔ و بود مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مر او را صحبت ست و در بعضے نسخ بجای کلمه مع۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بر این نسخه این حدیث مرفوع ست و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته۔ یا اهل القرآن لا توسدوا القرآن۔ ای اهل قرآن نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بدان کنایت ست از تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قرآن بحقوق آن۔ واتلوه حق تلاوته من آناء اللیل والنهار۔ و بخوانید قرآن را و بورد سازید آن را در ساعات شب و روز۔ وافشوه۔ و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را باسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گردد میان مردم۔ وتغنوه۔ و تغنی کنید بقرآن بمعنی که گذشت۔ وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون۔ و تامل کنید در معانی آن و بر وید در دنبال آنچه در وست از معانی و احکام بتامل و تعمل باشید آنکه رستگار شوید و فیروزی یابید۔ ولا تعجلوا ثوابه۔ و شتاب نه طلبید در دنیا پاداش آن را و نگردانید او را از حظوظ این جهان۔ فان له ثوابا۔ زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم ست در آن جهان۔ رواه البیہقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده لیکن در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی مرفوع۔

باب

این نیز بابیست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القراءات وجمع القرآن۔ و ظاہر مراد باختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات اوست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد۔

الفصل الاول۔ عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه قال سمعت هشام ابن حکیم بن حزام۔ بکسر حای مهمله و تخفیف زای صحابی ست اسلام آورد روز فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر...

برادر زادہ ام المومنین خدیجہ است رضی اللہ عنہا گفت عمر بن الخطاب شنیدم ہشام بن حکیم را یقرأ سورۃ الفرقان۔
میخواند سورۂ فرقان را علی غیر ما اقرؤہا۔ بر وجہ مغایر آنچہ میخواندم من آن سورہ را۔ وکان رسول اللہ۔ و بود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم اقرأنیہا۔ خوانانیدہ بود مرا آن سورہ را۔ فکدت ان اعجل علیہ۔ پس چون آنچہ من میخواندم آنحضرت
خوانانیدہ بود و وے مخالف آن میخواند نزدیک بودم من کہ شتابی کنم بروے یعنی در انکار و رد وے و غضب کنم بروے
ثم امہلتہ۔ پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف۔ تا آنکہ برگشت وے از قرأت و تمام کرد
ثم لببتہ بردائہ۔ پس در انداختم ردای او را در گردن او و کشیدم او را در صراح لبیب گریبان گرفتن و کشیدن
در خصومت و لبب و لبہ بمعنی پیش سینہ کہ آنجا ذبح می کنند۔ فجئت بہ رسول اللہ۔ پس آوردم من او را نزد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ انی سمعت ہذا یقرأ سورۃ الفرقان علی غیر ما اقرأتنیہا۔ بدرستیکہ
من شنیدم این را کہ میخواند سورۂ فرقان را بغیر وجہی کہ خوانانیدہ تو مرا آن سورہ را۔ فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آنحضرت۔ ارسلہ۔ بگذار او را۔ باز ہشام فرمود۔ اقرأ۔ بخوان۔ فقرأ القرأۃ
التی سمعتہ یقرأ۔ پس خواند ہشام آن قرأت را کہ شنیدہ بودم من او را کہ میخواند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ہکذا انزلت۔ پس گفت آنحضرت ہمچنین فرو فرستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی اقرأ۔
پس گفت آنحضرت مرا بخوان۔ فقرأت۔ پس خواندم من چنانکہ یاد داشتم۔ فقال ہکذا انزلت۔ پس اینجا
نیز گفت ہمچنین فرو فرستادہ شدہ است این سورہ۔ پس چون فرمود کہ ہکذا انزلت گفت۔ ان ہذا القرآن
انزلت علی سبعۃ احرف۔ بدرستیکہ این قرآن فرو فرستادہ شدہ است بر ہفت حرف مراد ہفت قرأت یا ہفت
لغت است و تحقیق این در کتاب الاصل گذشتہ است۔ فاقرؤا ما تیسر منہ۔ پس بخوانید ہر چہ آسان باشد از قرآن
و ہر چہ خوش آید شما را۔ متفق علیہ واللفظ لمسلم۔ وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ۔ گفت عبد اللہ بن مسعود
شنیدم مردے را کہ خواند یعنی یک قرأت۔ وسمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ خلافہا۔ و شنیدم آنحضرت را کہ
میخواند مخالف آن قرأت را کہ خواند آن مرد۔ فجئت بہ النبی۔ پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فاخبرتہ۔ پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال۔ فعرفت فی وجہہ الکراہیۃ۔ پس شناختم من در روئے مبارک
آنحضرت ناخوشی را از جہت جدال و خلاف۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ کلاکما محسن۔ ہر دو شما نیکو خوانندہ اید
فلا تختلفوا۔ پس مختلف نشوید۔ فان من کان قبلکم اختلفوا فہلکوا۔ پس بدرستیکہ کسانیکہ بودند پیش از شما اختلاف کردند
پس ہلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوہ قرأت ست کہ فرو فرستادہ شدہ است قرآن بران و قرأت
ہمہ حق اند ہیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنہا انکار کند انکار از قرآن کردہ باشد ولیکن قرأت بعضی متواتر
اند و بعضے آحاد و چنانکہ احادیث متواتر ہمین ہفت قرأت است کہ خوانندہ بعضی دیگر قرأت آحاد

و تخصیص بہر قرائے از قراء سبعہ خصوصیتی بجہت اختیار او آن را و بیشتر آمدن او بدان روایت است ـ رواه البخاری ـ و عن
اُبَیِّ بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس در آمد مردے در
حالیکہ نماز می کرد فقرأ قراءة انکرتها علیه پس خواند آن مرد قرائتی را کہ انکار کردم من آن قرائت را بروی ثم دخل
آخر فقرأ قراءة سوى قراءة صاحبه پس در آمد مردے دیگر پس خواند قرائتی را غیر قرائت آن یار خود تا اینجا
قرائت شنیده ای شنیده بود و لہذا او نیز بروی انکار نمود ـ فلما قضینا الصلاة دخلنا جمیعا علی رسول الله ـ پس وقتیکہ
تمام کردیم نماز را در آمدیم ہمہ بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ـ و در بعض نسخ فلما قضینا بلفظ تثنیہ یعنی وقتیکہ تمام کردند
آن دو مرد نماز را ـ فقلت ان هذا قرأ قراءة انکرتها علیه پس گفتم من کہ این مرد خواند قرائتی را کہ انکار کردم من بروی
و دخل آخر فقرأ سوى قراءة صاحبه ـ و در آمد مردے دیگر پس خواند غیر قرائت یار خود ـ فامرهما النبی پس فرمود آن
دو مرد را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز بخوانید ـ فقرآ ـ پس خواندند آن دو مرد ـ فحسن شأنهما پس تحسین کرد
آن حضرت حال آن ہر دو مرد را و مقرر داشت قرائت ہر دو را ـ فسقط فی نفسی من التکذیب ـ پس افتاد در دل
من از تکذیب و انکار از جہت تحسین و تقریر آنحضرت ہر دو قرائت را بگمان آنکہ کلام خدا یکی باید کہ بر یک وجہ باشد
ہر کسی ہر طوریکہ خواند چون روا باشد ـ ولا اذ کنت فی الجاهلیة ـ و نبود این تکذیب و انکار وقتیکہ بودم در جاہلیت
این مبالغہ است از جہت آنکہ در جاہلیت غافل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود و عظیم نمی نمود
بعد از حصول الیقین و معرفت عظیم نمود ـ فلما رأى رسول الله ـ پس ہنگامیکہ دید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ما قد غشینی ـ چیزیکہ پوشیده و در گرفتہ بود مرا از وسواس شیطان کہ سبب تکذیب و انکار آورد ـ ضرب فی صدری
زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینہ من بجہت تصرف کردن در ازالہ وسواس و انکار ـ ففضت عرقا
پس روان شد از من عرق و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گردد و فضت بکسر بسکون ضاد ـ و کانما انظر الی الله
فرقا و چنان شدم گویا کہ می بینم بسوے خدا از خوف فرق بفتح فا و را ترسیدن ـ فقال لی پس گفت آنحضرت مرا
یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن علی حرف ـ فرستاده شد یا فرستاد اللہ تعالی وحی بسوے من کہ بخوانم یا کہ بخوان
قرآن را بر یک حرف ارسل بلفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است و اقرا بلفظ متکلم و امر ہر دو آمده دیدم کہ قرائت
را بر یک حرف تنگ خواہد شد بر امت ـ فرددت الیه ان هون علی امتی ـ پس مراجعت کردم بدرگاه حق سبحانه کہ آسان
گردان کار قرائت را بر امت من و توسعہ کن بر ایشان ـ فرد ـ پس رد کرد یعنی باز گردید حق تعالی و جواب داد و
فرستاد الی الثانیة ـ بسوے من بار دوم کہ اقرأه علی حرفین ـ بخوان قرآن را بر دو حرف ـ فرددت الیه ـ
پس مراجعت کردم بسوے وے تعالی دیگر بار ـ ان هون علی امتی ـ کہ آسان گردان بر امت من و توسعہ
کن ـ فرد الی الثالثة ـ پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانه تعالی بسوے من بجواب و وحی فرستاد بسوے من

که مراد اند بحروف متفق علیه
الفصل الثانی- عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال- گفت
ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت جبرئیل را پس گفت- یا جبرئیل انی بعثت الی امة امیین- بدرستیکه من فرستاده شده ام
بسوی امتی که ناخوانندگانند خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز الکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال ست عجوز زن مسن را
گویند و در قاموس گفته عجوز مرد و پیر وزن پیر عجوزه بتا نیامده و اگر آمده لغت ردی غیر فصیح ست- والشیخ الکبیر- بعضی از ایشان
پیر مردی کلان سال ست والغلام والجاریة وبعضی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام وجاریه در اصل معنی کودک و دختر ست
و بر غلامان و زنان که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشان ست چنانکه فتی و فتاة میگویند زیرا که با ایشان معامله
پیران نمی کنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم یقرأ کتابا قط- وبعضی از ایشان مردی ست که نخوانده است
کتاب را هرگز اگرچه آموخته باشد علم آن و داشته باشد- قال- گفت جبرئیل- یا محمد ان القرآن انزل علی
سبعة احرف- بدرستیکه قرآن فرود فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قراءت- رواه الترمذی- وفی روایة
لاحمد ولابی داود- و در روایتی مر احمد و ابی داود را همین زیادت آمده که- قال- گفت جبرئیل- لیس منها الا شاف
کاف- نیست حرفی از ان حروف مگر آنکه وی شافی ست مر بیماری را که در سینه هاست از کفر و جهل و کافی ست
در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان- وفی روایة للنسائی- و در روایتی
مر نسائی را همچنین آمده- قال- گفت آنحضرت- ان جبرئیل ومیکائیل اتیانی- آمدند مرا- فقعد جبرئیل عن یمینی
پس نشست جبرئیل جانب راست من- ومیکائیل عن یساری- و نشست میکائیل از چپ من-
فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف- پس گفت جبرئیل ای من بخوان قرآن را در حالی که بود قراءت بر یکحرف
قال میکائیل- گفت میکائیل مر آنحضرت را- استزده- طلب زیادتی کن جبرئیل را یعنی بگو با وی که بر حرف دیگر هم بخوان
حتی بلغ سبعة احرف- تا رسید قرآن یا جبرئیل به هفت حرف را- وکل حرف شاف وکاف- و هر حرف شافی و کافی ست
و چون توسیع شد و تنگی رفت در امر قراءت و تسهیل و تیسیر پذیرفت هر قسمی از امت که مذکور شدند میتوانند خواند بخلاف
آنکه اگر تنگ میشد و بر یک حرف میماند فافهم- وعن عمران بن حصین- صحابی مشهور ست که ملائکه را می دید
و بر وی سلام میکردند و سی سال صاحب فراش بود- انه مر علی قاص یقرأ ثم یسأل- روایت می کند که وی گذشت
بر قصه خوانی که قرآن میخواند و پس از مردم سوال میکرد وقص بمعنی اعلام و اخبار ست وقاص کسیکه اخبار و قصص
می آرد وقصاص بر وعاظ نیز اطلاق میکنند- فاسترجع- پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله وانا الیه راجعون
چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بران مصیبتی ست که بدان قاص رسیده و بدان
مبتلا گشته یا ابتلای عمران بمشاهده این حالت شنیعه مصیبتی ست بدان که بوی رسیده- ثم قال سمعت رسول الله

پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - من قرأ القرآن فلیسأل اللہ بہ - کسیکہ بخواند قرآن را
پس باید کہ سوال کند خدا را بہ قرآن و بخواہد حاجت دنیویہ و دینیہ خود را از وے تعالیٰ چنانکہ اگر بآیت رحمت برسد
یا بآیت جنت آید بطلبد از وے تعالیٰ آنرا و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناہ جوید بخدا ازان یا مراد آن ست کہ دعا
کند بعد از فراغ قرأت بدعوات ماثورہ - فانہ سیجیٔ اقوام یقرؤن القرآن یسألون بہ الناس - پس بدرستیکہ
شان این ست زود باشد کہ بیایند گروہہائے کہ بخوانند قرآن را و سوال کنند بآن از مردم گدائی کنند از ایشان

رواہ احمد والترمذی

الفصل الثالث عن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست از بریدۃ اسلمی بضم موحدہ
کہ از مشاہیر صحابہ و او را سابقہ جمیلہ است از حضرت نبوت و خلفائے راشدین کہ گفت گفت آن حضرت - من
قرأ القرآن یتأکل بہ الناس - کسیکہ بخواند قرآن را بہ حیلہ کہ طلب اکل میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیلہ
طعام دنیا میگرداند - جاء یوم القیمۃ و وجہہ عظم لیس علیہ لحم - بیاید آن کس روز قیامت در حال آنکہ روئے وے
استخوان ست کہ نیست بر وے گوشت یعنی زار و نزار و خوار و بے عزت باشد - رواہ البیہقی فی شعب الایمان

وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یعرف فصل السورۃ - بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن
و فرق نہادن میان دو سورہ - حتی ینزل علیہ - تا آنکہ فرود آمد بروے بسم اللہ الرحمن الرحیم - و ظاہر حدیث
دلالت دارد بر آنکہ بسم اللہ آیتی ست از قرآن نازل برائے فصل میان دو سورہ چنانکہ مذہب ماست - رواہ ابوداؤد

وعن علقمۃ قال کنا بحمص - روایت ست از علقمہ کہ از کبار تابعین و اصحاب عبد اللہ بن مسعود ست گفت بودیم
ما بحمص بکسر حا و سکون میم کہ از بلاد شام ست - فقرأ ابن مسعود سورۃ یوسف - پس خواند عبد اللہ بن مسعود
سورۂ یوسف را - فقال رجل ما ہکذا انزلت - پس گفت مردے نہ اینچنین فرو فرستادہ شدہ است - فقال
عبد اللہ واللہ لقد قرأتہا علی عہد رسول اللہ - پس گفت ابن مسعود سوگند بخدا سوگند کہ بتحقیق خواندہ ام من آنرا در زمان
پیغمبر خدا در حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم فقال احسنت - پس گفت آنحضرت نیک خواندی - فبینا ہو یکلمہ
پس در اثنائے آنکہ آن مرد سخن میگوید ابن مسعود را اذ وجد منہ ریح الخمر - ناگاہ یافت ابن مسعود از آن مرد بوے
می وجد بلفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت ست فقال - پس گفت ابن مسعود - اتشرب الخمر وتکذب بالکتاب - آیا می نوشی شراب
را و تکذیب میکنی بکتاب خدا - فضربہ الحد - پس زد ابن مسعود او را حد - اگر [illegible] ابن مسعود [illegible]
مشہور بود و یقیناً از کتاب اللہ بود تکذیب و انکار آن کفر ست قطعاً و اگر نہ اینچنین بود [illegible]
شاذ بود اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاہر آن ست [illegible]
کرد بجہت شرب خمر - متفق علیہ - وعن زید بن ثابت - از اجلۂ فقہائے صحابہ و کاتب [illegible]

قال ارسل الیّ ابوبکر مقتل اہل الیمامۃ۔ گفت زید بن ثابت کہ فرستاد کسی را بسوی من ابابکر صدیق وطلبید مرا ہنگام
خود وقت قتل اہل یمامہ واین قتل بنی حنیفہ بود کہ کشتہ شدند در حرب مسیلمہ کذاب لعنۃ اللہ علیہ در خلافت صدیق
چنانکہ در کتاب الزکوٰۃ گذشت ودر وے بسیارے از قراے قرآن کشتہ شدند پس نشستم من نزد ابی بکر فاذا عمر
بن الخطاب عندہ۔ پس ناگاہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما۔ قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال۔ گفت ابوبکر کہ عمر آمد
نزد من پس گفت۔ ان القتل قد استحر یوم الیمامۃ بقراء القرآن۔ بدرستیکہ کشتن بتحقیق سخت وبسیار شد وگرم
شد روز یمامہ بخوانندگان قرآن وحافظان وے وضرب کار سخت را حار گویند وگفتہ اند کسانیکہ کشتہ شدند
در وے از قراء ہفتصد بود وانی اخشی ان استحر القتل بالقراء بالمواطن وبدرستیکہ من می ترسم کہ اگر
سخت شود قتل بقراء در جاہاے جنگ۔ فیذہب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن کہ ہر کس چیزے ازان
یاد دارند وانی ارے ان تامر بجمع القرآن۔ ومن مصلحت می بینم کہ تو امر کنی بجمع کردن قرآن
در مصحف۔ قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعلہ رسول اللہ۔ ابوبکر میگوید کہ گفتم من بعمر چگونہ میکنی تو ودر روایتے
کیف نفعل چگونہ می کنیم ما چیزے راکہ نکردہ است آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر ہذا واللہ خیر
پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بہتر ست وبدعت حسنہ است وبعضی بدعتہا است کہ واجب ست کردن
آن مثل تعلم صرف ونحو وبعضی مستحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشت۔ فلم یزل عمر یراجعنی
پس ہمیشہ بود عمر کہ مراجعت میکرد ومکرر می گفت کہ بباید کرد حتی شرح اللہ صدری لذلک۔ تا آنکہ کشاد
خداے تعالی سینہ مرا براے آن یعنی جمع کردن وپسند افتاد مرا راے عمر۔ ورأیت فی ذلک الذی رأی عمر
ودیدم من خیر ومصلحت دران باب آنچہ خیر ومصلحت دید عمر وراے زدم من در باب آنچہ راے زد عمر۔ قال زید قال
ابوبکر انک رجل شاب عاقل۔ گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر کہ تو مرد جوان عاقلی۔ لا نتہمک متہم نمیسازیم
ترا بدروغ ونسیان وخیانت۔ وقد کنت تکتب الوحی لرسول اللہ۔ وبہ تحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی براے پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فتتبع القرآن واجمعہ پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی وجمع کن اورا وتتبع طلب چیزے
بجستن پے در پے۔ گفت زید بن ثابت۔ فواللہ لو کلفونی نقل جبل من الجبال۔ پس بخدا سوگند اگر میفرمودند
وتکلیف می کردند مرا بردن وبرداشتن کوہے از کوہہا۔ ماکان اثقل علیّ مما امرنی بہ من جمع القرآن
نمی بود این تکلیف گرانتر بر من از آنچہ امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن وتکلیف نا باندازۂ طاقت کار
فرمودن کسی را وامر کردن بچیزے کہ مشقت ست دران۔ قال۔ گفت زید بن ثابت۔ قلت لابی بکر گفتم من ابی
بکر کیف تفعلون شیئا لم یفعلہ رسول اللہ۔ چگونہ می کنید شما چیزے راکہ نکرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قال ہو واللہ خیر۔ گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر ست۔ فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح اللہ صدری

آسان شد و آوردہ را بر یک لغت کہ اصل نزول بر آن بود اما سابق بر جمع جملہ ابوبکر صدیق بود رضی اللہ عنہ و امیر المؤمنین
علی رضی اللہ عنہ نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفتہ اند کہ اگر آن مصحف موجود شدی و مشہور گشتی
علم کثیر از آن حاصل شدی کہ معرفت ناسخ و منسوخ ست و دانا کرد وے رضی اللہ عنہ ترتیب … آنرا
بروی کار نیاوردہ اند بجہت آنکہ ہمہ عالم بر یک وجہ و بر یک نسخ باشند واللہ اعلم وعن ابن عباس قال قلت لعثمان
ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال - چہ چیز برداشت شما را برین کہ قصد کردید بسوے سورۂ انفال - وہی من المثانی
و حال آنکہ این سورہ از مثانی ست نزد شما یعنی از سبع مثانی بقول آنکہ مراد از آن سبع مثانی سورہ طوال ست کہ در اول
قرآن ست - والی براءۃ - و قصد کردید بسوے سورۂ براءت - وہی من المئین - و حال آنکہ این سورہ از
مئین ست نزد شما و مئین جمع مائۃ است بمعنی صد نام آن سورہا ست کہ ہر یکی از آنہا … بر صد آیت یا
زیادہ بر صد آیت ست یا نزدیک بآن و بعد از مئین ثوانی ست و آن سورہا کم از صد آیت … گویند کہ ثوانی
و ثوانی بعد مئین اند و مئین اوائل اینہا اند و یا از جہت آنکہ اینہا ثنی و تکرار ساختہ شوند … و بعد از آن مفصل
این چنین تقسیم و تسمیہ کردہ اند سور قرآنی را کذا ذکرہ السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت کہ انفال را
داخل شمردید کہ نام سورہای سبع طوال ست و براءت را از مئین ساختید با وجود آنکہ انفال … از مثانی ست
و بر تقدیری کہ چنین کردید پس تقسیم میان آنہا نوشتید چنانکہ گفتہ - فقرنتم بینہما - پس نزدیک کردید میان
این دو سورہ - ولم تکتبوا سطر - و ننوشتید سطر بسم اللہ الرحمن الرحیم را - و وضعتموہا فی السبع الطول -
و نہادید آنرا یعنی سورۂ انفال یا براءت را در ہفت سورۂ دراز - ما حملکم علی ذلک - چہ چیز باعث شد شما را برآنکہ
در بعضی نسخ فعلکم پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان از اینچہ حاصلش آن ست کہ در امر این
دو سورہ اشتباہ ست بوجہی کہ ہر دو یک سورہ اند در این حیثیت نہادن آنہا در سبع طول … میان آنہا
و بوجہ دیگر دو سورہ اند بنا بر این وجہ فاصلہ در میان آنہا گذاشتیم چنانکہ گفت قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس
کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مما یاتی علیہ الزمان - از آن بود کہ می آمد بروی زمان - وہو ینزل علیہ السور
ذوات العدد - و حال آنکہ آنحضرت فرود می آمد یا فرود فرستادہ می شد بروے سورتہای متعدد یا سورتہا کہ دارند آیات
متعددہ ست - وکان اذا نزل علیہ الشیٔ - و بود آنحضرت کہ چون فرود می آمد بروی چیزے از آیت - دعا بعض من کان یکتب
میخواند و می طلبید بعضی کسان را کہ می نوشتند وحی را و سورتہا را چنانکہ زید بن ثابت و غیرہ - فیقول پس میگفت - ضعوا
ضعوا ہؤلاء الآیات فی السورۃ التی یذکر فیہا کذا وکذا - بنہید و بنویسید این آیتہا را در سورۂ کہ ذکر کردہ میشود در وی چنین
و چنین - فاذا انزلت علیہ الآیۃ فیقول ضعوا ہذہ الآیۃ فی السورۃ التی یذکر فیہا کذا وکذا - پس چون فرود می آمد
بروے یک آیت پس میخواند آن کسان را و می گفت بنہید این آیت را در سورۂ کہ ذکر کردہ میشود در آن سورہ

چنین و چنین این دو فقرہ بظاہر تکرار مینماید و فرق نیست میان ہر دو مگر چنین کہ در اول آیات مذکور ست و در ثانی
آیتے و مقصود تقریب تکرار نیست۔ وکانت الانفال من اوائل ما انزلت بالمدینة۔ و بود سورۂ انفال از جملۂ اوائل
سورتہا کہ نازل شدند بمدینہ کہ در وے ذکر قصۂ بدر ست۔ وکانت براءة من آخر القرآن نزولا۔ و بود سورۂ براءت
از آخر قرآن در نزول کہ در وے ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین و مسجد حرام ست۔ وکانت قصتہا
شبیہة بقصتہا۔ و بود قصۂ انفال مانند قصۂ براءت در اعلاے کلمۂ دین و نگونسارے اعدا از مشرکین و منافقین
فقبض رسول اللہ۔ پس قبض کردہ شد و برداشتہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولم یبین لنا انہا منہا
و بیان نکرد آنحضرت برائے ما کہ این سورہ جزوے از آن سورہ است و ہر دو یک سورہ است یا ہر کدام سورہ
علیحدہ ہمین اجل ذلک قرنت بینہما۔ پس ازین جہت نزدیکی کردیم میان ہر دو سورہ۔ ولم اکتب سطر۔ و ننوشتم
سطر بسم اللہ الرحمن الرحیم و وضعتہا فی السبع الطول۔ و نہادیم مجموع ہر دو سورہ را در سبع طول ولیکن
فاصلہ در میان گذاشتیم بجہت احتمال و اشتباہ در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نکردند یا کہ
مذکور صریحا در سوال ابن عباس قران سورتین و نہ نوشتن تسمیہ است و تواند کہ مقصود ابن عباس ہمین
یک سوال باشد و ذکر قول وے وہی من المثانی وہی من المئین تقریبا یا بیان واقع باشد نہ سوال
از تقدیم و تاخیر قتال۔ رواہ احمد والترمذی و ابو داود۔ تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون اللہ
و توفیقہ تعالیٰ ست اورا

کتاب الدعوات

باید دانست کہ در قرآن و حدیث امر بدعا واقع ست و ظاہر آن ست کہ این امر برائے اباحت یا استحباب
نہ وجوب و دعا نزد نزول بلا یا نزد خوف مسنون و ماثور ست از انبیا صلوات اللہ علیہم۔ و اتباع ایشان
رحمۃ اللہ علیہم اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالیٰ و تقدس نیز آمدہ است مثل قول خلیل
صلوات اللہ وسلامہ علیہ حسبی عن سؤالی علمہ بحالی۔ شیخ ابن عطاء اللہ اسکندرے در کتاب الحکم میگوید
بسا کہ راہ نماید ایشان را ادب بترک طلب بجہت اعتماد بقسمت و اشتغال بذکر از مسئلت۔ و امام ابوالقاسم
قشیرے گفتہ کہ اختلاف کردہ اند مردم کہ دعا افضل ست یا سکوت و رضا۔ بعضے گویند کہ دعا در حد ذات خود
عبادت ست۔ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء مخ العبادة۔ و اتیان بعبادت اولی ست از ترک آن پس آن حق
خدا است اگر اجابت نشد و بندہ بحظ نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نمودہ است اگر اظہار فاقہ عبودیت
و ابوحازم اعرج گفتہ است محروم شدن از دعا سخت تر ست بر من از محروم شدن من از اجابت
و طائفہ بر آن رفتہ اند کہ سکوت و خمود بجہت جریان حکم اتم و اکمل ست و رضا بسابقہ تقدیر حق عز و علا اولیٰ

و افضل و وسطی گفته که حقیقتا آنچه رفته است و از ل بهتر ست از دعا بقدر وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد
ذکر من از سوال از من بدهم اورا بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و توسط گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد
بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد. و امام قشیری میگوید اولی آن ست که گفته شود اوقات و
احوال مختلف ست در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت ست و ادب همان ست و در بعضی احوال سکوت افضل از
دعا ست و ادب همان ست و این شناخته نمیشود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل
خود اشارتی به دعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتی به سکوت یابد سکوت اولی و گفته ست که صحیح آن ست
که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعای خویش باید که رعایت
کند حال خود را پس اگر بیابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی ست و اگر رجوع کند بدل خود و بیابد
در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعا ست درین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو
برابر ست و نیز اگر غالب در وقت علم ست پس دعا افضل ست از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت
معرفت و حال ست سکوت اولی ست و نیز صحیح ست که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حظ ست یا مر حق سبحانه را
حق ست دعا اولی ست و آنچه در وی نفس ترا حظ ست سکوت اتم ست و در خبر آمده است که بنده دعا می کند
و خدای تعالی اورا دوست می دارد پس میگوید وی تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده
مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز اورا و دیگری دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد اورا پس میگوید
یا جبرئیل برآر حاجت اورا که من کاره و دشمن دارم آواز اورا انتهی کلام القشیری و در رسالۂ تسلیة المصاب کلام درین
باب بسیط و طویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر ثمه و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت
در ضمن شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی

الفصل الاول — عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر
پیغمبری را دعائی ست مستجاب یعنی سنت الهی بران جاری ست که اذن میکند هر پیغمبری را به دعا در حق امت
خود خواه برای ایشان یا بر ایشان و مستجاب میکند آن دعا را وجوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد در پیش
جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافته در دنیا اجابت آن را - و انی اختبأت دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة - و
بدرستیکه من پوشیده و پنهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را در روز قیامت
فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا پس آن دعوت رسیدنی ست اگر خواسته است
خدا کسی را که مرده است من در حالی که شریک نمیکرد بخدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفته اگرچه
گناهگار بوده باشد و اما سائر دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف ست زیرا که

لاخیه بظهر الغیب مستجابة - دعای مرد مسلمان غائبانه مر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است - عند رأسه ملک
موکل - نزد سر وی که دعا کننده است فرشته است گماشته شده - کلما دعا لاخیه بخیر قال الملک الموکل به آمین - هرگاه که دعا میکند
مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بدان آمین - ولک بمثل - و مر تراست مانند آن و بازآمده
مثل بکسر میم و فتح مثلثه نیز روایت است و بر تقدیر مثل در حدیث تنوین است و تثنیه نیز یادت یا با ضمیر به لفظ
تثنیه نیز آمده است - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدعوا علی انفسکم - دعای
بد مکنید بر ذاتهای خود - ولا تدعوا علی اولادکم - و دعای بد مکنید بر فرزندان خود - ولا تدعوا علی اموالکم - و دعای بد مکنید
بر مالهای خود - لا توافقوا من الله ساعة یسأل فیها عطاء فیستجیب لکم - تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود
از خدا در آن ساعت چیزی پس اجابت کند حق تعالی برای شما یعنی یک ساعت است که هر چه در آن ساعت بخواهند
بیابند پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود و بر اموال خود مکنید مبادا با آن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس
پشیمان شوید این نهی مرجعت از نادانان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست
و احتمال زیان دارد - رواه مسلم وذکر حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این
لفظ است - اتق دعوة المظلوم - بپرهیز کن دعای مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا ذکر است

الفصل الثانی - عن النعمان - بضم نون و سکون عین - بن بشیر - بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است
و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود - قال - گفت - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت است یعنی مبالغه فرمود که عبادت همین دعاست که او را عبادت توان نام
کرد زیرا که بنده در وقت دعا روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی و
امید نه دارد و خوفی مگر از وی و در دعا اخلاص و حمد و شکر است و سوال و توحید و نعت و مناجات و تضرع
و تذلل و استعانت و استغاثه - ثم قرأ - پس خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت
این آیت را - وقال ربکم ادعونی استجب لکم - و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم
شد که دعا مأمور به است و مترتب میگردد بر وی اجر و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت است و در
آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین - بدرستیکه آن کسانی که بزرگی می نمایند از خود و گردن کشی میکنند از عبادت من مر انجام ست
که در آیند در دوزخ خوار و زار - و مراد بعبادت اینجا دعاست و لحوق وعید ناظر بر وجوب است و لیکن دعا
واجب نیست یا مباح است یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار است فافهم - رواه احمد والترمذی و ابوداود
والنسائی وابن ماجة - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة - دعا مغز و خلاصه عبادت است

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به پشتهای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد
از جهت حسن تفاؤل مستحب است که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتهای دست بجانب
آسمان کند و کلام درین باب در باب استسقا گذشت. وعن ابن عباس قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه
بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم. پس چون فارغ شوید از دعا بمالید بکفهای دست روی
خود را از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند بر باطن آن و دست که اشرف اعضاء است اقرب است بآنها اولی
رواه ابوداود. وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی
من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا. بدرستیکه پروردگار شما شرمناک و جواد است شرم دارد از بنده
خود چون بردارد بنده هر دو دست خود را بسوی وی که بازگرداند دستهای بنده را خالی. صفر بکسر صاد و سکون
فا خالی و اصفار تهیه است و وصف شدن او بحیا با آنکه انفعال است در باری تعالی آن از جهت
حق سبحانه باعتبار آثار و افعال است نه مبادی که انفعال باشد و انفعال است. رواه الترمذی وابوداود
والبیهقی فی الدعوات الکبیر. وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه
فی الدعاء بود آنحضرت که چون برمیداشت هر دو دست را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرود
نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را. رواه الترمذی. وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء. بود آنحضرت که دوست
میداشت دعاها را که جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت باشد و یدع ما سوی ذلک. و ترک میداد دعاها
را که نه جوامع بودند. رواه ابوداود. وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب. بدرستیکه شتابنده ترین دعا از روی اجابت دعای غائب است
مر غائب را است از جهت وجود صدق و اخلاص بجهت دوری آن از شوب تکلف و ریا. رواه الترمذی وابوداود
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال استأذنت النبی. گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فی العمرة. از برای سفر کردن بعمره. فاذن لی. پس اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد
مرا. وقال. و گفت. اشرکنا یا اخی فی دعائک. شریک گردان ما را ای برادرک در دعای خود. تصغیر درینجا
برای تعطف و تلطف است. ولا تنسانا. و فراموش مکن ما را در وقت دعا. فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا
پس گفت آنحضرت سخنی را که شادی کرد اند مرا بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین سخن
باشد که مذکور شد یا سخنی دیگر غایت آمیز زیاده برین سخن گفته باشد. رواه ابوداود والترمذی وانتهت
روایته عند قوله ولا تنسانا. و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آنحضرت ولا تنسانا و این عبارت فقال کلمة الخ

در روایت او نیست - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم - سه کس اند که
رد کرده نمیشود دعاے ایشان - الصائم حین یفطر - یکی از ان سه کس روزه دار است در هنگامی که افطار میکند -
والامام العادل - دوم بادشاه دادگستر - ودعوة المظلوم - سوم از ان دعاها که رد کرده نمیشود دعاے ستمدیده است
ظاهر عبارت آن بود که گوید والمظلوم یعنی سوم از انها که رد کرده نمیشود دعاے آنها مظلوم ست ولیکن باین اسلوب
فرمود از براے اهتمام بشان دعاے مظلوم فافهم - یرفعها الله فوق الغمام - بر میدارد دعوت مظلوم را خداے
تعالیٰ بالاے ابر کنایت ست از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است
که حق تعالیٰ پیدا کرده است غمام فوق سما چنانکه فرموده یوم تشقق السماء بالغمام - ویفتح لها ابواب السماء -
و گشاده میشود براے دعوت مظلوم درهاے آسمان ویفتح بفتح یا و ابواب بنصب نیز روایت ست یعنی میکشاید
خداے تعالیٰ براے دعوت مظلوم درهاے آسمان را - ویقول الرب - و میگوید پروردگار تعالیٰ -
وعزتی لانصرنک - به بزرگی من سوگند هر آئینه یاری میدهم ترا - ولو بعد حین - و اگرچه باشد پس از روزگار
خطاب بمظلوم ست و بکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتح ست - رواه الترمذی - وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات - سه دعا مستجابند - لا شک فیهن - نیست شک
در استجابت این سه دعا - دعوة الوالد - یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعاے نیک یا دعاے بد و دعا
والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی - ودعوة المسافر - دوم دعاے مسافر براے خود یا براے
غیر - ودعوة المظلوم - سوم دعاے مظلوم - رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه -

الفصل الثالث - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیسأل احدکم ربه حاجته کلها - باید که
بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه - حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع - تا آنکه بخواهد از وے دوال نعل
خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین و سکون عین دوال نعل - زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا - زیاده
کرده است راوے در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین ست بطریق ارسال حتی یسأله الملح -
تا آنکه سوال کند از خدا نمک و یکبار را - وحتی یسأله شسعه اذا انقطع - ابو علی دقاق گفته که از نشانهاے معرفت آنست
که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق رویت شد گفت رب ارنی
انظر الیک و چون محتاج بنانے شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر - رواه الترمذی - وعنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء - بود آنحضرت که برمیداشت هر دو دست خود را در دعا -
حتی یرے بیاض ابطیه - تا آنکه دیده میشد سفیدے هر دو بغل وے یعنی در بعضے احیان و در بعضے کمتر از ان
برمیداشت ابط بکسر همزه و سکون با و بکسر نیز آمده - وعن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم - روایت است

از سہل بن سعد ساعدی کہ صحابی مشہور ست و آخر صحابہ است کہ در مدینہ فوت شد۔ قال کان یجعل اصبعیہ حذاء منکبیہ ویدعو۔ گفت بود آنحضرت
کہ می گردانید انگشتان ہر دو دست خود را مقابل دوشہای خود و دعا می کرد و این مرتبہ توسط و اقتصاد ست در رفع یدین۔ وعن السائب
بن یزید عن ابیہ۔ سائب بن یزید کہ صحابی مشہور صغیر ست در سال دوم از ہجرت زائیدہ شد و حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش
روایت میکند از پدر خود۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا دعا فرفع یدیہ مسح وجہہ بیدیہ۔ بود آنحضرت کہ چون دعا میکرد پس
بر میداشت ہر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بہر دو دست خود پس مسح وجہ بدو دست در صورتی بود کہ دستہا را
بر میداشت و چون بر نمیداشت مسح نمیکرد ولیکن برداشتن دستہا از آداب دعاست۔ روی البیہقی الاحادیث
الثلثۃ۔ روایت کرد بیہقی این سہ حدیث را کہ یکی از انس بود و دیگر از سہل و سوم از سائب۔ فی الدعوات الکبیر
وعن عکرمۃ عن ابن عباس قال المسئلۃ ان ترفع یدیک حذو منکبیک۔ گفت ابن عباس ادب سوال
و دعا این ست کہ بردارے ہر دو دست خود را برابر ہر دو دوش خود۔ او نحوہما۔ یا نزدیک بجانب آنہا زیرا کہ عادت
درشان کسیکہ سوال کند چیزے را و بہ طلبد آن ست کہ فراخ کند کفہاے دو دست بجانب مدعو الیہ۔ والاستغفار
ان تشیر باصبع واحدۃ۔ و ادب استغفار و طلب آمرزش آن ست کہ اشارت کنی بیک انگشت کہ سبابہ است مقصود
سب نفس امارہ و شیطان رجیم ست و پناہ جستن از شر ایشان بسوے خدا کذا قالوا۔ والابتہال ان تمد یدیک
جمیعا۔ و ادب ابتہال آن ست کہ دراز کنی ہر دو دست را تمام در قاموس گفتہ کہ ابتہال اجتہاد در دعا و بعض
گردانیدن آن و در صحاح آوردہ ابتہال تضرع قولہ تعالی ثم نبتہل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفتہ ابتہال
دراز کردن ہر دو دست و اصل وے تضرع ست و مبالغہ در دعا و سوال و طیبی گفتہ شاید کہ مراد از ابتہال دعا
دفع چیزیست کہ متصور ست از مقابلہ عذاب پس میگرداند ہر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروہ۔ وفی روایۃ قال
و در روایتے این چنین آمدہ کہ گفت۔ والابتہال ہکذا۔ ابتہال اینچنین ست۔ ورفع یدیہ۔ و بر داشت ہر دو دست
وجعل ظہورہما مما یلی وجہہ۔ و گردانید پشتہاے دست را در جانبی کہ متصل ست روے او را۔ رواہ ابو داود
وعن ابن عمر انہ یقول۔ و روایت ست از ابن عمر کہ وے می گفت۔ ان رفعکم ایدیکم بدعۃ۔ بدرستیکہ برداشتن
شما دستہاے خود را یعنی بر وجہی کہ بر میدارید بدعت ست و ایشان تا بالاے سینہ بر میداشتند۔ ما زاد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم علی ہذا۔ زیادہ نکردہ است آنحضرت بر داشتن دستہا را برین مقدار یعنی الی الصدر
یعنی تا سینہ این تفسیر ست از راوے مر آن چیزے را کہ کرد ابن عمر و اشارت کرد بآن بقول خود ہذا یعنی سنت
بر داشتن دستہاست تا سینہ نہ بالاے سینہ طیبی گفت کہ انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان ست
در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات کہ براے امرے تا سینہ بر میدارند و بالاے سینہ تا دوشہا براے
امرے دیگر و بالاے دوشہا براے امرے دیگر فافہم۔ رواہ احمد۔ وعن ابی بن کعب قال کان رسول

صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه - بود آنحضرت چون یاد می کرد یکی را پس دعا مے کرد او را آغاز مے کرد بدعا برائے خود چنانکہ گفت اللهم اغفر لی ولفلان وظاهر حدیث دران ست که ابتدا بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکه در هر دعا نخست برائے خود مے کرد پس ازان برائے وے - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح - وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست هیچ مسلمانی که دعا کند بدعائے که نیست دران دعا گناه ونه بریدن خویشی - الا اعطاه الله بها احدی ثلث - مگر آنکه بدهد او را خداے تعالے بآن دعا یکی از سه خصلت - اما ان یعجل له دعوته - یا آنکه شتابی میکند برائے وے اجابت دعائے او را یعنی درین جهان میدهد - واما ان یدخرها له فی الاخرة - ویا آنکه نگاه میدارد دعوت او را وذخیره می کند برائے وی تا دهد در آخرت - واما ان یصرف عنه من السوء مثلها - ویا آنکه بگرداند از وے از بدی مانند دعائے که کرده است - قالوا اذا نکثر - گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجاب ست به یکی ازین سه طریق اکثار نمائیم وبسیار میکنیم دعا - قال - گفت آنحضرت - الله تعالی اکثر - فضل خدا وثواب وے بیشتر ست به بسیارے دعاے شما تنگی کمی نمی آرد در ثواب وے ودر خزانه فضل وے بلکه بیشتر ازانکه میخواهید - رواه احمد - وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن - گفت پنج دعاست که قبول کرده میشود آنها را - دعوة المظلوم - یکی دعاے ستمدیده - حتی ینتصر - تا آنکه انتقام میکشد حق تعالی از ستم کننده - ودعوة الحاج حتی یصدر - دوم دعاے قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند وباز آید بمنزل خود - ودعوة المجاهد - سوم دعاے کارزار کننده بکافران وبرآینده از خانه برائے آن - حتی یقعد - بفا وقاف تا آنکه گرم می کند اسباب وآلات آن یعنی فارغ میگردد از جهاد ودر بعضی نسخ یقعد بقاف وعین تا آنکه می نشیند از کارزار ودر نسخه یقفل بقاف وفا آنکه باز می آید بخانه وقفول بمعنی رجوع ست - ودعوة المریض حتی یبرأ - وچهارم دعاے بیمار تا آنکه به شود گرده ودعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب وپنجم دعاے برادر مسلمان برائے مسلمان دیگر غائبانه نهم قال ثم گفت آنحضرت - واسرع هذه الدعوات اجابة - وشتاب ترین این دعاها از روے اجابت - دعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب

رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب ذکر الله عزوجل والتقرب الیه

بدانکه ذکر بدل میباشد وبزبان وافضل آن ست که بزبان وبدل هر دو باشد واگر یکی باشد پس بدل تنها افضل ست این چنین گفت نووے در شرح مسلم ونیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع ست ذکر قلب وذکر لسان باز ذکر قلب دو نوع ست که یکی از دیگرے ارفع واجل وآن تفکر در عظمت خداست وجلال وے در جبروت وملکوت وآیات وے در ارض وسموات واین را ذکر خفی گویند ودر حدیث آمده که خیر الذکر الخفی

دوم ذکر وے بقلب نزد امر و نهی وے تعالی و تقدس انتهی و نیز فقها گویند که ذکر نباشد مگر بزبان و ادنی مرتبه وے
آن ست که بشنود خود را بقول مختار و بی آن شنیدن نیست چنانکه در قرارت و طلاق و عتاق و آنچه بدل ست آن فعل
قلب ست از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرات نیست و ذکر نام چیزی ست که فعل لسان ست و معلوم نیست
که مقصود ایشان چیست اگر مراد آن ست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزے ست
که در کتب لغت ست در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان ست و این خود فعل قلب ست نه هم آنچه فعل
لسان ست آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید
واذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی ست پس چرا ذکر نیست
قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل
لسان ثابت نیست مر چیزے را که فعل قلب ست و مترتب نیست بران این نیز قولی بی دلیل ست و چرا نباشد بعد
از آنکه ذکر نام وے باشد و اگر مراد آن ست که افضل آن ست که بزبان باشد با مواطات قلب آن سخن دیگر ست
و نزاع دران نیست و نزد مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع ست قلبی و لسانی و ذکر قلبی اقوی و اعظم
و اکثر از ذکر لسانی ست بلکه بحقیقت ذکر قلبی ست و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ما سوے الله و قیاس
بر قرارت و عتاق فاسد ست زیرا که در شرع صریحا ثابت شده است که اینها فعل لسان اند و مترتب نمیشود احکام
بران بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آن ست که معتبر در اذکار و اوراد که در شرع
وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان ست و مترتب نمیگردد ثواب
بران مگر بفعل لسان چنانکه در قرات در نماز و دلالت میکند برین معنی کلام جزرے در اول حصن حصین نظر در سیاق
کلام آنکه یاد کردن بدل اصلا ذکر نگویند و یا خبر اندانند و ثواب و نتیجه بران مترتب نیست محل نظر ست والله اعلم
دیگر آنکه جهر بذکر مشروع ست بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکرنی فی ملا اقابل من ذکرنی فی نفسه وازاد که
آن ست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم و ابن عباس میگوید شناختیم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم مگر بذکر رواه البخاری و غیره و جهر ذکر در تکبیرات عید و در ادبار صلوة و در تلبیه و در اسفار و جز آن
نیز دلیل آن ست تا آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتیکه بلند کردند صحابه آوازها خود را بذکر و فریاد
بلند آوردند ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا فرمود اے مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسها
خود زیرا که شما نمیخوانید کر و غائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت ست نه از جهت عدم
جواز و بتحقیق جهر کرده است آنحضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت
برای مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت دارد بر جواز جهر

بوده آمده جماعتی دیگر به شوق ونشاط بحال خود ماندند پس آنحضرت بآن جماعت گفت تمامی سیر کنید وتیز روید
که منازل نزدیک رسید مفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعت وما المفردون وچیستند مفردان
یا رسول الله ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان وچه کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان
وماهیت کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که پیشتر تیز رفتند نیستند آنها خود
معلوم اند که چه کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات
فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار وآن زنانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار یعنی آنها که خاص
جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا وخلوت گزیده اند بذکر وی تنها از مردم وگوشه گرفته اند از خلق
ومنقطع شده از ماسوای حق وترک داده اند صحبت ودوستان را وترک کرده اند اسباب وشهوات را ومشغول شده اند
بذکر وی تعالی ودرین مقام تفرد هست که اشارت میکند بوی قول تعالی وتبتل الیه تبتیلا وبعضی گفته اند که مفردون
موحدانند که غیر خدا را نمیدانند ودر خبر دیگر آمده شده دیدنی بنشینید یکی میگویید یکی می بینید وخالص شده اند از سوای
ذکر حق بکلیت خود ودر مشارق مے گوید که فرد الرجل میگویند وقتیکه تفقه کند وپس از آن گوشه گیرد از مردم وخلوت
گزیند بعبادت خدا ومراعات امر ونهی کند واشتغال بذکر وی تنها ودر قاموس نیز مثل این گفته ومراد مسلم
ودر روایت ترمذی اینچنین آمده المستهترون ومعنی المستهترون اشتهروا بذکر الله آنکسانیکه شیفته وحریص شده اند
در یاد خدا ومستهتر کسی را گویند که مولع شده است بکسی وچیزیکه سخن نمیکند جز بوی ویاد نمی کند جز آن یضع الذکر
عنهم اثقالهم فیردون یوم القیامة خفافا گناهان ایشان را پس بیایند روز قیامة
سبکبار و تعلیق ایشی در حدیث آمده است که فقرا در قیامت در محشر بالطف خود پرورده نشینند وگویند ما را
چه است اینجا نگاه داشته اید وچه چیز میخواهید از حساب وکتاب ما را امر کنید که بروییم در بهشت ما ایم وآنچه
بیاسائیم دنیا که در باب فضل الفقرا بیاید وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی
یذکر ربه والذی لا یذکر مثل الحی والمیت روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت آنحضرت حال وقصه
آنکسی که یاد مے کند پروردگار خود را وآنکسیکه یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زنده ومرده است
ذاکر زنده است در ظهور آثار روحانیت از معرفت وذوق وشوق ومحبت مانند ظهور آثار وافعال جسمانیت
در زنده وغیر ذاکر بر عکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتیکه مراست زنده آنست که با دوست وصالی دارد
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی
گفت آنحضرت میگوید خدای تعالی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی مے آمرزم گناه او را چون طلب
آمرزش کند وقبول میکنم توبه او را چون توبه کند وباز آید از گناهان واجابت میکنم وقتیکه دعا کند وکفایت میکنم

سامحتش را وقتیکہ طلب کند کذا قیل واصح آنست کہ مراد باین رجاست وامید واری عفو وکرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم واگر عقوبت گمان مے برد عقوبت میکنم اشارت ست بترجیح جانب رجا وگفتہ اند کہ حقیقت رجا آنست
کہ عمل کند وخدمت بجا آرد وامید قبول دارد وآنکہ ہیچ عمل نکند وعصیان وتمرد ورزد واستغفار نیارد وتوبہ
نکند وچشم نیکی دارد آن آرزوے محض ست وآن ہمہ وکوفتن ست بہر تقدیر از لطف وکرم خدا نا امید
نباید بود بیت ناامیدند اندر لطف توکجا باید رفت + تو چنان ست کہ درگاہ ترا ثانی نیست + وبعض گفتہ اند
کہ مراد بظن اینجا علم یقینی ست یعنی من نزد یقین بندہ ام وعلم وے آنکہ بازگشت وے بسوی من ست وحساب
وے بر من وآنچہ تقدیر کردہ ام من براے وے از خیر وشر اللہ شدنی ورسیدنی ست یعنی چون متمکن گردد
بندہ در مقام توحید قریب گردد بمن چنانکہ ہرچہ دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم اوست بآنکہ من باویم
چون یاد میکند مرا یا آنکہ من خبر امیدہم او را بر عمل او پنہان یا آشکارا وباین معنی مابعد وے تفصیل وتفسیر
میشود مر او را چنانکہ فرمود وانا معہ اذا ذکرنی ومن با بندہ ام وقریب اویم بتوفیق معونت ودر آوردن
نور حضور وشہود در دل وے وقتیکہ یاد می کند مرا فان ذکرنی فی نفسہ پس اگر یاد کند وے مرا در ذات
خود یعنی پنہان ذکرتہ فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی پنہان میدہم ثواب او را ومتولی میشوم
بذات خود اثبات آنرا چنانکہ نمیدانند آنرا ہیچکس نہ فرشتہ ونہ غیر وے کذا قالوا وان ذکرنی فی ملاء منہم
ذکرتہ فی ملاء خیر منہم واگر یاد کند مرا در جماعتی از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بہتر از ان جماعت کہ جماعت
ملائکہ مقربین باشند وملاء منتقیم ملام اشراف قوم ورؤساے ایشان را گویند وشک نیست کہ مرحق سبحانہ
را کلام ست نفسی ولفظی چنانکہ در جاے خود تحقیق کردہ شدہ است پس ذکر میکند بندہ خود را بہر دو کلام
ولا محذور نیہ وثواب لازم ذکر اوست سبحانہ واثر آن ست وقاضی عیاض گفتہ کہ محتمل ست بودن ذکر محمول
بر ظاہر بجہت اکرام وتشریف وے سبحانہ مر بندہ خود را ودرین حدیث دلیل ست بر جواز ذکر جہر چنانکہ گذشت ماند
آنکہ باین حدیث استدلال کنند بر افضلیت ملائکہ از بشر طیبی گفتہ کہ مراد از ملاء ملائکہ مقربین وارواح مرسلین اند
نہ ملائکہ فقط پوشیدہ نماند کہ ہنوز اشکال باقی ست بلکہ در مجلس شریف صلی اللہ علیہ وسلم مگر آنکہ گویند کہ روح
مقدس آنحضرت ورملائکہ ورا اوقات بودہ است وہمین سبب آن ملاء خیر شدہ وآنرا خیر نامیدہ اند ولازم نیست
کہ در وقت ذکر آنجا باشد فافہم واحسن آن ست کہ گفتہ شود کہ خیریت از جہت نزاہت وتقدس وقرب و
علو ثابت ست مر ملاء اعلی را واین منافات ندارد افضلیت بشر را از جہت کثرت ثواب بجہت تعب با وجود موانع
وعوارض جسمانی وتجربت باین ست آنچہ بعضی گفتہ کہ خیریت بجہت بودن ایشان ست نزد خدا عزوجل وبودن
وے تعالی با ایشان چنانکہ قول وے تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون وقول وے سبحانہ انی معکم عندیت

عبد یتقرب الی بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوے من بنوافل یعنی بعباداتیکه واجب نیستند
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست
میدارم او را میباشم من شنوائی وے که میشنود بآن وبصره الذی یبصر به و میباشم بینائی وے که می بیند
بآن ویده التی یبطش بها و میباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن و سخت گرفتن است
و مراد اینجا مطلق گرفتن است ورجله التی یمشی بها و میباشم پاے وے که راه می رود بآن و در بعضی روایات
وفؤاده الذی یعقل به و میباشم دل وے که ادراک می کند بآن ولسانه الذی یتکلم به و زبان وے که سخن میکند
بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع و بی یبصر یعنی بمن میشنود و بمن می بیند
و بی یبطش و بمن میگیرد و بی یمشی و بمن میرود یعنی میشنود و می بیند و میگیرد و میرود بسوے چیزے مگر آنکه
ملحوظ و مقصود وے رضاے حق و طاعت اوست و منظور و مشهود وے ذات مقدس من است و اول این مرتبه
علم است از جهت امتثال امر وے و نیت تقرب بسوے وی سبحانه تعالی و آخر وے فنا در توحید و هر این کلام
ابیات است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزے دران مذکور است و چون بنده باین
مرتبه رسید مستجاب الدعوات میشود دعاے وے البته از جهت فناے وے از ارادت و تحقق محبوبیت چنانکه فرمود وان سألنی
لاعطینه و اگر سوال کند و مطلبے این بنده از من هر آئینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را ولئن استعاذنی
بنون و اگر پناه جوید آن بنده از شر و مکروهات و در روایتے استعاذ بی بیا و این اظهر است از روے معنی اگرچه
اول اشهر است از جهت روایت لاعیذنه هر آئینه پناه میدهم او را چون پناه و افتتاح کلام بذکر ولایت و
محبت بود ختم کرد بآنچه نیز ناظر درین معنی است و گفت و ما ترددت عن شیء انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف
نمی کنم از چیزے که من کننده آنم ترددی عن نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مؤمن
یکره الموت که ناخوش میدارد مؤمن مرگ را بحکم طبیعت وانا اکره مساءته و من ناخوش میدارم از وے غمگین کردن
او را و در بعضی نسخ ولابد له منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش مے آید او را و او را از مرگ چاره نیست والبته باید مرد و آن نیز موصل است بکرامات
و درجات عالی و حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار
تعالی و تقدس جائز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض دو راے و ترادف دو خاطر متعلق بفعل و ترک
و اطلاق آن بروے تعالے باعتبار غایت و منتها است که توقف و تأنی است و همچنین سائر صفات مخلوقین که اسناد آن
بدرگاه عزت میکنند مثل غضب و حیاء و مکر و جز آن و معنی آن است که من تاخیر میکنم و توقف مینمایم در امر وے
مثل درنگ و توقف شخص متردد در کارے مگر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم دران تا آسان گردد

موت بترسید و مائل گردد دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس منخرط گردد بدان در سلک مقربین و جا گیرد در اعلی علیین
و توربشتی گفته که مراد بترسیدن از کراهت موت ست از بنده مؤمن بلطائف که پیدا می کنند وی تعالی و ظاهر میگرداند
بدان بنده تا ببرد کراهتی که در نفس اوست بجهت آنکه متحقق میگردد نزد وی از بشارت به رضوان حق و کرامت
وی و متقدم میشود این حال را از احوال کثیره از مرض و هرم و فاقه و حاجت و ماندگی و شدت بلا که آسان میگرداند
بروی مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی و امیدوار می گردد بآنچه نزد
حضرت و مشتاق می گردد بدیدار کرامت و نعیم باقی و تردید تعبیر باستعاب آنکه سابق وی تعالی تعبیر کرد ازین نقل خود
بتردد فافهم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق - بدرستیکه مر خدای
تعالی را فرشتگانند که سیر کنند و گردند در راهها گرد خانه ها یلتمسون اهل الذکر - میجویند اهل ذکر را - فاذا وجدوا
قوما یذکرون الله تنادوا - پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر
را و میگویند - هلموا الی حاجتکم - بیائید بسوی حاجت خود که می جستید - قال - گفت آنحضرت - فیحفونهم باجنحتهم
الی السماء الدنیا - پس گرد اگرد می گیرند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر ست - قال -
گفت آنحضرت که چون سیر شوند فرشتگان بدرگاه عزت - فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم - پس می پرسد فرشتگان را پروردگار
ایشان و حال آنکه وی تعالی داناترست بحال ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و
تقدیس ایشان ست و تعریض بملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند
می پرسد پروردگار تعالی - ما یقول عبادی - چه میگویند و چه میکنند بندگان من - قال - گفت آنحضرت یقولون
میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت یسبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یمجدونک - بپاکی و بزرگی و ثنا
و عظمت یاد می کنند ترا - قال - گفت آنحضرت فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - هل رأونی - آیا دیده اند
ایشان مرا - قال - گفت آنحضرت - فیقولون - پس میگویند فرشتگان - لا والله ما رأوک - ندیده اند بخدا سوگند
قال فیقول - گفت آنحضرت پس میگوید خدای تعالی - کیف لو رأونی - چگونه بود حال ایشان اگر ببینند مرا -
قال - فیقولون - گفت آنحضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة - اگر می دیدند ترا
میبودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا و اشد لک تمجیدا - و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا -
و اکثر لک تسبیحا - و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا - قال - گفت آنحضرت - فیقول - پس میگوید الله تعالی -
فما یسألون - پس چه چیز میخواهند - قالوا میگویند فرشتگان - یسألونک الجنة - میخواهند از تو بهشت را - قال یقول
گفت آنحضرت میگوید حق تعالی - وهل رأوها - آیا دیده اند بهشت را - فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند
فرشتگان نه سوگند ست ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب ست و با وجود آن

بر یقین ثابت اند بخلاف ملائکہ کہ ایمان ایشان عیانی ست - قال یقول - گفت آنحضرت میگوید وے تعالی - فکیف
لو رأوہا - پس چگونہ بود حال ایشان اگر ببینند بہشت را - قال یقولون لو انہم رأوہا کانوا اشد علیہا حرصا - گفت
آنحضرت میگویند فرشتگان اگر ببینند بہشت را میبودند سخت تر از روے حرص کردن بران - واشد لہا طلبا -
و میبودند سخت تر از روے طلب مر آنرا - واعظم فیہا رغبۃ - و میبودند بزرگتر از روے رغبت کردن دران -
قال فمم یتعوذون - گفت آنحضرت پس از چہ چیز پناہ میجویند - قال یقولون من النار - گفت آنحضرت میگویند
فرشتگان پناہ میجویند از آتش دوزخ - قال یقول فہل رأوہا - گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیدہ اند آتش را
قال یقولون - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان - لا واللہ یا رب ما رأوہا - نہ دیدہ اند آتش را - قال یقول فکیف
لو رأوہا - گفت آنحضرت میگوید وے تعالی پس چگونہ بود حال ایشان اگر میبودند کہ میدیدند آتش را - قال
یقولون لو رأوہا - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبودند کہ میدیدند آتش را - کانوا اشد منہا فرارا - میبودند سخت تر از روے
گریختن از آتش - واشد لہا مخافۃ - و میبودند سخت تر از روے ترسیدن از آتش را - قال - گفت آنحضرت
فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - فاشہدکم انی قد غفرت لہم - پس گواہ میگیرم شما را کہ بدرستیکہ من بتحقیق
آمرزیدم ایشان را - قال فیقول ملک من الملائکۃ - گفت آنحضرت پس میگوید فرشتہ از فرشتگان - فیہم فلان
لیس منہم - در ایشان فلان ست کہ نیست از ایشان و نیست ذکر کنندہ - انما جاء لحاجۃ - جز این نیست کہ آمدہ آن فلان
مگر در حاجتی کہ بکار دیگر احتیاج بدان داشت - قال ہم الجلساء لا یشقی جلیسہم - میگوید حق سبحانہ تعالی ایشان را کہ این
قوم ہمنشینانند کہ بدبخت نمیشود ہمنشین ایشان اگرچہ برائے کار دیگر بیاید و ہم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم
و را نیز ہم از برکت ہمنشینی اولیا چون کیمیاست + کیمیائی خود باین خوبی کجاست + رواہ البخاری
وفی روایۃ مسلم قال ان للہ ملائکۃ سیارۃ - گفت آنحضرت بدرستیکہ مر خدای را فرشتگانند سیر کنندہ و گردندہ
در زمین - فضلا - بضم فا و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بروزن فقہاء و علماء گفتہ اند کہ اگرچہ در
ذات خود این لفظ فصیح الا انجا وہم ست - یتتبعون مجالس الذکر - طلب میکنند مجلسہائے ذکر را - فاذا وجدوا
مجلسا فیہ ذکر قعدوا معہم - پس چون مے یابند مجلسی را کہ در وے ذکر ست می نشینند با ذکر کنندگان - وحف بعضہم
بعضا - و گرد میکنند یعنی فرشتگان بعضی را بپالہائے خود - حتی یملؤا ما بینہم و بین السماء الدنیا - تا آنکہ پر میکنند
فضائے را کہ میان ایشان و میان آسمان پایان تر ست - فاذا تفرقوا - پس وقتیکہ پراگندہ شوند
ذکر کنندگان - عرجوا - بالا میبرآیند فرشتگان - وصعدوا الی السماء - و میرسند تا آسمان - قال - گفت آنحضرت
فیسألہم اللہ - پس مے پرسد فرشتگان را خدائے تعالی - وہو اعلم بہم - وحال آنکہ وے تعالی داناتر ست
بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالہم - من این جئتم - از کجا می آئید - فیقولون - پس میگویند فرشتگان

جئنا من عند عباد لک فی الارض - می آییم ما از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونک و یکبرونک و یهللونک و یحمدونک یعنی تسبیح تحمید ذکر تکبیر
میکنند ترا بانواع اذکار - ویسألونک - و دعا و سوال میکنند ترا - قال میگوید پروردگار تعالی و تقدس - ماذا یسألونی چه چیز
سوال میکنند مرا - قالوا یسألونک جنتک میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت ترا - قال میگوید حق تعالی هل رأوا جنتی
آیا دیده اند بهشت مرا - قالوا لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من - قال کیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار
چگونه بود حال ایشان اگر ببینند بهشت مرا - قالوا ویستجیرونک میگویند فرشتگان طلب امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو - قال میگوید
پروردگار ومما یستجیرونی و از چه چیز طلب امن و پناه میکنند بنون مشدده و در بعضی نسخ بدون نون ست - قالوا من
نارک - میگویند فرشتگان طلب امن و پناه می کنند از آتش تو و عذاب تو - قال میگوید پروردگار -
وهل رأوا ناری - آیا دیده اند آتش مرا - قالوا لا - گویند فرشتگان ندیده اند - قال وکیف لو رأوا ناری -
میگوید حق سبحانه تعالی چگونه بود حال ایشان اگر ببینند آتش مرا - قالوا ویستغفرونک - میگویند فرشتگان
و طلب آمرزش می کنند از تو - قال - گفت آن حضرت - فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - قد غفرت لهم
پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را - فاعطیتهم ما سألوا - پس دادم ایشان را چیزی که سوال کردند ایشان
یعنی بهشت - واجرتهم مما استجاروا - و امان دادم ایشان را از چیزی که امان جستند ایشان یعنی آتش - قال
گفت آنحضرت - یقولون - میگویند فرشتگان - رب فیهم فلان عبد خطاء - ای پروردگار در میان ایشان
فلان بنده است گناهگار بسیار کار - انما مر فجلس معهم - نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت از ایشان پس نشست
در ایشان بی آنکه ذکر کند - قال - گفت آنحضرت - فیقول - پس میگوید پروردگار - وله غفرت - و مر او را
هم آمرزیدم - هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم - ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود و بی نصیب نمیباشد بسبب
ایشان و مصاحبت ایشان همنشین ایشان . و قال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه
شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم - ریب الزمان ولا یری ما یرهب - وعن حنظلة بن الربیع -
بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده - الاسیدی - بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون
یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابی ست کاتب وحی بود و از زهاد عرب و عقلای ایشان بود عمر طویل
یافته در اوایل امارت معاویه بفراز عالم رفته - قال - گفت حنظله - لقینی - ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلة پیش
آمد مرا ابو بکر صدیق گفت ابو بکر چگونه تو و چیست حال تو در یقین ایمان ای حنظله - قلت نافق حنظلة گفتم منافق
شد حنظله - قال سبحان الله ما تقول - گفت ابو بکر چه میگوئی و باین خلوص ایمان که تو داری چگونه نسبت
نفاق بخود میکنی - قلت - گفتم - نکون عند رسول الله - می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار
والجنة - تذکیر میکند و پند میدهد آنحضرت ما را بآتش دوزخ و بهشت - کانا رأی عین - گویا که ما می بینیم

و دوزخ را دیدن بچشم ۔ فاذا خرجنا من عند رسول اللہ ۔ پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم
عافسنا الازواج والاولاد والضیعات ۔ مخالطت میکنیم زنان را و فرزندان را و زمینہا را و باغہا را ۔ نسینا کثیرا فراموش
میکنیم بسیارے از آن چیز کہ یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلتی طاری میگردد کہ آن حالت کہ داشتیم نمیماند
معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت مر چیزے کہ معاش وے بوی بود چنانکہ تجارت و زراعت
و جز آن و بمعنی حرفت نیز آمدہ و در قاموس گفتہ کہ ضیعت زمینی کہ حاصل داشتہ باشد ۔ قال ابوبکر فواللہ انا لنلقی مثل ہذا
گفت ابوبکر پس بخدا سوگند بدرستیکہ ما ہر آئینہ پیش می آئیم مانند این حالت را کہ تو میگوئی یعنی ما را نیز ہمچنین حالت
کہ بجہت غیبت و حضور تفاوتے در حال پیدا میشود اگرچہ یقین ایمانے برحال خود ست حنظلہ میگوید ۔ فانطلقت
انا وابوبکر حتی دخلنا علی رسول اللہ ۔ پس رفتیم من و ابوبکر تا کہ در آمدیم بہ پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت نافق
حنظلۃ ۔ پس گفتم من یا رسول اللہ منافق شد حنظلہ یعنی من کہ ظاہر و باطن در ہمہ احوال موافق ندارم ۔ قال
رسول اللہ ۔ گفت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما ذاک ۔ چیست این سخن کہ نسبت نفاق میکنی بخود ۔ قلت گفتم
من یا رسول اللہ نکون عندک تذکرنا بالنار والجنۃ کانا رای عین فاذا خرجنا من عندک عافسنا الازواج
والاولاد والضیعات نسینا کثیرا ۔ ترجمہ این عبارت سابق ظاہر شد جز آنکہ آنجا بلفظ غائب بود اینجا بلفظ حاضر ۔
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ۔ پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکہ بقاے ذات
من در دست قدرت اوست ۔ لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید شما بر آن حال کہ میباشید
نزد من ۔ وفی الذکر ۔ و باشید ہمیشہ بر آن حال کہ میباشید نزد من در حالت ذکر ۔ لصافحتکم الملائکۃ علی
فرشکم ۔ ہر آئینہ مصافحہ کنند شما را فرشتگان بر جامہ ہاے خوابہاے شما ۔ وفی طرقکم ۔ و پیش آیند و مصافحہ کنند
در راہہاے شما یعنی دائم در اوقات متضادہ و احوال متباینہ ملائکہ را در یابید ۔ ولکن یا حنظلۃ ساعۃ وساعۃ ۔
و در مصابیح فرمود یعنی ساعتے در حضور کہ ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتے در غیبت کہ قضا کنید
حقوق نفسہاے خود را و صبر آدمی و ثبات وے بر حق صرف و حد محض دشوار ست بیت اگر درویش بر حالی بماند
سر دست از دو عالم بر فشاندے ؛ گہی بر طارم اعلی نشینم ۔ گہی بر پشت پاے خود نہ بینم ؛ ثلاث مرات ۔ سہ بار
فرمود و ظاہر آن ست کہ مقصود تکرار این عبارت ست کہ یا حنظلہ ساعۃ وساعۃ و تواند کہ مراد تکرار ساعت باشد
یعنی ساعتے در ذکر و اداے حق پروردگار و ساعتی در قضاے حاجت نفس و ساعتی در اداے حق
اہل و عیال واللہ اعلم ۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی ۔ عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انبئکم بخیر
اعمالکم ۔ گفت آنحضرت آیا نہ آگاہ کنم و خبر دہم شما را بہ بہترین عملہاے شما ۔ وازکاہا عند ملیککم و بہ پاکیزہ تر و گوارا ترین

عملہاے شما نزد پادشاه شما۔ وارفعها فی درجاتکم۔ وبلندترین اعمالی شما در پایہ ہا و مرتبہ ہاے شما۔ وخیر لکم من انفاق الذهب والورق۔ و عملی کہ بہترست شما را از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثہ و بروزن کتف درجل دراہم مضروبہ۔ وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم ویضربوا اعناقکم۔ و بہترست مر شما را از آنکہ پیش آیید دشمنان خود را یعنے کافران را پس بزنید شما گردنہاے ایشان را و بزنند ایشان گردنہاے شما را یعنی قتال کردن با کفار۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ بلی بیا گاہان مرا و خبر دہ باین چنین عملی کہ وصف کردے۔ قال ذکر الله۔ گفت آنحضرت آنچنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم مے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست واز تصدق و جہاد و قتال در راه خدا نیز فاضلترست پس آنکہ گویند عبادت متعدیہ فاضلتر از لازم ست کلیہ نیست و مخصوص ست بغیر ذکر۔ رواه مالک واحمد والترمذی وابن ماجہ الا ان مالکا وقفہ علی ابی الدرداء۔ لیکن این قدر ہست کہ مالک وقف کرده این را بر ابی الدرداء و رفع نکرده بحضرت مصطفی صلی الله علیہ وسلم و موقوف قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مہملہ صحابی ست پسر و برادر وے کہ عطیہ نام دارد و خواہر او را کہ صما نام ست صحبت ست و آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بخانہ ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و وے آخر صحابی ست کہ در شام وفات یافت بقول مشہور۔ قال۔ گفت عبد الله جاء اعرابی الی رسول الله آمد بادیہ نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم فقال اے الناس خیر۔ پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہترست۔ قال۔ و در بعضی نسخ فقال است پس گفت آنحضرت۔ طوبی لمن طال عمره وحسن عمله۔ خوشی باد مر کسی را کہ دراز شده عمر وے و نیکو شده کردار او یعنی بہترین مردمان این چنین مردمی ست۔ قال۔ گفت آن اعرابی یا رسول الله اے الاعمال افضل۔ کدام از عملہا فاضلتر و زیاده ترست ثواب آن۔ قال ان تفارق الدنیا ولسانک رطب من ذکر الله۔ گفت آنحضرت فاضلترین عملہا آن ست کہ جدا کنی دنیا را و بمیری در حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایہ از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از ضد آن ست یا کنایت ست از ملابست بذکر تا قریب بوقت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نشده باشد کہ بمیرد۔ رواه احمد والترمذی۔ وعن انس [illegible]

قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا۔ چون بگذرید بمرغزارہاے بہشت پس بچرید۔ قالوا وما ریاض الجنة۔ گفتند صحابہ چیست و کدام ست مرغزارہاے بہشت۔ قال حلق الذکر۔ گفت ریاض جنت حلقہاے ذکرست کہ مردم مجتمع شده ذکر [illegible] ریاض جنت ست یا ذوق [illegible] کہ درین مجالس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت [illegible] در دنیا ذوقی ست کہ از تلاوت مناجات وقت سحر حاصل [illegible]

بسکون لام مثل بدره وبدر وقصعه وقصع وحلقه وحلق وحلقه بحرکت لام نیز گفته اند وحربی گفته که حلق وحلقه هردو بسکون اند مثل تمر و
تمره ودرین حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است - رواه الترمذی - وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم یذکر الله فیه - کسیکه بنشیند در مجلسی که ذکر نه کند خدای را در وی
کانت علیه من الله ترة - باشد بر وی از خدا حسرت ونقصان - ومن اضطجع مضطجعا لا یذکر الله فیه - وکسیکه بر پهلو
افتد در خوابگاه که ذکر نکند خدای را در وی - کانت علیه من الله ترة - باشد بر وی از خدا حسرت ونقصان
یعنی در همه حال در نشست وبرخاست ودر خواب وبیداری وشب وروز بذکر مشغول باید بود وهر وقت که خالی
از ذکر بود موجب حسرت وندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم - به تسبیح نامت
شناسا آورم + وگر نیم شب سر برآرم ز خواب + ترا خوانم وریزم از دیده آب + وگر بامدادست راهم به تست +
همه روز تا شب پناهم به تست - رواه ابوداود - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم
یقومون من مجلس لا یذکرون الله فیه - نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس وذکر نکنند خدا را در آن مجلس
الا قاموا عن مثل جیفة حمار - مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر - وکان لهم ترة - وباشد آن مجلس بر ایشان
موجب حسرت وندامت - رواه احمد وابوداود - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم
مجلسا لم یذکروا الله فیه - ننشستند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را در آن مجلس - ولم یصلوا علی نبیهم - ودرود نفرستند
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة - مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت - فان شاء عذبهم وان شاء
غفر لهم - پس اگر خواهد خدای تعالی عذاب کند ایشان را بسبب ترک ذکر وصلوة یا بسبب آنچه گذشته است در مجلس
از آنچه موجب تره است واگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را - رواه الترمذی - وعن ام حبیبة رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له - هر سخن آدمی زیان است بر وی
نه سود بر او - الا امر بمعروف او نهی عن منکر - مگر امر کردن کسی را بامر مشروع یا باز داشتن از نامشروع - او ذکر
الله - یا ذکر خدا - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب - واز این حدیث معلوم میشود
که مباح نیز زیان است واین قسم مبالغه است وغرض مباح آن است که در وی خسارت است وموجب
قساوت قلب - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله - بسیار
نکنید سخن را بجز ذکر خدا - فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب - زیرا که بدرستی بسیاری سخن بی ذکر
خدا سبب سختی است مر دل را اشارت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا وخوف ورجا وغیر آن از صفات
حمیده - وان ابعد الناس من الله القلب القاسی - وبدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است
رواه الترمذی - وعن ثوبان - مولای آنحضرت است ودر سفر وحضر ملازم درگاه بود - قال - گفت لما نزلت

هرگاه فرود آمد این آیت - والذین یکنزون الذهب والفضة - کسانی که جمع کنند زر و سیم را - کنا مع النبی
بودیم ما با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض اسفاره - در بعضی سفرهای آنحضرت فقال بعض اصحابه - پس گفتند
بعضی از صحابه آنحضرت - نزلت فی الذهب والفضة - فرود آمده است این آیت در زر و سیم - لو علمنا ای
المال خیر - کاشکی میدانستیم که کدام مال خیر و بهتر است - فنتخذه - پس میگرفتیم آن مال را و می نهادیم و مستحق
ذم و وعید نمیشدیم - فقال - پس گفت آنحضرت - افضله لسان ذاکر - [illegible] بهترین مال زبان ذاکر [illegible]
شاکر است - و زوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه - و زن مسلمان که اعانت کند و یاری دهد مرد را بر ایمان [illegible]
احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - رواه احمد والترمذی وابن ماجه [illegible]

الفصل الثالث عن ابی سعید قال خرج معاویة علی حلقة فی المسجد - گفت ابو سعید خدری که بیرون
آمد معاویه رض بر جماعتی که گرد کرده نشسته بودند در مسجد - فقال ما اجلسکم ههنا - پس گفت معاویه چه چیز نشانیده
شما را درین جا و برای چه نشسته اید و چه کار می کنید - قالوا - گفتند ایشان - جلسنا نذکر الله - نشسته ایم که ذکر
میکنیم خدا را - قال - گفت معاویه - آلله ما اجلسکم الا ذلک - آیا بخدا که نه نشانده است شما را و نه نشسته
اید مگر برای ذکر خدا والله حرف قسم اندر وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز آید و همزه
حرف استفهام آورده اند و ممدود ساخته اند قالوا آلله ما اجلسنا غیره - گفتند بخدا سوگند که نشانده است ما را غیر ذکر او و ابدال
حرف استفهام در جواب بمشاکله سوال است - قال - گفت معاویه - اما انی لم استحلفکم تهمة لکم - آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند ندادم شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ یعنی بلکه از جهت اتباع آنحضرت که وی صلی اللہ علیہ وسلم
نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من پرسیدم بعد از این حدیث روایت
می کند و می گوید - وما کان احد بمنزلتی من رسول الله - و نبود هیچ کسی بمنزله و مرتبه من از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
اقل عنه حدیثا منی - کمتر از روی حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان [illegible] است یا اعلام بعدم نسیان است
چه هرکه بیشتر حدیث می کند احتمال نسیان دارد - وان رسول الله - و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
خرج علی حلقة من اصحابه - بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود - فقال ما اجلسکم ههنا - پس گفت چه چیز نشانده است
شما را اینجا - قالوا جلسنا نذکر الله - گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر می کنیم خدا را - ونحمده علی ما هدانا للاسلام - و حمد میگوییم
خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام - ومن به علینا - و منت نهادن وی تعالی باسلام بر ما - قال -
گفت آنحضرت - آلله ما اجلسکم الا ذاک قالوا آلله ما اجلسنا الا ذاک قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اما انی
لم استحلفکم تهمة لکم ولکنه اتانی جبرئیل - و لیکن آمد مرا جبرئیل - فاخبرنی ان الله عزوجل یباهی بکم الملائکة - پس خبر داد مرا که
خدای تعالی مباهات و مفاخرت میکند و می نازد به شما فرشتگان را - رواه مسلم - و تحقیق معنی [illegible]

و در روایتی گفتہ مثل الشجرۃ الخضراء فی وسط الشجر ۔ مانند درخت سبز است در میان درختان ۔ و ذاکر اللہ فی الغافلین
مثل مصباح فی بیت مظلم ۔ مانند چراغیست در خانۂ تاریک ۔ وذاکر اللہ فی الغافلین ۔ و ذکر کنندۂ خدا در میان
غافلان ۔ یریہ اللہ مقعدہ من الجنۃ وھو حی ۔ می نماید او را خدائے تعالیٰ جای نشست او را در بہشت در خواب یا در بیداری
یا الہام می بخشد چنانکہ گویا می بیند ۔ وذاکر اللہ فی الغافلین یغفر لہ بعدد کل فصیح و اعجم ۔ آمرزیدہ میشود او را گناہان
بشمار ہر گویا و ناگویا ۔ والفصیح بنو آدم ۔ و مراد بفصیح آدمیانند ۔ والاعجم البہائم ۔ و مراد باعجم چارپایان اند
رواہ رزین ۔ وعن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ قال ما عمل العبد عملا انجی لہ من عذاب اللہ من ذکر اللہ ۔ گفت
معاذ بن جبل رض عمل نکرد بندہ ہیچ عملی رستگاری دہندہ تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا کہ از ہمہ عملہا نجات
دہندہ تر است بندہ را از عذاب ۔ رواہ مالک والترمذی وابن ماجہ ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی ۔ بدرستیکہ خدائے تعالیٰ میگوید من با بندۂ خودم
بجہت اعانت و توفیق وقتیکہ ذکر میکند مرا ۔ و تحرکت بی شفتاہ ۔ و جنبید بذکر من ہر دو لب وے ۔ مراد اجتماع
ذکر قلب و لسان است و آن افضل است نہ آنکہ تفسیر ذکر نفی است چنانکہ بعضی فقہا میگویند کہ ذکر منحصر است در ذکر
لسان ۔ رواہ البخاری ۔ وعن عبد اللہ بن عمر رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول ۔ آن حضرت بود
کہ میگفت لکل شیء صقالۃ و صقالۃ القلوب ذکر اللہ ۔ مر ہر چیزی را از آنچہ زنگ میگیرد زدودنی است و زدودن دلہا
ذکر خداست صقالت زدودن شمشیر و آئینہ و جز آن و صیقل زدانندۂ شمشیر صیاقلہ جمع آن و مصقلہ بکسر میم آلتِ
زدودن کذا فی الصراح ۔ وما من شیء انجی من عذاب اللہ من ذکر اللہ ۔ و نیست ہیچ چیزی از اعمال نجات دہندہ تر
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا ۔ قالوا ولا الجہاد فی سبیل اللہ ۔ گفتند صحابہ و نہ کارزار کردن در راہ خدا
با وجود آن محنت و مشقت کہ در آن است ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔ ولا ان یضرب بسیفہ حتی ینقطع ۔ و نہ آنکہ بزند شمشیر
خود تا آنکہ بشکند شمشیر یعنی اگر جہاد باین مرتبہ رسد نیز ذکر افضل تر از آن است چنانکہ در حدیث ابی سعید گذشت و در
حصن حصین ولا ان یضرب بسیفہ حتی ینقطع سہ بو فائیدہ یعنی تیغ میزن و از اینجا معلوم میشود کہ این جہاد خاص است یعنی
در بین مخالف احادیث دیگر است پس چارہ نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوہم راوی از ... کذا فی شرح
مولانا علی قاری یا گویند کہ مراد بجہاد منفرد از جہاد است کہ خالی است از ذکر خدا و اگر در جہاد نیز ذکر باشد شک نیست
کہ وی افضل خواہد بود واللہ اعلم ۔ رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

کتاب اسماء اللہ تعالیٰ

بدانکہ اسماء اللہ تعالیٰ توقیفی است یعنی [illegible] اطلاق [illegible]
[illegible] تعالیٰ [illegible] مستقل [illegible] اسم [illegible] معنی باشد

مثلاً اللہ تعالیٰ را عالم گویند عاقل و جواد گویند نہ سخی و شافی گویند نہ طبیب و مختار امام محمد غزالی آنست کہ اطلاق اسماء بعقل بہ طریق توصیف جائز ست اما بطریق تسمیہ روا نبود و این سخن بیانے دارد کہ در شرح آوردہ شدہ است و آنچہ میگویند کہ بندہ متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وے تعالیٰ میگردد معنی این سخن نہ آن ست کہ بندہ بعین صفات حق متصف گردد حاشا یا صفات بندہ مثل صفات وے سبحانہ شود و چہ مثل آنرا گویند کہ بجمیع وجوہ مشارک بود وے تعالیٰ لیس کمثلہ شیٔ ست بلکہ مراد آن ست کہ بوجہی از وجوہ پرتوے از صفات حق مناسب حال بندہ بدان می افتد چنانکہ این اسم را بدان اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارکت نیست جز اطلاق لفظ مثلاً رحمت و قدرت و عزت کہ صفات حق تعالیٰ اند حقیقت دیگر اند و آنچہ در بندہ پیدا می شود نہ مثل آن ست تعالیٰ اللہ عن ذلک و تخلق و نصیب باسم اللہ است از اسماے صفات و آنچہ تعلق در جمیع اسماء است کہ اعتقاد معانیٔ آن کردہ بصدق ہمت متوجہ بآن باشند و حق عبودیت در آن ادا نمایند و باوجود آن تخلق و تحقق بدان شوند چنانکہ در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم اللہ تعالیٰ تعلق ست نہ تخلق

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للہ تعالیٰ تسعۃ وتسعین اسما بدرستیکہ خداے تعالیٰ را نود و نہ نام ست اگر گویند کہ بتحقیق ثابت شدہ از مذہب اہل سنت و جماعت کہ خداے تعالیٰ را ہفت صفت ست پس این اسامی کثیرہ از کجا ست و نیز اسماے تعالیٰ بیشتر از نود و نہ است پس وجہ تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکہ اگرچہ صفات ہفت ست و لیکن افعال بسیار ست پس کثرت اسماء از انجاست و فی الحقیقت راجع بیکی از این ہفت اند و از ثانی آنکہ تخصیص این عدد و حصر در آن باعتبار این صفت ست کہ مذکور ست من احصاہا دخل الجنۃ شاید کہ این خاصیت مخصوص باین اسماء ست چنانکہ بادشاہی کہ صد ہزار سوار دارد گوید کہ ہزار سوار ست کہ ہرجا کہ فرستم بآنجا بروند و فتح کنند اگرچہ سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین ہزار ست کذا قالوا و بعضی از مشائخ گفتہ اند کہ ہر نفسی از نفوس انسانی نود و نہ خصلت مذموم ظلمانی ست پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نود و نہ اسم از اسماء الٰہی اختیار فرمود کہ از ہر اسمی نورے مناسب ازالت کدورت و ظلمت یکی از ان خصلتہاے فائض گردد تا بانوار این اسماء ظلمات آن خصلتہا زائل گردد و نور الانوار سبب واللہ اعلم. مائۃ الا واحدۃ - و در بعضی نسخ واحداً تا صد یک کم این تاکید ست نود و نہ را تا زیادہ و کم خیال نکنند و یا در کتابت اشتباہ نشود و تسعۃ و تسعین را سبعۃ و سبعین یا سبعۃ و تسعین یا تسعۃ و سبعین نخوانند - من احصاہا دخل الجنۃ کسیکہ احصا کند آن اسماء را در آید بہشت را با مقربان و سابقان و مراد باحصا حفظ ست بعضی گفتہ اند کہ علم بمعانی آن و ایمان بدان و تعظیم اسماے آن و بعضے گفتہ اند کہ عمل بمقتضاے ہر اسمی بحسب طاقت کہ نفی

تعلق تخلق ست - وفی روایة و در روایتی این عبارت را زیاده کرده - وهو وتر یحب الوتر - و وی تعالی وتر ست
و دوست میدارد وتر را و وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق ست چنانچه یکی و سه و پنج مثلاً و اطلاق این اسم برحق تعالی
بمعنی فرد ست در ذات غیر قابل تجزیه و انقسام و در صفات بمعنی لاشبیه له و لا مثل و در افعال بمعنی لامعین له و لا شریک
و عدد وتر مناسب بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت وتر بمعنی ثواب دادن بران و لهذا رعایت کرده شده است

عدد وتر در معانی کثیره در شرع متفق علیه -

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تسعة وتسعین اسما - بدرستیکه
خدای تعالی را نود و نه نام ست من احصاها دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم - ظاهر ادای عبارت آنست
که اسماء را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن مر حق سبحانه
را بوحدانیت و اخبار کردن از وی به صفات کمال و تعلیم کردن طریق احصاء او ذکر کرد
اسماء را تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت توحید خدا و صفات وی را و اشعار
بآنکه الله اسم ذات ست و اینها صفات اویند ثابت مر او را و در ضمن این کیفیت نیز حاصل میگردد و کلمه هو اشارت ست
بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت ست بمرتبه جامعه مر صفات را اجمالاً و الرحمن الرحیم بتفاصیل صفات و اتصاف
ذات بآن مفصلاً پس هو برای اتصال سر ست و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب
و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیب و اشارات غریب ست که نطاق بیان از ان تنگ ست اکنون شروع
کنیم بتوفیق الله در ذکر مر الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت متفرد بوجود حقیقی ست و هر موجودی که جز او ست
استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم ست و وجود وی از انجهت ست که نسبت بوی دارد
و روی بآنجانب دارد و باین معنی راست آید که کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لاموجود فی الحقیقة و بالذات
الا الله و الله علم ست مر ذات واجب الوجود را که معبود بحق ست و اله بمعنی معبود مطلق ست بحق یا باطل و در مفهوم
وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ ست و باقی اسماء دلالت میکنند مگر برآحاد صفات و این اسم بغیر وی
تعالی اطلاق نمیکنند نه بحقیقت نه بمجاز و اسماء دیگر را اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی اعظم اسماء باشد و اسماء
دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسماء متصور ست که متصف شود بنده بآن و متخلق گردد بوجهی که
مذکور شد و این اسم برای تعلق ست نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم تاله ست که بتمام دل خود مستغرق
یاد وی گردد و در التفات بماسوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده شهود
غیر او را بقید هستی رفت از میان هیچ خدا ماند خدا + الفقر اذا تم هو الله این ست - الرحمن الرحیم
این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ ست که شامل رحمت دنیا و آخرت ست و مخصوص

بذات مقدس وے تعالی و رحمت افاضه خیر ست بر محتاجان و ارادت آن برائے ایشان و رحمت حق عام ست
متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص بمحض جود و عنایت بے شائبه غرض و عوض و نصیب
بنده ازین دو اسم آن ست که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید که توکل بروی کند
و همه کارهائے خود را بوے سپارد و بکلیت خود متوجه بجناب رحمت او باشد و از غیر وے مدد نجوید و بغیر
او روئے نیارد و این وجه تعلق باین دو اسم ست و تخلق آن ست که رحمت کند بندگان خدا را و بهمه نظر
بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان برآرد بطریق عنایت و ارادت خیر
بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد و بغیر غرض و عوض نباشد — **الملك** - بادشاهی که
ملک دو عالم در حیطهٔ قدرت و تصرف اوست و بادشاه حقیقی اوست و بر همه اشیا غالب ست و در همه چیز
تصرف بجا آرد و اعدام و احیاء و اماتت و منع و عطا مر او راست و مستغنی ست در ذات و صفات خود از هر موجود
و محتاج ست بوے هر موجود در ذات و صفات و وجود و بقاء و افعال و آثار پس هر چیز که ماسوائے اوست
مملوک و منقاد اوست و وی مستغنی ست از هر چیز متفرد ست بتقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست رد کننده حکم
او را و برگشتنده از ارادت وے پس اوست بادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و ابلغ ست از مالک
و هر ملک مالک ست و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که بادشاه علی الاطلاق اوست بندهٔ درگاه و گدای کوے
او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وے کند و چون دانست که هر چه ماسوائے حق ست محتاج ست
بوے و منقاد و مسخر ست حکم او را و قضائے او را واجب ست که تعلق کند بجناب قدرت و تصرف وی و بی نیاز
گردد از مردم بالکلیه و ظاهر گرداند احتیاج خود را با ایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آن ست
که تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد جوارح و قوائے خود را و مسخر گرداند ایشان را
بطاعت حق و حکم شرع تا بادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضے مشائخ
وصیت خواستند فرمود بادشاه دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا زیرا که بادشاهی
و ملک رانی در آزادی و بے نیازی ست — **القدوس** بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث
و امکان بلکه منزه از هر چیزی که دریابد آن را حس و یا تصور کند خیال و برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل
چنانکه گفته اند کل ما یحسن بالک و یخطر فی خیالک فالله وراء ذلک بیت هرچه اندیشی پذیرائی فناست • و آنچه در اندیشه
ناید آن خداست • و نصیب بنده ازین اسم آنست که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وے مگر بعد از
عروج از عالم حس و خیال و تطهیر از حظوظ بهیمیت و تصفیه روح و قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن از هرچه از ماسوای
حق ست گفت امام غزالی قدس سره تقدیس بنده تطهیر اوست علم خود را از تعلق بمتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات

خود را از حظوظ نفس بریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مر او را حظی مگر در رضای خداوند و نه شوقی مگر به لقای وی و نه رغبتی مگر
بقرب وی تعالی. السلام - اصل بمعنی سلامت ست و مراد اینجا بمعنی سالم ست کسی که سالم ست ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان
و افعال وی از شر که نه در ضمن وی خیری باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست مگر بعارض طبعی و فرق
در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند به پاک بودن از نقصی که بمقتضای ذات بود و سلام بری ست از نقصی که عارض
گردد و بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل ست و سلام در لایزال و این قریب باول ست و سلام بمعنی سلامت بخش مؤمنان
از آفات کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بیان دلالت
دارد و امام غزالی گفت بنده که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و اراده شر قول او که سلامت آمد از معاصی و آثام
وی و سلامت باشد اندر اثر گونی صفات و اخلاق وی و او ست سلام از بندگان حق مشرف بقرب از جناب
سلام تعالی و تقدس و مراد بواژگونی در صفات آن ست که عقل وی اسیر شهوت و غضب گردد و هوا بابات ست
که شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده نشود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان
از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمن امان دهندۀ خلق را به پیدا کردن اسباب امان و الات
آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده
از آفات آخرت بکلمۀ توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن ست از آفات
دنیا و آخرت و این در جانداران ست و در غیر ایشان مربوط ساختن باسبابی که موجب امان ست از هلاک و عدم
و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس او ست مؤمن مطلق
و از جمله افادۀ امن ست که تلقین کرده است مؤمنان را از حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین
برای حفظ ایمان و تایید نموده است و توفیق داده ست برای حفظ و عصمت از معاصی و مؤمن بمعنی مصدق
رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کنندۀ خود بایجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق شده ایمن
کرد چون دانست که او ست تعالی شانه امان دهنده از شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبید
از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آن ست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب نجات خود
و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مؤمن کسی ست که سبب ایمن
گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد سبیل نجات و این حرفت انبیاست و نبی که انبیا
سید انبیا که ست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علمای دین و بدانکه چنانکه وی
تعالی مؤمن ست بخلق اسباب امن همچنین مخوف ست بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد
به بودن او مؤمن چنانکه بودن او مضر منافات ندارد به بودن او مذل و قابض و باسط و خافض و نافع و لیکن اطلاق

معروف در شرع نیامده و اسماء اللہ توقیفی ست چنانکہ سابقاً معلوم شد۔ المہیمن۔ در لغت گواہ و نگہبان و آنکہ امین
کند دیگرے را از خوف کہ معنی رقیب ست با زیادت مبالغہ در حفظ و مراقبہ امام غزالی گفتہ کہ معنی وے در حق باری تعالیٰ
آن ست کہ وے سبحانہ قائم ست بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام وی تعالیٰ باطلاع و استیلا و حفظ ست
و ہر کہ مشرف و مطلع ست بر کنہ چیزے و مستولی ست بر آن و حافظ ست مر آنرا مہیمن ست و جمع نمیگردد این معانی
بر وجہ اطلاق و کمال مگر و ہیچ خدا عز و جل و بندہ را باید کہ چون بشناسد کہ خدائے تعالیٰ مہیمن و رقیب ست بر احوال
ظاہر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وے کہ ناشایستہ کند۔ و در زبان قوم این را
مراقبہ گویند و تخلق باین اسم آن ست کہ مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وے
و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مہیمن گردد نظر بہ نفس خود و چون قیام
نماید بحفظ احوال بندگان بر منہج سداد و رشاد حفظ وے ازین صفت اوفر و اتم باشد۔ العزیز یعنی غالب بر
قوی و بے مانند آید و ہر آنکہ وصول باو بآسانی دست ندہد عزیز گویند و این صفات بر وجہ تمام و کمال بجز حضرت
پروردگار را تعالیٰ شانہ ثابت نباشد مگر آنکہ وے تعالیٰ از فیض عزت خود نصیبی بخشد قولہ تعالیٰ من کان
یرید العزۃ فللہ العزۃ ولرسولہ وللمومنین و کسیکہ شناخت کہ او ست تعالیٰ عزیز عزت از وے خواہد و عزت خود در
طاعت و خدمت وے بجوید و بہیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد و کسی را کہ وے عزت بخشیدہ و عزیز گردانیدہ
بیت عزیزے و خواری تو بخشی و بس + عزیز تو خواری نہ بیند ز کس + و وجہ تخلق آنکہ بر نفس و ہوای خود
غالب بود و قوت و صولت وے بر نفس و شیطان سخت بود و آبروے خود در طمع و سوال و ذلت بر در اہل دنیا
نریزد و اظہار احتیاج بغیر وے تعالیٰ نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکہ کسی را معرفت
کنہ حال وے میسر نبود۔ الجبار جبر شکستہ بستن و نیکو کردن حال کسی را و جبر در غلبہ بر کارے داشتن
کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخل جبارۃ میگویند درخت خرما کہ از بلندی دست بآن نرسد و جبار مبالغہ
در جبر ست و تمامہ این معنی ثابت ست مر ذات پاک خداوند تعالیٰ را بحقیقت و کمال مخصوص ست و وے ست آنکہ
جبر کنندہ شکستہ ہا و بصلاح آرندہ و نیکو گردانندہ کار خراب روزگار است و جمیع موجودات در تحت غلبہ و قہر ان
مشیت اند و ہیچکس را مجال خلاف وے نیست و بندہ باید کہ ہمیشہ در حضرت جبار تعالیٰ شانہ شکستہ دل
و نیازمند بود و منتظر جناب وے باشد تا شکستگی او را بندی حاصل شود و حال وے روی بصلاح آرد و اگر
در اوامر و احکام تشریعی و ارادی امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود بیزار باشد و بہ [illegible] و اختیار
حرکت کند تا بصفت عبادت و عبودیت [illegible] گردد و وجہ تخلق باین اسم آن ست کہ [illegible] نفس [illegible]
کمال [illegible] نفس [illegible]

مسلط و غالب بوده او را به ملازمت تقوی و مواظبت طاعات حاصل گرداند و درین قیاس نسبت تخلق خدا را بهر که و بہ
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجراے امور شریعت با مر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و جبروت
و هیبت بلند دارد۔ المتکبر۔ تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد مبالغه و کمال
در کبریاست و هیچکس مستحق کبریا و لائق آن بجز وے تعالی نیست و کبیر علی الاطلاق اوست و هر که کبریاے حق را
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریائی او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وے
نرم گرداند و در ادا امر و احکام سرباز نزند و تخلق باین اسم آن ست که بهمه چیز را نزد وصول بجناب قدس وے
تعالی و آنچه اسباب وصول ست از شهوات و دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خرد و حقیر داند و دنیا و اهل دنیا و
شهوات آن سر فرود نیارد و وقعے ننهد از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان وی نه از جهت تعظیم نفس و تکبر
ذات خود۔ الخالق البارئ المصور۔ این سه اسم در افادهٔ معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن
یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن ست پیش از پیدا آوردن و برا بمعنی ایجاد و پیدا کردن
و تصویر بمعنی صورت کردن و هیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج ست اولا باندازه کردن پس از آن بایجاد
و بعد وے صورت دادن به مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد از آن بوجود می آرد و بعد از آن صورت میکند اگرچه
در پیدا کردن حق سبحانه هر سه با وجود مے آید و لیکن رتبهٔ یکی مقدم از دیگرے ست و هر چه از عالم علوی و سفلی
از عرش تا ثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر
اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیع با رعایت حکم و مصالح در ایجاد و تصویر
خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و در هر صورتے
که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استبصار و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسماء نیست بکلیه چه
خالق همه اشیا پروردگار تعالی ست مگر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتے در افعال خود هست که بدان کسب اعمال
و اکتساب طاعات و تحصیل صور علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و تدبر و حضور پیشتر نقشها در آئینه
گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آن ست که وقتی که اداء وظائف عبادت پیدا کند...
که بدان وجه بهشتی براے خود پیدا کند خصوصا کسب و کاسب که اثر آن بعد از موت وی باقی ...
بود۔ الغفار۔ مغفرت و غفران آمرزیدن و غفار تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان ست و غفار مبالغه
در غافر و غفور از آن ابلغ تر ست چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده و ستر عیوب و
گناهان ست در دنیا و آخرت و ستر ساتر قبیح و مظهر جمیل ست و ذنوب از جمله قبائح ست و از جملهٔ ستر وی تعالی
بر بنده آن ست که قبائح ظاهر بدن او که ... ست ...

وخواطر مذمومه و ارادات قبیحه که در دل اوست از علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله
اگر آنچه در دل آدمی هست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی
دشمن ترین ایشان بودی مراد را و همه در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند لیکن
درین روایت ستار ذکر نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر ذکر بودی غفار را بر مغفرت ذنوب
حمل کرده میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون
بداند که وی سبحانه غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی ناامید نباشد و دست رد بر سینه مجرم ننهد و چون
دانست که ستار العیوب است از شکر این نعمت غافل و فارغ نباشد و لیکن باید که بدان مغرور نگردد و از توبه
و انابت غافل نباشد و تاخیر دران جائز ندارد که به عمر اعتماد نیست بیت لطف حق گرچه مداراها کند + لیک چون
از حد بگذرد رسوا کند + فنسأل الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم درگذرد و عیبهای
ایشان را بپوشد + القهار — قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکننده است پشت
جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامه مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور
و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت وی و حیران و سرگردان اند در وادی قهر و جلال وی
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد
و از غایت خوف ملتجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آن است که بسطوت سلطان عزت و قهرمان
حال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و بر اشد ایشان بر روی وقت و حال
خود سهند تا از طریق حق بیرون نیایند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدی عدو وی نفس است که میان
دو پهلوی اوست که نفس را بقهر مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و قتل
بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بمالا یعنی و بیهوده تادیب و سیاست نماید و از جمله
قهاران مردانند که هر که با ایشان بمخالفت و مقاومت برآید مقهور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات مکیه سر یک
از آیات قرآن را نسبت به یکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبد القادر این است وهو القاهر فوق عباده
الوهاب — وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن موهبت بخشش و وی جل جلاله و عم نواله کثیر الهبة و دائم
العطا است که بخشش وی را پایانی نیست و فیض او را انقطاع نی و هبه حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض
و هر که بغرض و عوض که در مقابل اعطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست بلکه بایع است پس وهاب بمعنی جواد آمد
و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی اوست که می بخشد
هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر ازان و زیاده بران بی غرض و بی عوض درین جهان و دران جهان موافق

حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق اوست تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از جز وی
طمع ببرد و در هدی لغیر نیارد و توقع ندارد و در خواهش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و دعای این
بنده مسکین کاتب حروف در ابتدای حال تعطش که مشوب بنادانی و نا عاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید و لیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظه استعداد او
نوعی از تاویل استجابت پذیرفت انشاء الله تعالی و تخلق باین اسم آن ست که بذل کند هر چیزی که در دست
اوست اگرچه جان وی باشد در راه حق بی اخذ حظ عاجل و ثواب آجل و هی طلب حسن نیت اگرچه حقیقت
وهب وجود از آدمی نیاید که ممکن نبود تا فعل نزد وی اولی از ترک نگردد و غرض و غایت در نظر نیاید اقدام
بر آن نکند و اکمل افراد انسان در هبه وجود سید البشر ست صلی الله علیه وسلم که چندان عطا نمود و انعام
کرد باذن خدا که غرضی و عوضی را در آن دخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و هم چنین همه انبیاء
و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع
و بهائم و سائر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم ست محسوس و معقول محسوس
ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون ست که لطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل
تمامه جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از انجا
که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت
کرده اند برسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق اوست
انتظار رزق جز از وی نبرد و توقع از غیر وی ندارد و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست
که روزی مقدر ست از جهت روزی دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن ست
که دست خود را خزانه ارزاق ابدان و زبان را خزانه ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی
و بندگان او در وصول ارزاق جسمانیه و روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و دعای خیر و نیز از وجوه تخلق ست
که با اهل و عیال و هر که در مؤنت اوست معیشت کشاده کند و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن
مهمان روی ترش نکند که روزی خود بر خوان تو میخورد بیت مر تراست نه مهمان داشت باید بهر آنکه میخورد
بر خوان انعام تو نان خویشتن - الفتاح - فتح کشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه کشاینده درهای
رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلائق و کشایش همه کارها از دست و فضل خصوصا از وی
در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بی واسطه و حجاب و فتح بمعنی نصر آمده چنانکه اذا جاء نصر الله و الفتح و انا
فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق کشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

وحکم وفصل کرده است میان ایشان وکفار ونصرت داده است ایشان را وتابعان ایشان را بر اعدای
دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون ووی تعالی کشاده است
بر دلهای مومنان درهای معرفت وکشاینده است بر عاصیان درهای مغفرت ویاری دهنده درماندگان وغمگسار
غمزدگان اوست وبالجمله فتاح اسم جامع ست مر فتح ابواب خیرات وافاضه انواع برکات را وچون بنده دانست
که اوست تعالی فتاح باید که بر تشنید بر در کرم وی باُمید فتح ونصر وانتظار حصول انفتاح بی ملال واستعجال با تسلیم
وسکون تحت جریان حکم بیت چه در باهگل برخود فرو بندد * در دگیر دائم دل در و بندد * وتخلق بآن آن ست که سعی
کند که در بر روی طالبان خیر از مال وعلم بکشاید وفصل خصومت میان مردم بکند ومظلومان ودرماندگان را نصرت
دهد العلیم مبالغه عالم ست ووی تعالی عالم ست باشکارا ونهان وبخطرات دل وانچه هنوز در دل خطور نکرده وعلم
وی محیط ست بکلیات وجزئیات ظواهر اشیا وبواطن آن وکنه حقائق آن وغیر متناهی ست معلومات وی
وچون دانسته شد که وی تعالی عالم ست بظواهر وسرائر ظاهر وباطن از هرچه نشاید ونباید پاک باید کرد وبلاحظه
علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت وحظ عبد ازین اسم آن ست که تحصیل علوم دینیه وتکمیل آن وحقائق
ومعارف که سبب تکمیل نفس وباعث بر عبادت گردد وموجب صلاح حال ظاهر وباطن شود که علم نافع عبارت
ازان ست بجا آورد ورب زدنی علما مشغول ومشعوف باشد القابض الباسط قبض گرفتگی وتنگی وبسط فراخی
وگسترانیدن هند یکدیگر اند ووی تعالی تنگ میکند رزق را بر هرکه میخواهد وفراخ میگرداند بر هرکه میخواهد رزق حسی
باشد یا معنوی وقبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت وبسط میکند ارواح را در ان نزد احیا یا قبض میکند
در نوم وبسط میکند در استیقاظ یا تنگ میگرداند دلها را بحزن وملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه وفراخ میکند
بفرح ومسرت بظهور صفات لطیفه جمالیه وگفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا وبسط میکند آنرا بفقرا ودین
قوم را در معنی قبض وبسط وآداب آنها کلام ست که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی مشائخ عظام نقل
کرده شده است وچون بنده دانست که قابض وباسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر میکند وامیدوار میباشد
وبر بسط شکر میورزد وترسکار میباشد وهرجا قبض وبسط می بیند ازانجا میداند وامام غزالی گفته که قابض وباسط
از بندگان آن ست که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف وانذار بجلال خدا وکبریائی او بعنوان عذاب وبلای
او وبسط میکند ببشارت دادن به لطف وعطای او بعنوان آلا ونعمای او ویا قبض میکند وتنگی می آرد وبخل
می ورزد بحقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن وافاضت ونشر میکند بر اهل انتهی وبعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم
آن ست که با نفس بد فرمائی وباهر که در تحت ضبط وسیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا تربیت بکمال
باشد هرگاه بسیار ملالت وسامت بدیشان رسد به بسط دفع کند وهرگاه بسیار جرأت کنند ودلیر شوند تقبیض ضبط

ان نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول نکند
که طاعت با انبساط و نشاط به قبول نزدیکتر است اما اگر میل بسوی هوا و هوس کرد و متابعت شیطان کند بسیاست
بلیغ نماید بیت گر کنی یک آرزوی خود تمام * در تو صد ابلیس زاید والسلام * الخافض الرافع * خفض
فرو داشتن رفع بر داشتن فرود می آرد کافران را به بدبختی و بر میدارد مومنان را به نیکبختی و بر میدارد دوستان را
به نزدیک گردانیدن و فرود می آرد دشمنان را به دور گردانیدن و فرود می آرد کسی را که میخواهد باسفل سافلین طبیعت
و بر میدارد بعضی را باعلی علیین محبت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و بر میدارد دیگرے را بجنات نعیم و این صفت
را مراتب و درجات بسیار ست و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع ست باید که پناه بوے برد از فرود
مرتبه و مجاورت اشقیا و درخواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را و بهره دهد بان و تخلق باین دو اسم آن ست
که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را
و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس را که اعدا الاعادی است خفض
کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست
داند و خود را نه بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند بیت هنرمندی که روا باد سر دیده * زخود عیب و ز بیگانه هنر دیده
حکیمانیکه دور اندیش بودند * ورای خلق و در خویش بودند * المعز المذل * اعزاز عزیز گردانیدن اذلال
خوار کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در
عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی
گفته است که میدهد ملک را بهر که خواهد و میگیرد ملک را از هر که خواهد عزیز دائم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت
و وصمت جهل ست پس کسیکه بر داشته شد حجاب از دل وے تا مشاهده کرد جمال حضرت عزت را و روزی کرده شد
او را ملک قناعت و بے نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تایید و غالب شد بر صفات نفس پس بتحقیق عزت
داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که دوخت کرد چشم او را بسوے خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط گردانید
بروے حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بنفس و استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار
گردانید او را و کشید از وے ملک انتهی این اعزاز و اذلال حقیقی روحانی ست که امام ذکر کرد و اعزاز و اذلال
حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عزوجل است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب
و تظاهر باتباع و انصار و اضداد آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون
دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وے خواهد و از خواری و مذلت پناه به درگاه عزت وی
آرد و بداند که عزت در طاعت ست و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نگرداند

حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگرے نان خورش آن کودک بدین
کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان
در گردن او کرد و میکشید شیخ موصلی و پیغمبر بود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردے سگ یا نخود نگشتی بیت
بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق * که بار محنت خود به که بار منت خلق * و تخلق آن ست که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی
عزیز گردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طبیعت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطات و موافقت
نفس و جهالات و شهوات - السمیع البصیر این دو صفت ست مر حق تعالی را که منکشف میگردد بآنها مسموعات
و مبصرات انکشاف تام بے احتیاج بآلت و حاسه و وے تعالی شنوا ست نه بگوش و بینا ست نه بچشم چه این [illegible]
زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وے برابر ست و شنیدن و دیدن چیزے او را
از شنیدن و دیدن چیزے دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه ست و چون ثابت
شده است تنزیه وے تعالی از صفات چشم ثابت شد تنزیه وے از آن و قرآن مجید ناطق ست به ثبوت این
دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر ست و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر ست تکلم نمیکند مگر بانچه
راضی ست وے تعالی از آن و هر چه گوید با ادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و طعن
بر پیشه و نه بیند و نه شنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را آنچه راضی ست حق تعالی بدان و از نظر حرام
و دراز کردن چشم بصیرت بدنیا و زینت آن بپرهیزد و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از آن و لازم
گیرد دوام مراقبه و مطالعه نفس محاسبه و اشارت بدین سمیع و بصیر همین ست - الحکیم یعنی حاکم ست
و وے تعالی حاکم علی الاطلاق ست بحکم تشریعی و ارادے و حکم کننده است میان خلائق برفع قاعده ظلم و دفع
ظلم و جفا و انصاف ستاننده مظلومان ست از ظالمان و در روز جزا حکم کند بشقاوت و سعادت بر بندگان و
در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا ست و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وے تعالی
اصل وضع اسباب را حکم ست که عبارت از امر ست و کلمح بالبصر ست و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان
و کواکب قضا ست و ترتیب مسببات بر اسباب بلحاظ تقدیر او ست و این را بیانیست که امام در شرح اسمای
حسنی گفته و ما از آن در شرح آورده ایم و چون وے تعالی حاکم ست باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد
مر او را راضی باشد بقضائے او و اجرائے حکم خود کند از حقوق و از خصومات خلق بر حذر باشد و اگر کسی را با
او خصومتی افتد بانصاف نگاه دارد تا در زمره ظالمان محشور نگردد و در روزی که وے تعالی حکم کند و رسوا نشود
و بر سابقه حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آن ست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف
دهد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دین ست العدل العادل

در اصل بمعنی داد دادن و داد دهنده است و عدل ضد ظلم و جور ست و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی
را بچیزی نیز می آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر ست و کل عالم ملک اوست
و همه افعال حق مستقیم و معتدل ست و متضمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی چنانکه باید و شاید همچنان ست قوله تعالی
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر کس معامله برابر عمل وی کند و سزاوار عقوبت و نعمت گرداند
و این از عدل باشد و گاه هست عفو کند بلکه سئیات بحسنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بنده دانست
که حاکم مطلق اوست و همه بقضا و قدر اوست و در همه افعال او را حکمتهاست باید که در افعال او و تدبیر حکمت
او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد خصوصا در آنکه رعیت اوست در مملکت
وجود وی ست و شهوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وی بر حد استقامت و
توسط و اعتدال بود بیت سعدی راست روان گوی سعادت برند ـ راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار ـ

اللطیف ـ لطف نرمی و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن به کسی و لطف خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت
از معصیت ست و از جمله لطف او به بندگان اعطای وی ست فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن
به سعادت ابدی بسعی خفیف در مدت قصیر که عمر ست بلکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان آورد و گاهی مشقت
مجاهدت و کلفت ریاضت با لطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل
مقصود میرساند و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات
امور و رسانیدن آن بمستصلح بسبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این هر دو معنی احاطه قوی سبحانه
بدقائق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی در ان از احاطه حصر و ضبط بیان بیرون ست و تنبیه کرده است
امام غزالی در بعضی امثله آن و گفته چنانکه لطف او در حق جنین تا آخر عمر رسانیدن غذا چه در شکم و چه در حالت
رضاع و بعد ازان در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و برآوردن جواهر نفیسه از میان
احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم از کرم و در از صدف و عجیب تر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع
معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات و صفات اوست و امثال این بیرون
از حد حصر و احصا راست و هر که دانست که وی تعالی لطیف ست و عالم بمکنونات ضمایر ست و محصل جلایل
نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت وی گوید و توفیق خیر
و طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و مستغفر گردد و تخلق آن ست که به بندگان خدا لطف
ورزد و نرمی کند چه در آفاق حسیه دنیویه و چه در منافع روحانیه دینیه و دعوت الی الله و ارشاد ایشان براه حق
برفق و لطف و حکمت و موعظه حسنه و علم حقایق و فهم دقائق پوشیده از رفق و صحبت شرع بخلائق رسانیده

الخبیر خبر آگاهی و خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ شئ در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود در زمین و آسمان
و ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد و در کون و مکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد اوست تعالی شانه ازان خبر و باین معنی
خبیر راجع بمعنی علیم گردد مگر آنکه خبیر مخصوص باخبار دارند بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم ست لیکن
علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آنرا خبیر نامند انتهی و گاهی خبیر بمعنی مخبر نیز دارند
یعنی خبر دهنده از مکنونات علم خود و وے تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود باین معنی راجع بصفت
کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آمده وے تعالی آزماینده است بندگان را بامر و نهی و تکلیف شرعی
چنانکه فرموده لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر ست مراقبه علم او را از دست نه دهد و تصدیق
نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آرد و تخلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه
در عالم قلب و قالب او میرود و خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکائد نفس و مکر و خداع آن چه حد بود و خبر
دهنده باشد مردم را از آن و مرشد و داعی ایشان بود بطریق نجات ازان و آزماینده بود ایشان را بدان
الحلیم حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت
انتقام نگردد و با وجود اقتدار اگر توبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بے توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق
حق سبحانه است و بنده گاهے استعجال نمیکند در عقوبت ولیکن بر عزم آن میباشد و کینه نگاه میدارد تا انتقام
کینه را میکشد و وے سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن ست که از انتقام وے خائف باشد
و از جهت حلم وے امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در مآل نیز مغفرت کند و باید که چنین خدا
را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند تنگ گوید و شرم
دارد که در نظر چنین کریمی بے فرمانی کند و تخلق آن ست که بهر ناپسندی که ببیند از جا نرود و تمکین و وقار ورزد
و بعقوبت زیر دستان تعجیل ننماید و صفح و عفو شیمه خود سازد مگر در اجراے حدود شریعت العظیم بعظم و عظمة
بزرگ شدن و عظمت گاهے در اجسام که مدرکات ابصار اند اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم ست و آن جسم
عظیم تر از وے ست و مقصود آنکه امتداد و مساحت وے در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد. باز این دو قسم ست
یکی آنکه بصر میکند چشم او را محیط میگردد بادراک آن چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر ست که محیط نمیگردد بصر باطراف
وے چنانکه زمین و آسمان و این اعظم ست از اول و گاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند
قسمی ست که محیط میشود بادراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی ست که قاصر ست ازان اکثر عقول بالفعل و قسمی ست
که متصور نیست ادراک عقل و احاطه وے بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق اوست که عظیم تر از همه است و متجاوز
است از حد عقول و بیرون از دائره ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات وے نرسد و آن ذات حق

است تعالی و تقدس کسی که بشناخت عظمت حق را مستقر و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و امتثال کند با امتثال
اوامر و نواهی و احکام وی تعالی شانه و تعظیم بجا آرد شنیده باشی که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل
فرود آورد که هیچ کس و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که همت بلند دارد و از برای
دنیا سر فرود نیارد و ملک کونین را در جنب عظمت الهی در نظر همت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات
و صفات شریفه آنچه عظیم گردد به سبب قدر وی تا بمرتبه رسد که اکثر اقوال کند قدر وی را نرسند و در حدیث
وارد شده است که عالم عامل که تعلیم میکند مردمان را عظیم نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان
انبیاء و علما اند که چون تامل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی از هیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید الرسل
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است که عظیم تر از وی [illegible] در وجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرش
آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن غیر را جامع [illegible] روح محمدی است صلی الله علیه وسلم - الغفور
یعنی غفار است و هر دو صیغه برای مبالغه غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی
بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تام و کامل باشد مر گناهان عظیم بخشد و مغفرت او به اقصی
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آن ست که [illegible] از بنده و جمیع گناها را ببخشد و از همه بندگان آن
قدر گناهان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن است غافر آنکه بپوشد گناهان را [illegible] اعمال بندگان و غفور
آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن را مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میگرداند تا از
تبعات و شرمساری در پرده و آسوده بماند بجهت سر خجالت در [illegible] بیش که گر گناه پوشنده ستار [illegible]
و در تخلق وی اسم غفار را گذشت - الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت [illegible]
کنند بنده و است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی دارند و معنی وی
ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی
گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع و شاکر در این معنی قریب تر است یعنی شکر بعضی گفته اند که جزای شکر را
شکر نام کرد بطریق مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل ست ثنا گوینده است بنده را بر طاعت
وی بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و در صدق و اخلاص بنماید و در تخلق آن است که
شاکر بود مر خدا را بر نعمت وی و شاکر بود کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات کند و اگر مکافات
از دستش نیاید دعا کند و اقلش این ست که گوید جزاک الله خیرا - العلی - علو بلندی و بلند شدن است و
بلندی سبب آمدن و بلند بر چیزی شدن [illegible] چنانچه جسمی بر جسم دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه
چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی [illegible] رتبه او نیست

و همه مراتب پایان تر از مرتبهٔ اوست زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وے تعالی سبب و علت جمیع
مسببات و معلولات ست و بذات وے منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزے فوق وے نباشد و وے
فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بمیت و حی و حی منقسم ست بچیزے که اورا جز ادراک حسی نیست و آن بهیمه است
و چیزے که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه اورا ادراک عقلی ست منقسم ست بچیزے که معارض ست در معلوم
او شهوت و غضب و آن انسان ست و چیزے که سالم ست ادراک او از معارضه بکدرات و آن که سالم ست یا ممکن ست
که مبتلی و ممزوج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب وے شده و آن ملائکه اند و چیزے که محال ست در حق او ابتلا و
امتزاج بدان و آن حق سبحانه تعالی است پس وے در مرتبه فوق کل باشد که عالی تر و کامل تر از آن رتبه نباشد و در
فهم عوام که در رتبه بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند بادراک بصائر علو معنوی را و مراتب آن را بر وفق
مراتب علو حسی نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وے سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجود
که منزه است از تحدید و تقدیر بحدود اجسام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در مرتبه و تخصیص بعرش بجهت فوقیت
اوست از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آمده و وے تعالی غالب ست بر همه
چنانکه فرموده والله غالب علی امره پس بنده باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات [illegible] و هرگونه
از راه معرفت سر دارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت این ست و خود را در جنب غلبه امر و حکم وے تعالی نیست و نابود داند
و با متثال و تسلیم پیش آید و تخلق آن ست که بلند همت بود و در تحصیل علم و عمل چندان کند که از ابنای نوع خود فائق گردد و در کمالات
متعالی گردد و در مراتب کمالات [illegible] لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق وے درجات انبیا ست باتفاق که در آنجا ست
و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه وسلم ست و اعلی مطلق خدا ست جل جلاله و تعالی شانه
و نیز از وجوه تخلق آن ست که نفس [illegible] همواره بلند [illegible] باشد و از صحبت اهل دنیا استغنا ورزد و همت بغیر امر حق
فرود نیارد و مشائخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند
و همه از وے بترسند - الکبیر بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت ست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود ست
و کمال وجود وے تعالی [illegible] یکی دوام وجود چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وے کبیر السن ست
و چون طویل الوجود و کبیر شد پس [illegible] الوجود [illegible] ازلی و ابدی باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وے تعالی
وجودیست که صادر ست از وے هر موجودیست کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات
رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی ست - الحفیظ حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده
هر که و هر چه در عالم ست از آفت و ضیاع اوست تعالی شانه بابقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یک دیگر اند چنانکه
عناصر از موالید نگاه میدارد بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات را بپیدا کردن آلات

و جوارح و ذرات آنها چنانکه شاخها و نابها و چنگالها و خارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت در هدایت به راست کردن
آن در استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهانند قرب اعدا و آفات چنانکه چشم و گوش
و جز آن و هم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین ست حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه
میدارد لباب او را بقشر و طراوت او را برطوبت و بخارها که میروید از وی و بخار صلاح نبات ست چنانکه شاخ
و ناب و چنگل صلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی ست که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است
که فرود نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی
گفته که این حق ست و مشاهده باطن ارباب بصائر بران دال ست و ایشان ایمان به آن آورده اند به بصیرت
نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیرست لا تعد و لا تحصی و از جمله حفظ اوست القاء ایمان در مومنان را و حفظ
عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقود ایشان در توحید باقامت دلائل و براهین بر صدق دین و اقوای
دلیل و برهان نور یقین ست که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را دران تعلق و دخلی نیست بزرگی گفته است
که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم ست اصلا بخطور خاطر یا شبهت در موجب
اشکال و اختلال عقد ایمانی نه شود و نور ایمان در دل باقی و ثابت ست یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بنده
از سهو و نسیان چیزے که حفظ آن نسیان و فراموش کردن ست نیز آمده و با [illegible] آن [illegible]
صحیح ست که همه اشیا محفوظ ست در علم وی و ممکن نیست زوال آن از وی و بعضی از صلحا این نقل ست که یکی
از صلحا را مال بسیار میراث رسید گفت الهی مرا با این درم محتاج آفریدی اما محافظت این حضور قلب مرا تفرقه
میرساند خداوندا تو کفیلی از برای من نگاه دار و هر چه بود همه را بدرویشان داد پس هرگاه که او را بچیزے احتیاج
می افتاد حق تعالی آنرا از غیب بوی میرسانید چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ ست باید که از همه آفات
و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد چنانچه هر کس بحفظ پناه آرد او را نگاه دارد و تخلق
که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ما سوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد
و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرو ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید
و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد۔ **المقیت** خالق اقوات و رساننده آن با بدان و قوت
خورش آن چیزی ست که بوی برپا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقات خورش دادن و این قوت ابدان ست
و قوت ارواح معرفت و ایمان ست و مقیت بمعنی توانا و نگاه دارنده و گواه و حاضر نیز آمده قوله تعالی و کان الله علی کل
شیء مقیتا ای مطلقا قادراً پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت دل و قوت تن و جان از وی
خواهد و بعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی این حکایت

کہ نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطنہ خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمہ را تہذیب کند تا جلیل و جمیل
گردد و خدا و خلق ہمہ دوست دارند - الکریم بزرگ و عزیز گفتہ اند کہ چون کسی را بوصف بکرم کردی ہمہ صفات نیک را
اثبات کردی و گفتہ اند کریم آن ست کہ چون قادر گردد عفو کند و چون وعدہ کند وفا کند و چون عطا دہد بیش از امید دہد
و ہر کہ او بوے التجا آرد او را ضائع نگذارد و از تجمع وسائل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی مکرم نیز گفتہ اند چنانکہ جلیل بمعنی
مجل داشتہ اند و بمعنی جواد نیز آمدہ و تمامہ این معنی بر وجہ کمال خاصہ ذات کریم متعال ست نقل ست کہ اعرابی از حضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سوال کرد کہ یا رسول اللہ حساب با روز قیامت کہ کند رسول فرمود کہ خدا تعالی بخود
خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند کہ چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر
شود عفو کند و بندہ باید کہ وظیفہ شکر و کریم و اکرام و عفو و جود کند و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلق آن
کہ سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزے ازان یا ہمہ آن بر آن وجہ کہ لائق بشان
اوست و انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم ہمہ متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیاء علیہ من الصلوات
افضلہا و من التحیات اکملہا از ہمہ کامل تر و کریم تر و اوست اکرم الاکرمین بعد اللہ تعالی و تابعان او از اولیا و علمائے
اہل کرم اند علی حسب درجاتہم و مراتبہم - الرقیب - فی الصراح رقیب نگہبان و چشم دارندہ و موکل و طیبی گفتہ رقیب
حفیظ کہ مراقب باشد اشیا را و ملاحظہ کند آنہا را پس غائب نگردد از وے مثقال ذرہ در زمین و نہ در آسمان امام
غزالی گفتہ رقیب علیم حفیظ پس کسی کہ مراعات کند چیزے را تا آنکہ غافل نگردد و ملاحظہ کند او را ملاحظہ لازم دائم
او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت کہ بعضی بر
تفسیر رقیب کردہ اند لیکن اخذ کردہ اند در مفہوم وے مبالغہ در رقابت و باین وجہ فرق بود میان ہر دو و تخلق
و تعلق ظاہر ست آنکہ نگہبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی انکار و تغلب نگاہ دارد و دائم در نظر حق [illegible]
باشد و از ناشایستہ با پرہیز بود و بداند کہ وے تعالی رقیب و شاہد اوست در ہر حال ظاہر یا باطن و باندیشہ
کہ نفس و شیطان در کمین او بیند و فرصت نگاہ میدارند و باخبث اند او را بغفلت تا چون غافل گردد کار خود را کنند
و کمین خود بکشند پس ہمیشہ بر حذر بود از ایشان و ہشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بندد راہہا بر آمدن ایشان
معنی مراقبہ این ست - المجیب - اجابت جواب دادن و اجابت و دعا کردن اوست جواب دہندہ ہر کہ او را بخواند
و اجابت کنندہ ہر حاجت و عطا کنندہ ہر سوال او وے ست اجابت کنندہ دعا مضطرین بہ زبان قال و حال
بلکہ اجابت کردہ است پیش ازانکہ دعا کنند و دادہ است پیش ازانکہ طلبند و این اجابت اوست و عطیت خلق و کفایت
او حاجات ایشان را کہ تدبیر کردہ است کار ایشان را پیش ازانکہ پیدا کند ایشان را بہ پیدا کردن اسباب [illegible]
و آلات و آسمان و زمین پس بندہ را باید کہ اجابت کند دعوت حق را در امر و نہی و اجابت کند بندگان او را [illegible]

و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان
و قبول هدیهٔ ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم - الواسع - سعت فراخی و فراخی کردن و همه را
فرا رسیدن و سعت را اضافت بعلم میکنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط ست معلومات را و باحسان میکنند
و میگویند احسان وی وسیع رحمت او بسیط ست و اطلاق میکنند بملک و غنا میکنند و واسع مطلق در جمیع این صفات
الله تعالی ست و آنکه گویند سعت بمعنی توانگری و توانائی هر دوست پس هست بهمین علاقه است و حق ست هر کسی را که
شناخت خدا را بفراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد
از همه و در همه کارها التجا باو کند و دستگیری از پناه او برد و تخلق آن ست که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جود
و سخاوت در زر و سینه را کشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بر وی از حوادث و ایذا
جاهلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع کشاده باشد بیت تنها بر دار گر خواهی
کشاده دست دل بکشا اگر خواهی مراد را - الحکیم - حکمت عبارت ست از کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و
عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم ست و حکیم می گویند کسی را
که عالم باشد بحقائق اشیاء و نیک داند دقائق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال و درین معنی جز خدا را نه
نحو عمل را نباشد و وی تعالی هرچه کند بمقتضای حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای وی از
و هن و سستی منزه و مبرا است و داناست بحقائق و دقائق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم ست
بر وی لازم بود که راضی گردد بحکم او و بداند که وی را دران حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بر وی
پس اعتراض نکند و نتیجه نگیرد و بر وی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق ست افعل ما یشاء و یحکم ما یرید
و باید که در فهم حقائق متوجه بفیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین
قوت عملیه و نیک داند دقائق علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو بپرهیزد
و هیچ کاری بی باعث حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل ست از ذوالنون مصری
قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور ست بزیارت وی شدم
چهل روز بدر خانهٔ وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی دهقان وار و حیران بازگشتی و بمن هیچ التفات
نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرد مرا چهل روز ست که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمیکنی
و سخنی نمیگوئی آخر مرا پندی ده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بان عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد
گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار
در خواری عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز

بیت از سینه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسی که میدهد از وی نشان ترا • الودود بفتح فتح و کسر و همچنین و داد بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی را گویند و وی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارند ایشان او را چنانکه فرموده یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند بایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم میکنند او را و هیبت میدارند و ذکر میکنند او را فرموده و هو الغفور الودود اسم غفور را به اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناهگاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می پیرا شتم و پاک میکنم بعد از آن در دائره محبوبان و مودودان خود می درآرم

بیت از من گنه آید و من آنم — وز تو کرم آید و تو آنی • و وجه تعلق باین اسم ظاهر ست و تخلق آن ست که دوستدار اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال وی این اسم آن ست که منع نکند او را از ایثار و احسان و غضب و حقد و ایذا پس به پیوند با هر که ببرد از وی و عطا کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر وی و فرد اعلای این آن ست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم باشد و در طریق محبان نیل محبوب نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را وسیله عظمی شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت حق و طاعت اوست حکایت غریب ست یکی از دوستان آن حضرت را اعتقاد چنان بود که از حیات پدر رسیده بود و ناگاه موی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن موی را خرید بیت چه ارزان خریده دادم جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم • و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت ست بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتسبان اوست بیت دوستی را دوست دار هی دوستش را دوست دار • دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار • سگی دو سه روز پی دوستان قدم زد صورت انسانی قدیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد هر سه میفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را راست و سگ را دیدار حبه الله را تو میدی میکار — المجید مبالغه ماجد ست فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجید ست کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که در طلب محامد حق بجا آرد و شکر نعمت و عطای او فرو نگذارد و تخلق آن ست که شرف و بزرگی را به تحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و ابتلا و ابلا اینها فاقه دا فائده فایده الباعث لبعث برانگیختن بهشت از

گور و بیدار کردن نائم از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی برانگیزنده مرده است از قبور و بیدار
کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل ست بسوی خلق و بعضی گفته اند که برانگیزنده
همت هاست به نیکو کاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از غیر باقی رسول خبر اگر دد و از روز
بعث و نشر یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آن ست که دلهای مرده را از گور جهل که موت اکبرست
برانگیزد و بعلم که سبب حیوة ابدیست زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود
و داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم و ارشاد و رسل و رسائل
ارسال نماید و دعوت را بخیرات و مبرات برگمارد - الشهید از شهود ست بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت
بمعنی گواهی دادن حق سبحانه دانا و مطلع ست بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال
و احوال خلق روز قیامت و توان که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله الا هو
یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن هر رسولی که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با
ایشان ست چنانچه قول وی تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الآیه دال ست بر آن و بعضی گفته اند که شاهد بمعنی
مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام و دین اسلام را و شهید بمعنی شهود
نیز گفته اند که انبیا و اولیا و علما و ملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات وی اگرچه از ادراک کنه ذات
و صفات عاجز و قاصرند ابیات خطبه بنام تو نوشتند این همه از تو جز نامی ندانند این همه گرچه توحید تو نخوانیم
هم تو میدانی که نادانیم ما - و بنده را باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و شهادت
دهد بحقیقت رسول و صدق وی و صدق وی بود و احکام و دین اسلام را تتبع و بکمال ذات و صفات وی معترف و تخلق
بمعنی اول راجع بمعنی علیم و خبیر ست و بمعنی ثانی سعی کند که تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز
قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بمیثاق انبیا گردد تا از خواص عباد الله باشد - الحق بمعنی ثابت و هست
و در مقابل او هست باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست مطلق الله تعالی ست و سایر موجودات
از حیثیت امکان معدوم و ناچیز و نیست اند که در حد ذات ایشان را وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است
الا کل شیء ما خلا الله باطل - و تفصیل کلام آن ست که اینجا سه چیز ست حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی
پس ممتنع بالذات باطل مطلق ست و ممکن لذاته حق ست بوجهی و باطل ست بوجهی و او را از جهت ذات خودش
وجودی نیست اصلا پس باطل ست بذات و مستفید ست وجود را از غیر خود و از وجهی که بجانب مقید وجود دارد
موجود ست پس وی باعتبار وجه حق ست و این ست معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد
که حق مطلق همان موجود حقیقی ست که بذات خود موجود ست و هر چیز وجود از وی میگیرد و آن خداست عز و جل

مجید مبالغه و تاکید ست در صفات الهی تعالی بالغ و کامل ست لیکن گاسیه و لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی باثبات
اصل معنی اکتفا می نمایند که در نفس خود کامل ست احتیاج بمبالغه لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تخلق بوی در شرح اسم
المجید گذشت۔ **الواحد** یکی ست در ذات و صفات یگانه شدن در وصف سبحانه یکی ست بذات خود و یگانه است بکمال صفات
خود و این نه آنچنان احدیت که بسبب اعداد ست که عدد و بآن منتهی ست آنحضرت سبحانه را عدد و نهایت نیست و جامع اضداد
اوست و واحد معروف بدو معنی ست یکی آنکه تجزی و تبعض نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه مثل نداشته بود چنانکه آفتاب
را نظیر ندارد و لیکن ممکن ست که او را نظیر پیدا شود و موجود شود که متفرد ست بخصوص وجود خود قابل انقسام نیست
در وجود نظیر وے ممکن نیست و حضرت حق [illegible] اوست از آن و آنکه او بنده گاهی واحد شود وقتیکه پیدا شود و مراد او اینجا
نفس وے نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود ست پس
واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خدای تعالی واحد ست در صفات کمال که شریک ندارد باید که توجه نگرد
مگر بوے و شریک نگرداند غیر او را و در تخلق بدان اسم آن ست که سعی کند که متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت
بکسی که ممکن ست توحد نسبت بوے و باید که متوحد باشد در عبودیت چنانکه متوحد ست وے تعالی در الوهیت و یکتا
بیک روئے و یکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید و یکی داند
و یکی بیند یکی جوید و هر چه بیند از و بیند و از خدا داند [illegible] از سر آن یکی دو جهان داده ام [illegible] کن که حاصل
هر دو جهان یکی ست و نقل ست که شبلی قدس الله سره العزیز بمکان فقهای گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند
در رقص آمد و فریاد زد که یکی بود خبر یکی [illegible] آنکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیهقی تصریح اسم شده
اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق میکنند میان این هر دو که احد باعتبار
ذات ست و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند احد بمعنی عدم التجزی ست که اجزا ندارد و واحد
بمعنی الشیء که نظیر ندارد۔ **الصمد** سید [illegible] که قصد کرده شود در همه کارها و در جمیع مطالب و حاجات آن [illegible]
یعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمت که میان تهی نباشد [illegible] ست
و مصمت پس بنده باید که همیشه قصد درگاه وے تعالی بود در جمیع مقاصد و مآرب از وے جوید و او را از جمیع نقائص
و آفات منزه داند و از وی استمداد در تکمیل [illegible] و تخلق باین اسم آنکه در کارها سعی نماید [illegible]
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید [illegible] تا مقصد و مرجع بندگان خدا
شود و [illegible] حاجات [illegible] اخلاص [illegible] مستقیم [illegible] طریق علم
و یقین۔ **القادر المقتدر** [illegible] یعنی [illegible] قدرت [illegible]
مقتدر مبالغه ست و قادر آن کسی ست که اگر خواهد کند و اگر خواهد نکند [illegible] این معنی [illegible] ممکن [illegible]

جلال و کبریا یا ظاهر ست بنعمت و باطن ست برحمت ظاهر ست بقدرت باطن ست از حکمت ظاهر ست به ابصار
باطن ست از ابصار ظاهر ست بی اقتراب باطن ست بی حجاب چه خفاے او از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او
سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست سبحان من خفی لشدة ظهوره و احتجب نوره بنوره و بیما اوست ظاهرے
کرانیست ظاهر تر از وی و باطنی ست که نیست باطن تر از وے و حظ بنده ازین اسما آن ست که اهتمام کند به شان
خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فناے آنرا بداند و دل
بدان ننهد و بنظر عبرت از ظاهر اشیا به شناخت صانع پی برد و در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا
پسین و آخر بود و با احکام شریعت ظاهر بود و با اسرار حقیقت باطن و ظاهر با خلق و باطن با خدا و گفته اند الصوفی
کائن و بائن ست و بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن * بغیر از هو و یا من هو دگر چیزے نمیدانم * الولی
ولایت بالکسر نصرت کردن و دوست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت
بالفتح مصدر ست و بکسر اسم و والی کسی ست که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر ست بتدبیر
و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشود اسم والی اطلاق نکنند و والی الامور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه که متفرد ست
بتدبیر آن اولا و متکفل احکام ست و دوام تا ابد قائم ست بوے باو است و ابقا ثالثا و بنده باید که اطاعت امر
او را و اجتناب از مناهی او تعالی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت منضبط دارد و از
تمامی تسلط شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الهی و تحکم وے والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد —
المتعالی بلند قدر به جمیع صفات و ذات از سمات نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی ست و معنی
تعالی و تخلق آنچه آنجا مذکور شد — البر بکسر بانکوئی کردن و بفتح بانکوئی کننده و بحقیقت نیکوئی کننده و احسان
نماینده اوست جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه اوست سبحانه متولی آن و تفصیل بر خدا
و احسان وے بر خلق از حد حصر و بیان بیرون ست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که شکر نعمت
و صبر بر نعمت بجا آورد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا با مادر و پدر و اقارب و همسایه و سائر اهل حقوق و قرابت
بلکه بغیر مستحقان نیز آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مالے آورد از
غیر مال زکوة و گفت مستحق از نامستحق نمیدانم و تمیز میان ایشان نمیتوانم بهر که فرمائی بدهم فرمود بمستحق و غیر
مستحق را تا بدهد خداے تعالی ترا نیز آنچه مستحق آنے و مستحق آن نه — التواب توبه باز گشتن از گناه و اصل
معنی توبه رجوع ست چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر به پروردگار نسبت کنند رجوع برحمت
و توفیق اراده نمایند و وے تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میکند
از خواب غفلت به تخویفات و تهدیدات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه بجناب

رجوع میکند وی سبحانہ بفضل و کرم است پس بحقیقت توبہ حق سابق ست بر توبہ بندہ چنانکہ فرمودہ ثم تاب علیہم لیتوبوا
رجع الی توبہ کنیم و انشکنیم توبہ را و ہی نشکنیم + و بندہ باید کہ دائم در اداء آن بند و در توبہ میکوشد و از جناب حق توبہ طلب دارد
و از گناہان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبہ تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبۃ قبل الموت را امتثال کند حکایت
عیسی ابن عیسی وزیر با کوکبہ سواران میراند خلق را چنانکہ عادت ست میپرسیدند این کیست زالی بر کنار می نشسته
بود گفت چند گوئید این کیست این بندہ است از چشم عنایت حق افتادہ و باین بلا مبتلا گشتہ عیسی بن عیسی بشنید
و بمنزل خود باز گشت و ترک وزارت کردہ بدولت توبہ مشرف شد و بکعبہ رفت و گفت و تحقیق آن ست کہ از زلات
بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبہ کنند قبول کند کرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و ہر کہ بعد از نماز چاشت
صد بار بگوید اللہم اغفرلی و تب علی انک انت التواب الرحیم گناہان او آمرزیدہ شوند کذا جاء فی کتب الحدیث —
المنتقم - انتقام عقوبت یا داش کردن و یکی از صفات حق سبحانہ انتقام ست ان اللہ عزیز ذو انتقام و این بعد از
امہال و امہال اشد و اغلظ ست از معاجلت و مسارعت در سزا سبحانہ انتقام میکشد و عقوبت میکند کافران را
و متمردان را بسبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواہد عقوبت کند و اگر خواہد ببخشد پس بندہ را باید
کہ از انتقام حق پر حذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تحقیق آن ست کہ در حفظ حدود شرع و احکام آن مداہنہ
و مداہنہ نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس امارہ است و مشہور ست از این ست کہ چون
ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیر کند باید انتقام ازو کشد و عقوبت کند بایزید بسطامی گفت کہ نفس من
تکاسل کرد و شبی از شبہا از ورد پس عقاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یک سال - العفو محو
کنندہ سیئات و در گذرندہ از معاصی قریب بمعنی غفورست ولکن ابلغ ست ازان زیرا کہ غفران منبی از ستر
و کتمان ست پس عفا یعنی پوشندہ گناہان ست و عفو مشعر بمحو و اعدام ست و بندہ ہر چند گنہگار بود و لیکن
بدرگاہ امیدوار بود و پس دست رد بر پیشانی ہیچ مجرم نباید نہاد و شاید کہ مولی کریم ببخشد با آنکہ حد شرع
و حکم دین باشد و روکن برابر و افی در ازل + نام او در نامہ نیکان بود + در رو دبر جیاست نیکان این گمان
بد تو در سزا خبر آنا و ان بود + و تحقیق آنکہ تقصیرات مردم و جرائم ایشان را کہ در حق او کردہ اند عفو نماید تا در جملہ
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس در آید - الرؤف - رافت شدت رحمت و نہایت آنست یعنی آنکہ اندر رافت
احسانی ست کہ مبداء آن شفقت محض ست و رحمت احسانی ست کہ مبداء آن حاجت کسی ست کہ احسان کردہ بود
و وی تعالی مہربان ست بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت کہ موجب حفظ ایشان ست از اسباب عقوبت
الٰہی و گفتہ اند رافت ابلغ ست از رحمت و معنیش این ست رافت عبارت ست از معنی اول ست و رحمت از ثانی و بیان تعلق
و تحقیق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت - مالک الملک - نافذ ست حکم او و مشیت او در مملکت وی ست

بایجاد و اعدام و البقا و افناد و به تعلق تخلق در شرح اسم الملک گذشت ـ **ذو الجلال والاکرام** ـ آنکه مر جلال و مر کبریا و عظمت مراو راست و مر کرامت و مر بزرگی مر او راست از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذات او ست و کرامت فعل او ست که فائض ست از وی بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را خارج اند از اندازهٔ حصر و شناخت و مجمل آن در ضمن قول وی و لقد کرمنا بنی آدم ـ و آن آمده و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور ست و مر که جلال خدا شناخته تذلل نماید به درگاه وی و مر که اکرام او را دید شکر گوید مر او را پس خدمت کند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وی و تخلق آن ست که تحصیل کند مر نفس خود را جلالے و تعزز و شکوهی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه مر لائق و سزاوار ست ـ **المقسط** ـ قسط بمعنی عدل و داد ست و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که داد دهد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آن ست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت ـ **الجامع** ـ جمع کردآورنده گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر روی زمین و برانگیزندهٔ ایشان در محشر و متباینات هیچ میان آسمانها و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال و الوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سائر اجزاے حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع ست و جمع کرده دلهای عارفان را بشهود و تقوی تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه در صحبت وسایط و حادثات و جمع کرده همم ایشان را در طلب خود و دلهاے ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما و جمع کرده بعضے از کمل اولیا علم و سیادت و کرامت و مغفرت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید بشر صلی الله علیه وسلم و اصحابه و اتباعه آمین ـ بنده باید که تامل و تفکر کند در اجتماع منافع و جمائع آلهی و افعال غریبهٔ او و تخلق آن ست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق گزیده و در وظائف عبادات و اوراد و خیرات و مبرات و سائر فضائل و کمالات و جمع کند در میان [illegible] قلب و جمعیت مع الله بیت ـ جمعیت کوش تا بجز ذات شوی ـ تفرقه که پیدا گشته و تو شوی اے [illegible] ـ **الغنی المغنی** ـ غنا بی نیاز شدن اغنا بی نیاز گردانیدن و وے تعالی غنی ست که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز ست و با وجود آن بے نیاز گردانندهٔ است دیگران را از بندگان خود لیکن آنکه غنی گردد با غناے غیر غنی مطلق نخواهد بود و غنا اگر از امثال خود غنی گردد بمعنی خود محتاج ست و غنی مطلق حق ست تعالے و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید ـ و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز ست و نیاز بحضرت او بود و چون دانست که بے نیاز گردانندهٔ است طمع از همه قطع کند و سوال نکند از غیر وی و بسے نیاز شود از دیگران و تخلق آن [illegible]

وطریق قویم خصوصاً سید انبیاء و ختم رسل صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ ہداة طریق الحق و محیی علوم الدین
اللهم وفقنا واهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و ذو النون مصری گفتہ قدس سرہ
چیست از اخلاق عارفان ست تنگدلی غمزدگان را بگشادہ باز آوردن و نعمتہاے حق تعالیٰ را بغافلان بیاد دادن
و بزبان توحید مسلمان را بحق راہ نمودن یعنی روے دل ایشان از دنیا بدین و از معاش بمعاد آوردن ۔ البدیع
بےمثل و مانند و بیہمتا در ذات و صفات و افعال بےمثل و مانند ست آن بدیع مطلق ست و این خبر باری تعالیٰ کسی نیست
و بمعنی مبدع یعنی نو پدید آرندہ بےنمونہ نیز آمدہ و بہر دو تفسیر کردہ شدہ است قول وے سبحانہ تعالیٰ بدیع السموات
والارض بندہ را باید کہ در ہر چہ از بدائع و صنائع نظر کند دل بخداے بےمثل و مانند کہ مبدع اوست برد و از صدق
خود و ثبت بدیع تسلیم است الا آنچہ بقول رسول صلی اللہ علیہ وسلم در وقت و بدان نو پیدا شدہ اقرب الساعت
سعی او از ان معرفت ست و ہر بندہ کہ مخصوص ست بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجہ بےمثلی در فن نظیرے
یا نو پدید آرندہ است چیزے را از امور راجع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابدع خلائق
محمد رسول اللہ ست صلی اللہ علیہ وسلم و اوست فرد کامل و واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسماے وی
تعالیٰ علی الاطلاق کہ ہیچکس او را مثل و نظیر نیست اللہم صل وسلم علی محمد عدد کل ذرة الف الف مرة شعر منزہ عن شریک فی محاسنہ
فجوہر الحسن فیہ غیر منقسم ۔ علیہ من الصلوات افضلہا و من التحیات اتمہا و اکملہا ۔ الباقی ۔ دائم الوجود کہ ہرگز فنا
نپذیرد و بندہ باید کہ در سبب بقاے حق از خود فانی شود و دل از تعلق بما سواے او نگاہ دارد و تخلق آن ست
کہ سعی کند در تحصیل کمالے کہ باقی ماند آثار آن درین جہان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات
ابدی ۔ الوارث ۔ مراد بوارث باقی بعد فناے موجودات کہ تمامہ املاک فانی ملاک بعد فناے ملاک رجوع بوے گردد
بوے رسد و این نظیر فنا ہم ہست و الا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تمامہ ملک و ملکوت
در اوست بے شریک و ہمتا و ہمہ ارباب لطائف بنید ندائے لمن الملک الیوم للہ الواحد القہار بگوش ہوش
بشنید جل جلالہ و عظم شانہ پس بندہ را باید کہ در غنچہ مال و میراث نباشد و داند کہ ہمہ عاریتی ست و از وے باز
داشتنی ست موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان ست بیت ۔ دلا درین منزل فانی چہ بندی ۔ رخت ببین کہ
ازاں منزل تخلق این ست کہ تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد ۔ الرشید ۔ رشید در لغت بمعنی
راہ یافتہ شدن بخلاف غی و رشید آنکہ اقوال او بر نہج رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر طریق اتقان
و احکام خلل و زلل ہیچ کار او را راہ نیابد و ہمہ تدبیرات او مساق نہایات گردد و ہمہ سنن سداد بی اشتباہ و بعضی
گفتہ اند کہ رشید اینجا بمعنی مرشد ست کہ بندگان را در مقاصد دین و دنیا رہنمائی کردہ و بکتاب و شریعت بطریق
ارشاد و سداد خواندہ است و وجہ تعلق و تخلق ظاہر ست ۔ الصبور ۔ صبر در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکہ

گوید اللھم اعطنی و اعطا دادن آن دعا خواندن و ندا کردن ست چنانکہ گوید یا اللہ و اجابت قبول آن چنانکہ فرماید
لبیک عبدی و سوال دعا بمعنی یک دیگر نیز آمدہ ۔ رواہ الترمذی وابوداؤد ۔ بدانکہ بتحقیق وارد شدہ است
اقوال مختلفہ از علما در اسم اعظم و ذکر کردہ است سیوطی در رسالہ مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم کہ بعضے برآنند
کہ اسماے الٰہی ہمہ اعظم اند و روا نیست تفضیل بعضے از انہا بر بعضے و نسبت کردہ میشود این قول را بہ شیخ ابو الحسن
اشعری و قاضی ابو بکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا کہ ذکر اسم اعظم واقع شدہ است مراد
باسم اعظم عظیم ست و طبرانی گفتہ است کہ اختلاف کردہ شدہ است در تعیین اسم اعظم و نزد من آن ست
کہ ہمہ اقوال صحیح اند زیرا کہ ہیچ خبرے واقع نشدہ است کہ این اسم اعظم ست و اسمی دیگر از وے اعظم نیست
و گویا کہ وے قائل ست کہ ہمہ اسما اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن حبان گفتہ کہ اعظمیتی کہ وارد
شدہ است در اخبار مراد بآن مزید ثواب است مر داعی را بدان مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاری ست
کہ قرأت بعضی از آیات موجب مزید ثواب ست اگرچہ ہمہ ذات ہمہ عظیم اند کہ کلام خدا اند و بعضے گفتہ اند کہ تعیین
آن در علم الٰہی ست خبر نکرد کسی را چنانکہ در لیلۃ القدر و ساعۃ الجمعہ گفتہ اند و بعضے تعیین نیز کردہ اند نظر بظاہر
احادیثی کہ وارد شدہ است در آن یکی از آن حدیث بریدہ است کہ مذکور شد کہ اسم اعظم لا الٰہ الا انت الاحد الصمد
الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کردہ کہ وی گفتہ است کہ این قول ارجح ست از
حیثیت سند از ہرچہ وارد شدہ است درین باب و دیگر حدیث انس ست کہ مؤلف گفتہ وعن انس قال کنت
جالسا مع النبی ۔ گفت انس بودم من نشستہ با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی المسجد ۔ در مسجد ۔ ورجل یصلی ۔ و حال آنکہ
مردے نماز میگذارد ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ اللھم انی اسالک بان لک الحمد ۔ خدایا من سوال میکنم من بوسیلہ
آنکہ مر تراست ہمہ ستائشہا ۔ لا الٰہ الا انت ۔ نیست ہیچ معبود بحق مگر تو ۔ الحنان ۔ المنان ۔ مہربان نعمت دہندہ ۔
بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم ۔ معانی اینہا در ذکر اسما گذشت ۔ اسالک ۔ سوال میکنم ترا
فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم دعا اللہ باسمہ الاعظم الذی اذا دعی بہ اجاب واذا سئل بہ اعطی رواہ الترمذی وابوداؤد
والنسائی وابن ماجہ ۔ دیگر حدیث اسما کہ مؤلف گفت ۔ وعن اسماء بنت یزید ۔ صحابیہ جلیلہ انصاریہ از خواہران
عقل و دین حاضر شدہ تبوک را و کشتہ نہ کافر را بچوب خیمہ رضی اللہ عنہا ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اسم اللہ الاعظم
فی ہاتین الآیتین ۔ گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت ست ۔ والٰھکم الٰہ واحد لا الٰہ الا ھو الرحمن الرحیم ۔ و فاتحۃ آل عمران ۔
و در اول سورۃ آل عمران کہ این ست ۔ الم اللہ لا الٰہ الا ھو الحی القیوم ۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجہ والدارمی
پس اسم اعظم بنابرین روایت الرحمن الرحیم و الحی القیوم باشد ۔ وعن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
دعوۃ ذی النون اذ دعا ربہ وھو فی بطن الحوت ۔ دعاے یونس پیغمبر علیہ السلام وقتیکہ دعا کرد و حال آنکہ در شکم

ماہی بود و دعا این ست - لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیء - دعا نکرد بوے ہیچ
مردے مسلمان در ہیچ چیزے - الا استجاب له - مگر آنکہ قبول کرد خداے تعالیٰ دعاے او را - رواه احمد والترمذی
پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ست اگرچہ درین حدیث تصریح نفرمود کہ این اسم اعظم
است ولیکن استجابت دعا ہمانا نشانی از خواص اسم اعظم ست با رعایت آداب و شروط کہ قرار یافته است و در بعضی

روایات صریح نیز آمده

الفصل الثالث - عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله - گفت بریده در آمدم با پیغمبر
صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء - مسجد را در وقت عشا - فاذا رجل یقرأ ویرفع صوته - پس ناگاه مردے میخواند
و بلند میکند آواز خود را - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله اتقول ہذا مراء - آیا میگوئی تو کہ این مرد ریائی ست
قال بل مؤمن منیب - گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کننده بجناب ے و روے آرنده باوست - قال - گفت بریده
و ابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته - ابو موسی اشعرے میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در حدیث
مذکور بود ابو موسی بود فجعل رسول الله - پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتسمع لقراءته - می شنید قراءت
او را و گوش می نهاد آنرا - ثم جلس ابو موسی یدعو - پس نشست ابو موسی اشعرے در حالیکہ دعا میکند - فقال -
پس گفت - اللهم انی اشهدک انک انت الله - خداوندا من گواه میگیرم ترا کہ توئی خدا - لا اله الا انت - نیست معبود
بحق مگر تو - احدا صمدا - بنصب و در روایت برفع آمده - لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله -
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقد سال الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی به اجاب قلت - گفت
بریده گفتم من - یا رسول الله اخبره بما سمعت منک - آیا خبر دہم من ابو موسی را بچیزیکہ شنیدم از تو - قال نعم - گفت
آنحضرت آرے خبر ده او را - فاخبرته بقول رسول الله - پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق - پس گفت ابو موسی مرا تو امروز مرا برادر دوستی - حدثتنی بحدیث رسول الله
حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - یعنی این حدیث کہ در وے بشارت استجابت ست
اطلاق حدیث آورد و اشارت کرد کہ موجب اخوت و صداقت تو بود تحدیث نبوی صلی الله علیه وسلم ست رواه رزین
آنچہ مؤلف آورده از احادیث این ست و درینجا اقوال دیگر ست یعنی بسم الله الرحمن الرحیم الله و بعضی الله الصمد
روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید یعنی کہ گفته و بعضی اللهم ... یا الله الذی لا اله الا هو ... و بعضی الله
لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله عنه کہ وے سوال کرد از حضرت حق
کہ تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود در خواب کہ اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفته اند کہ اسم اعظم مخفی ست در
اسماء حسنی و موید است این قول را حدیث عائشه کہ وے چون دعا کرد بعضی اسماء حسنی فرمود آنحضرت ...

اسم اعظم در این اسماست که دعا کردی بآن بعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که
هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسماء ومثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند وبعضی الم گفته اند نقل کرده شده است
این از ابن عباس وابن مسعود وبعضی گفته اند هر اسمی از اسماء الهی که بخوانند او را بنده بطریق حضور واستغراق
چنانکه در باطن او در آن حالت غیر حق تعالی نباشد هر کرا این حالت دست داد مستجاب شد دعاے او والبته داین
قول از امام جعفر سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واز شیخ جنید وغیر وے رضی الله عنهم منقول ست وابن نعیم در حلیه
از بایزید بسطامی آورده که شخصی از وے از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدے محدود نیست آن فراغ قلب تست
بوحدانیت حق وچون باین حال باشی قصد کن هر اسمیکه باشد میروی بشرق ومغرب واز ابی سلیمان دارانی آورده
که گفت پرسیدم بعضی مشائخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتیکه بینی دل خود را که اقبال کرده
بخدا ورقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم ست واز ابی الربیع سائح آورده که پرسید از وی مردی
که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا وگفته اند بسم الله
الرحمن الرحیم از جهت هیچ کن ست از پروردگار تعالی وتقدس والله اعلم

باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر

تسبیح پاکی تنزیه کردن وبپاکی یاد نمودن وتحمید حمد گفتن بسیار ومکرر و باین معنی ست اشتقاق محمد که محمود ست
مکرر وتکبیر ببزرگی گردانیدن وتهلیل لا اله الا الله گفتن ومراد بیان احادیثی ست که وارد شده است در ثواب
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وتهلیل مشتق از لا اله الا الله است وعرب چون بسیار گردد استعمال
ایشان در کلامے ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمه دیگر مثل حمدله وحوقله وبسمله ومیگویند هلل الرجل
وهلل وقتیکه گوید لا اله الا الله وحیعل وقتیکه گوید حی علی الفلاح

الفصل الاول عن سمرة — بفتح سین وضم میم — بن جندب — بضم دال وفتح آن صحابی مشهور ست گفت
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع — فاضلتر وزیاده تر از روے ثواب چهار کلمه است سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
لا یضرک بایهن بدأت — زیان نمیکند ترا به کدام ازان کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل ست وافاده
میکند جلال حق وکمال او ست وتقدیم وتاخیر دران تفاوت نمیکند لیکن این ترتیب را معانی تناسب ست زیرا
ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وے می یابد بعد ازان منحصری ابد نعم وکمالات در ذات مقدس وے تعالی بعد ازان
منکشف میگردد بر وے توحید بعد ازان عاجز می یابد خود را از ثنا وتوحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی ومراد
اجلیت ست بعد از کلام خدا وخود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمه رابع ودر روایتی آمده است افضل الذکر بعد از

رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان اقول سبحان اللہ والحمد للہ
ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر احب الی مما طلعت علیہ الشمس - ہر آئینہ گفتن من این چہار کلمہ را دوست داشتہ شدہ تر است بسوے
من از ہر چیزے کہ بر آمدہ است بروے آفتاب یعنی دنیا و ما فیہا گویا کہ این کنایت ست از ہمہ مخلوقات و مخصوص شدہ
احبیت نسبت بغلبات زیرا کہ ذکر خدا افضل و احب ست از تمامہ عالم - رواہ مسلم - وعنہ - وہم از ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ من قال - کسیکہ بگوید - سبحان اللہ وبحمدہ فی یوم مائۃ مرۃ - در روزے صد بار حطت
خطایاہ - افگندہ شود و کم کردہ شود گناہان او وان کانت مثل زبد البحر - اگرچہ باشد گناہان او مانند کف دریا - متفق علیہ
متفق علیہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی - کسی کہ بگوید ہنگامیکہ
صبح کند و در ہنگامی کہ شام کند یعنی در صبح و شام گوید - سبحان اللہ وبحمدہ مائۃ مرۃ - صد بار - لم یات احد یوم القیامۃ
بافضل مما جاء بہ - نیارد ہیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر را از انچہ آوردہ است وے آن عمل را - الا احد قال مثل ما قال
او زاد علیہ - مگر یکی کہ گفتہ است مانند انچہ گفتہ است وے یا زیادہ کردہ است بر انچہ وے گفتہ است متفق علیہ
اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکہ از ظاہر عبارت این مفہوم میشود کہ ہر کہ گفت مانند انچہ وے گفتہ و آورد مثل آنچہ
آوردہ باشد نہ افضل از ان و این ظاہر ست اشکال دوم آنکہ زیادت بر تحدیدات شرع در اعداد جائز نیست چنانکہ
در چہار رکعت ظہر پنج رکعت گزارد مثلا پس زیادہ آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکہ تقدیر کلام و معنی
وے آن ست کہ نیارد مساوی انچہ وے آوردہ نہ افضل از انچہ وے آوردہ مگر کسیکہ گفت وے انچہ گفت پس
وے مساوی آورد یا کسیکہ زیادت گفت از انچہ وے گفت پس وے افضل از ان آوردہ جواب از اشکال ثانی آنکہ
زیادت بر تقدیرے جائز نیست کہ از شارع اجازت و تجویز زیادت نیامدہ است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد
جواز آن معلوم شدہ پس ایں مثل پنج رکعت بجاے چہار رکعت ظہر نباشد بلکہ مثل آنکہ در نماز تہجد یا در ضحیٰ ہشت
رکعت آمدہ است و اگر تا سیزدہ یا دوازدہ بگزارد نیز جائز ست بلکہ افضل ست و توانکہ مراد بہ از اد اعمال خیر دیگر
باشد نہ نفس تسبیح فافہم - وعنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن - دو کلمہ اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشتہ شدہ بسوی رحمان
آن دو کلمہ کدام ست - سبحان اللہ وبحمدہ سبحان اللہ العظیم متفق علیہ - وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گفت بودیم ما نزد آنحضرت
پس گفت آنحضرت - ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنۃ - آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکہ کسب کند ہر روز
ہزار نیکی - فسألہ سائل من جلسائہ کیف یکسب احدنا الف حسنۃ - پس پرسید آنحضرت را پرسندہ از ہم نشینان
وے صلی اللہ علیہ وسلم چگونہ کسب کند یکی از ما ہزار نیکی را یعنی ہر روز - قال یسبح مائۃ تسبیحۃ - گفت آنحضرت

تسبیح گوید صد بار۔ فیکتب له الف حسنة۔ پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی بحساب آنکه هر نیکی را ده حسنه است۔
او یحط عنه الف خطیئة۔ یا افگنده میشود از وی هزار گناه این نیز حکم کتابت هزار حسنه دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر
عبارت با آنحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث از وی معهود نیست و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این
قول سائل باشد سعد بود گو یا کسی از هم نشینان وی اضطراب کرد و بیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد
فافهم۔ رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات عن موسی الجهنی او یحط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم
و فتح ها گرفته است او یحط آمده بکلمه او بیا۔ تردید چنانکه تقدیر کرده شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابو بکر
برقانی بفتح با و ضم و کسر آن نسبت به برقان که نام قریه ایست از خوارزم۔ ورواه شعبة وابو عوانة ویحیی بن سعید القطان
عن موسی۔ روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور۔ فقالوا ویحط بغیر الالف۔ پس گفته اند و
یحط بواو بی الف پس هم کتابت الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئه و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکند
سیئات را۔ هکذا فی کتاب الحمیدی۔ همچنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین۔ وعن ابی ذر قال
سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل۔ گفت ابو ذر که پرسیده شد آنحضرت را که کدام کلام فاضلتر است
قال ما اصطفی الله لملائکته۔ گفت آنحضرت فاضلترین کلام کلامی است که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی
مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند او را بدان کلام تلمیح است بقول حق سبحانه تعالی ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک زیرا که
این حکایت است تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است۔ سبحان الله وبحمده
رواه مسلم۔ وعن جویریة۔ بضم جیم و فتح را و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین است۔ ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج من عندها بکرة۔ روایت است از جویریه که آنحضرت بیرون آمد از نزد وی در بامداد۔ حین صلی الصبح یعنی گاهیکه
گزارد آنحضرت نماز بامداد را۔ وهی فی مسجدها۔ بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جاییکه نماز گزارده بود
نشسته ذکر و تسبیح میکرد و شاید که مراد مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گزاردن و آن را مسجد گاهی بکسر
جیم نیز میگویند۔ ثم رجع۔ پس باز گشت آنحضرت در بر وی آمد۔ بعد ان اضحی۔ بعد از آنکه چاشت کرد آنحضرت یعنی در آمد
وقت چاشت وهی جالسة۔ و حال آنکه جویریه نشسته بود۔ قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها۔ گفت آنحضرت
آیا همیشه هستی تو بر حالتیکه جدا شدم از تو بر آن حال یعنی وقتی از صبح تا الآن که وقت چاشت است بر حال خود
نشسته ذکر میگویی۔ قالت نعم۔ گفت جویریه آری بر همان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات۔ هر آئینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از برآمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار۔ لو وزنت
بما قلت منذ الیوم۔ آنچنین کلمات اند که اگر سنجیده شوند و مقابل کرده شوند به چیزیکه گفته و خوانده تو امروز۔ لوزنتهن۔
هر آئینه برابر آیند این کلمات با آن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو۔ سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه

ومداد کلماته — چهار کلمه است که نسبیه مبالغه و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک ست میان اینها زائد بران نیست یعنی تسبیح
تحمید میگوییم ترا بشمار مخلوقات تو که بشمار نمی آیند و اندازه و انچنانکه موجب رضاے تو شود و بوزن عرش تو که عظیم ست
و بمقدار کلمات تو که مراد کلام اوست یا اسماء و صفات او یا علم اوست۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال — هر که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی
کل شیء قدیر مائة مرة — صد بار — کانت له عدل عشر رقاب — باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد کند و عدل بکسر
عین و فتح آن هر دو روایت ست بمعنی مثل و برابر چیزے و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزے از غیر جنس و بکسر از جنس
وکتب له مائة حسنة — و نوشته شود براے وی صد نیکی — ومحیت عنه مائة سیئة — ومحو کرده شود از وے صد بدی این حدیث
مؤید آن ست که در حدیث سعد بن ابی وقاص ست و یحط بر الف ست — وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک —
و باشند این کلمات مر او را پناه از شیطان و شر وے در ان روز که گفته است این کلمات را یعنی همه روز تا آنکه شبانگاه
کند حرز بکسر حاء استوار و تعویذ — ولم یأت احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک — و نیارد هیچ یکی عملی فاضل تر
از آنچه او آورده است او مگر مردیکه عمل کرده بیشتر از انچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال
اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم ست متفق علیه — وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی سفر — گفت ابو موسی اشعرے بودیم با آنحضرت در سفرے — فجعل الناس یجهرون بالتکبیر — پس
در ایستادند مردم که آواز بلند میکنند بتکبیر — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس
اربعوا علی انفسکم — ای مردم نرمی کنید بر ذاتهاے خود و تعب مکشید به بلند کردن آواز و درین اشارت ست که نهی
از جهر براے آسانی و نرمی ست نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر و حق آن ست که ذکر جهر مشروع ست بے شبهه
مگر بعارض اینها در رساله اوراد اثبات نموده ایم پس ازان تاکید کرد منع را بقول خود — انکم لا تدعون اصم ولا غائبا
بدرستی که شما نمیخوانید کر را و نه غائب را — انکم تدعون سمیعا بصیرا — بدرستی که شما میخوانید شنواے بینا را — وهو معکم
و او با شماست بعلم و حضور — و زیادت بصیر با آنکه حاجت بذکر او نیست بمناسبت سمیع ست که هر دو در اکثر مواضع
معا مذکور اند و با وجود آن اشارت ست بآنکه وے می بیند شما را و میداند احوال شما را و میداند احوال شما را از
هیئت شما و صورت شما و طیبی گفته که بصیر بجهت آن زیاده کرد که سمیع بصیر ادراک کننده تر ست از سمیع اعمی فافهم
والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته — و آن کسیکه میخوانید شما او را نزدیکتر ست بیکی از شما از گردن شتر وی
قال ابو موسی و انا خلفه گفت ابو موسی اشعرے و من پس آنحضرت بودم بر شتر یا پیاده — اقول — میگویم — لا حول ولا قوة
الا بالله فی نفسی — در نفس خود آهسته — فقال — پس گفت آنحضرت — یا عبد الله بن قیس — اسم ابو موسی اشعری است
الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة — آیا راه نمایم ترا بر گنجی از گنجهاے بهشت — فقلت بلی — پس گفتم من آرے نما —

یا رسول الله قال - گفت آنحضرت - لاحول ولا قوة الا بالله - آن گنج از گنجهاے بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن
این کلمه گوینده خود را اقرار داخل بهشت کند مثل گنجهاے دنیا ... دنیا ست تا طلب گنجهاے دنیا و صنعت آن لائقی ست و مشائخ گفته اند
که چون کسی ... این کلمه نیست که معنی آن بیزاری ست از حول و قوت خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس ست و در تشکیک
این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب ... خواندم فرمود ... حقیقت این گنج ... سعید شده ... معلوم
خواهد شد انشاء الله ... نیست متفق علیه۔

الفصل الثانی - عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال - کسی که گوید سبحان الله العظیم
وبحمده غرست له نخلة فی الجنة - نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت - رواه الترمذی - وعن الزبیر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه - نیست هیچ صباحی که صبح میکنند
در وے بندگان - الا منادٍ ینادی - مگر آنکه آواز کننده آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند - سبحوا الملک القدوس
تسبیح و تنزیه کنید خدا را که بادشاه مالک الملک پاک از همه نقائص ست یعنی بگوئید سبحان الملک القدوس -
رواه الترمذی - وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله
فاضل ترین ذکر لا اله الا الله ست اگرچه ذکر بسیار ست و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال
ذکر ست ولیکن این کلمه توحید ست و ... آن هیچ ... اشتغال ... اوست این کلمه را خواص عجیب و اسرار
غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور ... که موضوع ست در دل ... اختیار کرده اند مشائخ آن را
در تربیت مریدان - وافضل الدعاء الحمد لله - وفاضل ترین دعا الحمد لله ست تسمیه حمد بدعا بجهت آن ست که ثنا
بر کریم در معنی دعا و سوال ست و افضل از جهت آن ست که ... نعم حقیقی ست و در معنی شکر ست بلکه حمد
راس شکر ست و شکر موجب مزید نعمت ست - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن عبد الله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد راس الشکر - حمد سر شکر ست یعنی اکثر شکر و اعظم ست و فعل لسان اظهر و ادل ست
بر آن اما فعل قلب مخفی ست و دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم ست یا بمحبت داشتن بدل یا ثنا کردن
بزبان یا خدمت کردن باعضاء و دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه است - ما شکر الله عبد لم یحمده - شکر کامل
نگفت خدا را بنده که ستایش نکرد او را - این کلام اشارت ست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند
و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد - وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیامة الذین یحمدون الله فی السراء
والضراء - نخستین کسانیکه خوانده و دعوت کرده شوند بسوے بهشت روز قیامت آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را
در خوشی و ناخوشی کنایت ست از جمیع احوال - رواهما البیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی سعید الخدری

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به - گفت آنحضرت
گفت موسی اے پروردگار من بیاموز مرا چیزے که ذکر کنم ترا بدان چیز - او ادعوک به - یا بخوانم ترا بدان چیز یک
این ست که اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ و ادعوک به است بواو پس مطلوب ذکر و دعا است
[illegible] فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا موسی قل - اے موسی بگو - لا اله الا الله فقال - پس گفت موسی
کل عبادک یقولون هذا - اے پروردگار من همه بندهٔ تو میگویند این را - انما ارید شیئا تخصنی به - میخواهم من
چیزے را که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکرے و دعاے خاص مرا است که دیگران بدان شریک
ان نباشند - قال - گفت پروردگار تعالی - یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن غیری - اگر ثابت شود که هفت
آسمان و آباد دارندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها اما اگر [illegible] استثنا است حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز
اطلاع ست و عامر یعنی اصلاح دهنده و نگاهدارنده از خلل و اختلال نیز آمده و برین معنی استثنا است وے تعالی
حقیقت ست - والارضین السبع - و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات
[illegible] فی کفة - نهاده شوند این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو - و لا اله الا الله فی کفة - و نهاده شود لا اله الا الله در پله
دیگر ترازو - لمالت بهن - هر آئینه میل میکند کفة لا اله الا الله - در ساجح می آید از آسمانها و زمینها و اهل آنها - رواه
فی شرح السنة - وعن ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال -
کسی که بگوید - لا اله الا الله والله اکبر صدقه ربه - تصدیق میکند و راست گو میگرداند او را پروردگار او - وقال -
و میگوید پروردگار - لا اله الا انا وانا اکبر - نیست الٰه مگر من و من بزرگترم - واذا قال - و چون میگوید بنده -
لا اله الا الله وحده لا شریک له - قال یقول الله - میگوید خداے تعالی - لا اله الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال - و چون
میگوید بنده - لا اله الا الله له الملک وله الحمد قال - میگوید خداے تعالی - لا اله الا انا لی الملک ولی الحمد واذا قال - و چون
میگوید - لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله قال - میگوید خداے تعالی لا اله الا انا ولا حول ولا قوة الا بی - یعنی تصدیق میکند پروردگار تعالی
این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید بنده و قبول میکند از وی و درین فضیلت ست مر این کلمات را - وکان یقول -
و بود آنحضرت که میگفت - من قالهن فی مرضه - کسی که بگوید این کلمات را در بیماری خود - ثم مات - پس بمیرد در آن بیماری - لم تطعمه النار -
نمی خورد او را آتش دوزخ - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی
صلی الله علیه وسلم علی امرأة - روایت ست از سعد بن ابی وقاص که وے در آمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات
آمده است که آن زن از امهات المؤمنین بود و جویریه یا غیر وے والله اعلم - وبین یدیها نوی - و پیش آن زن خسته های
خرما بود - او حصی - یا سنگریزه ها بود شک راوی ست - تسبح به - تسبیح میکرد آن زن بآن خسته یا باین سنگریزه یا تسبیح
باین وضع که الان متعارف ست در زمان شریف نبود بلکه خسته ها یا سنگریزه ها نگاه میداشت و بآن شمار میکرد یعنی

ورشته هاست و دانه گره ها می بستند انتهی آن کذا حققه السیوطی فی رسالة - فقال الا اخبرک بما هو ایسر علیک من هذا و افضل شک راوی ست پس گفت آنحضرت آیا خبر ندهم ترا اسے زن بتسبیحی که آن آسان تر یا فاضلتر است بر تو ازین تسبیح و این سخنها بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از روی کیفیت و آن تسبیح کدام است سبحان الله عدد ما خلق فی السماء پاکی ست خدا را عدد شمار چیزے که پیدا کرده است در آسمان - وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض - و پاکی خدا بشمار چیزے که پیدا کرده است در زمین وسبحان الله عدد ما بین ذلک و پاکی خدا را بشمار چیزے که میان آسمان و زمین ست - وسبحان الله عدد ما هو خالق - و پاکی خدا بشمار هر چیزیکه پیدا کننده است وے تعالی تا ابد - والله اکبر مثل ذلک یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء آ ے آخره و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را گفته باشد بجاے عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم - والحمد لله مثل ذلک ولا اله الا الله مثل ذلک لا حول ولا قوة الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی و ابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة - کسیکه بپاکی یاد کند خدا را و بگوید سبحان الله صد بار در بامداد - ومائة بالعشی - وصد بار در شبانگاه - کان کمن حج مائة حجة - باشد همچو کسیکه گزارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میدارند از براے مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعیف این باصل ثواب آن برسد و باوجود آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل الله واسع - ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی - و کسی که حمد گوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - کان کمن حمل علی مائة فرس فی سبیل الله - باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا - ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشی - و کسیکه تهلیل کند یعنی بگوید لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل - باشد مانند کسی که آزاد کرده صد بنده را از اولاد اسمعیل و اختلاف ست علما را در استرقاق عرب بعض می گویند در مشرکان ایشان یا قتل ست یا ایمان و این حدیث مثبت قول اول ست یا تواند که کسی از ایشان بطلم یا ظلما اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است - ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی - و کسی که به بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - لم یأت فی ذلک الیوم احد باکثر مما اتی به الا من قال مثل ذلک - نیاورده در آن روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنکه آورده است آن کس آن را مگر کسیکه گفته است مثل آن - او زاد علی ما قال - یا زیاده کرده است بر آن و درین حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن ست رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف المیزان - سبحان الله گفتن نیم ترازوی اعمال ست یعنی تسبیح یکطرف و تمامه اعمال طرف دیگر - والحمد لله یملؤه - و الحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که الحمد لله شکر ست بر نعمتهاے خدا و شکر مستجلب مزید است پس ثواب وے اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد بآن آن باشد که وے معادل

حساب را عقدہ ہاست موضوع از برائے اعداد مشہور میان ایشان - فانہن مسئولات - زیرا کہ بدرستیکہ انامل یا اصابع
پرسیدہ میشوند روز قیامت از آنچہ کسب میکنند - مستنطقات - یعنی طلب نطق کردہ شدہ گویا گردانیدہ میشوند چنانکہ
تمام اعضا و جوارح گویا میگردند و گواہی میدہند بر ایشان - ولا تغفلن فتنسین الرحمۃ - و غافل مباشید اے زنان از
ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وے پس فراموش کردہ میشوید و محروم گردانیدہ میشوید از رحمت و نسیان بلفظ معلوم نیز
روایت ست یعنی در نیابید رحمت را - رواہ الترمذی و ابوداود۔

الفصل الثالث - عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاء اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقال - گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمد بادیہ نشینی نزد آنحضرت ﷺ پس گفت - علمنی کلاما اقولہ - بیاموزان
مرا کلامے و ذکرے و دعائے کہ میگفتہ باشم من آنرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ اکبر کبیرا والحمد للہ کثیرا سبحان اللہ رب العالمین لا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم - و در روایت العلی
العظیم - قال فہؤلاء لربی فما لی - گفت اعرابی این ذکرہا برائے خداست و حمد و ثنائے اوست پس چیست
برائے من کہ دعا کنم برائے خود و خیر خواہم برائے خود بدان - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - اللہم اغفرلی
وارحمنی واہدنی وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی - شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست -
رواہ مسلم - وعن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرۃ یابسۃ الورق - آنحضرت
گذشت بر درخت خشک برگہا - فضربہا بعصاہ - پس آنحضرت ﷺ زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود
فتناثر الورق - پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا - فقال ان الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر لتساقط ذنوب العبد
پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلمات می افگنند گناہان بندہ پس میریزد گناہان وے - کما تساقط ورق ہذہ الشجرۃ
چنانکہ میریزد برگہائے این درخت - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - وعن مکحول عن ابی ہریرۃ
قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ - روایت کرد مکحول شامی کہ از مشاہیر
تابعین ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت مرا آنحضرت بسیار گو لا حول ولا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین برائت ست از
حیلہ نفس و توانائی وے کہ مانع ست از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رہ گفت صحبت
داشتم در سیاحت خود با مردے پس وصیت کرد مرا و گفت نیست اقوال چیزے معین تر و مدد تر بر افعال از قول
لا حول ولا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزے مدد و معین تر از گریختن بسوئے خدا و اعتصام بفضل وے ومن یعتصم
باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی - فانہا من کنز الجنۃ - زیرا بدرستیکہ این کلمہ گنجی از گنجہائے بہشت ست - قال
مکحول فمن قال - گفت مکحول پس کسیکہ گوید - لا حول ولا قوۃ الا باللہ - نیست حیلت و بازگشتن از معصیت و قدرت
و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا - ولا منجا من اللہ الا الیہ - و نیست رستگاری از گرفتن خدا مگر بسوئے او و در بعضی

روایات ولا ملجأ نیز روایت کرده اند و ملجأ مقصور ست و منجا ممهور - کشف الله عنه سبعین بابا من الضر ادناها الفقر -
کشاده کند و دور گرداند خدای تعالی ازان کس هفتاد در از گزند که کمترین آن هفتاد در فقر ست - رواه الترمذی
وقال هذا حدیث لیس اسناده بمتصل - و گفته است ترمذی این حدیثی ست که نیست اسناد وی متصل - ومکحول لم یسمع
من ابی هریرة - زیرا که مکحول نشنیده است از ابی هریره و در کاشف ذهبی گفته که مکحول روایت میکند از عائشه رضی الله
عنها و از ابی هریره بطریق ارسال - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لاحول ولا قوة الا بالله دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم - این کلمه دارو است از نود و نه درد که آسان ترین آن دردها
اندوه ست مراد دردهای باطنی ست از گرفتاری نفس و نبید و خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام تر از باطنی و ظاهر
و هذا اظهر و بجمعه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی کلمة من تحت العرش من کنز الجنة - وهم از ابی
هریره است که گفت آنحضرت آیا راه ننمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که مقام خاص کبریا و عظمت
حق سبحانه است که آن کلمه از گنج بهشت ست و آن کلمه کدام ست - لاحول ولا قوة الا بالله یقول الله تعالی میگوید
خدای تعالی یعنی در وقتیکه میگوید بنده این کلمه را - اسلم عبدی - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بنده من با
اخلاص - واستسلم - و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من بعضی گفته اند اسلم واستسلم یکی معنی
و مقصود از تکرار تاکید و تقریر ست - رواهما البیهقی فی الدعوات الکبیر - روایت کرد این دو حدیث را بیهقی در دعوات
کبیر - وعن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هی صلوة الخلائق
این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان ست زیرا که خلائق همه تسبیح و تنزیه الهی قائل و ناطق اند چنانکه فرموده ان من شئ
الا یسبح بحمده و جای دیگر فرمود کل قد علم صلوته و تسبیحه خواه بلسان حال یا قال - والحمد لله کلمة الشکر - والحمد لله کلمه
شکر ست که هر چیز و هر کس شکر نعمت الهی میگوید - و لا اله الا الله کلمة الاخلاص - و لا اله الا الله کلمه اخلاص و توحید ست
والله اکبر تملأ ما بین السماء والارض - والله اکبر پر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین ست زیرا که کبریا و عظمت
الهی را محیط و شامل ست و تواند که ما بین السماء والارض کنایت از تمامه عالم باشد - واذا قال العبد - و وقتیکه
میگوید بنده - لاحول ولا قوة الا بالله قال الله تعالی - میگوید خدای تعالی - اسلم واستسلم - اسلام آورد و استسلام
کرد بنده من - رواه رزین

باب الاستغفار والتوبة

استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه در لغت بمعنی رجوع و در شرع
رجوع از معصیت و پشیمان شدن ازان با صدق عزم بر آنکه باز نگردد و توبه را گاهی اسناد کنند بحق تعالی و گویند
تاب الله علیه یعنی رجوع برحمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدید به تخفیف یا از حظر با باحت - و از اسماء الله است

جنید بغدادی را پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنانکه حلاوت گناه از دل بیرون آید که گویا هرگز آن نشود که نمی شناسد
گناه را و از سهل تستری پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آن است که فراموش نکنی گناه را کذا فی التعرف و شیخ گفته
گفته که سهل اشارت کرد باحوال مریدان از جهت خوف عقوبت و ضبط معاملت ایشان و جنید اشارت به توبه محققین کرد
که ذکر ذنوب نمیکنند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان او را چه ذکر جفا در حال وفا قبیح ست و بعضی گفته اند

مراد به نسیان ترک آن ست

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله انی لاستغفر الله
و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آنحضرت بخدا سوگند هر آئینه بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم
بسوی خدای تعالی در روز بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری **وعن الاغر** بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه
و تشدید راء المزنی بضم میم و فتح زاء منسوب به مزینه که قبیله مشهوریست از عرب صحابی ست معدود ست در اهل کوفه
و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستی که هر آئینه پرده کرده
میشود بر دل من و غین بغین معجمه ست بمعنی ابر فی الصحاح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند وانی لاستغفر
الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هر آئینه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان
معنی این حدیث و دریافت این سر حیرانند و سزاوارست مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال
نیست هیچ یکی را که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض میگردد بران و هر چه درین گفته اند گویند همه
بظن و تخمین ست اگرچه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی از محققین ما فهمیده از توبه های آنحضرت
چه توان ادراک کرد والله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه امت بود و مهمات و معاد از آنچه مطلع شده بود وی
صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برای ایشان بود با لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق
گذشت با گونه این معنی وارد و هم چنین حدیث آمده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة
مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آنحضرت
بدان از تفکر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مخالطت ازواج و اکل و شرب
و محاربه با اعدای دین تا چنان می نمود که گویا شاغل ست از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعت و اشرف
عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم بر پروردگار و خلوص قلب
و همت وی از هر چه ماسوای اوست و این را گناهی میدانست و از آن استغفار می کرد چنانکه گفته اند
حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارتست
بآنچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده می شد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات

همیشه ترقی میکرد و در هر آن در تجلیات وی می‌شمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی به مرتبه فوق حجابی و ذنبی که استغفار میکرد و بعضی
انسان چنین بود حال قلب شریف وی دائم در انوار صفات هم حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و این اشاره
بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور وظلمة و از فحوای کلام درین مقام قول اصمعی ست
در وقتیکه پرسیده شد از معنی این حدیث گفت اے سائل اگر از قلب دیگرے می‌پرسیدی میگفتم و بیان میکردم
آنچه میدانستم اما از حال قلب شریف صلی الله علیه وسلم نمیتوانم زیرا که هیبت و جلال وی از جمله تمنیات ست
که در انجا دم نتوان زد و شیخ توربشتی میگوید رحمة الله علیه از غیره با اصمعی را در نفثت وی بر منهج ادب و
اجلال و اعظام وی شان دید اگر سوق ربی بر زبان خود آورد آن قرآن ست بعد از آن میگوید ما درین مسلک تبع شده
میرویم یکی آنکه گوییم هرگاه قلب مصطفی صلی الله علیه وسلم از تربیت کار تربیت و روشن شریعت و دعوت امت و اعباء بود
و اقتداء و اهتمام داشت با وجود آن بشریت است و اسباب نشاید بود از فرود آمدن به جای خصوص دانستن
بعضی حظوظ نفس مستحسن بود با احکام بشریت و چون از جانب دیگر و دیگر گذشت بود بهر حیثیت از انبیا کرده تا آن
از جهت کمال رقت و فرط نورانیت حجت چنانکه شیخ در صفا نوره تا شی اثر عهده ظاهر شدے پیدا شدے و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هرگاه چیزے ازان می‌دید آنرا از جمله گناهان می‌شمرد و ازان استغفار میکرد و این‌ها سبب بود
استغفار وی و نیز بیرون آمدن از نشو و نما میگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانک از جهت نقاد از ذکر است و دوم
آنکه گوییم خدای تعالی چنانکه برگزیده او را از عالمیان و فرستاد به ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان
تا منتفع شوند بوی تا آن زمان که به تمام و کمال رسد امر ارشاد و هدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذاشته شدی برآنچه
در ساینه بود از حضور و تجلیات آنچه فراغ و فرصت نمی‌یافت برای تعریف عباد و تعلیم جاهل پس اتفاقاً که
الهیه که به گماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف وی تا مشغول گردد با این عالم و متأثر گردد و
مردم از وی ا و وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می‌پنداشت و استغفار میکرد این حاصل
کلام توربشتی ست وجه اول راجع بوجهی ست که سابقاً مذکور شد و وجه ثانی آن نیز وجیه است و طیبی نیز دو وجه
از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی ست که توربشتی ذکر کرده
و در رساله مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه
خوشتر است والله اعلم — وعنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس توبوا الی الله — ای آدمیان
توبه کنید و رجوع آرید بسوی خدا — فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة — پس بدرستیکه من توبه میکنم بسوی وی تعالی
در روز صد بار — رواه مسلم — وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما یروی
عن الله روایت ست از ابی ذر گفت آنحضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی انه قال

کرد وے تعالیٰ گفت - یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی - اے بندگان من بدرستیکہ من حرام گردانیدہ ام ظلم را بر نفس
خود یعنی سلب کردہ ام آنرا از ذات خود کنایت ست از تنزہ و تقدس وے تعالیٰ و ذکر تحریم از جہت مشاکلت ست
بقول او که فرمود - وجعلته بینکم محرما و گردانیدہ ام ظلم را در میان شما حرام کردہ شدہ - فلا تظالموا - پس ظلم نکنید بر یکدیگر
و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف - یا عبادی کلکم ضال الا من ہدیتہ - اے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر
آن کسی را که راه نمودم من او را - فاستہدونی اہدکم - پس طلب ہدایت کنید از من تا ہدایت کنم شما را - یا عبادی کلکم
جائع الا من اطعمتہ - اے بندگان من ہمہ شما گرسنہ اید مگر کسیکہ طعام بخورانم من او را - فاستطعمونی اطعمکم - پس طلب طعام
کنید از من تا طعام کنم شما را - یا عبادی کلکم عار الا من کسوتہ فاستکسونی اکسکم - اے بندگان من ہا شما برہنہ اید مگر کسی که
جامہ پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دہم شما را یعنی ہمہ از من ست نعمت دینی که ہدایت ست
و نعمت دنیا که طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص ست ببعضی و ثانی عام ست ہمہ را پس متوجہ نشود سوال
که چیست معنی استثنا در الا من اطعمتہ و الا من کسوتہ و حال آنکه آن ہمہ را ثابت ست و ہیچکس محروم نیست از آن
و طیبی گفتہ است که مراد اطعام و کسوت بسط در رزق و اغنا ست فافہم - یا عبادی انکم تخطئون - بضم تا و کسر
طا - باللیل والنہار - و انا اغفر الذنوب جمیعا - اے بندگان من بدرستیکہ شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم
گناہان را ہمہ - فاستغفرونی اغفر لکم - پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را - یا عبادی انکم لن تبلغوا
ضری فتضرونی - اے بندگان من بدرستیکہ شما ہرگز نمیرسید بگزند من تا که گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضر
گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع بالفتح مصدر ست و بضم اسم کذا فی القاموس و بعض شارحان گفتہ که ضر چون مقرون
بنفع شود گفتہ نشود مگر بفتح - ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی - و ہرگز نمی رسید بسود من تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از
معصیت بندگان زیانے و نقصانے بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودے و کمالے نہ بلکہ سود و زیان ایشان است
یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم - اے بندگان من اگر باشند این که اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما
کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم - باشند بر پرہیزگارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی
از شما که متقی ترین دلہا باشد و شما ہمہ برین صفت باشید - ما زاد ذلک فی ملکی شیئا - زیادہ نمیکند آن در ملک بادشاہی
من چیزے را - یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا
اے بندگان من اگر باشند این که اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر فجور کنندہ و گناہ کنندہ ترین دل یکی از
شما کم نکند آن از ملک من چیزے را - یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم قاموا فی صعید واحد - اے
بندگان من اگر باشند اینکه اول شما و آخر شما آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یک روے زمین - فسالونی
پس سوال کنند مرا و بخواہند ہرچہ بخواہند - فاعطیت کل انسان مسألتہ - پس بدہم ہر آدمی را خواست او را -

ذلک مما عندی - کم نگرداند آن دادن از آنچہ نزد من ہست از نعمت - إلا کما ینقص المخیط إذا أدخل البحر - مگر چنانچہ کم میگرداند
سوزن یعنی از آب دریا چون در آوردہ شود در دریا - یا عبادی إنما ہی أعمالکم أحصیہا علیکم - ای بندگان من نیست آن
عملہای نیک و بد مگر عملہای شما کہ میشمارم و نگاہ میدارم بر شما - ثم أوفیکم إیاہا - پس تمام میدہم شما را جزای اعمال را - فمن وجد
خیرا فلیحمد اللہ - پس کسی کہ بیابد نیکی یا نیکی در عملہای خود پس باید کہ شکر گوید و ثنا کند خدا را کہ توفیق آن داد و جزای
خیر بر آن مترتب گردانید - ومن وجد غیر ذلک فلا یلومن إلا نفسہ - و کسیکہ بیابد غیر نیکی را در عملہای خود پس باید کہ نکوہش
نکند مگر نفس خود را کہ سبب شد آن جزای بد رسید - رواہ مسلم - وعن أبی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی بنی إسرائیل رجل قتل تسعۃ وتسعین إنسانا - بود در بنی اسرائیل مردی کہ کشتہ
بود نود و نہ آدمی را - ثم خرج یسأل - پس بیرون آمد در حالی کہ می پرسید مردم را از قبول توبہ خود یا سوال میکند مغفرت
را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الیق است بقول وے تعالی راہبا فأتاہ فقال - پس آمد راہبی را پس پرسید
او را آیا ہست مر او را توبہ و قبول می افتد از وے توبہ و در بعضی نسخ ألی توبۃ آیا مرا ہست توبہ و این اگرچہ بحسب معنی
ظاہر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است - قال لا - گفت راہب نیست ترا توبہ - فقتلہ - پس کشت آن مرد راہب را
وجعل یسأل - و در ایستاد کہ سوال میکند مردم را - فقال لہ رجل ائت قریۃ کذا وکذا - پس گفت مر او را مردے بیا قریہ
چنین و چنین را کہ محل رحمت است و در بعضی روایات آمدہ کہ در وے عالمی ہست یعنی در دے کسی ہست کہ حل
مشکل تو خواہد کرد - فأدرکہ الموت - پس دریافت او را امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید - فناء بصدرہ
نحوہا - پس میل کرد آن مرد بسینہ خود بجانب آن قریہ یعنی در ہمان حالت در رسیدن مرگ سینہ را بر زمین کشیدہ
بآن جانب رفت تو میل کردن دیگر الی بر خاستن - فاختصمت فیہ ملائکۃ الرحمۃ و ملائکۃ العذاب - پس پیکار کردند
و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت میگفتند کہ وے مرحوم
و مغفور است و فرشتگان عذاب بر آن آمدند کہ وے مغضوب و معذب است - فأوحی اللہ إلی ہذہ أن تقربی - پس وحی
فرستاد خدای تعالی بسوی این قریہ کہ متوجہ شدہ بود بجانب آن نزدیک شو بہیت - و إلی ہذہ أن تباعدی
و وحی فرستاد بسوی این قریہ ظالمہ کہ وے از آن ہجرت کردہ بود کہ دور شو - فقال قیسوا ما بینہما - پس گفت
خدای تعالی فرشتگان را اندازہ کنید و بپیمائید مسافتی کہ میان دو قریہ است تا پیدا شود کہ کدام قریہ
نزدیکتر است بوے - فوجد إلی ہذہ أقرب بشبر - پس یافتہ شد میت بسوی این قریہ کہ متوجہ شدہ بود نزدیکتر بیک
شبر بدست - فغفر لہ - پس آمرزیدہ شد مر او را و درین حدیث کمال مبالغہ است در سعۃ رحمت الہی و امید
مغفرت وے تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبہ و استغفار - متفق علیہ - وعن أبی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ لو لم تذنبوا لذہب اللہ بکم [illegible]

گذشت وعن شداد بشین معجمه و تشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه و سکون واو صحابی انصاری برادرزاده
حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت ست۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول۔
افضل استغفار این ست که بگوئی اللهم انت ربی۔ خداوندا توئی پروردگار من۔ لا اله الا انت۔ نیست معبودی بحق
مگر تو خلقتنی۔ پیدا کردی تو مرا۔ وانا عبدک۔ و من بندهٔ توام وانا علی عهدک ووعدک۔ و من ثابت و دایم بر عهد عبودیت
که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام اگرچه بوفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان
و طاعت کرده پس من مقیم و مستقیم بر عهد تو و مصدقم بوعدهٔ تو و دل بربسته بر در امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه
باید از من نمی آید۔ ما استطعت۔ آن قدر که استطاعت دارم و میتوانم نه آن چنانکه لائق درگاه تو باشد و اداء حق
تو توانم کرد که آن مقدور بشر نیست و از طاقت آدمی بیرون ست۔ اعوذ بک من شر ما صنعت۔ پناه میجویم بتو از بدی
آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و احسان خالی ست و متضمن دعوی حول
و قوت ست نعوذ بالله من ذلک۔ ابوء لک بنعمتک علی۔ اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بمن۔ وابوء
بذنبی۔ و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دایم ست بی انقطاع وجود
نعمت از جانب مولی و صدور گناه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و
نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفران از تو بسوی من صادر گردد من محبت و تودد می کنم بسوی تو بآنکه
بی نیازم از تو و تو دشمنی کنی بمن به معصیت و بی فرمانی با آنکه محتاجی بمن۔ فاغفرلی۔ پس بیامرز مرا۔ فانه لا یغفر
الذنوب الا انت۔ پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نهایت ذلت و افتقار
و انکسار ست و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع معانی آن در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند
که همه را در حوائج امور رجوع بوی باشد و حاصل معنی ازین استغفار این ست که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان
و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود دا
که صلاحیت قربت درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود +
راضیم گر بدو علت عصیان نشود + وقال آخر بیت گر طاعت خود نقش کنم بر نانی + وان نان نهم پیش سگی زندانی
وان سگ سالی گرسنه در زندانی۔ از ننگ دران نان ننهد دندانی۔ رحم الله قائله و اگر فرضا عملی خالص گردد و
حالی صحیح شود در وقتی که معانی گردد منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و
مستحق نداند پس بنده دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و در دیدن منت و فضل خدا ست و این از اجل
معارف و انفع و اسلم احوال ست برای بنده و با وجود آن متمسک بوعدهٔ حق و مستوثق بعهد وی باشد و
علامت آن ثبات و استقامت ست بر وفای عهد عبودیت و اداء حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد از آن

فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند ومیگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار - وکسیکه بگوید این کلمات
را در جزوی از روز - موقنا بها - در حالی که یقین دارنده واعتقاد آرنده است بآن - فمات من یومه قبل ان یمسی - پس بمیرد در آن
روز قبل ان یمسی پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة - پس آنکس از کسان بهشت ست - ومن قالها من اللیل وهو
موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة - وکسیکه بگوید آن را در جزوی از شب وحال آنکه وی یقین دارنده است
بدان پس بمیرد پیش از آن که صبح کند پس وی از اهل بهشت ست - رواه البخاری -

الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم
انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک - گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستی که تو
مادام که دعا کنی مرا وآمرزیدن وامید داری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در هر تو از گناهان - ولا ابالی - وباک ندارم
از اینکه گویند چرا گناهگاری را که سزاوار عقاب گناه بود بخشید - یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی
غفرت لک ولا ابالی - ای فرزند آدم اگر میرسد گناهان تو بر آسمان ونواحی آن واپس طلب آمرزش میکردی
تو مرا می آمرزم ترا وباک ندارم وعنان بفتح عین ابر را گویند یا اضافت ابر با آسمان برای مبالغه در علو وارتفاع اوست
وعنان بکسر عین نیز روایت ست یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون بر داری سر خود را ونگری بجانب آن
واعنان یعنی نواحی جمع عین نیز روایت ست - یا ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا - ای فرزند آدم
بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا - پس پیش آئی
مرا در حالیکه شریک نگردانی بمن چیزی را وکفر نمی ورزی بمن - لاتیتک بقرابها مغفرة - هر آئینه می آیم من ترا از
به پری زمین از روی آمرزیدن یعنی بهر مقدار که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن وقراب بضم و بکسر
که قریب مقدار چیزی باشد پس قراب الارض قریب به پری زمین بود و شارح گفته که قراب بکسر ظرفی ست مثل
انبان دراز که در وی شمشیر که با نیام وکار د وتار آن وامثال آن نگاه دارند وتوشه سوار که سبک باشد نیز در آن نهند
وبضم یعنی قریب و در حدیث بضم ست وبکسر نیز آمده است انتهی - رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی
ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی - روایت میکند ابن عباس
از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی کسی که دانست که بدرستی که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم
مر آنکس را وباک ندارم - مالم یشرک بی شیئا - مادام که شریک نگرداند بمن چیزی را نیز اگر چه میداند که وی تعالی قادر
بر آمرزیدن گناهان امید میدارد او را که امید دارد کرم را نگرداند با آنکه ذکر قدرت الهی بجوا
تنزیه نیز هست پس خوف نیز دارد وهر که تیر سد قادر را رحم میکند او را ونیز این شخص مومن ست بخدا وصفات وی

ومن مغفور ست پس ذکر یا لم یشبر کرنا در حکم تاکید ست - رواہ فی شرح السنۃ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من لزم الاستغفار جعل اللہ لہ من کل ضیق مخرجا کسی کہ لازم گیرد استغفار را میگرداند خدائے تعالی مر او را
از ہر تنگی بیرون شدن یا جائے بیرون شدن ومن کل ہم فرجا - ودیگر داند او را از ہر اندوہ کشادگی - ورزقہ
من حیث لا یحتسب - وروزی میرساند او را از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد - شاید اگر کسی ملازمت کند استغفار
را امرزیدہ میشود مراد از گناہان او پس در حکم متقی بباشد کہ ہیچ گناہ ندارد وحال متقی این ست کہ ذکر کردہ شد
رواہ احمد وابوداود وابن ماجہ - وعن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما اصر من استغفر - اصرار نکرد کسیکہ استغفار کرد - وان عاد فی الیوم سبعین مرۃ - اگرچہ باز گردد بسیئت روزی
ہفتاد بار اصرار دائم بودن ومقیم شدن وبرچیزے واصرار بر گناہ مذموم ست واصرار بر صغیرہ کبیرہ است پس کسی فرماید
ہر کہ استغفار کند از اصرار بیرون آید وسبب استغفار بصیرت وبعضی گفتہ اند حد اصرار تکرار ذنب ست چنانکہ در
خود بیاکی یا پیس با استغفار اصرار نبود - رواہ الترمذی وابوداود - وعن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم کل بنی آدم خطاء - اکثر فرزندان آدم کہ در حکم کل اند خطا کنندہ اند وصیغہ مبالغہ باعتبار وجود کثرت ست
فی الجملہ یا برائے مبالغہ وخطا ضد ثواب واثم وگناہ ہر کہ ست از آدمیان جز انبیاء صلوات اللہ وسلامہ علیہم کہ
معصوم اند از خطا خالی نباشند واگر خطا شامل صغائر باشد بقول کسی کہ صدور صغیرہ را از ایشان جائز میدارد
انبیاء نیز داخل این حکم باشند - وخیر الخطائین التوابون - وبہترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند - رواہ الترمذی
وابن ماجہ والدارمی - وعن ابی ہریرۃ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا اذنب
کانت نکتۃ سوداء فی قلبہ - بدرستیکہ مومن چون گناہ میکند پیدا میشود نقطہ سیاہ در دل وے ونکتہ سوداء
منصوب نیز روایت ست یعنی میگردد آن گناہ سبب پیدا شدن نقطہ سیاہ ونکتہ بمعنی نقطہ می آید ودر اصل اثر چوبی
کہ بدان زمین بکاوند - فان تاب واستغفر صقل قلبہ - پس اگر توبہ کند واستغفار نماید زدودہ میشود دل وے
وصیرورد سیاہی آن - وان زاد زادت - واگر بیشتر میکند گناہ بیشتر میشود آن نقطہ حتی تعلو قلبہ - تا آنکہ بالا آید
دل او را وفرو گیرد تمام دل را وسیاہ میگردد دل - فذلکم الران الذی ذکر اللہ تعالی - پس آن زنگی ست کہ
ذکر کردہ است خدائے تعالی در قرآن مجید خود است - کلا بل ران علی قلوبہم ما کانوا یکسبون - زنگ گرفتہ وغالب آمدہ
بر دلہا سے ایشان کارہا سے کہ میکردند - رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح
وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد ما لم یغرغر
بدرستیکہ خدائے تعالی قبول میکند توبہ بندہ را مادام کہ غرغرہ نکند یعنی نرسد روح در حلقوم وغرغرہ آمد شد کردن
آواز در گلو وجان در حلق وغرغرہ در اصل تردید آب در حلق ووقت مردن در حلق آوازے مثل غرغرہ پیدا

یا علی ذنب استغفرته تا آنکه یافت آن مرد عابد را روزی بر گناهی که عظیم پنداشت آنرا ـ فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی
وربی ـ بگذار مرا با پروردگار من ـ ابعثت علی رقیبا ـ آیا فرستاده شده تو بر من نگهبان و موکل گویا آن مرد استغفار
می کرد و اعتذار مینمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آن ست که بمحض
فضل و رحمت خود در بهشتش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمدی
آورد ـ فقال ـ پس گفت ـ والله لا یغفر الله لک ابدا ـ بخدا سوگند نمی آمرزد خدا مر ترا همیشه ولا یدخلک الجنة ـ و در نمی آرد
ترا بهشت را ـ فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو فرشته را ـ فقبض ارواحهما پس میرانید
آن فرشته هر دو مرد را ـ فاجتمعا عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد نزد خدا ـ فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی ـ پس
گفت خدای تعالی مر گناهگار را در آی در بهشت برحمت من و فضل من ـ وقال للآخر أتستطیع ان تحظر علی عبادی
رحمتی ـ و گفت وی تعالی مر دیگر را که متعبد بود آیا میتوانی که حرام گردانی بر بندهٔ من رحمت مرا ـ فقال لا یا رب ـ پس
گفت نمیتوانم ای پروردگار من ـ قال اذهبوا به الی النار ـ گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش
از جهت عجب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناهگار را و بقایا آخر او را نیز بخشیده
و در بهشت آورده باشد ـ بیت ـ غافل مشو که مرکب مردان مرد را ـ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ـ یعنی بسابقهٔ شقاوت
از ره رانده و دور انداخته اند ـ بیت ـ نومید هم مباش که رندان باده نوش ـ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ـ یعنی توبه کرده و مقبول
درگاه شده اند آخر همه امیدوار رحمت حق اند و رحمت او عام ست و وی قادر مختار ست ـ بیت ـ ای سوخته سوختنی
وی آتش دوزخ ز تو افروختنی ـ تا کی گوئی که بر عمر رحمت کن ـ حق را تو کئی که رحمت آموختنی ـ رواه احمد ـ وعن اسماء
بنت یزید صحابیهٔ انصاریهٔ جلیله است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مر تبوک را و کشت نه تن را از کفار
بچوب خیمه ـ قالت ـ گفت سمعت رسول الله ـ شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ ـ میخواند این آیت را
یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی ـ و باک ندارد ظاهر این ست
که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدا می آمرزد گناهان را و باک ندارد چنانکه در فصل اول گذشت
غفرت لک ولا ابالی و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت را و باک نمیداشت و نهان نمیکرد
و در فصل ثالث بیان این در حدیث ثوبان بیاید ـ رواه احمد والترمذی وقال ـ و گفت ترمذی ـ هذا حدیث حسن غریب
وفی شرح السنة یقول بدل یقرأ ـ و در شرح السنة لفظ یقول ست بجای یقرأ ـ و این چنین روایت کرده است
که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة ـ وعن ابن عباس ـ رضی الله
عنهما فی قول الله الا اللمم تمام آیت این ست که والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة
می فرماید آنان کسانیکه یکسو میشوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه از حد درگذرد مگر لمم را یعنی آنچه از گناه

بضم سین وفتح واو وسکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات ایشان ست امام احمد را از حال وے پرسیدند گفت د
از انها نیست که از حال وے پرسید یعنی حال وے بیرون از حیطه بیان ست - قال - گفت حارث - حدثنا عبد الله
بن مسعود حدیثین - حدیث کرد مارا ابن مسعود دو حدیث - احدهما عن رسول الله - یکی ازین دو حدیث از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه - و حدیث دیگر از خودش و حدیثی که از خودش ست این ست که - قال ان المؤمن
یرے ذنوبه کانه قاعد تحت جبل - گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن مے بیند و مے پندارد گناهان خود را خواه کبیره
باشد یا صغیره مانند کوهے و مے بیند خود را گویا وے نشسته است زیر کوهی - یخاف ان یقع علیه - مے ترسد که بیفتد
بروے از جهت غایت خوف و استعظام وے گناه را - وان الفاجر یرے ذنوبه کذباب مر علی انفه - و بدرستیکه
فاسق که مبالات ندارد مے بیند و مے پندارد گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وے - فقال به هکذا - پس اشارت
کرد بآن مگس این چنین - ای بیده - یعنی اشارت کرد بدست خود - فذبه عنه - پس براند ورا از بینی خود یا از خود
بے آنکه بترسد از گناه و وقوع در هلاک بجزاے آن و آن حدیثے که از آن حضرت تحدیث کرد این ست - ثم قال
سمعت رسول الله - پس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - لله افرح بتوبة
عبده المؤمن - هر آئینه خداے تعالی خوش و شادمان شونده ترست بتوبه بنده خود که مومن ست - من رجل نزل
فی ارض دویة - از مردیکه فرود آمد در زمین بیابان - مهلکة - که جای هلاک ست بفتح میم و کسر لام نیز آمده و مهلکه بضم میم و کسر لام نیز روایت
ست یعنی هلاک کننده و دویه بفتح دال و کسر واو مشدده و تشدید یا یعنی بیابان و زمین خالی که در وے گیاه نروید
و داویة بزیادت الف نیز روایت ست و اصل دو بتشدید واو یعنی بیابان ارض را بوے نسبت کرده اند و الف
را نسبت زیاده مے کنند چنانکه نسبت بطی طائی میگویند - معه راحلته - با آن مرد شتر سواری او بود - علیها طعامه و شرابه
بر آن راحله خوراک و آب او بود که با خود بر داشته بود - فوضع راسه - پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین - فنام
نومة - پس خواب کرد خواب کردنے - فاستیقظ وقد ذهبت راحلته - پس بیدار شد آن مرد و حال آنکه تحقیق
رفته و گریخته بود راحله وے - فطلبها - پس جست راحله را - حتی اذا اشتد علیه الحر و العطش - تا آنکه وقتیکه سخت
شد بروے گرمی و تشنگی - او ما شاء الله - یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته بود خدا - قال ارجع الی مکانی
الذی کنت فیه فانام - گفت آن مرد باز میگردم بجاے خود که بودم دران پس خواب کنم - حتی اموت - تا آنکه بمیرم
فوضع راسه علی ساعده لیموت - پس نهاد سر خود را بر بازوے خود چنانکه عادت ست تا بمیرد - فاستیقظ فاذا
راحلته عنده - بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر ست نزد او - علیها زاده و شرابه - بر او ست توشه او و آب او
فالله اشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وزاده - پس خدا سخت ترست از روے خوشی و شادمانی ازین مرد
که شادمان شد بیافتن راحله خود و توشه خود که گریخته بود و گم شده بود و همچنین بنده گنهگار

ناقص بکامل ست واللہ اعلم [illegible] شعب الایمان وقال المنذری [illegible] گفتہ بیہقی
منفرد ست باین حدیث نہرانی و نہرانی مجہول ست - و فی شرح السنۃ روی عنہ مرفوعا - و در شرح السنہ روایت کردہ است
از ابن مسعود بطریق موقوف - قال - گفت ابن مسعود الندم توبۃ پشیمان شدن از گناہ توبہ است و عزم بر عدم رجوع را
نیز در مفہوم ندم داخل ساختہ اند - والتائب من الذنب کمن لا ذنب لہ - و توبہ کنندہ ہمچو کسی ست کہ نیست گناہ مراو را ہرگز -

باب در تتمات و لواحق ابواب سابقہ

در بعضی نسخ باب فی سعۃ رحمۃ اللہ و این ترجمہ مناسب احادیث باب ست

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما قضی اللہ الخلق
کتب کتابا وقتیکہ پیدا کرد خدای تعالیٰ خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابی را - فہو عندہ فوق العرش
پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خدا تخصیص بالای عرش تنبیہ است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب
ان رحمتی سبقت غضبی - آن کتاب یعنی مکتوب این ست یا در آن کتاب این ست کہ رحمت من پیشی کردہ است بر غضب من
و فی روایۃ غلبت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت آمدہ است و معنی یکی ست متفق علیہ یعنی سبقت رحمت و غلبہ وی بر غضب
بہ غلبہ آثار رحمت و جود و انعام اوست تعالیٰ کہ تمامہ مخلوقات را در گرفتہ است و غیر متناہی ست بخلاف اثر غضب کہ در
بعضی بنی آدم ظاہر ست بہ بعضی وجوہ چنانکہ فرمودہ و ان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوہا و فرمودہ عذابی اصیب بہ من اشاء و رحمتی
وسعت کل شیء و نیز تہاون و تقصیر بندگان در ادای شکر نعماء حق جل جلالہ و عموم نوال زیادہ از حد و عد و احصاست
چنانکہ فرمودہ و لو یؤاخذ اللہ الناس بظلمہم ما ترک علیہا من دابۃ پس از رحمت حق تعالیٰ ست کہ باقی میدارد ایشان را
در رفتن میدہد و نعمت میرساند و عذاب نمی کند این در دنیا و ظہور رحمت وی سبحانہ در آخرت حدیث آیندہ متکفل
بیان اوست کہ فرمود - وعنہ و ہم از ابی ہریرہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للہ مائۃ رحمۃ
مر خدای تعالیٰ را صد رحمت ست ظاہر آن ست کہ کنایت از کثرت اوست یا مراد انواع کلیہ آن ست کہ در
زیر ہر نوعی افراد غیر متناہی ست یا حصر باعتبار این عدد ست چنانکہ ان للہ تسعۃ و تسعین اسما گفتہ شدہ واللہ اعلم
انزل منہا رحمۃ واحدۃ بین الجن والانس فرو فرستادہ است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریان و آدمیان
والبہائم و میان چار پایان - والہوام - و میان جنبندگان [illegible] زمین - فبہا یتعاطفون پس بآن رحمت مہربانی می کنند
بیکدیگر - و بہا یتراحمون و بآن رحمت می کنند بیکدیگر - و بہا تعطف الوحش علی ولدہا - و بآن رحمت مہربانی می ورزند جانوران وحشی بر فرزندان خود
[illegible] آن رحمت [illegible] ایشان [illegible] - واخر اللہ تسعا و تسعین رحمۃ یرحم
بہا عبادہ یوم القیامۃ و پس گذاشتہ و نگاہ داشتہ است خدای تعالیٰ نود و نہ رحمت را کہ رحم میکند و بخشایش مینماید
بآن رحمتہا بندگان خود را روز قیامت و این مقتضیست کہ شمول رحمتی در آخرت مخصوص بمومنان ست مراد بندگان

بر گمان می برد که عذاب مخصوص بکسی ست که او را گور کنند و با وجود آن گفت فو الله لئن قدر الله علیه ای بخدا سوگند
اگر قادر شود خدای تعالی بر وی — لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین — هر آئینه عذاب میکند او را عذابی که نکند آن عذاب
هیچ یکی از جهانیان را — فلما مات فعلوا ما امرهم — پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشان را
فامر الله البحر فجمع ما فیه — پس امر کرد خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد هر چه که در وی بود از اجزای خاکستر که
در وی بود و امر البر فجمع ما فیه — و امر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا — ثم قال له لم فعلت هذا — پس گفت خدای تعالی
مر آن مرد را بعد از زنده گردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را — قال من خشیتک یا رب — گفت از ترس عذاب
تو ای پروردگار من — وانت اعلم — و تو دانا تری بحال من — فغفر له — پس بیامرزید خدای تعالی مر او را — متفق علیه
بدانکه در قول او لئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک ست در قدرت باری تعالی و آن کفرست و این را توجیهات
و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته اند قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر ست بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید
دال و آن هم ست و بعضی تقدیر کرده اند این توجیه در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند و بعضی
گفته اند که قدر بمعنی ضیق ست چنانکه در قول حق تعالی فقدر علیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز ست
از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگرچه بصورت شک ست ولیکن مراد یقین است
و بعضی گفته اند که این مردی ست که جاهل ست ببعضی از صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعضی
از صفات کفرست یا نه یا وی در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید در آن زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند
که این کلامی ست که واقع شده است در غلبهٔ حیرت و دهشت و غلبهٔ خشیت که مرد را در حکم مجنون و مغلوب العقل
دارد و بدان ماخوذ نیست چنانکه قول آنکس که در وقت وجدان راحله و غایت فرح و سرور و تحیر و دهشت گفت انت عبدی
و انا ربک والله اعلم — وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی — قدوم آورده شد
بر آنحضرت برده شده یا اسیران از بعضی غنایم — فاذا امرأة من السبی قد تحلب ثدیها — پس ناگاه زنی از آن بندیان
بتحقیق بجوش آمده بود پستان او بشیر یعنی سیلان کردن گرفت شیر از وی بجهت آنکه دور افتاده بود از فرزند و در روایت مسلم تسعی
یعنی می طلبید فرزند خود را — اذا وجدت صبیا فی السبی اخذته — چون می یافت کودکی را در میان بندیان میگرفت او را بتوهم آنکه
فرزند خود است فالصقته ببطنها وارضعته — پس می چسپانید او را بشکم خود و شیر میداد — فقال لنا النبی — پس گفت مر
ما را صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار — آیا گمان می برید شما این زن را انداخته
فرزند خود را در آتش و ترون بضم تاست و بفتح نیز روایت ست — فقلنا لا — پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آن را
وهی تقدر علی ان لا تطرحه — و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را — فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه خدای تعالی مهربان ترست به بندگان خود ازین زن که مهربان ست بفرزند خود

تعالی خود قادر است بر آنکه فدیہ از وی اوراء آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافران را بدوزخ وعاصیان را تا وقتیکہ خواہد جوابش این ست کہ کافران بانکار واستکبار وعاصیان بعدم انقیاد وترک اطاعت از بندگی بر آمدند و عبد نماندند چنانکہ در فصل ثالث از حدیث عبد اللہ بن عمر بیاید. متفق علیہ. وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن ینجی احدا منکم عملہ. ہرگز رستگاری نمیدہد ہیچ یکی از شما را عمل او بلکہ نجات بفضل ورحمت الٰہی ست. قالوا. گفتند صحابہ بطریق استفہام. ولا انت. ونہ تو رستگاری می یابی بعمل خود با وجود عمل عظیم کامل کہ تو داری. یا رسول اللہ قال ولا انا. گفت آنحضرت ونہ من. الا ان یتغمدنی اللہ برحمتہ. مگر آنکہ بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود یا فرو ست از غمد بکسر غین معجمہ غلاف شمشیر وچون این کلام مشعر بود بانتفاء عمل در علیت نجات وا این منافی نیست سببیت عمل را وبد غلیت اوراء در نجات پس بحکم تعالی ووضع وی اشارت کرد باثبات آن وفرمود. فسددوا. پس راست ودرست کنید عمل را بی افراط وتفریط چنانچہ تیر راست میرود وفی الصراح سداد بفتح درستی کردار وگفتار. وقاربوا. ومیانہ روی کنید در عمل بی افراط وتفریط این در معنی تفسیر وتاکید سددوا است. واغدوا وروحوا. وسیر کنید در بامداد وشبانگاہ. وشیء من الدلجة. بضم دال وسکون لام وبکشید چیزی از سیر در شب کنایت ست از نماز تہجد وشی بجر ونصب ہر دو روایت ست والقصد القصد والازم گیرید میانہ روی. تبلغوا. تا برسید بمنزل مقصود این جواب ہر سہ است از سیر غدوہ وروحہ ودلجہ یا متعلق ست بالتزام قصد زیرا کہ افراط وتفریط ہر دو مانع وصول بمقصد ست. متفق علیہ. وعن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یدخل احدا منکم عملہ الجنة. در نمی آرد ہیچ یکی از شما را عمل او در بہشت ولا یجیرہ من النار. ونمی رہاند عمل او را از آتش دوزخ. ولا انا. ونہ من می در آیم بعمل خود بہشت. الا برحمة اللہ. مگر برحمت خدا. رواہ مسلم. وعن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامہ. وقتیکہ اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود بیقین واخلاص بی شائبہ شک ونفاق چنانکہ باید. یکفر اللہ عنہ کل سیئة کان زلفہا. میپوشد ومی بخشد خدای تعالی از وی ہر بدی کہ بود آنکس کہ پیش گذرانیدہ وسابق کردہ است وزلفہا بتشدید لام ست وبتخفیف لام نیز روایت کردہ شدہ است زلف وزلف ازلف ہمہ بیک معنی ست واصل وی از زلفی ست بمعنی قرب. وکان بعد القصاص. ومی باشد بعد از ان قصاص یعنی مجازات ومماثلت در عمل وجزای آن مشتق از قص بمعنی در پی اثر رفتن وبازگشتن مرد بانجائی کہ از انجا آمدہ است وچون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند وجزای عمل چیست. الحسنة بعشر امثالہا نیکی بدہ چند مانند وی. الی سبع مائة ضعف. تا ہفتصد مثل یعنی یکی بدہ بلکہ یکی بہفتصد الی اضعاف کثیرة تا اشتال بسیار وبیشتر از ہفتصد نیز بسبب شفقت وصدق اخلاص. والسیئة بمثلہا. وبدی بیک مانند وی. الا ان یتجاوز اللہ

عنہا۔ مگر آنکہ کند وے خداے تعالیٰ ازان و یک بدی تا ہم نزد باین فضل و کرم و رحمت الٰہی ست کہ جزاے نیکی را بآن مرتبہ
میرساند و آنرا بدی میگذرد و اگر جزا ہم بدہد بدی دہد۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب الحسنات والسیئات۔ بدرستیکہ خداے تعالیٰ نوشت نیکیہا را و بدیہا را
فمن ہم بحسنۃ۔ پس کسیکہ قصد کند نیکی را۔ فلم یعملہا۔ پس عمل نکند آنرا و بفعل نیارد۔ کتبہا اللہ عندہ حسنۃ کاملۃ۔ بنویسد
آنرا خداے تعالیٰ نزد خود نیکی کامل کاملہ براے تاکید ست و عندہ نیز افادۂ تاکید و اہتمام میکند۔ فان ہم بہا فعملہا
پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل درآرد۔ کتبہا اللہ لہ عندہ عشر حسنات۔ می نویسد آن را خداے تعالیٰ براے
وے نزد خود دہ نیکی۔ الی سبعمائۃ ضعف۔ تا ہفتصد مثل۔ الی اضعاف کثیرۃ۔ تا مثلہاے بسیار۔ ومن ہم بسیئۃ فلم
یعملہا کتبہا اللہ عندہ حسنۃ کاملۃ۔ و کسیکہ قصد کرد ببدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خداے تعالیٰ نیکی کامل۔ فان ہو ہم
بہا فعملہا کتبہا اللہ لہ سیئۃ واحدۃ۔ پس وے اگر قصد کرد ببدی پس کرد آن را می نویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل
درین حدیث مبالغہا است در فضل خدا و کرم و عفو وے چنانکہ ظاہرست متفق علیہ

الفصل الثانی۔ عن عقبۃ۔ بن عامر رضی اللہ عنہ صحابی مشہورست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات۔ بدرستی حال و قصہ آن کسی کہ میکند بدیہا را پس میکند نیکیہا را۔
کمثل رجل کانت علیہ درع ضیقۃ قد خنقتہ ہمچو حال مردی ست کہ ہست بر وے زرۂ تنگ کہ بتحقیق خفہ کردہ است
او را۔ ثم عمل حسنۃ فانفکت حلقۃ۔ پس کرد نیکی را پس جدا شد و کشادہ شد حلقۂ او۔ ثم عمل اخری۔ پس کرد نیکی دیگر را۔
فانفکت اخری۔ پس جدا شد حلقۂ دیگر۔ حتی تخرج الی الارض۔ تا آنکہ بیرون می آید زرہ از تن او و می افتد بر زمین حاصل
آنکہ نیکی کردن سبب کشادہ سینہ و فرح است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلی ست و تشبیہ کرد آنرا بپوشیدن
زرۂ تنگ کہ سبب خفہ شدن ست و کشودہ شدن وے سبب فراخی و خوشدلی ست۔ رواہ فی شرح السنۃ۔

وعن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقص علی المنبر وہو یقول۔ روایت ست از
ابی الدرداء کہ وے شنید آنحضرت را کہ تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و حال آنکہ وے میگفت۔ ولمن خاف
مقام ربہ جنتان۔ و مر کسی را کہ بترسد پروردگار خود را با ایستادن براے حساب در درگاہ وے دو بہشت ست
قلت وان زنی وان سرق۔ گفتم من بطریق سوال و استفہام و اگرچہ زنا کند و دزدی کند یا رسول اللہ فقال الثانیۃ
پس گفت آنحضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربہ جنتان فقلت الثانیۃ پس گفتم من بار دوم۔ وان زنی وان سرق یا رسول اللہ
فقال الثالثۃ ولمن خاف مقام ربہ جنتان فقلت الثالثۃ پس گفتم من بار سوم۔ وان زنی وان سرق یا رسول اللہ قال۔
گفت آنحضرت۔ وان رغم انف ابی الدرداء۔ اگرچہ بخاک رسد بینی ابی الدرداء کنایت ست از کراہت و خواری
چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرد و استبعاد نمود آنحضرت بر ضد و خلاف قول وے تکرار فرمود و درین

میان خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند بر رغم وی چنین کردم و چنین گفتم همین معنی دارد و این گفتن
مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم این معنی متوهم میگردد۔ رواه احمد۔ وعن عامر الرام صحابی ست از ام
محلفی وی ست یعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تر ست۔ قال بینا نحن عنده۔ گفت عامر در اثنای آنکه با نزد
وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ اقبل علیہ رجل علیہ کساء۔ ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آنحضرت مردی که
بر وی گلیمی ست۔ وفی یده شیء قد التف علیه۔ و در دست او چیزی ست که تحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز۔ فقال پس گفت
آن مرد۔ یا رسول اللہ مررت بغیضة شجر۔ گذشتم به بیشه درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی
درختان باشند۔ فسمعت فیها اصوات فراخ طائر۔ پس شنیدم در آن بیشه آوازهای جوجه های پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه
فاخذتهن۔ پس گرفتم آن جوجه ها را۔ فوضعتهن فی کسائی۔ پس نهادم آن جوجه ها را در گلیم خود۔ فجاءت امهن۔ پس آمد مادر این
جوجه ها۔ فاستدارت علی راسی۔ پس گرد بر گردید گشت مادر ایشان بر سر من۔ فکشفت لها عنهن۔ پس کشادم و دور کردم برای
مادر ایشان پرده از روی این جوجه ها۔ فوقعت علیهن۔ پس افتاد مادر بر این جوجه ها۔ فلففتهن بکسائی۔ پس پیچیدم من
آن جوجه ها را بگلیم خود۔ فهن اولاء معی۔ پس این جوجه ها اینها اند با من۔ قال ضعهن۔ گفت آنحضرت بنه جوجه ها را۔ فوضعتهن
پس نهادم ایشان را۔ وابت امهن الا لزومهن۔ و اباکرد و امتناع آورد مادر ایشان مگر لازم بودن و چسپیدن ایشان را مردم متحیر شدند از
این حال تعجب کردند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها۔ آیا تعجب دارید
شما مهربانی مادر جوجه ها جوزه ها را۔ رحم بفتح را و سکون حاء و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی۔ فوالذی بعثنی بالحق
پس سوگند بآنکسی که فرستاده است مرا براستی۔ اللہ ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها۔ هر آئینه خدای تعالی مهربان تر ست
به بندگان خود از مادر جوجه ها که چندین نعمتها و کرامتها نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی
بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند۔ ارجع بهن۔ بازگردان این جوجه ها را۔ حتی تضعهن من حیث
اخذتهن۔ تا آنکه نهی ایشان را از آنجا که گرفته ایشان را۔ وامهن معهن۔ و مادر ایشان با ایشان بود۔ فرجع بهن
پس بازگردانید آن مرد ایشان را۔ رواه ابوداود

الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنهما قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض غزواته۔
گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران۔ فمر بقوم۔ پس گذشت آنحضرت بگروهی۔ فقال
پس گفت آنحضرت۔ من القوم۔ کیستند این گروه۔ قالوا نحن المسلمون۔ گفتند این قوم ما همه مسلمانان ایم۔
وامراة تحضب بقدرها زنی آتش می افروخت زیر دیگ خود حضب بحاء مهمله و ضاد معجمه آتش افروختن
و هیزمی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله و حصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم نیز خوانده است
معها ابن لها۔ و بود با آن زن پسری مر آن زن را۔ فاذا ارتفع وهج۔ پس چون بالا میشد گرمی آتش تیزی

بسوی میکرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزار رسد و فی المصابیح و بیع بفتحتین سوزانی آتش - فاتت النبی صلی الله علیه وسلم - پس آمد آن زن نزد آنحضرت - فقالت انت رسول الله - پس پرسید آن زن تو ئی پیغمبر خدا قال نعم - گفت آنحضرت آرے منم پیغمبر خدا - فقالت بابی انت وامی - پس گفت آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین - آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان - قال بلی - گفت آنحضرت آری - قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها قال بلی - گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادر به فرزند خود گفت آنحضرت آرے - قالت ان الام لا تلقی ولدها فی النار - گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش - فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی - پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه می کند اصل اکباب بمعنی بروے افتادن ست و اینجا بمعنی لزوم و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرو افگندن ست کذا قالوا والله اعلم - ثم رفع راسه الیها - پس برداشت آنحضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا المارد والمتمرد - پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خدائے تعالی عذاب نمیکند از بندگان خود مگر مارد و متمرد را - الذی یتمرد علی الله - آنکه تمرد و سرکشی کند بر خدا - وابی ان یقول لا اله الا الله - و سرکشی میکند از اقرار بتوحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاری ست از خیرات و بیرون آمده است از حکمی که واجب است بر لوح و ے و متمرد مبالغه است در آن و اصل ماده مرد برائے تجرد و تعری ست امرد میگویند جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد - رواه ابن ماجه - وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله - گفت آنحضرت بدرستی که بنده هر آئینه طلب میکند رضائے خدا را بطاعات و مرضات بکون را بمعنی رضا است و لفظا مفرد ست - فلا یزال بذالک - پس همیشه است بسبب آن و متعلق باین معنی یعنی بطلب رضائے حق - فیقول الله عز وجل لجبرئیل - پس میگوید خدائے تعالی مر جبرئیل را - ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی - بدرستی که فلان بنده من طلب می کند و میخواهد که راضی میگرداند مرا - الا وان رحمتی علیه - و آگاه باش بدرستی که رحمت من بر اوست - فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان - پس میگوید جبرئیل رحمت خداست بر فلان - و یقولها حملة العرش - و میگویند این کلمه را یا رحمت را بر دارندگان عرش - و یقولها من حولهم - و میگویند آنرا کسانی که گرد ایشان اند از فرشتگان - حتی یقولها اهل السموات السبع - تا آنکه میگویند آنرا کسان هفت آسمان - ثم تهبط له الی الارض - پس فرود آورده میشود رحمت برائے وے بسوے زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است هبوط فرود آمدن اهباط فرود آوردن - رواه احمد - مثل این حدیثی ست آنچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا - بدرستی آن کسانی که ایمان آوردند و عمل کردند

صالحات را سرانجام ست کہ بگیرد اند ایشانرا خدا اے مہربان محبت را در تفسیر این آیہ آمدہ است کہ چون دوست میدارد خدا تعالیٰ
بندہ را از بندگان خود خبر میدہد خداے تعالیٰ جبرئیل کہ من دوست میدارم فلان بندہ را تو نیز دوست دار او را
و خبر کن ملائکہ کہ دوست دارند او را بعد از ان میاندازد محبت او را در دلہاے آدمیان تا ہمہ دوست دارند
او را انتہی این ست سبب قبول و شہرت اولیا و دوستان حق کہ ہمہ دوست میدارند ایشان را و آنکہ بحیلہ
و اسباب مکر و تلبیس طلب قلوب عوام میکنند و گروہے آرد خارج از دائرہ اعتبار ست اعاذ اللہ الصادقین
عن ذلک ۔ وعن اسامۃ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عز وجل ۔ اسامہ بن زید بن حارثہ
کہ محبوب و مقرب درگاہ نبوت بودہ و او را حب رسول اللہ میخواندند و زید بن حارثہ پدر وی متبناے آنحضرت
بودہ روایت میکند از ان حضرت در قول خداے تعالیٰ ۔ فمنہم ظالم لنفسہ ۔ اول آیت این ست کہ ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنہم ظالم لنفسہ الآیۃ تفسیر این ست کہ میفرماید پس میراث دادیم ما کتاب و شریعت
آن کسانے را کہ برگزیدہ ایم ما از بندگان ما یا پیروان اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیدہ کسی ست
کہ ظلم کنندہ است نفس خود را بہ تقصیر در عمل ۔ ومنہم مقتصد ۔ و بعضی از ایشان کسی ست کہ میانہ روست
و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن جد و اجتہاد کہ میباید کرد نمیکند ۔ ومنہم سابق بالخیرات ۔ و بعضی از
ایشان کسی ست کہ پیشرو است بخیرات کہ غایت جد و اجتہاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران
میکند و بعضی گفتہ اند کہ ظالم جاہل ست و مقتصد متعلم و سابق عالم و برین قیاس در انواع خیرات و مراتب مرتبہ ادنیٰ و متوسط
و اعلیٰ میتوان قرار داد و این ہر سہ قسم بندگان از برگزیدگانند ۔ قال ۔ گفت آن حضرت کلہم فی الجنۃ ۔ ہمہ ایشان
در بہشت اند بر حسب تفاوت مراتب در درجات و از ینجا سعت رحمت الٰہی معلوم شد ۔ رواہ البیہقی فی کتاب
البعث والنشور

باب ما یقال عند الصباح والمساء والمنام

صباح و صبح فجر و اول نہار تا برآمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیہ مذکورہ نزد صباح
و مساء شامل ست آنرا کہ خواندہ شود پیش از صلوٰۃ فجر و مغرب و بعد از وے و منام بمعنی نوم و مراد از نوم در ظاہر
آن ست کہ مراد نوم لیل ست و شامل قیلولہ نیست و دلالت میکند برین قول وے در حدیث ثانی اذا اخذ
مضجعہ من اللیل فتدبر واللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا امسی قال ۔ بود
آن حضرت چون شبانگاہ میکرد میگفت ۔ امسینا وامسی الملک للہ ۔ شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را ۔ والحمد للہ
لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر اللہم انی اسألک من خیر ہذہ اللیلۃ ۔ خداوندا

من سوال میکنم ترا از نیکی این شب — وخیر ما فیہا — و نیکی کائنات و حوادثی کہ درین شب است — واعوذ بک
من شرہا وشر ما فیہا و پناہ میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزے کہ درین شب ست — اللہم انی اعوذ بک من الکسل
خداوندا پناہ میجویم بتو از کاہلی — والہرم — بفتحتین و پناہ میجویم از نہایت کلان سالی — وسوء الکبر — بکسر کاف
وفتح با از بدے پیری گویا تفسیر ہرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت ست بمعنی تکبر و روایت
اولی اصح و اظہر ست — وفتنۃ الدنیا — و پناہ میجویم از فتنہاے و بلاہا و آزمایشہاے آن — وعذاب القبر
واز عذاب قبر یا فتنۂ عذاب قبر — واذا اصبح قال ذلک — وچون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضاً
نیز ہست و میگفت — اصبحنا واصبح الملک للہ — بجاے امسینا وامسی الملک للہ — وفی روایۃ — و
در روایتی آمدہ است کہ میگفت — رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر — رواہ مسلم —

وعن حذیفۃ رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اخذ مضجعہ من اللیل — بود آنحضرت کہ چون میگرفت
خوابگاہ خود را بشب مضجع پہلو نہادن بزمین ومضجع بفتح میم وجیم جاے پہلو نہادن و مضطجع نیز میگویند — وضع
یدہ تحت خدہ — می نہاد آن حضرت دست خود را زیر رخسارۂ خود مراد دست راست ست چنانکہ در حدیث
آمدہ است علی شقہ الایمن — ثم یقول — پس میگفت اللہم باسمک اموت واحیی — خداوندا بنام تو می میرم
و زندہ میشوم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند کہ مراد حقیقت موت و حیات باشد — واذا استیقظ قال —
وچون بیدار میشد میگفت — الحمد للہ الذی احیانا بعد ما اماتنا — شکر مر خدا را کہ زندہ گردانید ما را بعد از آنکہ
میرانید ما را ظاہر این عبارت در معنی اول ست — والیہ النشور — و بسوے اوست بر انگیختہ شدن و بیدا
شدن ما در روز رستخیز — رواہ البخاری — روایت کرد این حدیث را از حذیفہ بخاری — ورواہ مسلم
عن البراء — و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گوئید چون این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت
کردہ اند چرا متفق علیہ نگفت جوابش آن ست کہ در حدیث متفق علیہ بحسب اصطلاح شرط ست از یک
صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفہ کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیہ نبود کذا قال الشیخ

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اوی احدکم الی فراشہ — چون
پناہ آرد و بازگشت کند یکی از شما بسوے بساط خود کہ افگندہ است براے خواب اوی بالقصر بمعنی پناہ آورد
و آوی بالمد بمعنی پناہ داد و گاہی بمعنی یکدیگر نیز آید و اول اکثر و افصح ست پس اینجا بالقصر باشد و بمد نیز روایت ست
و اوانا کہ در حدیث انس بیاید بمد ست بقصر باید چون بیاید یکی از شما بجامہ خواب خود — فلینفض فراشہ بداخلۃ
ازارہ — پس باید کہ بیفشاند فراش خود را بحاشیہ درونی لنگ خود و آن اطراف ازار کہ متصل تن ست — فانہ
لا یدری ما خلفہ علیہ — زیرا کہ وی نمی داند کہ چہ چیز پس از وی آمدہ است و افتادہ است بر فراش یعنی نشست

باید که بیفشاند بجامۀ خود فراش را پس ازان بخسپد شاید که کرمی وخسی وخاشاکی بر وے افتاده باشد۔ ثم یقول پس بگوید بعد از پهلو
نهادن این دعا را۔ باسمک ربی وضعت جنبی۔ بنام تو اے پروردگار من نهادم پهلوے خود را۔ وبک ارفعه وبنام تو برمیدارم آنرا
ان امسکت نفسی فارحمها۔ اگر باز داری وقبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا رحم کن او را۔ وان ارسلتها فاحفظها۔ واگر باز گذاشتی
نفس مرا پس نگاهدار آن را۔ بما تحفظ به عبادک الصالحین۔ بچیزے که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی
چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را می ستاند پس ازان یا نگاه میدارد روح او را ومی میراند ویا باز
می فرستد ومیخیزد پس دعا میکند خداوندا اگر نگاهداشتی ومیرانیدی بیامرز واگر باز فرستادی وزنده داشتی محفوظ دار
چنانکه بندگان صالح خود را می داری۔ وفی روایة۔ ودر روایتے این چنین آمده است که چون بنیاید یکے از شما فراش
خود را بیفشاند۔ ثم لیضطجع علی شقه الایمن۔ پس باید که پهلو نهد بر جانب راست خود ثم لیقل پس باید که بگوید۔ باسمک
تا آخر متفق علیه وفی روایة۔ ودر روایتے باین لفظ آمده است۔ فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مرات۔ پس باید که بیفشاند فراش
خود را به کناره جامه خود که ازار باشد سه بار وبصنفه بفتح صاد مهمله وکسر نون وبفاطرف ازار را ان جانب که طره اوست
ودرین روایت وان امسکت نفسی فاغفرلها واقع شده بجای فارحمها گفته اند که حکمت در خواب بر پهلوی راست آنست
که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق می ماند وحاصل نمی شود زیاده استغراق
کردن وگران نمی آید خواب وآسان میگردد بیداری برائے نماز شب وبخواب کردن بر پهلوے چپ دل قرار میگیرد
وراحت بسیار حاصل میشود وخواب گران می شود ودر شرح سفر السعادت این سخن را بیان [illegible] [illegible]
باید نگریست۔ وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی شقه
الایمن۔ بود آنحضرت که چون پناه می آورد بسوے فراش خود خواب می کرد بر جانب راست خود۔ ثم قال۔ پس میگفت۔ اللهم
اسلمت نفسی الیک۔ خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو۔ ووجهت وجهی الیک۔ وآوردم روی خود را بسوی تو وفوضت امری
الیک۔ وسپردم کار خود را بتو۔ والجات ظهری الیک۔ وتکیه دادم پشت خود را بسوے تو یعنی اعتماد کردم
بر تو ومرپناه آوردم بتو در همه کارها۔ رغبة ورهبة الیک۔ از جهت میل وخواهش نمودن بسوے تو واز جهت
ترسیدن از تو۔ لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک۔ نیست پناه ونه رهائی از تو مگر بسوے تو یعنی از صفات
قهریه تو بصفات لطیفه تو ملجا منجا مقصور است ومنجا بالف۔ امنت بکتابک الذی انزلت۔ گرویدم
بکتاب تو که فرو فرستادۀ۔ ونبیک الذی ارسلت۔ وبه پیغمبر تو که فرستادۀ یعنی هر کتاب وهر
پیغمبر یا قرآن وذات شریف خود را اراده نموده وبر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود وبه قرآن
خود اول مومنان اوست وهم چنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین۔ وقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قالهن کسیکه بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر حادثه شب خود یعنی آن شب که در وی

این کلمات گفته است - مات علی الفطرة - بمیرد بر دین اسلام - وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت
گفت آن حضرت مر مردی را - یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة - ای فلان وقتی که خواهی که بنیا قراری و بالش کنی
بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی - ثم اضطجع علی شقک الایمن - پس بر پهلو بخواب بر جانب راست خود - ثم
قل - پس بگو - اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله - تا قول او - ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت - وقال - و گفت آنحضرت - فان مت
من لیلتک مت علی الفطرة - پس اگر بمیری دران شب بمیری بر دین اسلام - وان اصبحت اصبت خیرا - و اگر صبح کنی می یابی
خیر کثیر و در روایتی ان اصبحت اصبت خیرا - متفق علیه - وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا
اوی الی فراشه قال - چون آنحضرت صلعم می آمد بسوی فراش خود میگفت - الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا - حمد مر خدای را که خورانید
ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد شر دشمنان ما را - وآوانا - و جای بخشید و داد ما را و آورد ما را اینجا بدست
وقید غیر روایت است - فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی - پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ کفایت کننده مهمات مر ایشان را بلکه گذاشته است
ایشان را باشتر ایشان و نه جای دهنده مر ایشان را بلکه گذاشته است ایشان را باهم و [illegible] سرگردان در صحرا و بادیه یا مراد کفایت و نصرت
مومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم - رواه مسلم - وعن علی رضی الله عنه
عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه رضی الله عنها آمد بسوی آنحضرت - تشکو الیه ما تلقی فی یدها
من الرحی - در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن - وبلغها انه جاءه رقیق - و رسیده بود فاطمه را
که بتحقیق آمده است آن حضرت را بندها از غنایم - فلم تصادفه - پس نیافت فاطمه آنحضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند -
فذکرت ذلک لعائشة - پس ذکر کرد حال خود را بعائشه که چون آنحضرت بیاید بگوید - فلما جاء اخبرته عائشة - پس هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد
عائشه آنحضرت را بآنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها - قال - گفت علی رضی الله عنه - فجاءنا - پس چون شنید آنحضرت این خبر را
از عائشه آمد نزد ما - وقد اخذنا مضاجعنا - و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم خوابگاههای خود را - فذهبنا نقوم - پس در ایستادیم
در قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت و برخیزیم از خوابگاه - فقال - پس گفت آنحضرت - علی مکانکما - بر جای خود باشید و تحا
خود باشید - فجاء فقعد بینی وبینها - پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این غایت تعطف و شفقت و بی تکلفی
است از آنحضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة - حتی وجدت برد قدمه علی بطنی - تا آنکه
یافتم من سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و توانند والله اعلم که مراد سردی یقین باشد که از پای مبارک آنحضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد - فقال الا ادلکما علی خیر مما سألتما - پس گفت آنحضرت
آیا راه ننمایم شما را [illegible] بهتر از آنچه سوال کردید و خواسته اید که خدمتگار باشد و آن این است که - اذا اخذتما مضجعکما -
وقتی که بگیرید [illegible] خوابگاه خود را - فسبحا ثلاثا وثلثین - پس سبحان الله گوئید سی و سه بار - واحمدا ثلثا وثلثین - والحمد لله گوئید
سی و سه بار - وکبرا اربعا وثلثین - والله اکبر گوئید سی و چهار بار - فهو خیر لکما من خادم - پس این بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید

وخادم واحد خدم ست واقع میشود بر ذکر وانثی فی الصراح خادم چاکر و ظاهر آن ست که سوال فاطمه از جاریه بود — متفق علیه — وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تسأله خادما گفت ابو هریره آمد فاطمه نزد آنحضرت در حالی که سوال میکند وی طلب خادم را فقال الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا راه نمایم ترا بر چیزے که آن چیز بهتر ست از خادم تسبحین الله ثلثا و ثلثین وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله اربعا وثلثین عند کل صلوة وعند منامک — نزد هر نماز ونزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و نزد خواب نقش هر دو واقع شده ودر حدیث سابق نزد خواب ست فقط وخواندن آن بعد از هر نماز مقرر و مشهور ست وازامیر المؤمنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نه شد حتی در شب صفین نیز — رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت — اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت — خداوندا بتو یعنی بقدرت تو وبحفظ تو وبنام تو صبح کردیم وبتو شام کردیم وبتو میزییم وبتو میمیریم — والیک المصیر — وبسوے تست بازگشت — واذا امسی قال — وچون شبانگاه میکرد میگفت — اللهم بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور — ودرین حدیث در صبح ومسا هر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا ست بر امسینا ودر مسا تقدیم امسینا بر اصبحنا ودر صبح الیک المصیر ودر مسا الیک النشور ومشهور روایت اصبحنا فقط والیک النشور در صبح ودر مسا امسینا والیک المصیر وهمه صحیح ست فافهم وبک نحیی وبک نموت در صبح مذکور شده نه در مسا — رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه — وعنه قال قال ابوبکر قلت — وهم از ابی هریره است که گفت گفت امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه گفتم — یا رسول الله مرنی بشیء اقوله اذا اصبحت واذا امسیت — امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی که بگویم وبخوانم آنرا چون صبح کنم وچون شام کنم — قال قل — گفت آنحضرت بگو — اللهم عالم الغیب والشهادة اے خداے داناے پدید وحاضر وغائب — فاطر السموات والارض — ای آفریننده آسمانها وزمینها — رب کل شیء ومالیکه — اے پروردگار هر چیز ومالک وپادشاه وے اشهد ان لا اله الا انت — گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر تو اعوذ بک من شر نفسی — پناه میجویم بتو از بدی نفس خود — ومن شر الشیطان وشرکه — وپناه میجویم از شر شیطان واشراک وے که میخواند وباعث میشود مردم را بر آن وشرک بفتح شین وراء نیز روایت ست بمعنی دام وصیاد ومراد آنچه در فتنه وابتلای اندازد وگرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نساء واموال واولاد که از یاد خدا واز فرموده وے باز میدارند — قله اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی وشام کنی — واذا اخذت مضجعک — وچون بگیرے خوابگاه خود را وبخواب روے — رواه الترمذی وابو داود والدارمی — وعن ابان

بفتح ہمزہ وتخفیف موحدہ۔ بن عثمان۔ از تابعین ست و در حرب جمل با عائشہ بود نخست کسی کہ گریخت وی بود و احول
و ابرص و اصم بود و در آخر بفالج در ماندہ ست روایت دارد از پدر خود و غیر وے از صحابہ رض۔ قال سمعت ابی یقول
قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت شنیدم پدر خود را کہ میگفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم ومساء کل لیلۃ۔ نیست ہیچ بندہ کہ بگوید در صباح ہر روز ومساء ہر شب۔ بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ
شیئ فی الارض ولا فی السماء۔ صبح کردم وشام کردم بنام خدائے کہ زیان نمیکند با نام وے ہیچ چیز در آسمان
و زمین۔ وہو السمیع العلیم۔ و اوست شنوائے و دانا۔ ثلث مرات۔ بگوید سہ بار فیضرہ شیئ۔ پس زیان کند او را چیزے
و برسد او را آفتے۔ فکان ابان قد اصابہ طرف فالج۔ پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود او را بعضے از فالج بفتح لام
نام مرضی مشہور ست کہ بر جائے ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن ست بسبب ریختن خلط
بلغمی کہ سد مسالک روح میکند۔ فجعل الرجل ینظر الیہ۔ پس در ایستاد مردے کہ روایت حدیث میکند از وے
کہ می نگریست بسوے ابان یعنی شما روایت میکردید کہ ہر کہ این دعا ہر روز بخواند ہیچ آفتی بوے نرسد و شما میخوانید
اینک اکنون چون بشما آفت فالج رسیدہ۔ فقال لہ ابان ما تنظر الی۔ پس گفت مر آن مرد را ابان چہ نگاہ میکنی بسوے
من۔ اما ان الحدیث کما حدثتک۔ آگاہ باش بدرستی کہ حدیث ہمچنان ست کہ حدیث کردم من ترا یعنی صحیح ست
ولکنی لم اقلہ یومئذ۔ ولیکن من نگفتم و نخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خدائے تعالیٰ مرا بدان۔ لیمضی اللہ علی قدرہ
تا بگذراند و نافذ گرداند خدائے تعالیٰ بر من تقدیر خود را۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ وابو داؤد وفی روایتہ۔
و در روایت ابی داؤد ہمچنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را ہر مساء سہ بار۔ لم تصبہ فجاءۃ بلاء حتی یصبح۔ نرسد
او را ناگہانی بلا تا آنکہ صبح کند۔ فجاءۃ بفتح فا وسکون جیم و فتح ہمزہ و بضم فا و فتح جیم و بمد ہر دو جائز ست۔ ومن قالہا
حین یصبح لم تصبہ فجاءۃ بلاء حتی یمسی۔ و کسیکہ بگوید آنرا در وقتیکہ صبح میکند نرسد او را بلائے ناگہان تا وقتیکہ شام کند۔
وعن عبد اللہ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا امسی۔ روایت ست از عبد اللہ بن مسعود
کہ بدرستیکہ آنحضرت بود کہ میگفت چون شب میکرد۔ امسینا وامسی الملک للہ۔ شبانگاہ کردیم و شبانگاہ کرد تمام
ملک خدا را۔ والحمد للہ۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیئ قدیر رب اسألک
خیر ما فی ہذہ اللیلۃ۔ اے پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچہ درین شب واقع شود۔ وخیر ما بعدہا۔ و نیکی آنچہ
واقع شود بعد ازین شب۔ واعوذ بک من شر ما فی ہذہ اللیلۃ وشر ما بعدہا رب اعوذ بک من الکسل ومن سوء
الکبر او الکفر۔ بجائے الکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت وفی روایتہ و در یک روایت۔ من سوء الکبر
والکبر بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف وسکون با و در روایت او سے نیز بہر دو وجہ روایت ست۔ رب اعوذ بک
من عذاب فی النار وعذاب فی القبر واذا اصبح قال ذلک ایضا۔ و چون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت

اصبحنا واصبح الملک للہ۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجہ والدارمی۔ والترمذی لم یذکر من سوء الکفر۔ وعن بعض بنات النبی۔ روایت ست از بعضی دختران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی۔ کہ بدرستی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمہا بود کہ تعلیم میکرد پیغمبر خدا اورا۔ فیقول۔ پس میگفت آنحضرت۔ قولی حین تصبحین۔ بگو ہنگامیکہ صبح کنی۔ سبحان اللہ وبحمدہ ولاحول ولاقوۃ الا باللہ۔ ودر روایتی۔ ولاحول ولاقوۃ الا باللہ ماشاء اللہ کان ومالم یشأ لم یکن اعلم ان اللہ علی کل شیء قدیر وان اللہ قد احاط بکل شیء علما فانہ من قالہا حین یصبح۔ پس بدرستی کسیکہ بگوید این کلمات را ہنگامیکہ صبح میکند۔ حفظ حتی یمسی۔ نگاہداشتہ شود از آفات انفسی وآفاقی تا آنکہ شب کند۔ ومن قالہا حین یمسی حفظ حتی یصبح۔ وکسیکہ بگوید آنرا ہنگامیکہ شب کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح۔ کسیکہ میگوید ہنگامیکہ صبح کند این آیت را کہ۔ فسبحان اللہ حین تمسون وحین تصبحون پس بپاکی یاد کنید خدا را ہنگامیکہ شام میکنید وہنگامیکہ صبح میکنید۔ ولہ الحمد فی السموات والارض۔ ومر خدا راست حمد در آسمانہا وزمین۔ وعشیا وحین تظہرون۔ ودر وقت شبانگاہ از وقت مغرب تا عشاء وہنگام پیش از زوال۔ الی قولہ۔ تا قول وے تعالیٰ۔ وکذلک تخرجون۔ ودرین آیت اشارت بصلوٰۃ خمس واقع شدہ چنانکہ در محلش بیان کردہ شدہ است وکسیکہ بخواند این آیت را در وقت صبح۔ ادرک مافاتہ فی یومہ ذلک۔ دریابد چیزے را کہ درگذشتہ است او را از ورد او دران روز۔ ومن قالہن حین یمسی ادرک مافاتہ فی لیلتہ۔ وکسیکہ بگوید این را ہنگام کہ شام کند دریابد چیزے را کہ فوت شدہ است دران شب۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن عیاش بتشدید تحتانیہ وشین معجمہ صحابی ست نام وے زید بن صامت انصارے وابوعیاش تابعی نیز ہست وہی زید بن عیاش مخزومی ست۔ روایت میکند ابوعیاش صحابی۔ ان رسول اللہ۔ بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ من قال اذا اصبح۔ کسی کہ بگوید چون صبح کند۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر کان لہ عدل رقبۃ من ولد اسمٰعیل۔ باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بندہ بردہ از اولاد اسمٰعیل علیہ السلام بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح وتحمید در حدیث عمرو بن شعیب گذشتہ است۔ وکتب لہ عشر حسنات۔ ونوشتہ میشود برائے وے دہ نیکی۔ وحط عنہ عشر سیئات۔ وفرو افگندہ میشود از وے دہ بدی۔ ورفع لہ عشر درجات۔ وبلند گردانیدہ شود برائے وے دہ پایہ۔ وکان فی حرز من الشیطان۔ وباشد در پناہ وجائے استوار از شیطان حتی یمسی۔ تا آنکہ شب کند۔ ومن قالہا اذا امسی کان لہ مثل ذلک حتی یصبح وکسیکہ بگوید این کلمہ را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکہ مذکور شد از ثواب تا آنکہ صبح کند۔ روایت ست از ابی عیاش میگوید کہ۔ فرای رجل رسول اللہ۔ پس دید مردے پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فیما یری النائم۔ در آنچہ می بیند خواب کنندہ یعنی در خواب دید۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ ان ابا عیاش یحدث

عنک کذا و کذا - بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث ست که مذکور شد
فقال صدق ابو عیاش - گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش - رواه ابوداؤد و ابن ماجه وعن الحارث
بن مسلم التمیمی - روایت ست از حارث بن مسلم که تابعی ست - عن ابیه - از پدر خود - عن رسول الله - از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم انه اسر الیه - که آنحضرت پوشیده و پنهان گفت بوے سخن سر را از اسرار یعنی بسر و راز گفتن -
فقال - پس گفت آنحضرت - اذا انصرفت من صلوٰة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا - وقتیکه بر گردی از نماز مغرب
و سلام دهی بگو پیش از آنکه سخن گوئی کسی را - اللهم اجرنی من النار - خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات - بگو
هفت بار - فانک اذا قلت ذلک - پس بدرستیکه تو وقتی که بگوئی آنرا - ثم مت فی لیلتک - پس بمیری تو در همین شب
کتب لک جوار منها - نوشته شود مر ترا امان گذشتن از آتش - واذا صلیت الصبح فقل کذلک - و چون بگذاری
نماز صبح پس بگو هم چنین این کلمه را هفت بار - فانک اذا مت فی یومک - پس بدرستیکه تو چون بمیرے در این
روز کتب لک جوار منها رواه ابوداؤد - وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات
حین یمسی وحین یصبح - نبود آنحضرت که ترک میداد و نمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد و هنگامیکه صبح میکرد
اللهم انی اسئلک العافیة فی الدنیا والآخرة - خدایا من سوال میکنم و می خواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت
اللهم انی اسئلک العفو والعافیة - خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را - فی دینی و دنیای - در دین من
و دنیاے من واهلی و مالی - و در کسان من و مال من - اللهم استر عوراتی - خدایا بپوش عیبهاے من فی الصراح
عورت اندام شرم مرد و هر چه از دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت - وآمن روعاتی - و ایمن گردان
ترسهاے مرا - اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی - خدایا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من - وعن یمینی و
عن شمالی - و از جانب راست من و از جانب چپ من - ومن فوقی - و نگاه دار مرا از بالاے من که عذاب
و آفتی از آسمان نازل شود - واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی - و پناه میجویم به بزرگی تو از آنکه ناگاه
هلاک کرده شوم من از زیر من از آنجا که شعور ندارم و معنی اغتیال این ست یعنی الخسف - می خواهد از اغتیال
خسف را یعنی بزمین فرو بردن - رواه ابوداؤد - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال حین یصبح - کسیکه گوید هنگامیکه صبح کند - اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک - خدایا صبح کردیم ما در حالیکه
گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان
دو هزار ساله راه ست و در روایتے هفت هزار ساله راه ست - وملائکتک - و گواه میگیریم همه فرشتگان ترا -
وجمیع خلقک - و گواه میگیریم همه خلق ترا - انک انت الله - بر آنکه توئی خدا - لا اله الا انت - نیست خدا جز تو - وحدک
تنها لا شریک لک - نیست انباز مر ترا در خداے و در آفرینش و در معبودیت - وان محمدا عبدک و رسولک

وبہ آنکہ محمد بندۂ تو و فرستادۂ تو ہست۔ الا غفر اللہ لہ ما اصابہ فی یومہ ذلک من ذنب۔ نگوید کسی این کلمات را وقت
صبح مگر آنکہ بیامرزد خداے تعالی مر او را چیزے کہ رسیدہ ہست او را در آن روز از گناہ۔ وان قالہا حین یمسی غفر اللہ
لہ ما اصابہ فی تلک اللیلۃ من ذنب۔ واگر گوید این کلمات را ہنگامیکہ شب کند می آمرزد خداے تعالی مر او را چیزے
کہ رسیدہ او را در آن شب از گناہ در شب اللہم امسینا بگوید۔ رواہ الترمذی وابو داود وقال الترمذی
ہذا حدیث غریب وعن ثوبان رض روایت ست از ثوبان۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما من عبد مسلم یقول اذا امسی واذا اصبح ثلثا۔ نیست ہیچ بندۂ مسلمان کہ گوید چون شام کند و چون صبح کند
سہ بار این کلمات را۔ رضیت باللہ ربا۔ راضی شدم بخدا بآنکہ پروردگار ست۔ وبالاسلام دینا۔ و راضی
شدم باسلام بآنکہ دین ست۔ وبمحمد نبیا۔ و راضی شدم بمحمد بآنکہ پیغمبر ست شرح این کلمات در اول کتاب فصل اول از کتاب الایمان
گذشتہ است فتذکر۔ الا کان حقا علی اللہ ان یرضیہ یوم القیمۃ۔ مگر آنکہ باشد حق و واجب بر خدا بفضل و کرم وے
اینکہ راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدہد او را ثواب چندانکہ راضی گردد۔ رواہ احمد والترمذی وعن حذیفۃ
رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یدہ تحت رأسہ۔ بود آنحضرت وقتیکہ میخواست
کہ خواب کند می نہاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقا در فصل اول ہم از حدیث حذیفہ گذشتہ و در حدیث
حفصہ بیاید کہ دست مبارک می نہاد زیر رخسارہ پس احتمال دارد کہ بجہت قرب سر و رخسارہ بیکدیگر یا باشد
یا گاہے زیر رخسارہ می نہاد و گاہی زیر سر و بر ہر تقدیر حکمت در آن تنبیہ بر اتی تیقظ ست چنانکہ حکمت در نوم بر شق
ایمن نیز ہمین ست چنانکہ گذشت ثم قال اللہم قنی عذابک۔ خدایا نگاہدار مرا از عذاب خود۔ یوم تجمع عبادک۔
در روزے کہ فراہم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر۔ او تبعث عبادک۔ شک از راوی ست یعنی بجاے
تجمع تبعث گفت یعنی می برانگیزے بندگان خود را۔ رواہ الترمذی ورواہ احمد عن البراء وعن حفصۃ رضی اللہ
عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یدہ الیمنی تحت خدہ ثم یقول اللہم قنی عذابک یوم
تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق ست با ذکر خد و زیادت ثلث مرات یعنی سہ بار۔
رواہ ابو داود وعن علی رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند مضجعہ اللہم انی اعوذ بک
بوجہک الکریم وکلماتک التامات۔ خداوندا بدرستیکہ من پناہ میجویم بذات بزرگ تو و بکلمہاے تو کہ تام و کامل اند
و مراد اسماء و صفات اوست یا کلمات قرآن۔ من شر ما انت آخذ بناصیتہ۔ از بدی چیزے کہ تو گیرندۂ موے
پیشانی آنرا یعنی سر فگنندہ بزمین بحکم قول رب سبحانہ وما من دابۃ الا ہو آخذ بناصیتہا۔ اللہم انت تکشف المغرم
والماثم۔ خدایا تو میکشائی و دور میکنی وام گرفتاری آنرا و بزہ آن را یعنی چیزے کہ از آن بزہ لازم آید۔ اللہم
لا یہزم جندک۔ خدایا شکستہ نمیشود لشکر تو۔ ولا یخلف وعدک۔ و خلاف کردہ نمیشود وعدۂ تو و بعضی نسخ

لا تخلف المیعاد بضم تا و کسر لام بر لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدۂ خود را۔ ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ و سود نمیکند صاحب بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر۔ پدر نیز اراده نموده اند یعنی سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است و جد اول اصح و اشهر و اظهر ست۔ سبحانک و بحمدک تنزیه میکنیم ترا تنزیهی که لائق ذات تو هست و متلبس بحمد تو تسبیح میکنیم۔ رواه ابو داود۔ وعن ابی سعید رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یاوی الی فراشه۔ کسیکه بگوید هنگامیکه پناه آرد و قصد بالش کند بسوی جامه خواب خود این کلمه را۔ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ ثلث مرات ثلاث مرات غفر اللہ لہ ذنوبہ۔ می آمرزد خدا بے تعالیٰ مراو را گناهان او را۔ وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل عالج۔ و اگر چه باشد گناهان وے مانند کف دریا در بسیاری۔ یا باشند گناهان وے بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی ست در زمین مغرب که ریگ وے بسیار ست و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بهم افتاده گفته اند بر این معنی عالج صفت رمل ست۔ او عدد ورق الشجر۔ یا باشند بشمار برگ درختان۔ او عدد ایام الدنیا۔ یا باشند بشمار روزهای دنیا و در بیان چیز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی زینها بیشتر ست۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب۔

وعن شداد بن اوس صحابی ست برادر زاده حسان بن ثابت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من کتاب اللہ۔ نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را بخواندن سورة از کتاب خدا۔ الا وکل اللہ بہ ملکا۔ مگر آنکه وکیل میگرداند خدائے تعالیٰ بر وے فرشته را توکیل گذاشتن کار بکسی۔ فلا یقربه شیئ یؤذیه۔ پس نزدیک نمیشود او را چیزے که ایذا کند او را حتی یہب متی هب۔ تا آنکه بیدار شود هرگاه که بیدار شود۔ رواه الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلتان لا یحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة۔ دو خصلت اند که محافظت نکند و بجا نیارد آنها را هیچ مرد مسلمان مگر آنکه در آید به بهشت۔ الا وهما یسیر۔ و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک و آسان اند۔ ومن یعمل بهما قلیل۔ و کسی که عمل کند بآن دو خصلت اندک ست یکی خصلت این ست که یسبح اللہ فی دبر کل صلوة عشرا۔ تسبیح کند خدائے تعالیٰ را یعنی سبحان اللہ گوید در پس هر نماز ده بار۔ ویحمده عشرا۔ و حمد گوید او را یعنی و الحمد للہ گوید ده بار۔ ویکبره عشرا۔ و تکبیر گوید او را یعنی و اللہ اکبر گوید ده بار۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن عمرو۔ فانا رأیت رسول اللہ۔ پس من دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یعقدها بیده۔ می شمرد این کلمات را و عقد می کرد آنها را بدست خود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتلک خمسون ومائة باللسان۔ پس آن صد و پنجاه است در شب و روز بزبان۔ والف وخمسمائة فی المیزان۔ و هزار و پانصد ست در ترازوے اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم این ست۔ واذا اخذ مضجعه یسبحه ویکبره ویحمده مائة۔ و وقتیکه بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

وحمد گوید او را صد بار سی و سه بار تسبیح و سی و سه بار تحمید و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت - فذلک مائة فی اللسان والف فی المیزان
پس آن صد ست در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد - فایکم یعمل فی الیوم
واللیلة الفین وخمس مائة سیئة پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا بکفر گردد بدان پس
لابد بانچه باقی ماند بعد از تکفیر نفع و نجات شود - قالوا وکیف لا نحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این کلمات را یا این
مذکورات را یعنی هرگاه که احصاء این کلمات را اینچنین ثواب ست چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا نحصیهما ست
بضمیر تثنیه راجع بخصلتین - قال گفت آنحضرت - یاتی احدکم الشیطان وهو فی الصلوة - می آید یکی از شما را شیطان
در حالی آنکه آن یکی در نماز خود ست - فیقول اذکر کذا اذکر کذا - پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را
کنایت ست از خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد - حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل - تا آنکه باز
می گردد یکی از شما از نماز پس آن خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور از د
رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم احصاء اتیان خصلت اولی باشد
که ذکر این کلمات ست بعد از نماز و اما بیان عدم احصاء خصلت ثانیه که ذکر ست در وقت بخواب رفتن این ست
که فرمود - ویاتیه فی مضجعه - و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی - فلا یزال ینومه پس همیشه است
شیطان که می خواباند او را حتی ینام - تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد - رواه الترمذی وابوداود
والنسائی وفی روایة ابی داؤد - و در روایت ابی داؤد اختلاف ست در بعضی الفاظ ست یکی آنکه در روایت
وی اینچنین آمده است - خصلتان او خلتان - شک در لفظ که خصلتان گفت یا خلتان دیگر اختلاف این ست
که گفته - لا یحافظ علیهما عبد مسلم - بجای لا یحصیهما رجل مسلم - وکذا فی روایته بعد قوله - همچنین است در روایت ابی داود
بعد از قول وی که گفته - والف وخمس مائة فی المیزان - اینچنین واقع شده است که - قال ویکبر اربعا وثلثین اذا
اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین - بتقدیم تکبیر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بر ذکر حمد
و تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم ست و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم ست بر ذکر
تکبیر و بیان عدد نیست فافهم - وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله بن عمر - این بیان فائده دیگر ست که مولف مشکوة
این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده - وعن عبد الله
بن غنام - بفتح غین معجمه و تشدید نون صحابی ست انصاری معدود ست در اهل حجاز - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح - کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند - اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک
فمنک وحدک - خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست
تنها - لا شریک لک - نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگرچه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه

همه از تست و بقدرت و ارادت تست - فلک الحمد و لک الشکر - پس مر تراست ستایش و مر تراست سپاس مخصوص است
بتو و بغیر تو در ان شریک نباشد پس کسیکه وقت صبح این دعا بخواند - فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد
شکر روز خود را - ومن قال مثل ذلک حین یمسی فقد ادی شکر لیلته - و کسیکه بگوید مانند این هنگامیکه شب کند
پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده است که داؤد علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای
تو بر من بسیار شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی که آنچه نزدیک تست از نعمت همه از من است
بتحقیق شکر گفتی تو آنرا - رواه ابو داؤد - وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اذا اوی
الی فراشه روایت میکند ابو هریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود - اللهم رب السموات
ورب الارض - ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت ست باصول اسباب کلیه بقای عالم -
و رب کل شیء و پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت ست نسبت بهر چیز از آنکه در میان آسمان و زمین ست از عناصر و
موالید و افراد و جزئیات آن - فالق الحب والنوی - شگافنده دانه و خسته اشارت ست بارزاق جسمانیه که بآن
بقای اجسام ست و حب در اطعام استعمال یابد و نوی در ثمر و مانند آن - منزل التورٰیة والانجیل والقرآن
فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت ست بارزاق روحانیه متعلق بتدبیر احوال آخرت و ذکر
زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرائع چه اکثر آنچه در وی مذکورست اذکار و دعوات و مناجات است
و بتحقیق زبور جزوی از تورٰیت ست کذا قالوا - اعوذ بک من شر کل ذی شر انت اخذ بناصیته - پناه میجویم
بتو از بدی هر خداوند بدی که تو گیرنده موی پیشانی او را و مسخر داری او را بقدرت خود - انت الاول فلیس
قبلک شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی - وانت الآخر فلیس بعدک شیء - و توئی آخر پس نیست پس
از تو چیزی - وانت الظاهر فلیس فوقک شیء - و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی - وانت الباطن
فلیس دونک شیء - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالا است ظاهر پیدا شد و هر چه پائین است
باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق ست
اقض عنی الدین - بگذار از من وام را یعنی بری گردان مرا از آن و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب
و قضاء امر گذاردن و رسانیدن و ادا کردن حاجت - واغننی من الفقر - و غنا ده مرا از فقر و من بمعنی بعد است
رواه ابو داؤد والترمذی و ابن ماجه و رواه مسلم مع اختلاف یسیر - و روایت کرد آنرا مسلم باندک اختلافی در
الفاظ وعن ابی الازهر الانماری - بفتح همزه و سکون نون صحابی ست که ساکن شام بود - ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت چون بخوابگاه میرفت در شب - قال - میگفت
بسم الله وضعت جنبی - بنام خدا نهادم پهلوی خود را - اللهم اغفر لی ذنبی واخسأ شیطانی - و بران و دور کن

شیطان مرا مراد قرین اوست یا هرکه قصد اغوای او کند وخسانیدن سگ ست - وفک رهانی - ورهان وبیرون آوردن مراد اوخلاص کردن نفس ست که بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت رهینة فک خلاص کردن وبیرون آوردن از گرو ورهان بکسر راگرو - واجعلنی فی الندی الاعلی - وبگردان مرا در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند ندی بفتح نون وکسر دال وتشدید بمعنی مجلس ست واهل مجلس را نیز خوانند وآنحضرت اگرچه در مرتبه عزت وفضیلت وکرامت اعلا واکمل از ملائکه است اما شوق لقای قرب درگاه علو وارتفاع مقام ملکوت او را ابراز میداد که همیشه در آنجا میباشد واز مباشرت ومخالطت ناسوتیان که بحکم بشریت در اینجا ست مبرا ومعلا باشد فافهم وبالله التوفیق - رواه ابوداود - وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی وآوانی - واطعمنی وسقانی - شکر مر خدایرا که کفایت کرد مرا وجای پناه داد مرا وخورانید مرا ونوشانید مرا - والذی من علی فافضل - وآن کسیکه نعمت داد مرا پس زیاده وافزون داد مرا - والذی اعطانی فاجزل - وآن کسیکه عطا کرد مرا پس بسیار کرد وقریب بفقره اولی ست آن باعتبار کیفیت ست واین باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - حمد مر خدایراست بر حال فقر وغنا وشدت ورخا ونعمت وبلا که در هر دو نعمت ولطف وی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء ومليكه واله كل شیء اعوذ بک من النار رواه ابوداود وعن بریده بضم با صحابی مشهور ست - قال شکی خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - گله کرد خالد بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ما انام اللیل من الارق - خواب نمیتوانم کرد در شب از جهت ارق وارق بفتح همزه وراء بقاف علتی ست که خواب می برد - فقال نبی الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اویت الی فراشک فقل - وقتیکه بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را - اللهم رب السموات السبع وما اظلت - ای خدا پروردگار هفت آسمان وپروردگار هر چیزیکه سایه افگنده آسمانها بر آن چیز - ورب الارضین وما اقلت - وپروردگار زمینها وبارها که برداشته اند زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی همه حکم یک طبقه دارند وگاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند وگاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بآفاق واقالیم والله اعلم - ورب الشیاطین وما اضلت - وپروردگار شیطانان وکسیکه گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیاطین اند تا شامل جن وانس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا همسایه وپناه از شر خلق خود - کلهم جمیعا - همه - ان یفرط علی احد منهم - ازین که پیش دستی کند وبگذرد وبشتابد بر من یکی از ایشان او ان یطغی - یا اینکه ستم کند بر من واز حد درگذرد وبغی بفتح نون بمعنی عز جارک - غالب وقوی ست همسایه تو ونیرومند داده توکه در پناه عزت وقدرت تو آمده وجای گرفته است - وجل ثناءک - وبزرگ ست ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آرد - ولا اله غیرک - لا اله الا انت تاکید او تقریر توحید ست واز اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان وجن ست رواه الترمذی

قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی نیست اسناد وی قوی ـ انما ضعیف ... الراوی که راوی این حدیث
است ـ قد تکلم فیه بعض اهل الحدیث ـ بتحقیق تکلم کرده اند در وی بعضی از اهل حدیث این چنین گفته اند
نجاشی و ابو زرعه و نسائی و ابن ابی حاتم و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر
احادیث وی غیر محفوظ ست و در بعضی نسخ الحکیم بیاست و در حاشیه نوشته که صواب حکم ست بی یا چنانکه در تقریب
و کاشف و غیر آن مذکور ست

الفصل الثالث ـ عن ابی مالک ـ روایت ست از ابی مالک اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابی ست
که در نام وی اختلاف ست اشهر آن ست که نام وی کعب بن مالک ست ـ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم ـ خدایا من سوال
میکنم ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر را بقول خود فتحه ـ گشایش او را که ابواب خیرات در روی گشاده گردد ـ
ونصره ـ و یاری وی داوان تو مرا درین روز که بر نفس و شیطان و خلق مرا یاری دهی و نصرت بخشی و مخذول
نگردانی ـ ونوره ـ و روشنائی دل که نور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد ـ وبرکته ـ و افزونی لطف و کرم
و فضل تو که برسد مرا درین روز ـ وهداه ـ و راه راست که در عمل و اعتقاد بر حق و صواب باشم و اصل همه برکات
و شامل همه خیرات این ست و این همه بتوفیق و تائید الهی میسر گردد و منت خدا الله ـ واعوذ بک من شر ما فیه ـ و پناه
میجویم بتو از بدی چیزی که در وی ست در روز ست ذکر این مبالغه و تاکید ست از اضداد این خصال مذکوره ـ وشر ما بعده ـ
و پناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد از این روز ست ذکر این مبالغه و تاکید ست در استعاذه از شر که متواصل
و متعاقب گردد و متصل باشد بدین روز ـ ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک ـ پس چون شب کند پس باید که بگوید مانند
این ـ رواه ابو داود ـ و عن عبد الرحمن ـ بن ابی بکرة ـ بفتح با و ابو بکره صحابی مشهور ست که خود را روز طائف از
دیوار حصن بچرخ چاه پایان افگنده در خدمت آنحضرت آمد و سلام آورد و آنحضرت او را بابی بکره کنیت کرد و بکره
بالفتح چرخ چاه و عبد الرحمن بن ابی بکرة تابعی کثیر الحدیث ست ـ قال ـ گفت ـ قلت لابی ـ گفتم پدر خود را
که ابی بکره است ـ یا ابت اسمعک تقول کل غداة ـ ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد مراد بغداة اینجا
یوم ست شامل صبح و مسا ـ اللهم عافنی فی بدنی ـ خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در تن من ـ اللهم عافنی
فی سمعی ـ خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من ـ اللهم عافنی فی بصری ـ خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در بینائی
من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنها ست و تقدیم طلب عافیت سمع تلویح ست
با شرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما بر آنند و اکثر ذکر این دو صفت بهمین ترتیب ست ـ لا اله الا انت تکررها
ثلاثا حین تصبح و ثلاثا حین تمسی ـ مکرر میگردانی این کلمات را سه کرت هنگامیکه صبح میکنی و سه کرت هنگامے

کہ شب میکنی فقال یا بنی سمعت رسول اللہ۔ پس گفت پدر من اے پسرک شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
ید عو بہن۔ دعا میکرد بایں کلمات دمیخواند این دعا را۔ فانا احب ان استن بسنتہ۔ پس من دوست میدارم
کہ عمل کنم در اتباع کنم بطریقہ آنحضرت اشارت کرد بآنکہ در عمل از دعا جز آن منظور اصلی باید کہ امتثال امر و اتباع
سنت باشد نہ جزاے عمل و استجابت دعا۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عبد اللہ۔ بن ابی اوفی۔ صحابی مشہور ست
قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصبح قال۔ بود آنحضرت کہ چون صبح میکرد میگفت۔ اصبحنا واصبح
الملک للہ والحمد للہ والکبریاء والعظمۃ للہ والخلق والامر واللیل والنہار وما سکن فیہما للہ۔ صبح کردیم ما و صبح کرد ملک خدا را است
و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینش و حکم اوست۔ اللہم اجعل اول ہذا النہار صلاحا۔ خداوندا بگردان
اول این روز را نیکی و صلاح و فساد۔ و اوسطہ نجاحا۔ و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت۔
و آخرہ فلاحا۔ و بگردان پایان این روز را رستگاری۔ یا ارحم الراحمین۔ ای مہربان ترین مہربانان کہ مہر تو شامل
تمامہ اوقات و احوال ست۔ ذکرہ النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون
وعن عبد الرحمن۔ بن ابزی۔ بفتح ہمزہ و سکون موحدہ و بزاے مقصورہ آنحضرت را دریافتہ و پس وے
صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزاردہ و عامل امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود بخراسان و اکثر روایات وے از امیر المومنین
عمر و ابی بن کعب ست۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا اصبح۔ میگفت آنحضرت چون صبح میکرد
اصبحنا علی فطرۃ الاسلام۔ صبح کردیم بر دین اسلام۔ وکلمۃ الاخلاص۔ و بر کلمہ اخلاص کہ لا الہ الا اللہ است۔
وعلی دین نبینا محمد۔ و بر دین پیغمبر ما کہ محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم۔ ظاہر آن ست کہ این لفظ آنحضرت ست
و آنحضرت مبعوث بود بسوے خلق و بسوے خود۔ وعلی ملۃ ابینا ابراہیم۔ و بر دین پدر ما کہ ابراہیم علیہ السلام
است۔ حنیفا۔ مائل از باطل بحق و از شرک بتوحید۔ وما کان من المشرکین۔ و نبود ابراہیم علیہ السلام از
مشرکان۔ رواہ احمد والدارمی

باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعاہا ست کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است و وقت زمانی را گویند کہ براے چیزے
مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و چنانکہ دعا در اوقات مخصوص آمدہ در احوال
مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقات ست
سہولت ہمہ را داخل اوقات ساختہ و بعضی اوقات را جدا ذکر کردہ اند و احوال را جدا زیرا کہ معتبر دران
ہمان حال ست نہ وقت فافہم

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو ان احدکم

اذا اراد ان یاتی اهله قال - اگر ثابت شود اینکه یکی از شما وقتی که خواهد بیاید زن خود را و جماع کند بگوید بسم الله اللهم
جنبنا الشیطان - خدایا یکسو دار و دور دار مرا از شیطان - وجنب الشیطان ما رزقتنا - و یکسو دار و دور دار شیطان
را از چیزے که روزی کنی ما را از ولد - فانه ان یقدر بینهما ولد فی ذلک - پس بدرستیکه شان این ست که اگر تقدیر کرده
شود میان زن و مرد داده شود فرزندی در آن جماع - لم یضره شیطان ابدا - زیان نمیکند او را شیطان هرگز -
متفق علیه - و از اینجا مفهوم میشود که گر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر و دعا نمی یابد نکته شیطان در آن راه
میاید و زیان میکند و گفته اند که در آن وقت توفیق ذکر و دعا نمی یابد از اینجاست فساد احوال اولاد و تباه کاری
ایشان - وعنه ان رسول الله - و هم از ابن عباس ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب - بود
که میگفت نزد اندوه فی الصراح کرب اندوه که دم بانگیرد از وے یعنی اندوه سخت - لا اله الا الله العظیم الحلیم
لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش الکریم عظیم و کریم صفت
عرش ست یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر ست نه دعا جوابش آنکه ذکر در حکم دعاست زیرا که ثنائے کریم در معنی
سوال ست و نیز وارد شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را
زیاده تر از آنچه میدهم سائلان را - متفق علیه - وعن سلیمان بن صرد - بضم صاد و فتح را صحابی بود خیر فاضل عابد بلند
عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکرے که بکینه کشی خون امام شهید حسین بن علی ابن ابی طالب آمده بود
در قصه - قال - گفت سلیمان - استب رجلان عند النبی - دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ونحن عنده جلوس - و ما صحابه نزد آنحضرت نشسته بودیم - واحدهما یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه - و یکی از آن دو مرد
دشنام میداد یار خود را در حالی که در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وے - فقال النبی
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها - بدرستیکه من هر آئینه میدانم کلمه را که اگر میگفت وی آن
کلمه را - لذهب عنه ما یجد - هر آئینه میرفت از وے آنچه می یابد از غضب آن کلمه این ست - اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم فقالوا للرجل - پس گفتند صحابه مر آنمرد را - الا تسمع ما یقول النبی - آیا نمی شنوی چیزے که میگوید پیغمبر
صلی الله علیه وسلم قال - گفت - انی لست بمجنون - بدرستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون نیست
و گفته اند که این کلام کسی ست که آراسته نیست بانوار شریعت و تفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه
مخصوص بمجنون می باشد و ندانست که غضب از نزغات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آنمرد
منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد والله اعلم متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة - وقتیکه بشنوید بانگ خروسان را و دیکه بکسر دال و فتح یائے تحتانیه جمع دیک
بکسر و سکون تحتانیه بمعنی خروس - فاسالوا الله من فضله - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وے -

فانہا رات ملکا - پس بدرستیکہ مرغ دیدہ است فرشتہ را و وے بانگ می کند بدیدن فرشتہ پس دعا کنید بامید آمین
فرشتہ بدانکہ احادیث در فضائل خروس بسیار آمدہ است و محدثان را در اکثر آنہا سخن ست و در حدیث خروس سفید
کہ در زیر عرش ست کہ چون وے آواز کند ہمہ خروسان آواز کنند نیز سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادۃ
مذکور و مسطور ست - واذا سمعتم نہیق الحمار فتعوذوا باللہ من الشیطان و وقتی کہ بشنوید آواز خر را پس پناہ جوئید
بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم فانہ رای الشیطان - پس بدرستیکہ وے دیدہ است شیطانے
را از شیاطین - متفق علیہ - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا استوی علی
بعیرہ - بود آنحضرت چون بمی آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود - خارجا الی سفر - بیرون آئیدہ بسوے سفر
کبر ثلثا - تکبیر می برآورد سہ بار - ثم قال - پس تر میگفت - سبحان الذی سخر لنا ہذا - پاکی آن خداے را کہ فرمان
بردار گردانید براے ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب وما کنا لہ مقرنین - و نبودیم ما مر او را طاعت آرندہ
در واقع این حیوانات مثل اسپ و شتر و فیل اگر تسخیر الہی نباشد آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن اینہا
دارند محض قدرت و اقتدار اوست کہ اینہا رام آدمیان شدہ اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکہ او را یارے گرنباشد
دستور راندن و کشادن می - وانا الی ربنا لمنقلبون - و بدرستیکہ ما بسوے پروردگار خود سرآئینہ باز گردندہ
ایم و رجوع کنندہ ایم و وجہ اتصال این کلام بکلام سابق آنست کہ رکوب از براے انقلاب و انتقال از مکانی
بمکانی ست و انتقال عظمی انقلاب بسوی خدا است جل جلالہ و نیز سواری محل خطر و ہلاک ست پس سوار را باید
کہ غافل نباشد ازان و مستعد باشد از براے لقاے خدا کہ مرگ ست - اللہم انا نسالک فی سفرنا ہذا البر والتقوی
خداوندا ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرہیزگاری - ومن العمل ما ترضی - و سوال می کنیم از عمل آنچہ خوشنود باشی
تو - اللہم ہون علینا سفرنا - خداوندا آسان و سبک گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وے - واطو لنا
بعدہ - و در نورد براے ما دوری این سفر را - اللہم انت الصاحب فی السفر - خداوندا توئی یار و ہمراہ در سفر
والخلیفۃ فی الاہل - و نگاہبان و متولی امور پس از ما در اہل خانہ - اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر - خداوندا
پناہ میجوئیم بتو از مشقت سفر کہ در رویم دران بآسانی و وعث جاے نرم کہ پاے فرو رود و دشوار باشد
رفتن بروے کہ پاے بلغزد - ومن کآبۃ المنظر - و از شکستگی نفس کہ جاے نگریستن ست و کآبۃ بفتح کاف
بروزن رافت و بہمزہ شکستگی و بدحالی از غم و اندوہ - و سوء المنقلب - بفتح لام فی المال والاہل - و از
بدی باز برگشتن در مال و کسان خانہ یعنی غم و اندوہ کشم بسبب آنکہ در ایشان مکارہ بینیم از فقد و نقصان
یا بر گردم بحالت بدے بے قضاے حاجت و حصول مقصود - واذا رجع قالہن وزاد فیہن - و چون بر می گشت
از سفر میگفت این کلمات مذکورہ را و زیادہ میکرد در اینہا این کلمات را کہ آئبون تائبون عابدون لربنا

کنندگانیم توبہ کنندگانیم بندگی کنندگانیم۔ لربنا حامدون سپاس و ستایش پروردگار خود حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبون
تائبون عابدون لربنا حامدون نیز آمدہ۔ رواہ مسلم وعن عبد اللہ بن سرجس۔ بفتح سین مہملتین وسکون را
وکسر جیم صحابی بصری ست۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر یتعوذ من وعثاء السفر
وکآبة المنقلب والحور بعد الکور۔ وپناہ می جست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح
آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد الکون بنون نیز روایت کردہ اند یعنی از نابودن حالت مستحسنہ بعد از بودن و از
تغیر بعد از اثبات و اصل کور پیچیدن دستارست و حور شکستن آن۔ ودعوة المظلوم۔ وپناہ می جست از دعای
مظلوم یعنی پناہ جستن از دعوت مظلوم در حقیقت پناہ جستن از ظلم ست زیرا که ظلم میکنی تا مظلوم دعا کند بر من۔ وسوء المنظر
فی الاهل والمال۔ رواہ مسلم۔ وعن خولة۔ بفتح خاے معجمہ وسکون واو۔ بنت حکیم۔ صحابیہ است از صحابیات فاضلات
قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من نزل منزلا فقال۔ گفت خولہ شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که
فرود آمد منزلے را پس بگوید۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق۔ پناہ میجویم بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را
بدانها راہ نیست مراد کلمات قرآنی ست یعنی گفتہ اند اسماء و صفات حق از شر چیزے که پیدا کردہ است خدا۔
لم یضرہ شیء حتی یرتحل من منزله ذلک۔ زیان نکند آن کس را چیزے از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل۔ رواہ مسلم
وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ آمد مردے بسوے آنحضرت۔
فقال۔ پس گفت آن مرد یا رسول اللہ ما لقیت من عقرب لدغتنی البارحة۔ چه عجب و سخت یافتم من از الم
و تشویش از کژدمی که گزید مرا دوشب۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ اما لو قلت حین امسیت۔ آگاہ باش اگر میگفتی
تو هنگامیکه شبانگاه کردی تو این دعا را۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق لم یضرک۔ زیان نمیکرد عقرب
ترا و نمیگزید۔ رواہ مسلم۔ وعنه۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان فی سفر واسحر یقول۔ وهم از ابی هریرہ است
که آنحضرت چون می بود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر شد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت۔ سمع سامع بحمد اللہ
وحسن بلائه علینا۔ سمع را بدو وجه روایت کردہ اند یکی بکسر میم و تخفیف آن از سماع بمعنی شنیدن و دوم بفتح و تشدید
از تسمیع بمعنی شنوانیدن و هر یک را بهر تقدیر خبر ست بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست باید که بشنود شنوندہ حمد
گفتن ما خدا را از دلی نعمت وے بر ما تا اتباع کند و گواه شود بران و بلاء بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وے ابتلا
و امتحان خدا است مر بندہ را زیرا که حق تعالی بندہ را گاهے امتحان بمضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر
گوید و مراد نعمت ست باعتبار حصول تعرض و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست باید که بشنواند
هر شنوندہ مر دیگران را حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در حمد گفتن در این وقت چنانکه امر تبلیغ شاهد مر غائب را
آمدہ است و بعضی بر خبر نیز حمل کردہ اند یعنی آنکه هر کرا سمع ست شنیدہ است حمد گفتن ما را و شنوانیدہ است

و این امری ست مشهور و مستفیض ست که بر هیچ احد مخفی نیست. ربنا صاحبنا پروردگار ما صاحب شو ما را بحفاظت
وکلاءت و رعایت. وافضل علینا واحسان کن و افزونی کرم و عنایت طلب ست مزید عنایت و ادامت نعمت و
حصول برکت را و درین اشارت ست بآنکه بنده با وجود افاضت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید
ع آنانکه غنی ترانند محتاج ترانند. عائذا بالله من النار. میگویم این را در حالتیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی
آن ست که میگفت آن حضرت این قول را در حالی که عائذ بود بر تقدیر اول قول رسول الله است و بر تقدیر ثانی
قول راوی. رواه مسلم. وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل
من غزو او حج او عمرة. بود آنحضرت چون باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره. یکبر علی کل شرف من الارض ثلث
تکبیرات. تکبیر می گفت بر سر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع
احوال که چون بر جای بلند می برآمد تکبیر می برآورد و تورپشتی گفته است که سبب استحباب ذکر بیت نزد تجدد
احوال و تقلب دران و رعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مسا و بیدار شدن
و منام ذکر میکرد اشارت بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از تقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که
وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون برآمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد و شاید که در نفس وی
چیزی ازان راه یابد پس دفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی و میتوان گفت که برآمدن بر مکان عالی ذکر
میگردد مناسب را بکبریای حق عز و علا و شهود عظمت وی بی آنکه در نفس وی چیزی ازان حاصل گردد و این معنی
احسن و ادق ست بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آخر فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد نزد نزول
و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه
میکرد حق تعالی را ازان چنانچه بالا بر شدن قول وی. ثم یقول. پس میگفت. لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده. راست کرد خدا وعده
خود را در تقویت و تائید دین اسلام و نصر عبده. و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف خودش ست
وهزم الاحزاب وحده. و شکست داد گروهای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند لیکن بحقیقت
همه بقدرت اوست تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهاست از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوه
خندق که آنرا غزوه احزاب نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده
بودند و پروردگار تعالی بادها فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته و بالا اندرون نگار آنها برآورده و قول وی وحده
تلمیح ست بقول سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه. وعن عبد الله بن ابی اوفی
بفتح همزه و سکون واو و بفا صحابی مشهور ست و آخر کسی ست که مرده در کوفه از صحابه رضی الله عنهم. قال دعا

دعا رسول اللہ۔ دعا کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال۔ و عماے بد کرد آنحضرت روز غزوہ
احزاب کہ غزوہ خندق ست بر مشرکان پس گفت۔ اللہم منزل الکتاب۔ ای خدائے فرستندہ کتاب یعنی قرآن یا جنس
کتاب سماوی۔ سریع الحساب۔ بشتاب گیرندہ حساب از بندگان بجہت علم و احاطہ تمامہ اعمال بندگان قلیل و کثیر
اللہم اہزم الاحزاب۔ خداوندا شکست دہ این گروہہاے کافران را۔ اللہم اہزمہم و زلزلہم۔ خداوندا شکست دہ ایشان را
و بجنبان ایشان را و بلغزان پاے ثبات ایشان را متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ ابن بسر بضم موحدہ و سکون
سین صحابی مشہور ست کہ او را و پدر و مادر او را و برادر و خواہر او را صحبت ست و آنحضرت در خانہ ایشان آمد و طعام
خورد و دعا کرد ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ۔ قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی۔ گفت نزول
کرد آنحضرت و آمد بر پدر من۔ فقربنا الیہ طعاما۔ پس نزدیک گردانیدیم پیش آوردیم بسوے آنحضرت طعامی را و وطبۃ کہ
فاکل منہا۔ و پیش آوردیم وطبہ را پس خورد آنحضرت از وطبہ این لفظ را بر وجوہ متعددہ روایت کردہ اند و اختلاف
کردہ اند کہ اصح کدام ست قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف دال گفتہ کہ وطیئہ بکسر طا و ہمزہ ممدودہ بعد وی خرما
کہ خستہ انداختہ آید و در شیر خمیر کنند و ابن درید گفتہ کہ وطیئہ عصیدہ تمر است و اختلاف و وہم درین لفظ بسیار ست
و صحیح این ست و در حرف را گفتہ است کہ سمرقندی بضم را و فتح طا و احد رطب یعنی خرماے تر روایت کردہ و وطبہ
بسکون الطاء بعدہ باء موحدہ انتہی و نقل کردہ اند از نووی کہ روایت اکثر بود و اسکان طا و باء موحدہ ست
و موجود در نسخ مشکوٰۃ ہمین ست و معنی وے مشک شیر واللہ اعلم ثم اتی بتمر۔ پس آوردہ شد خرماے خشک فکان
یاکلہ و یلقی النوی بین اصبعیہ۔ پس بود آنحضرت کہ میخورد خرما را و می انداخت خستہ را میان دو انگشت خود و یجمع السبابۃ
و الوسطی و جمع میکرد این دو انگشت را۔ و فی روایۃ۔ و در روایتی اینچنین آمدہ است کہ فجعل یلقی النوی علی ظہر
اصبعیہ السبابۃ والوسطی۔ پس گردانید کہ می انداخت خستہ را بر پشت این دو انگشت خود۔ ثم اتی بشراب فشربہ۔
پس آوردہ شد آب خوردن پس نوشید او را۔ فقال ابی۔ پس گفت پدر من با آنحضرت۔ واخذ بلجام دابتہ
و گرفت بلگام چارپایہ او را کہ بر وے سوار بود۔ ادع اللہ لنا۔ دعا کن خدا را براے ما۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت
اللہم بارک لہم فیما رزقتہم۔ خداوندا برکت دہ مر ایشان را در چیزے کہ رزق دادہ ایشان را۔ واغفر لہم وارحمہم۔
و بیامرز ایشان را و رحمت کن ایشان را رواہ مسلم

الفصل الثانی عن طلحۃ بن عبید اللہ۔ روایت ست از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرہ مبشرہ است۔ ان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رای الہلال۔ قال۔ بود آنحضرت چون میدید ماہ نو را میگفت۔ اللہم اہلہ علینا بالامن والایمان
خداوندا طالع گردان ہلال را بر ما و نما مارا بامن از آفات نفس و مخافات دہر و بہ ثبات ایمان۔ والسلامۃ والاسلام
و بسلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الہی یعنی مقرون گردان رویت آنرا براے ما باین اشیا

کہ اصول عطا و عطائم نعیم ست بلکہ شامل ست تمامہ نعمتہا را وہلال مشہور آن ست کہ تا سہ شب از اول ماہ است وبعد آن قمر گویند و در قاموس گفتہ کہ ہلال غرۂ قمر تا دو شب یا تا سہ شب یا تا ہفت و دو شب کہ از آخر ماہ بیست و شش و بیست و ہفت و در جز آن قمر گویند انتہی و ظاہر آن ست کہ معتبر در دعا اول شہر باشد و آنچہ مشہور ست از اقوال واللہ اعلم ربی وربک اللہ۔ پروردگار من و پروردگار تو اے ہلال خداست و درین تنزیہ است مر آنرا کہ خالق ست از نظر در راست جہ و ہر یہ و در حدیث تنبیہ است بر استحباب دعا نزد ظہور آیات و تقلبات احوال و عبور بمشاہدۂ صانع بنظر مصنوعات۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب وابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل رأی مبتلی فقال۔ نیست ہیچ مردے کہ دید شخصی را کہ بہ بلائے گرفتار ست پس گفت۔ الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ۔ شکر مر خدایرا کہ عافیت داد مرا از آنچہ مبتلا گردانیدہ است ترا بدان۔ وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا۔ و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانیکہ پیدا کردہ است فضیلت دادنی۔ الا لم یصبہ ذلک البلاء۔ مگر آنکہ نرسد او را آن بلا۔ کائنا ما کان۔ ہر بلائے کہ باشد۔ ولیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بدین کسی ست کہ مبتلاست بہ فسق و معصیت و مجاہر ست بآن تا متنبہ و منزجر گردد اما اگر بیمارے و ناقص الخلقت را بیند یا فاسق مستور الحال را بیند خطاب نکند بلند نگوید بلکہ در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد۔ رواہ الترمذی ورواہ ابن ماجۃ عن ابن عمر وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعمرو بن دینار الراوی لیس بالقوی۔ وعن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال۔ کسی کہ در آید در بازار پس بگوید۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وہو حی لا یموت بیدہ الخیر وہو علی کل شیء قدیر کتب اللہ لہ الف الف حسنۃ۔ بنویسد خدائے تعالیٰ مر او را ہزار ہزار نیکی۔ ومحی عنہ الف الف سیئۃ۔ و بستر و پاک کند از وے ہزار ہزار بدی۔ ورفع لہ الف الف درجۃ۔ و بلند میگرداند برائے آن شخص ہزار ہزار پایہ۔ وبنی لہ بیتا فی الجنۃ۔ و برآرد برائے وے خانہ در بہشت طیبی در تقریر این حدیث اطناب و بیان وافی کردہ حاصلش این ست کہ این ہمہ ثواب از جہت آن ست کہ دفع میکند اہل بازار کہ محل شغل و سوگندہا و دروغ ست ظلمت غفلت را و چون در ظلمت اطناب غلظت و شدت ست اجر وے ان نیز کثیر و عظیم شد بجہت وجود اشتداد بدایت کہ اعلی مرتبۂ کمال ست۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وفی شرح السنۃ۔ این عبارت آوردہ کہ۔ من قال فی سوق جامع یباع فیہ۔ کسی کہ بگوید در بازاریکہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود در وے۔ بدل من دخل السوق۔ بجای این عبارت کہ در روایت اولے مذکور ست وعن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ قال سمع النبی۔ گفت معاذ کہ شنید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یدعو یقول۔ مردیرا کہ دعا میکند میگوید۔ اللہم انی اسالک تمام النعمۃ۔ خداوندا

من یطلبم از تو تمامی نعمت - فقال ای شیء تمام النعمة - پس گفت آنحضرت وی پرسید از ان مرد داعی چه چیز ست تمامی نعمت
که تو می طلبی - قال دعوة ارجو بها خیرا - پس گفت آن مرد این دعائی ست که امید میدارم بآن نیکی را و مجملاً میدانم که نزد
خدا نعمتی تام ست و من می طلبم آنرا و حقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آنحضرت تعلیم کرد آن را - فقال - پس گفت
آنحضرت - ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار - بدرستیکه از جملهٔ تمام نعمت در آمدن در بهشت ست
و رستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا به نعمتهای حق تعالی محفوظ و مسرور شده در آخرت از آتش دوزخ
امان یافته در بهشت در آید و هر دو ی بدیدار وی جل جلاله مشرف گردد و زیاده برین چه نعمت باشد - وسمع رجلا
یقول - و شنید آنحضرت مردی را که میگفت - یا ذا الجلال والاکرام فقال - گفت آنحضرت - قد استجیب لک فسل
بتحقیق قبول کرده شد و آماده کرده شد جواب تو بسبب اجابت دعا برای تو پس سوال کن و بخواه هرچه خواهی
وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول - و شنید آنحضرت مردی را در حال آنکه آن مرد میگوید اللهم انی اسألک
الصبر - خداوندا من می طلبم از تو صبر - فقال سألت الله البلاء - پس گفت آنحضرت صبر که می طلبی از خدا بلا طلبی
چه صبر بر بلا میباشد - فاسأله العافیة - پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع آفات و بلایا نگاه دارد که تحمل بلا نسبت
بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد طریقه این ست و آداب و صلاح حال همدرین ست رواه الترمذی

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه -
کسیکه بنشیند نشستگاهی را پس بسیار گردد در ان مجلس بانگ و خروش وی و در قاموس گفته لغط بفتحتین
معجمه مفتوحه و بسکون نیز آمده و طای مهمله آواز یا آوازها که فهمیده نشود و معنی آن و مراد اینجا کلام لاطائل و لاغی
ست - فقال قبل ان یقوم - پس بگوید پیش از آنکه بایستد - سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک واتوب الیک الا غفر له ما کان فی مجلسه ذلک - نگوید این کلمات را مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هر چه
بود گذشته در ان مجلس - رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر - وعن علی رضی الله عنه انه اتی
بدابة لیرکبها - روایت ست از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چاروا تا سوار شود
بر وی - فلما وضع رجله فی الرکاب قال - پس هنگامیکه نهاد وی رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت -
بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال - پس هرگاه که برآمد و نشست بر پشت دابه گفت الحمد لله ثم قال - پس گفت
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون - ترجمهٔ این در فصل اول گذشت ثم قال
پس گفت - الحمد لله ثلثا - سه کرت والله اکبر ثلثا - سه کرت سبحانک انی ظلمت نفسی - پاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس
خود را فاغفر لی - پس بیامرز مرا - فانه لا یغفر الذنوب الا انت - پس بدرستیکه شان این ست که نمی آمرزد
گناهان را هیچ کس مگر تو - ثم ضحک - پس خندید وی رضی الله عنه - فقیل من ای شیء ضحکت - پس گفته شد

از چہ چیز خندہ کردی یا امیر المؤمنین قال رأیت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم صنع کما صنعت۔
کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح۔ ثم ضحک۔ پیشتر خندہ کرد آنحضرت فقلت من ای شئی ضحکت۔ پس گفتم از کدام چیز
خندہ کردی یا رسول اللہ۔ قال ان ربک لیعجب من عبدہ۔ گفت آنحضرت ازین جہت خندہ کردم کہ پروردگار تو
ہر آئینہ عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندہ خود۔ اذا قال۔ وقتیکہ میگوید بندہ رب اغفرلی ذنوبی یقول اللہ
یعلم انہ لا یغفر الذنوب غیری۔ میگوید خدائے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آمرزد گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب العزت جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آنحضرت یا از ہمان قول۔ رواہ
احمد والترمذی وابو داؤد۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودع رجلا اخذ
بیدہ۔ بود آنحضرت چون بدرود میکرد مردے را میگرفت دست او را۔ فلا یدعہا۔ پس نمیگذاشت آنحضرت
دست او را واین از غایت تواضع آنحضرت ورفق او ست بامت۔ حتی یکون الرجل ہو یدع ید النبی۔ تا آنکہ
می بود آن مرد کہ وے میگذاشت دست پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم۔ عجب از آن مرد کہ میگذارد دست آنحضرت
را بعد از آن کہ دست دادہ باشد۔ مصرع خوش دولتی ست اینکہ ترا دست دادہ است۔ ویقول استودع
اللہ دینک۔ ومیگفت ودیعت می نہم ونگاہ میدارم نزد خدائے تعالیٰ دین ترا۔ وامانتک۔ وامانت ترا یعنی
اموال کہ معاملہ کنی آنرا با مردم دعا میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیائے وے بسبب
آنچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقت کہ سبب اہمال طاعات داورا و معاملہ ومعاشرت با مردم میشود وبعضی میگویند
کہ مراد بامانت اہل واولاد اند وآخر عملک۔ وآخر عمل تو۔ وفی روایۃ وخواتیم عملک۔ ودر روایتی بجائے
وآخر عملک خواتیم عملک واقع شدہ وتخصیص بآخر عمل بجہت آن ست کہ اعتبار بخاتمہ است۔ رواہ الترمذی
وابو داؤد وابن ماجہ وفی روایتہما۔ ودر روایت ابی داؤد وابن ماجہ۔ لم یذکر۔ ذکر کردہ نشدہ است۔
وآخر عملک لاجرم وخواتیم عملک کہ بدال اوست نیز نخواہد بود۔ وعن عبد اللہ الخطمی
بفتح معجمہ وسکون طاء مہملہ صحابی انصاری ست ہفدہ سالہ بود کہ در غزوہ حدیبیہ حاضر شد۔ قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال۔ بود آنحضرت چون میخواست کہ بجہت سپاہ در وقت وداع لشکر
رامیگفت۔ استودع اللہ دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواہ ابو داؤد۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال جاء رجل
الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت انس آمد مردے نزد آنحضرت گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید سفرا فزودنی
بدرستیکہ من میخواہم سفرے را پس توشہ دہ مرا یعنی دعا کن کہ برکت آن با من در سفر باشد توشہ باشد واحتمال
دارد کہ مراد آن مرد توشہ متعارف باشد۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ زودک اللہ التقوی۔ توشہ دہد ترا
خدائے تعالیٰ را کہ توشہ راہ آخرت ست۔ فقال زدنی۔ پس گفت آن مرد زیادہ دعا کن مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت

ویغفر ذنبک - و بیامرزد خداے تعالی گناهان ترا - قال زدنی بابی انت وامی - گفت زیاده کن پدر و مادر من فداے
تو باد - یا رسول الله قال ویسر لک الخیر - گفت و آسان گرداند خداے تعالی مر ترا و توفیق دهد خیر را - حیثما کنت - هر جا
باشی - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا قال - روایت است
از ابی هریره که مردے گفت - یا رسول الله انی ارید ان اسافر فاوصنی - میخواهم که مسافرت کنم پس وصیت کن مرا -
قال علیک بتقوی الله - فرمود لازم گیر بر خود تقوی را - والتکبیر علی کل شرف - و لازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جاے
بلند روے - فلما ولی الرجل - پس هنگامی که پشت داد آن مرد - قال - گفت آنحضرت و دعا کرد - اللهم اطوله البعد
خداوندا بپیچان براے وے دوری راه - وهون علیه السفر - و آسان کن بر وے سفر را - رواه الترمذی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل - بود آنحضرت
چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بر وے شب - قال - میگفت - یا ارض ربی وربک الله - اے
زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست - اعوذ بالله من شرک - پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات
تو حادث گردد مثل خسف و تغیر [illegible] - وشر ما فیک - و از شر چیزے که قرار کرده است در تو از حیوانات و حشرات
زمین و انس - وشر ما خلق فیک - و از شر چیزے که پیدا کرده شده است و زندگانی میکند در درون تو در غارها
و مغاکها - وشر ما یدب علیک - و از شر چیزے که می جنبد و میرود بر تو از تمامی حیوانات که بر زمین میروند - و
اعوذ بالله من اسد واسود - و پناه میجویم بخدا از شیر و مار سیاه که بدترین مارهاست - ومن الحیة والعقرب -
و از شر هر مار دیگر و کژدم و در بعضی نسخ من الحیة بی واو ست - ومن شر ساکن البلد - و از شر سکونت کننده شهر
مراد از میان [illegible] بعضی گفته اند مراد جنیان اند که در شهر و هر زمینی بباشند و اگر هر دو مراد دارند توجیهی
دارد - ومن والد وما ولد - مراد [illegible] ابلیس ست و باولاد نسل وے بر عموم اولی ست تا همه را شامل باشد
والله اعلم - رواه ابوداود - وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قال
چون جنگ میکرد با کافران میگفت - اللهم انت عضدی ونصیری - خداوندا تو بازوے منی و یارے دهنده
منی عضد بفتح عین و ضم ضاد [illegible] استعمال شهر نام عضو شده ست و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول وے
ونصیری تفسیر بیان اوست - بک احول - بقدرت تو حیله میکنم در دفع کردن اعدا یا تحول میکنم از حالی بحالے
وبک اصول - [illegible] حمله میکنم بر دشمنان دین - وبک اقاتل - و بتائید و نصرت تو کارزار میکنم - رواه الترمذی
وابوداود - وعن ابی موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال - بود آنحضرت
چون میترسید از گروهی میگفت - اللهم انا نجعلک فی نحورهم - خداوندا میگردانیم ترا در نحرهاے ایشان نحر نام
بالای سینه است که محل ذبح ست و نحرهای قربان عرب میگویند جعلت فی نحر العدو گردانیدم او را در نحر عدو وقتیکه او را مقابله

عدو بیگناهی تا قتال کند از جانب تو و حائل گردد میان تو و میان عدو و تخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال
میکنند و استادن بقتال یا آنکه درین اشارتی بذبح و قتل او نیز هست – و نعوذ بک من شرورهم – و پناه میجوییم
تو از شرهای ایشان – رواه احمد وابوداود – وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان اذا خرج من بیته قال – بود آنحضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا
نعوذ بک من ان نزل – خداوندا پناه میجوییم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پای در راه رفتن بلغزیم یا بلغزیدن کنایت
است از وقوع ذنب بلا قصد – او نضل – یا گمراه شویم در راه راست یگذاریم و راه کج رویم کنایت ست از صدور
ذنب باختیار – او نظلم – بفتح نون وکسر لام – او نظلم بضم نون وفتح لام یا ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم و کسی که بر ما ظلم
کند این نیز مکروه و مذموم ست بسبب ذلت و اهانت و زبونی اگرچه اجری باشد و در بعضی آتی دیگر نیست
که با وی همانست که بد کند بر ظالم و از حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوی عود کند پس با هست
در حدیث ست نه ظالم باشد و نه مظلوم – او نجهل – یا جهل کنیم بر کسی و فعل کارهای جاهلان کنیم از ایذا و اضرار – او یجهل
علینا – یا جهل کرده شود بما و مردم ما را ایذا کنند – رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح
حسن صحیح وفی روایة ابی داود وابن ماجة – و در روایت این دو کس آنچه می آید آمده است که – قالت ام سلمة – گفت
ام سلمه – ما خرج رسول الله – بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بیتی قط – از خانه من هرگز – الا رفع طرفه
الی السماء – مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بفتح و سکون طاء چشم و نگریستن – فقال – پس گفت – اللهم انی
اعوذ بک من ان اضل – پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من – او اضل – یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم
یعنی گمراه گرداند مرا کسی – او ازل او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی – درین روایت ازل نبای نیست و اضل بصیغه
مجهول زیاده است و دعا بلفظ مفرد ست – وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خرج الرجل من بیته فقال – چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله توکلت علی الله لا حول
ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ – گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت – هدیت – راه راست
نموده شدی تو یعنی بعد از بر آمدن که راه روی و کار کنی بر وفق صواب و سداد یا مراد آن ست که این نام خدا
را گفتی و توکل بروی کردی و از حول و قوت خود بر آمدی هدایت یافتی براه راست و راه راست این ست که
بنده با خدا باشد و کارهای خود را بوی سپارد و هیچ کار خود را بخود باز نگذارد – کفیت – بضم از کفایت
کفایت کرده شدی در جمیع مهمات و نگاه داشته شدی از جمیع شرور – فتنحی له الشیطان –
پس یکسو میشود شیطان برای وی و باز می ایستد از اضلال و اغوا و ایذای وی – و یقول لشیطان آخر –
و میگوید شیطان دیگر را آن شیطان که یکسو شده بطریق خطاب شما را اغوا و اضلال او چه امکان و تحسر گشت از برای تسلیه وی –

کیف لک برجل قد ہدی وکفی ووقی - چگونہ میسر شود ترا تعرض وتسلط بر وے کہ بتحقیق ہدایت وکفایت ووقایت کردہ شدہ است تقریر طیبی این ست و میتوان گفت کہ شاید آن شیطان ابعد از تنحی وتحسر وخیبت وخسران از خیال اغوا واضلال میکردہ باشد ودر فکر ومکر دیگر وحیلۂ دیگر شدہ باشد کہ بر انگیزد وکار خود کند این شیطان بوے میگوید از این خیال برگرد ودر بند آن مباش کہ بی فائدہ است فافہم - رواہ ابوداود وروے الترمذی الی قولہ الشیطان - وروایت کردہ ترمذی تا قول فتنحی لہ الشیطان وقول شیطان دیگر با وے روایت نکردہ - وعن ابی مالک الاشعری رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ولج الرجل بیتہ فلیقل - وقتیکہ درآید مرد بخانۂ خود پس باید کہ بگوید - اللہم انی اسالک خیر المولج - خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی درآمدن درین خانہ - وخیر المخرج - ونیکی برآمدن ازان خانہ کہ برآمدن ودرآمدن ہمہ نیک باشد ومتضمن نیکی گردد ومولج بکسر لام ست ومخرج بفتح را بسم اللہ ولجنا - بنام خدا درآمدیم - وعلی اللہ ربنا توکلنا - وبر خدا کہ پروردگار ما ست کار خود را گذاشتیم - ثم لیسلم علی اہلہ - پس تر باید کہ سلام کند بر کسان خانۂ خود وگفتہ اند اگر در خانہ کس نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علی عباد اللہ الصالحین بہ نیت ملائکہ کہ در آنجا اند - رواہ ابوداود - وعن ابی ہریرہ رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رفا الانسان اذا تزوج قال - بود آنحضرت چون دعا میکرد مرد را وقتیکہ تزوج کردہ وزنی خواستہ میگفت - بارک اللہ لک - برکت دہد خداے تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد وباز خطاب بمرد وزن ہر دو میکرد وميفرمود - وبارک علیکما - وبرکت کند بر ہر دو شما وبرکت در لغت گوالیدن وافزودن نیکی ودعا کردن بہ برکت - وجمع بینکما فی خیر - وجمع کند والتیام واتفاق دہد میان شما در خیر ورفا بتشدید با ہمزہ ودر آخر ترفیہ در لغت پیوستن ونیکو کردن بریدگی ودریدگی جامہ ودر جاہلیت دعاے متزوج باین لفظ میکردند کہ بالرفاء والبنین یعنی اتفاق والتیام باد میان شما وپسران زائیدہ باد باین جہت ترفیہ نام دعاے متزوج شدہ ودر شرع ازان نہی کردند از جہت شعار آن بکراہیت بنات وآنحضرت چون ترفیہ میکرد میگفت بارک اللہ لک الخ - رواہ الترمذی وابوداود وابن ماجہ - وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا تزوج احدکم امراۃ او اشتری خادما فلیقل - چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمت گارے را خادم بر مرد وزن ہر دو اطلاق میکنند پس باید کہ بگوید - اللہم انی اسالک خیرہا وخیر ما جبلتہا علیہ - خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این زن یا خادم را ونیکی خصلتہا وعملہا کہ پیدا کردۂ تو او را بران - واعوذ بک من شرہا وشر ما جبلتہا علیہ - وپناہ میجویم بتو از بدی آن وبدی چیزے کہ پیدا کردۂ تو او را بران - واذا اشترے بعیرا - وچون بخرد یکی از شما شترے را پس باید کہ بگیر وبلندی کوہان او را - ولیقل مثل ذلک - وباید کہ بگوید مانند آن کہ در تزوج امراۃ وشرای خادم میگفت وذروہ بالضم والکسر بالاے ہر چیز وبالاے کوہان وکوہ وسنام بفتح کوہان - وفی روایۃ

فی المراۃ والخادم - و در روایتی در زن وخادم این آمده که ثم لیاخذ بناصیتها ولیدع بالبرکۃ - پس بر باید که بگیرد موے پیشانی زن یا خادم را و باید که دعا کند ببرکت - رواہ ابوداود و ابن ماجہ - وعن ابی بکرۃ - بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشہور ست چنانکہ گذشت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوات المکروب - دعاہاے کسی کہ اندوہگین ست یعنی دعاے کہ اگر بخواند ہیچ اندوہ نماند و چون این دعا مشتمل بر معانی کثیرہ و دعاہاے متعددہ بود بلفظ جمع آوردہ و دعوات گفت دعا این ست - اللہم رحمتک ارجو - خداوندا رحمت ترا امید میدارم - فلا تکلنی الی نفسی طرفۃ عین پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن - واصلح لی شانی کلہ - و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا ہمہ - لا الہ الا انت رواہ ابوداود - وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رجل - گفت ابوسعید کہ گفت مردے ہموم لزمتنی و دیون - اندوہہا چسپیدہ و ایستادہ مرا و وامہا - یا رسول اللہ - ای پیغمبر خدا ہم اندوہ و گداختن بیمارے تن را - قال - گفت آنحضرت - افلا اعلمک کلاما اذا قلتہ اذہب اللہ ہمک - ایا پس نیاموزانم ترا کلامیکہ چون بگوئی آنرا ببرد خداے تعالیٰ اندوہ ترا - وقضی عنک دینک - و بگذارد از تو خداوام ترا یعنی سببی سازد کہ وام تو گذاردہ شود - قال - گفت انس - قلت بلی - گفتم بیاموزان مرا آن کلام را - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اذا اصبحت واذا امسیت چون صبح کنی و چون شبانگاہ کنی - اللہم انی اعوذ بک من الہم والحزن - خداوندا پناہ میجویم من بتو از ہم و حزن ہر دو بمعنی اندوہ ست ولیکن ہم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع - واعوذ بک من العجز والکسل - و پناہ میجویم بتو از ناتوانی و کاہلی - واعوذ بک من البخل والجبن - و پناہ میجویم بتو از بخیلی و نامردی و بددلی و ترسندگی - واعوذ بک من غلبۃ الدین وقہر الرجال - و پناہ میجویم بتو از چیرہ شدن وام و چیرہ شدن مردان بسبب دین و جز آن - قال ففعلت ذلک - گفت آن مرد پس کردم من آنرا کہ فرمود آنحضرت و گفتم در صباح و مسا این کلمات را - فاذہب اللہ ہمی پس برد خداے تعالیٰ اندوہ مرا - وقضی عنی دینی - و گذارد وے تعالیٰ از من وام مرا - رواہ ابوداود - وعن علی رضی اللہ عنہ انہ جاءہ مکاتب - روایت ست از امیر المؤمنین علی کہ آمد او را مکاتبی و مکاتب بندہ کہ بہاے خود را بر خود نوشتہ کہ اگر اداے آن کند آزاد شود - فقال انی عجزت عن کتابتی - پس گفت آن مکاتب کہ بدرستی من عاجز آمدہ ام از وجہ کتابت خود - فاعنی - پس یارے کن مرا یعنی بچیزے بدہ کہ بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوٰۃ مکاتب ست کہ دہند بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزے بیاموزان مرا دعا کہ بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص شوم - قال الا اعلمک کلمات علمنیہن رسول اللہ - گفت علی رضی اللہ عنہ ایا نیاموزانم ترا چند کلمہ کہ آموزانیدہ مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لو کان علیک مثل جبل کبیر دینا اداہ اللہ عنک - اگر باشد بر تو مانند کوہ بزرگ از وام بگذارد آن وام را خداے تعالیٰ از تو - قل - بگو - اللہم اکفنی بحلالک عن حرامک - خداوندا کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان کہ بآن از حرام بی نیاز شوم - واغننی بفضلک عمن سواک -

ربی بنا و گردان مرا بفرزندی کرم خود و از هر کسی که خبیث ست۔ رواہ الترمذی والبیہقی فی الدعوات الکبیر و بذکر حدیث جابر۔
و سر انجام ست که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول او نیست۔ اذا سمعتم نباح الکلاب ضمے باب تغطیۃ الاوانی۔ در باب
پوشیدن آوندها و سبب انشاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثالث عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا جلس مجلسا او صلی تکلم
بکلمات گفت عائشہ که بود آنحضرت چون می نشست در نشستگاهی یا چون نماز میگذارد تکلم میکرد بچند کلمه۔ فسألتہ عن الکلمات
پس پرسیدم آنحضرت را از ان کلمات که کدام از کلمات و چیست فضیلت آن کلمات۔ فقال پس گفت آنحضرت تحت
و فضیلت آن۔ ان تکلم۔ اگر کلام کرده شود بخیر۔ یعنی واقع شود کلامی نیک که در وے ثواب ست یا در وے عقاب
نیست و بہین تقدیر تکلم بقیر تا و کاف و کسر لام ست یا آنکه کند تکلمی یا مرے بخیر و بہین تقدیر بفتحات ست۔ کان
باشد آن کلمات که مذکور اند۔ طابعا علیہن۔ مهر و دلیل بر صحت و حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است
بانہا۔ الی یوم القیامۃ۔ و ان تکلم بشر۔ و اگر تکلم کرده شده است ببدی۔ کان کفارۃ لہ۔ باشد سبب پوشیدن و بخشیدن
مر او را و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند۔ سبحانک اللہم و بحمدک لا الہ الا انت استغفرک و اتوب
الیک۔ رواہ النسائی۔ وعن قتادۃ۔ از اجلہ علماء تابعین و مشاہیر ایشان ست و اکثر روایت وے از انس
است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند۔ بلغہ۔ رسیده است قتاده را۔ ان رسول اللہ۔ بدرستیکه
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رأی الہلال قال۔ بود آنحضرت چون میدید ماه نو را میگفت۔ ہلال خیر و رشد
ہلال خیر و رشد ہلال خیر و رشد۔ سه بار که میگفت و رشد بضم را و سکون شین بمعنی بیان و یا بفتحتین بمعنی راه بودن خلاف غی ست از خطاب بہلال
میکرد و میگفت۔ آمنت بالذی خلقک۔ ایمان آوردم بآن کسیکه پیدا کرده است ترا۔ ثلث مرات۔ این عبارت را هم سه بار گفت
ثم یقول۔ پس میگفت۔ الحمد للہ الذی ذہب بشہر کذا و جاء بشہر کذا۔ شکر مر خدای را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آورد
ماه چنین را و نام ماه آینده میگفت تا شکر یا بر گذشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقاے عمر و سلامت
رواہ ابو داود۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من کثر ہمہ فلیقل۔ روایت ست
از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسیکه بسیار گردد اندوه وے باید که بگوید۔ اللہم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
خداوندا من بنده توام و پسر بنده تو و پسر داه توام که پدر و مادر من اند۔ و فی قبضتک۔ و در پنجه قدرت توام
کنایت ست از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو روا ست
ناصیتی بیدک۔ موے پیشانی من در دست قدرت و ارادت تست۔ ماض فی حکمک۔ گذارنده است در من
حکم تو یعنی حکم ترا تغیر و مانعی نیست هر چه گوئی و خواہی همان شود۔ عدل فی قضائک۔ عدل ست در من قضاء تو بود
عدل داد خلاف جور۔ اسألک بکل اسم ہو لک سمیت بہ نفسک۔ سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام ترا است نام نہاده

خوانده بآن نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکند بقول خود -
او انزلته في كتابك - یا فرستاده آن نام را در کتابهای خود - او استأثرت به في مكنون الغيب عندك - یا مستبد و منفرد شدی
بآن نام در پرده غیب بودن نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه به علامت ح ملحق بصح بعد از انزلته في كتابك نوشته - او علمته
احدا من خلقك - یا دانانیده آنرا بیکی از خلق خود را - ان تجعل القرآن ربيع قلبي - سوال میکنم که بگردانی قرآن را بهار دل
من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین ست معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مظهر رحمت
گرداند - وجلاء همي وغمي - و بگردانی قرآن را سبب بردن هم و غم من هر دو بمعنی اندوه است ولیکن هم مستقبل را باشد
و غم در ماضی - الا قالها عبد قط الا اذهب الله غمه - نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه ببرد خدای تعالی غم و اندوه
او را وأبدله به فرجا - و بدل دهد او را عوض غم گشادگی و راحت را فرج بجیم و فتح را گشایش میگویند فرج الله عنك غمك فرح بحای مهمله شادمانی
و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است و در اینجا در بعضی نسخ بحای مهمله نیز ضبط کرده است - رواه رزین - وعن جابر
رضي الله عنه قال كنا اذا صعدنا كبرنا واذا نزلنا سبحنا - گفت جابر بودیم ما چون می برآمدیم زمین بلند را تکبیر میکردیم
و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده وجه این در باب التسبیح والتکبیر والتهلیل
گذشت - رواه البخاري - وعن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا كربه امر يقول -
بود آنحضرت چون اندوهگین میگردانید او را کاری میگفت - يا حي يا قيوم برحمتك استغيث - ای زنده بحیات حقیقی
ای برپا دارنده خلق را برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم - رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وليس بمحفوظ -
وعن ابي سعيد الخدري رض قال قلنا يوم الخندق - گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق - یا رسول الله
هل من شيء نقوله - هست چیزی یعنی ذکری و دعائی که گوییم ما آنرا در چنین جای تا گشادی در کار ما پیدا آید - فقد بلغت القلوب
الحناجر - پس بتحقیق رسیده دلهای ما گلوهای ما کنایت است از اندوه و تنگدلی و خوف و گفته یعنی از ترس
نفس می ایستد یعنی ترس بیش باشد میگویند هرچند حنجره و آن منتهای حلقوم است که مدخل طعام و شراب
است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آن است که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب
مری است و آن زیر حلقوم است - قال نعم - آنحضرت گفت آری هست چیزی که گویید آنرا - اللهم استر عوراتنا - خداوندا بپوش
عیبهای ما را و عورت هر چیز آنست که از نمودن و دیدن آن شرم آید - وآمن روعاتنا - و ایمن گردان و امن ده ترسهای
ما را و روع بفتح را ترسیدن و بضم را بمعنی دل می آید - قال فضرب الله وجوه اعدائه بالريح - گفت ابو سعید پس
بزد خدای تعالی رویهای دشمنان خود را بباد یعنی که فرستاد - فهزمهم بالريح - پس شکست داد لشکر دشمنان را
بباد و این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است -
رواه احمد - وعن بريدة رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل السوق قال - بود آنحضرت چون

می درآمد بازار را میگفت بسم الله بنام خداوند درآیم - اللهم انی اسألک خیر هذه السوق وخیر ما فیها - خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزے را که درین بازارست - واعوذ بک من شرها وشر ما فیها - و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزے که درین بازارست - اللهم انی اعوذ بک ان اصیب فیها صفقة خاسرة - خداوندا من پناه میجویم بتو از انکه برسم در وے بیعے و شرا زیانکار را صفق و صفقة بهم زدن کف دست بر دست کسی دیگر زدن در بیع و بیعت - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذة

عوذ و عیاذ و معاذ و استعاذه اندخیانکه عوذت به استعذت به پناه بردم بوے و هو عیاذی و اوست پناه من واختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار در اول نیز وارد شده اند و این در قرأت قرآن است و در ادعیه ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده و معنی یکی ست سخن در لفظ است

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء - پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن بلا حالی که امتحان کرده شود و در فتنه انداخته شود آدمی در ان و دشوار آید بر وے و جهد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب ست بعضی گفته اند مراد بآن حالتی ست که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت مال و کثرت عیال مراد ست و صواب آن ست که عام تر از ان ست - و درک الشقاء - و پناه جوئید از لاحق شدن و دریافتن سختی و دشواری شقاء بفتح و مد شدت و سختی - و سوء القضاء - و پناه جوئید از قضاے بد و مراد بقضا ست بدانچه بر آید انسان را و مکروه دارد آنرا و بدی راجع بمقضی ست نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب ست بقضا نه بمقضی - و شماتة الاعداء - و پناه جوئید از شاد شدن دشمنان دین و دنیا که تعلق بدین و دنیا باشد - اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزوال آن شاد میشوند از ان استعاذه نیست و استعاذه از ان در معنی طلب فسق و ظلم ست و دعا بدان حرام ست متفق علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبة الرجال معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده ضلع بفتح ضاد معجمه و فتح لام بار گران متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول میگفت - اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والمغرم والماثم اللهم انی اعوذ بک من عذاب النار وفتنة النار یعنی فتنه که رساند بعذاب نار و سبب در آمدن در وی شود - وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر فتنة الفقر - یاد کرد شر را با فتنه اشاره است بآن که در غنی و فقر ابتلا هست و بی خلیت آن نیست استعاذه از شر

کہ بسبب غنی در فسق و اسراف افتد و بسبب فقر در جزع و فزع نیفتد۔ ومن شر فتنۃ المسیح الدجال۔ بیان این نیز در اوائل
کتاب کردہ شدہ است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ اللہم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد۔ خداوندا بشو
گناہان مرا بآب برف و ژالہ و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد یعنی بآب و برف و ژالہ۔ ونق قلبی کما ینقی الثوب
الابیض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ میشود جامۂ سفید از چرک تخصیص جامۂ سفید
بجہت آن ہست کہ نظافت و نزاہت در وے بیشتر ظاہر مے شود و در وے اشارت ست بصفائے
فطرت و طہارت آن و شین عارض ست برآن۔ وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب
و دور سے انداز میان من و میان گناہان من چنانکہ دور می افگندہ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب
الصلوٰۃ در باب ما یقرء بعد التکبیر واقع شدہ است۔ متفق علیہ۔ وعن زید بن ارقم صحابی انصاری ست با
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہفدہ غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی ست رضی اللہ عنہما۔ قال کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل
والہرم وعذاب القبر اللہم آت نفسی تقواہا۔ خداوندا بدہ نفس مرا تقویٰ و پرہیزگاری کہ حاصل شود ورا۔ وزکہا
انت خیر من زکاہا۔ و پاکیزہ گردان او را تو کی بہترین کسی کہ پاکیزہ گرداند او را۔ انت ولیہا ومولاہا تو کی متولی
امر و صاحب تصرف وے و خداوند یار سے کردن۔ اللہم انی اعوذ بک من علم لا ینفع۔ خداوندا من پناہ میجویم بتو از
دانشی کہ سود نکند چنانکہ علمہائے کہ تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم۔ ومن قلب لا یخشع۔ و از دلی کہ نترسد
و فروتنی نکند۔ ومن نفس لا تشبع۔ و از نفس کہ سیر نشود از دنیا۔ ومن دعوۃ لا یستجاب لہا۔ و از دعائیکہ اجابت
کردہ نشود آنرا۔ رواہ مسلم وعن عبد اللہ بن عمر قال کان من دعاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ بود از جملہ
دعاے آن حضرت۔ اللہم انی اعوذ بک من زوال نعمتک۔ خداوندا پناہ میجویم بتو از در شدن نعمت تو کہ عطا
کردہ۔ وتحول عافیتک۔ و از برگشتن عافیت تو کہ روزی کردہ۔ وفجاءۃ نقمتک۔ و ناگہان عتاب کردن تو
فجاءۃ بضم فاء و مد ہمزہ و بفتح فاء و سکون جیم بی مد نیز ضبط کردہ اند ناگاہ گرفتن۔ نقمت بفتح نون و کسر آن۔ وجمیع
سخطک۔ و پناہ میجویم بتو از ہمہ ناراضی و خشم گرفتن تو۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من شر ما عملت
ومن شر ما لم اعمل۔ خداوندا پناہ میجویم از بدکاری کہ کردہ ام و از بدکاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری بکنم کہ راضی نباشی تو از آن
یا بنابر تعلیم امت با وجود عدم ترک آنہا۔ رواہ مسلم وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کان یقول اللہم لک اسلمت۔ خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم۔ وبک آمنت۔ و بتو ایمان
آوردم و بتو بگرویدم۔ وعلیک توکلت۔ و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم۔ والیک انبت۔ و بسوے تو

بازگشتم و روی آوردم - و بک خاصمت - و بقدرت تو و یاری دادن تو پیکار کردم - اللهم انی اعوذ بعزتک
خداوندا من پناه میجویم بغلبه قوت تو - لا اله الا انت - نیست اله مگر تو - ان تضلنی - از انکه گمراه کنی تو مارا - انت الحی
الذی لا یموت - توئی زنده که نمیرد - والجن والانس یموتون - و پریان و آدمیان همه می میرند - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم
انی اعوذ بک من الاربع - خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز - من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع
ومن دعاء لا یسمع - آن چهار اینها اند - از علمیکه نفع نکند و از دلی که نترسد و از نفسی که سیر نشود و از دعائیکه شنیده
نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد وابو داود وابن ماجه ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما
این حدیث را احمد وابو داود وابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص
ونسائی از هر دو - وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعوذ من خمس - بود آنحضرت
که پناه میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر - از بدی عمر و درازی آن چنانچه قوی و حواس از قوت
طاعت و بندگی بماند - وفتنة الصدر - و از فتنه و ابتلای سینه که در وی اخلاق ذمیمه و عقاید باطله جای کند
یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلایا - وعذاب القبر رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر - مراد فقریست که در وی صبر نباشد
و در حقیقت استعاذه از فتنه فقر است - والقلة - و از کمی خیرات و مبرات - والذلة بکسر ذال و از خواری نفس
که نزد خدا و نزد ارباب دین عزتی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین نماند
واعوذ بک من ان اظلم - و پناه میجویم من از اینکه ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابو داود
والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناه میجویم
از خصومت و عداوت اهل دین - والنفاق - و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفر است و اظهار ایمان و شاید
که مراد اینجا عامتر از آن است شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مضمر است
با احباب و اصحاب - وسوء الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابو داود والنسائی - وعنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع - خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی - فانه بئس الضجیع
پس بد همخوابه ایست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان در بدن و قوی
و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وی از طاعت و خدمت ولهذا تعبیر کرد از وی
بضجیع که مفید معنی لزوم و صحبت است و در وی اشارت است که جوع مذموم آن است که ملازم حال انسان و موجب
ضرر باشد و آنکه باختیار و ارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال گردد مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و

نورانیت دل وصحت وسلامت بدن ست از امراض واعراض - واعوذبک من الخیانة - وپناه میجویم بتو از بی امانتی
وبی دیانتی فی الصراح خیانت ناراستی وکم کردن حق کسی را - فانها بئست البطانة - پس بد رفیقیکه باطن ست
خیانت بطانه بکسر با در اصل بمعنی استر جامه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند برای سریرت انسان
که در باطن مضمر دارد ودوستی ورفیق خالص را نیز گویند - رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجه - وعن انس رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذبک من البرص - بفتح با وراء سپیدی وپیسه شدن وسفیدی
که در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج آن - والجذام - بضم جیم وذال معجمه بیماریست مشهور که حادث میگردد
از انتشار سودا در بدن وفاسد میگرداند مزاج اعضا وهیات آنها را - والجنون - واز دیوانگی وپوشیده شدن
عقل - ومن سیئ الاسقام - واز همه بیماریهای بد - رواه ابوداؤد والنسائی - وعن قطبة بن مالک - بضم قاف
وسکون طای مهمله وبای موحده صحابی کوفی ست - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذبک
من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء - خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد واز کارهای بد واز هواها
وخواستهای بد که نفس بدان میل دارد ومنکر انکار کرده شده در شرع ونا آشنا که در دین وجود او شناخته نشود
وضد معروف - رواه الترمذی - وعن شتیر - بضم شین معجمه وفتح تای مثناة وسکون تحتانیه ورا در آخر - بن شکل -
بشین معجمه وفتح کاف - بن حمید - بضم حا وفتح میم تابعی کوفی ست وپدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی ست
عن ابیه - روایت میکند شتیر از پدر خود شکل وغیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است - قال قلت
یا نبی الله علمنی تعویذا اتعوذ به - گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة - قال قل
گفت آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذبک من شر سمعی - خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوائی من که سخن بد را بشنوم
وشر بصری - واز بدی بینائی من که چیز بد را ببینم - وشر لسانی - واز بدی زبان من که سخن بد را بگویم - وشر
قلبی - واز بدی دل من که خاطر بد را اندیشم - وشر منیی - وپناه میجویم از بدی آب منی خود که در زنا ریخته شود ونظر
بمحارم وشهوت نکند که آن نیز از زنا یعنی ست - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی - وعن ابی الیسر - بفتح
تحتانیه وفتح سین وا صحابی مشهور ست از انصار حاضر شده عقبه را وبدر را - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یدعو - بود آنحضرت که دعا میکرد باین دعا - اللهم انی اعوذبک من الهدم - بفتح ها وسکون دال بنا افگندن
وویران کردن بنا یعنی از مردن زیر دیواری که افتد وهدم بفتح دال نام آن خانه که بیفتد وبکسر دال آن شخص
که بمیرد در زیر آن ومشهور در روایت حدیث بسکون دال ست چنانچه در قرائن اوست وبفتح آن نیز روایت
است - واعوذبک من التردی - وپناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند - واعوذبک من الغرق والحرق
وپناه میجویم بتو از غرق شدن در آب وسوختن در آتش وغرق وحرق هر دو بحرکت را وسکون مروی ست وتوریشتی

گفتہ کہ اسکان در حق خطاست - والہرم - و پناہ میجویم بتو از پیری سخت - واعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان
عند الموت - و پناہ میجویم بتو ازین کہ مس کند مرا شیطان نزد مردن امنی - در وسواس افگند وایذا کند و تباہ گرداند
می و اصل تخبط بہ دیوانگی داشتن دیو مردم را ومنہ قولہ تعالیٰ کالذی یتخبطہ الشیطان من المس اے یفسدہ - واعوذ بک
من ان اموت فی سبیلک مدبرا - و پناہ میجویم بتو ازین کہ بمیرم در راہ تو پشت دہندہ مراد گریختن از جنگ کافران ست
و تواند کہ گریختن از ایشان شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سرد یعنی طلب بنیاز
گرمی نعوذ باللہ من ذلک - واعوذ بک من ان اموت لدیغا - و پناہ میجویم بتو از انکہ بمیرم گزیدہ مار و کژدم و جز آن
رواہ ابوداؤد والنسائی وزاد فی روایۃ اخری - و زیادہ کردہ است نسائی در روایت دیگر بلفظ - والغم - و پناہ میجویم
بتو از غم و اندوہ - وعن معاذ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال استعیذوا باللہ من طمع یہدی
الی طبع - پناہ جوئید بخدا از طمعی کہ راہ نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طمع متحرک امید داشتن
مال از مردم و طبع بفتح و در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین ست و در مجمع
البحار گفتہ کہ طبع بسکون مہر کردن و بحرکت دنس و شیخ رحمہ اللہ میفرمود کہ طمع امید داشتن مالی کہ مشکوک
باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکہ مشاہرہ و ادرار یا وعدہ صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود
چون کشتی با جزیرہ بکران رسیدہ و سرعرب درکسوت صوفیہ نزد ما آمدند و گفتند کہ چون موسم کشتی در رسد در بلا
ما امیدی پیدا آید کہ مردم خواہند رسید و با چیزی خواہند داد آیا این از باب طمع و اشراف کہ نزد این طایفہ
مذموم ست باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم کہ موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم
باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد - رواہ احمد والبیہقی فی الدعوات الکبیر وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشہ کہ آنحضرت نگاہ میکند بسوی
ماہ پس گفت - یا عائشۃ استعیذی باللہ من شرہا - ای عائشہ پناہ جو بخدا از شر این اشارت بقمر کردہ فان ہذا
ہو الغاسق اذا وقب - پس بدرستیکہ این ست غاسق وقتی کہ غروب کند و در قرآن مجید در سورۂ فلق
واقع شدہ است ومن شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کردہ اند بشب چون تاریک گردد و بغیبوبت
شفق و بقمر وقتیکہ گرفتہ شود و بآلت مرد وقتیکہ غائب گردد در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب
و جز آن ست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماہ و آفتاب و درین حدیث تفسیر کردہ بقمر وقتیکہ خسوف کند
و سبب استعاذہ از ان آن ست کہ خسوف و کسوف از آیات خداوندی ست کہ منذر است بوجود حوادث و نزول بلا
چنانچہ در حدیث آمدہ است کہ چون گرفتہ شد آفتاب ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترسان و ہولناک
و نیست مراد باین حوادث و نوائب کہ منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا کہ آن نزد

اسلامیان معتمد علیہ نیست بلکہ مراد آیات خداکہ شدہ ست بدان مثل آن کہ عبرت گیرند و بترسند کہ چون تمرد این قوم تومیدا
در ساعت تحنث شد و نور از وے مسلوب گشت مباد نور ایمان و عقل از وے زائل گردد و امثال آن ——

رواہ الترمذی۔ وعن عمران بن حصین بضم حاء و فتح صاد۔ رضی اللہ عنہ صحابی مشہور ست و پدر او نیز صحابی ست
قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لابی۔ گفت عمران بن حصین کہ گفت آنحضرت مر پدر مرا پیش از آنکہ اسلام آرد
یا حصین کم تعبد الیوم الٰہا۔ چند خدا را عبادت میکنی امروز۔ قال ابی سبعۃ۔ گفت پدر من ہفت خدا را عبادت
میکنم۔ ستۃ فی الارض وواحدا فی السماء۔ شش خدا در زمین و آن یغوث و یعوق و نسر و لات و منات و عزی و این
شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان کہ خالق ہمہ اشیاست۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فایہم تعد لرغبتک
ورہبتک۔ پس کدام یکی از ایشان را می شماری و مہیا میداری برائے امید و بیم خود۔ قال الذی فی السماء۔
گفت حصین آنکہ در آسمان ست۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ یا حصین اما انک لو اسلمت علمتک کلمتین تنفعانک
ای حصین آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر مسلمان می شدی دانانیدم ترا دو کلمہ کہ سود دہنکہ مر ترا۔ قال۔ گفت عمران
فلما اسلم حصین۔ پس ہنگامیکہ مسلمان شد حصین پدر من۔ قال۔ گفت حصین۔ یا رسول اللہ علمنی الکلمتین اللتین
وعدتنی۔ بدانان مرا آن دو کلمہ را کہ وعدہ کردہ بودے مرا۔ فقال قل پس گفت آنحضرت بگو۔ اللہم الہمنی
رشدی خداوندا در دل من افگن رشد مرا و رشد بفتح را و سکون شین یا بضم را و سکون شین راہ راست۔ واعذنی من شر نفسی۔ و پناہ دہ
مرا از بدی نفس من۔ رواہ الترمذی۔ وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل۔ گفت آنحضرت چون بترسد یکی از شما در خواب پس باید کہ بگوید۔ اعوذ بکلمات
اللہ التامات۔ پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام و کامل و بےعیب اند۔ من غضبہ۔ از خشم وے۔ وعقابہ۔ و از
عذاب کردن وے بر گناہان۔ وشر عبادہ۔ و از شر بندگان وے۔ ومن ہمزات الشیاطین۔ و پناہ میجویم از
وسوسہائے شیاطین و خطرات ایشان کہ در دل اندازند۔ وان یحضرون۔ و از حاضر شدن شیاطین مرا۔
فانہا لن تضرہ۔ پس بدرستی کہ شیاطین زیان نمیرسانند گوینندہ این کلمات را از خواب معلوم شد کہ ترسیدن در
خواب از تصرف شیطان ست۔ وکان عبد اللہ بن عمرو یعلمہا من بلغ من ولدہ۔ و بود عبد اللہ بن عمرو کہ جد عمرو بن شعیب ست و راوی
این حدیث ست تعلیم میکرد این کلمات را بکسی کہ بالغ بود از اولاد وی۔ ومن لم یبلغ منہم۔ و کسی کہ بالغ نشدہ بود از اولاد وی
کتبہا فی صک ثم علقہا فی عنقہ۔ می نوشت این کلمات را در صک یعنی در کاغذ پارہ پس در می آویخت آن کلمات را
در گردن او و ازینجا جواز آویختن تعویذات در گردن معلوم شود و بعضی علما را درینجا اختلاف ست و منع از آن
است کہ تعلیق خرزات و مانند آن حرام و مکروہ است اما اگر قرآن یا اسماء الٰہی تعالیٰ نویسند باکی نیست چنانکہ
در رقیہ این تفصیل کردہ اند۔ رواہ ابو داود والترمذی وہذا لفظہ۔ و آنچہ مذکور شد عبارت ترمذی ست

و عبارت ابی داؤد دیگر ست - وعن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل اللہ
الجنۃ ثلث مرات ہر کسی کہ بخواہد از خدا بہشت را سہ بار یعنی سہ کرت بگوید اللہم ادخلنی الجنۃ قالت الجنۃ - می گوید بہشت بناطق
گردانیدن حق تعالی او را - اللہم ادخلہ الجنۃ - خداوندا درآر او را در بہشت - ومن استجار من النار ثلث مرات - و ہر کہ
امان خواہد از آتش دوزخ و بگوید - اللہم اجرنی من النار - سہ بار - قالت النار اللہم اجرہ من النار - گوید آتش
خداوندا امان دہ او را از آتش - رواہ الترمذی والنسائی -

الفصل الثالث - عن القعقاع - بفتح قاف و سکون عین مہملہ تابعی ست - ان کعب الاحبار قال -
او نیز تابعی ست از دانشمندان یہود زمان نبوت را دریافتہ اما آنحضرت را ندیدہ و در زمان عمر بن الخطاب ایمان
آوردہ گفت کعب - لولا کلمات اقولہن لجعلتنی یہود حمارا - اگر نبی بود چند کلمہ کہ میگویم من آنہا را ہر آئینہ میگردانیدند
مرا یہود خر یعنی کہ ایمان من بایشان دشوار آمدہ و مرا مسخر ساختن یا ذلیل و مغلوب و مسلوب العقل ساختن ہست
یا انقلاب حقیقت کذا ذکرہ الطیبی - فقیل لہ ما ہن - پس گفتہ شد مر کعب را چہ چیز اند و کدام اند آن کلمات - قال
گفت کعب آن کلمات این ست کہ - اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لیس شئی اعظم منہ - پناہ میجویم بذات خدای بزرگ
کہ نیست ہیچ چیز بزرگتر از ان - وبکلمات اللہ التامات التی لا یجاوزہن بر و لا فاجر - و پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام
اند تجاوز نکند و از ان ہیچ کس نہ نیکوکار و نہ بدکار اگر مراد بکلمات اسماء و صفات اند پس ہمہ اشیا در احاطہ اینند
و اگر کلمات قرآنی ست از وعد و وعید قرآن ثواب و عقاب نیز ہیچکس خارج نیست - و باسماء اللہ الحسنی
و پناہ میجویم باسماء خدا کہ نیکتر اند از ہمہ اسماء و اشیا - ما علمت منہا و ما لم اعلم - آنچہ میدانم از ان اسماء و آنچہ نمیدانم
من شر ما خلق - از شر چیزی کہ پیدا کردہ - و ذرء - و پراگندہ گردانیدہ - و برء - و پیدا شدہ و پیدا آوردہ از کتم
عدم این سہ لفظ نزدیک اند در معنی باندک تفاوت و در حواشی در تفسیر برأ نوشتہ و بری گردانید مخلوقات
را از نقصان و تفاوت در آنچہ تقاضا کرد حکمت - رواہ مالک - وعن مسلم بن ابی بکرۃ - تابعی ثقہ است
قال - گفت - کان ابی یقول فی دبر الصلوۃ - گفت بود پدر من کہ میگفت در پس نماز - اللہم انی اعوذ بک
من الکفر والفقر و عذاب القبر فکنت اقولہن - پس بودم من ہمی گفتم این کلمات را - فقال ای بنی عمن اخذت
ہذا - ای پسرک من از کہ گرفتہ تو این را - قلت عنک - گفتم گرفتہ ام از تو و از اینجا معلوم میشود کہ درا و ورد
و اذکار اخذ از مشائخ مستحسن ست - قال ان رسول اللہ - گفت پدر من بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کان یقولہن فی دبر الصلوۃ - بود کہ میگفت این کلمات را در پس نماز - رواہ النسائی والترمذی
الا انہ لم یذکر - مگر آن ست کہ ترمذی ذکر نکردہ است این لفظ را کہ - فی دبر الصلوۃ - و روی احمد لفظ الحدیث
و روایت کردہ است احمد لفظ حدیث را الی ذکر قصہ پند و لپسر - وعندہ - و نزد احمد این چنین ست کہ -

فی دبر کل صلوٰة۔ بزیادت لفظ کل وظاهر آن ست که در روایت نسائی نیز همین مرادست۔ وعن ابی سعید رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر والدین۔ پناه میجویم بخدا از کفر و وام فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول الله تعدل الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرے برابر می نهم این هر دو را و وجه آن ذکر کفر بوذ و وجهش آن ست که مردم بتقریب وام دروغ میگویند وخلاف وعده میکنند و این از صفات کافران و منافقان ست چنانچه در احادیث آمده است۔ وفی روایة۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر که در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده۔ قال رجل ویعدلان۔ گفت مردے لطلب توضیح آیا برابر کرده باشوند کفر و فقر۔ قال نعم گفت آنحضرت آرے برابر اند زیرا که فقر گاہی بکفر میکشد اگر بی صبرے کند و چیزے بگوید و بکند که مستلزم کفرست۔ رواه النسائی۔

باب جامع الدعا

آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذه و مخصوص اند باوقات و احوال و درین باب ذکر ادعیه که جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ مثل جوامع الکلم۔

الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعا روایت ست از ابی موسی اشعری که آنحضرت علیه السلام دعا میکرد باین دعا اللهم اغفرلی خطیئتی۔ خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا۔ وجهلی۔ و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی اگر کارے کرده باشم۔ واسرافی۔ و بیامرز اسراف مرا واز حد در گذشتن مرا و اسراف ضد قصد که بمعنی میانه روے کردن ست در هر چیزے۔ فی امری۔ در کار من یعنی گذرانیدن و اسراف کردن من در کار من۔ وما انت اعلم به منی۔ و بیامرز مرا چیزے یعنی گناهان که تو دانا تری بآن از من اللهم اغفرلی جدی وهزلی وخطائی وعمدی۔ جد بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد هزل و هزل بیهوده گفتن و خطا بی قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی ست۔ وکل ذلک عندی۔ و همه این اقسام نزد من ست این تواضع و هضم نفس و تضرع ست از آن حضرت بجناب عزت و کبریائے حق و در حقیقت این تعلیم ست امت را که این چنین استغفار کنند و توجیهات دیگر که در قول وے تعالی لیغفر لک الله گفته اند نیز جاری ست۔ اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت۔ خداوندا بیامرز مرا چیزے که پیش کرده ام از گناهان و چیزے که پس کرده ام کنایت از جمیع گناهان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از وے ست یا اعتبار کرده مشود نسبت بعضی از گناهان به بعض چه گناهان که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پستر یا مراد بما اخرت گناهان که نه

بوقوع نیامده مصراو غفران آنهاست بتقدیر وقوع - وما اسررت وما اعلنت - وچیزے که پنهان کرده ام از گناهان
وچیزے که آشکارا کرده ام از گناهان - وما انت اعلم به منی - وچیزے که تو داناترے بآن از من -
انت المقدم وانت المؤخر - توئی پیش کننده هرکسے را که خواهی بتوفیق وقرب درگاه خود وتوئی پس
افگننده هرکرا خواهے وتحقیق این معنے در باب اسماء الله معلوم شد - وانت علی کل شیء قدیر - وتو بر
هر چیزے قادرے - متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری - خداوندا نیک گردان برائے من دین مرا که آن نگاهداشت کار منست
زیرا که عصمت در نفس ومال وعرض بدین حاصل میشود وباعث عصمت از ذنوب وامان از عذاب آخرت ایمان
کامل ست - واصلح لی دنیای التی فیها معاشی - ونیک گردان برائے من دنیائے مرا که در وے زیست وزندگانی
منست - واصلح لی آخرتی التی فیها معادی - ونیک گردان برائے من آخرت مرا که در وے بازگشت وجائے
قرار منست وصلاح نیکی ضد فساد واصلاح دنیا بحصول کفاف ست از وجه حلال تا تمام گردد بآن امر معیشت و
حاصل گردد عون بر طاعت وسلامت از آفاتی که موروث خلل وتشویش دین وهمت گردد واصلاح آخرت توفیق
چیزیست که سبب نجات از عذاب وفوز بسعادت آن جهان بود - واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر - وگردان
حیات را سبب زیادتی برائے من در هر نیکی که بسیار شنیم وکارهائے خیر بسیار کنم وخود کار خیر سبب زیادتی حیات
وبرکت در آن ست - واجعل الموت راحة لی من کل شر - وگردان موت را سبب آسایش ورهائی مرا
از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا گردد که باعث ارتکاب گناه وبیرون آمدن از دین واحکام ایمان گردد بمیران
مرا پیش از آنکه در بلا افتم اشارت بقول وے صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون - رواه مسلم
وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسألک الهدی
خداوندا میخواهم از تو راه راست - والتقی - وپرهیزگاری - والعفاف - وباز داشتن از آنچه حلال نیست
ومحمود نه چنانکه سوال کردن وخوار شدن فی الصراح عفت پارسائی وباز ایستادن از حرام واز سوال - والغنی
وتوانگرے بمال وبدل اصل توانگرے بدل است وبی نیازی از ماسوائے حق - رواه مسلم وعن علی رضی الله
عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل - گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت مرا آنحضرت علیه السلام بگو -
اللهم اهدنی - خداوندا راه راست نما - وسددنی - وراست گردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار وگفتار
واذکر بالهدی - ویاد کن وتصور کن در معنی هدایت - هدایتک الطریق - ست رفتن ونمودن تو راه راست را چنانکه راهی
میباشد راست ومیانه وراهها دیگر کج یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه وتفهیم
معقول ست بمحسوس - والسداد سداد السهم - ویاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی چو تیر راست کن مرا -

رواه مسلم - وعن ابی مالک الاشجعی عن ابیه - روایت میکند از پدر خود - رضی الله عنه - قال کان الرجل اذا اسلم
علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد تعلیم میکرد اورا پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة - نماز را - ثم امره ان
یدعو بهؤلاء الکلمات - پس امر میکرد اورا که دعا کند باین کلمات - اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی
رواه مسلم وعن انس - قال کان اکثر دعاء النبی - گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم اٰتنا
فی الدنیا حسنة وفی الاٰخرة حسنة وقنا عذاب النار - این دعا جامع خیرات وحسنات ست طالب صادق اگر در وقت
حضور مناجات در خلوت وصفائے باطن هر یکے از افراد حسنات دنیا وآخرت ظاهر وباطن را تصور نموده در
خواهد دانست که چه ذوق وجمعیت ونورانیت وسعادت در کار وے کند واشرف واجل افراد آن ست که مراد
بحسنهٔ دنیا اتباع وتحصیل کمال آنحضرت ع باشد وبحسنهٔ آخرت حصول رویت جمال وے صلی الله علیه وسلم
ورویت حق سبحانه وتعالی درانجا اتم واکمل ست اللهم ارزقنا - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدعو ویقول -
بود آنحضرت که دعا میکرد ومیگفت - رب اعنی - پروردگارا یارے ده مرا بر دشمنان من در دین ودنیا از
نفس وشیطان وجن وانس - ولا تعن علی - ویارے مده ایشانرا بر من - وانصرنی ولا تنصر علی - وفتح وظفر ده
مرا بر ایشان ومده بر من ایشان را ونصر نیز بمعنی یارے دادن ست وحمل بر اثر ونتیجهٔ آن کردیم تا مغائر شود
باعانت ودر صراح نصر را بمعنی عطا نیز گفته - وامکر لی ولا تمکر علی - ومکر کن با اعدائے من وبجهت یارے دادن من مکر کن
بمن مکر بمعنی خداع است ومراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدائے دین از انجا که گمان ندارند چنانکه در معنی استدراج
گفته اند فی الصراح مکر حیله وبدسگالیدن وفریفتن - واهدنی ویسر الهدی لی - وراه راست نما مرا وآسان گردان
براه راست رفتن مرا - وانصرنی علی من بغی علی - ونصرت ده مرا بر کسیکه ستم کرد وبر آمد بمن - رب اجعلنی لک شاکرا
اے پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده ترا بر تمامه نعمتهائے خود - لک ذاکرا - بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه
احوال - لک راهبا - بگردان مرا ترسنده مر ترا این ترس محبت وتعظیم ست که باعث بر انقیاد واقبال امر است
نه وحشت ونفرت که باعث بر فرار وفراق بود ودر روایات دیگر شکارا وذکارا رهابا (?) بالصیغهٔ مبالغه واقع شده
لک مطواعا - بسیار اطاعت وفرمانبرداری کننده مر ترا - لک مخبتا - تواضع وفروتنی کننده مر ترا وخبت در اصل
زمین پست نرم ریگناک - الیک اواها منیبا - آه ونالہ کننده وتوبه کننده ورجوع آرنده بسوے تو واواه بتشدید
واو کثیر التاوه از ذنوب وهر کلامیکه دلالت بر حزن کند آنرا تاوه گویند واواه ویقین کننده ودر دعا مهربان ونرم
دل وتقیه ومومن وفروتنی کننده را نیز گویند - رب تقبل توبتی - خداوندا بپذیر توبه مرا - واغسل حوبتی -
بفتح حا وضم آن وبشوے گناه وبزه مرا - واجب دعوتی - وقبول کن دعائے مرا - وثبت حجتی - وبرجای دار

و دلیل دو زبان مرا - و سدد لسانی - و راست و درست گردان زبان مرا - واهد قلبی - و راه راست نما دل مرا -
واسلل سخیمة صدری - و بکش سیاهی دل مرا از غل و حقد و حسد و سائر صفات ذمیمه خبیثه و پاک گردان - رواه الترمذی
و ابوداؤد و ابن ماجه - وعن ابی بکر رضی الله عنه قال قام رسول الله - گفت ابوبکر رضی الله عنه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم علی المنبر - بر منبر - ثم بکی - پس بگریست - فقال - پس گفت - سلوا الله العفو والعافیة - بخواهید از خدا
عفو از گناهان و سلامت از فتنه و بلا - فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة - زیرا که هیچ یکی را داده نشده
بعد از یقین یعنی ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا گریه آنحضرت به سبب توقع فتن و ابتلاء امت بود از حدوث قتال
و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سائر خصائل ذمیمه والله اعلم - رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب اسنادا - وعن انس رضی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - روایت
از انس که مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ای الدعاء افضل - کدام دعا فاضلتر و افضل است
در فضیلت - قال - گفت آنحضرت - سل ربک العافیة - سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات
ظاهر و باطن - والمعافاة - و آنکه عافیت دهد ترا خدای تعالی از مردم و بگرداند از تو ایذاء ایشان را و از ایشان آزار ترا
تا همه از شر یکدیگر سلامت باشند - فی الدنیا والآخرة - در دنیا و آخرت - ثم اتاه فی الیوم الثانی - پس آمد آنحضرت
را در روز دوم - فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک - پس گفت آنحضرت مر او را جواب
مانند آنکه در روز اول گفته بود - ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک - پس آمد آنحضرت را در روز سوم
و همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مر او را مانند آن - قال - گفت آنحضرت - فاذا اعطیت العافیة فی الدنیا واعطیتها
فی الآخرة - پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت - فقد افلحت - پس بتحقیق
رستگاری و فیروزی یافتی تو - رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا - وعن
عبدالله بن یزید الخطمی - بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله نسبت بخطمه قبیله از انصار - از اوس صحابی است
شهود ... سال دید و در حدیبیه حاضر شده - عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه - روایت میکند
از آنحضرت که میگفت در دعای خود - اللهم ارزقنی حبک - خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را - وحب من
ینفعنی حبه عندک - و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزدیک تو - اللهم ما رزقتنی مما احب - خداوندا
آنچه روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من - فاجعله قوة لی فیما تحب - پس بگردان آنرا سبب توانائی
مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز -
اللهم ما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب - خداوندا چیزی که قبض کرده و دور گردانیده از من از آنچه دوست
میدارم از اشیاء مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا فارغ البال [از] موانع

وسوا یعنی مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزے از دنیا دہی توفیق شکر آن بده تا از اغنیاے شاکر باشم واگر
منع کنی و ندہی مرا از آن فارغ دار دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقراے صابر باشم - رواه الترمذی - وعن ابن عمر
رضی الله عنهما قال قلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم من مجلس حتى يدعو بهؤلاء الدعوات لاصحابه - کم بود
آنحضرت که می استاد از مجلس تا آنکه دعا میکرد باین دعاها مریاران خود را نه برای ایشان داخل اند دران یا برای
تعلیم ایشان - اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا وبين معاصيك - خداوندا ببخش و بهره ده ما را از ترس خود
چیزے که حائل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو درمیان
آید و نگذارد که گناه کنیم - ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك - وبخش و ده از طاعت و فرمانبرداری خود چیزے که
برسانی ما را بسبب آن طاعت ببهشت خود را - ومن اليقين ما تهون به علينا مصيبات الدنيا - وبده از یقین
چیزے که آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهاے دنیا را مصیبت تعزیت و سختی و اندوه رسیده - ومتعنا
باسماعنا وابصارنا وقوتنا - و بهره مند گردان ما را بشنوائیها و بینائیهاے ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی
روایات وقوانا یعنی قاف جمع قوت که انواع اعراض خوانند - ما احييتنا - تا آنکه زنده داری ما را - واجعله الوارث منا
و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از نقل ما از عالم دنیا که وارث مرده کسی بیاید
که بعد از وے باقی بود و مراد بقاے حسن صحت بتغیرات است یا گردان مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث
یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار - واجعل ثارنا على من ظلمنا -
و بگردان کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه
ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این ست که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی و تجاوز نه کنیم در کینه کشی
بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه میکشیدند و هر کرا از قبیله و خویشان وے می یافتند
می کشتند و میزدند - وانصرنا على من عادانا - و یاری و ظفر ده ما را بر کسی که دشمن دارد ما را از اعداے دین و دنیا - ولا تجعل مصيبتنا
في ديننا - و مگردان مصیبت ما را در دین ما - ولا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا - و مگردان دنیا را بزرگتر اندوه و اندیشهٔ ما و نه محل رسیدن
علم ما که تمام و کمال دانش ما دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر از جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشهٔ دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب
و لباس خالی نیست - ولا تسلط علينا من لا يرحمنا - و مسلط مگردان بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما - رواه الترمذی
وقال هذا حديث حسن غريب - وعن ابي هريرة - رضی الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
اللهم انفعني بما علمتني - خداوندا سودمند گردان مرا بچیزے که تعلیم کرده ما را در روزی کن عمل بدان - وعلمني ما ينفعني
و تعلیم کن مرا چیزے که سود کند اشارت ست بآنچه وارد شده است که هر که عمل کند بآنچه دانسته است بدهد او را
علمی که ندانسته است چنانچه فرموده - وزدني علما - و زیاده کن مرا علم را - الحمد لله على كل حال - شکر مر خدا را

بهر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی و اقلش آن ست که زیاده ازین بلا نفرستاد
و درین دلیل ست بر انچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر ست بلاحظه لطف خفی و تضمن آن خیر او ثواب آخرت
را وحصول التعرف بصفات قهریه جلالیه ولیکن نظر بضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند — واعوذ
بالله من حال اهل النار — در پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارت ست بشکر بر نعمت ایمان که متضمن تمامه
نعم ست اگر همه تمامه بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس ست و مستوجب شکر ست
رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا — وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی — بود آنحضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بر وی وحی — سمع عند
وجهه دوی کدوی النحل — شنیده میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال وکسر واو وتشدید یا
آواز بود و دوی الریح وزیدن باد و آواز رعد را نیز گویند — یعنی چنین دوی نحل و ظاهر این دوی یا آواز وحی بود که
می شنیدند آن را صحابه ومنکشف نمیشد بر ایشان انکشاف تام و نمی فهمیدند آنچه می شنیدند چنانکه از کسی دو و صوتی
می شنوند و نمی فهمند یا آواز نفس بود که می شنیدند از آن حضرت از سختی نفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی
و اول ظاهر ترست زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس میبود — فانزل علیه یوما — پس
فرو فرستاده شد وحی بر وی روزی — فمکثنا ساعة — پس درنگ کردیم ساعتی — فسری عنه — پس گشاده شد
و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه گشاده شدن اندوه — فاستقبل القبلة
پس روی آورد آنحضرت قبله را — ورفع یدیه — و بر داشت هر دو دست خود را — وقال — و گفت آنحضرت —
اللهم زدنا ولا تنقصنا — خداوندا زیاده گردان مرا نعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان — واکرمنا ولا تهنا — و گرامی دار
ما را و اهانت مکن ما را و هوان و مهانت خواری و سبک داشتن و اهانت سبک داشتن و سهل انگاشتن — واعطنا ولا تحرمنا — و بده
ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان وحرمان وحرم نومید کردن کسی را از چیزی — وآثرنا ولا تؤثر علینا — و بر گزین
ما را و اختیار کن ما را و برگزین بر ما ایشان را — وارضنا وارض عنا — و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده
که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار ده که سبب رضای تو باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن
ثم قال — پس گفت آنحضرت — انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة — فرو فرستاده شده بر من ده آیت
هر که بپا دارد آنها را و عمل کند بدان در آید بهشت را — ثم قرا — پس خواند آنحضرت این آیت را — قد افلح
المؤمنون حتی ختم عشر آیات — تا آنکه تمام کرد ده آیت را از اول این سوره — رواه احمد والترمذی —

الفصل الثالث — عن عثمان بن حنیف — بضم حاء مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه صحابی ست
از اشراف انصار و معدود ست در اهل کوفه — قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی — گفت بدرستیکه مردی

نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی - پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد
مرا یعنی از نابینائی - فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت پس گفت آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی
صبر میکنی - فهو خیر لک - پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر ست مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت ست
در حدیث آمده است که فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم من بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن
بهشت دهم بوی - قال فادعه - پس گفت آن مرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را و این از جهت اضطرار
و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آنحضرت راضی نشده از وی و بنفس شریف مقید بدعا نشد
و هم او را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطر دید و دعا تلقین کرد مر او را و خود را شفیع و وسیله استجابت ساخت
چنانکه میفرماید - قال - گفت عثمان بن حنیف - فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء - پس امر کرد آنحضرت مر او را
که وضو کند پس نیکو کند وضو را برعایت شرائط و آداب و اسباغ و اکمال - ویدعو بهذا الدعاء - و دعا کند باین
دعا - اللهم انی اسألک واتوجه الیک - خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم ترا و روی می آرم - بنبیک محمد
بوسیله پیغمبر تو که نام پاک وی محمد ست - نبی الرحمة - که پیغمبر رحمت ست و او را رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة
یکی از نامهای آنحضرت ست - انی توجهت بک الی ربی - بدرستیکه من روی آوردم بوسیله تو بسوی
پروردگار خود خطاب بآنحضرت ست و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بک الی ربی لیقضی لی
فی حاجتی هذه - تا حکم کند برای من در حاجت من که این ست و زیادت کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه است
واصلح لی فی ذریتی - اللهم فشفعه فیّ - خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من - رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود
یقول - بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام این که میگفت - اللهم انی اسألک حبک وحب من یحبک -
خداوندا من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا - والعمل الذی یبلغنی حبک - و میخواهم
کاری را که برساند مرا بدوستی ترا - اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی ومالی واهلی - خداوندا بگردان دوستی ترا
دوست تر بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من - ومن الماء البارد - و از آب سرد و در بعضی
روایات الی العطشان زیاده کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه - قال وکان رسول الله - گفت ابو درداء بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داؤد یحدث عنه یقول - چون ذکر میکرد داؤد علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد
از وی میگفت - کان اعبد البشر - بود داؤد بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود - رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عطاء بن السائب عن ابیه قال - عطاء که از ثقات تابعین ست
روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی ست که گفت - صلی بنا عمار بن یاسر صلوة - گذارد با عمار بن یاسر نماز

یعنی امامت میکرد مارا - فاوجز فیها - پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قراءت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق
حدیث ناظر بدان ست - فقال له بعض القوم - پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که با وے نماز گزارده بودند - لقد خففت
او اوجزت الصلوٰة - هر آئینه بتحقیق سبک گزاردی و کوتاه کردی نماز را - فقال اما علی ذلک - پس گفت عمار اے
فلان نیست بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز - لقد دعوت فیها بدعوات - بتحقیق دعا کردم درین نماز بدعاها
که شنیدم من از رسول اللہ - شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - ظاهر آن ست که این دعاها را
در تشهد خوانده باشد احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیرے که مراد ایجاز در قراءت
باشد بآن معنی ست که گفت اگرچه ایجاز در قراءت کرده ام ولیکن تطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر
ایجاز در دعا باشد ظاهر ست یعنی من دعائیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم - فلما قام
تبعه رجل من القوم - پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردے از قوم و در پیے او رفت - هو ابی
میگوید عطاء آن مرد پدر من بود سائب - غیر انه کنی عن نفسه - جز آنکه وے کنایت کرد از نفس خود و صریح نگفت که من
در پیے او رفتم - فسأله عن الدعاء - پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا - ثم جاء فاخبر به
القوم - پس آمد آن مرد پس خبر داد آن دعا قوم را و دعا این ست - اللهم بعلمک الغیب - خداوندا سوال میکنم ترا بحق
دانستن تو غیب را که پوشیده است بر غیر تو - وقدرتک علی الخلق - و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی پیدا کنی
و هر چه خواهی برانی - احینی ما علمت الحیٰوۃ خیرا لی - زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لائق تر برائے من
و توفنی اذا علمت الوفاۃ خیرا لی - و بمیران مرا وقتی که دانی مردن را بهتر و مصلحت تر برائے من - اللهم اسألك
خشیتک فی الغیب والشهادة - خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا - واسألک کلمة الحق فی الرضا
والغضب - و سوال میکنم از تو سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حالت رضا خلق و غضب ایشان
یعنی حق بگویم خواه خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرا یا مراد آن ست که در حالے
راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و بستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم
و نکوهش کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق ست - واسألك القصد فی الفقر والغنی - و سوال میکنم
از تو میانه روی در فقیرے و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کشم و نه بغایت توانگر که اسراف
و اتراف کنم و گفته اند که کفاف افضل ست از فقر و غنا - واسألک نعیما لا ینفد - و سوال میکنم از تو نعمتی که سپری
نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت بقا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند - واسألک قرة عین لا تنقطع - و سوال میکنم
ترا قرة عینی که گسسته نشود گفته اند مراد بقاے اولاد ست بعد از وے چنانکه در قرآن مجید میفرماید هب
لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین یا نماز دائم ست یا ثواب آن چنانکه فرموده است وجعلت قرة عینی

فی الصلوة وقرة عین بمعنی خنکی چشم وقرار وے ودیده بدیدن محبوب خنک گردد وقرار یابد وچپ وراست نه بیند
واسألك الرضا بعد القضاء۔ وسوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا۔ واسألك برد العیش بعد الموت۔
وسوال میکنم ترا سردی زندگانی وآسایش بعد از مردن۔ واسألك لذة النظر الی وجهك۔ وسوال میکنم ترا لذت
دیدن بروے تو اگر دیدن بچشم مراد ست آن در آخرت خواهد بود واگر بدیدهٔ دل ست هم در دنیاست۔
والشوق الی لقائك۔ وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که کنایت از موت ست۔ فی غیر ضراء مضرة۔ در غیر
حالت سخت که زیان کننده است این یا متعلق ست بشوق لقائے ومراد آن ست که شوقے میخواهم که زیان
نکند در سیر وسلوک من واستقامت من بر طریق ادب ورعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که
زیان میکنند ونند غلبهٔ حال وطلخ سکر وهمین ست مراد بقول وے که فرمود۔ ولا فتنة مضلة۔ ونه آزمایش
وابتلاء گمراه کننده ویا متعلق ست باحیینی که در بالا مذکور ست تا همه را شامل باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتها
مذکوره در حال بودن من در غربتی که در آن صبر نکنیم وشکر نگوییم۔ اللهم زینا بزینة الایمان۔ خداوندا آراسته گردان
مارا به آراستگی ایمان۔ واجعلنا هداة مهتدین۔ وبگردان مارا راه نمایندگان راه راست روندگان یعنی چنانکه
دیگران را راه نمایم خود نیز براه راست رویم واز قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نباشیم رواه النسائی۔ وعن ام سلمة
رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر۔ ودر بعضی نسخ در صلوة الفجر بود آنحضرت که میگفت
در پس نماز بامداد۔ اللهم انی اسألك علما نافعا۔ خداوندا من سوال میکنم ترا علم سود کننده۔ وعملا متقبلا۔ وعملی
قبول کرده شده۔ ورزقا طیبا۔ ورزقی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر اتفاقی ست یا راوی درین وقت شنیده
که میخوانند یا تخصیص بصلوة فجر بجهت آن ست که ابتداء نهار ووقت ظهور آثار علم وعمل وحصول رزق ست
والله اعلم۔ رواه احمد وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء
حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه۔ گفت ابو هریره که دعائی ست که یاد گرفته ام از آنحضرت
که ترک نمیکنم آنرا۔ اللهم اجعلنی اعظم شکرك۔ خداوندا گردان مرا که بزرگ دارم وبزرگ کنم شکر نعمتهاے ترا
واعظم را از اعظام وتعظیم هر دو ضبط کرده اند۔ واکثر ذکرك۔ وبسیار گویم ذکر ترا واکثر را نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند
واتبع نصحك۔ وپیروی کنم نصیحت ترا۔ واحفظ وصیتك۔ ونگاه دارم اندرز ترا نصیحت در اصل خالص
شدن عسل ناصح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق وخلوص تو ورم وبر اداے حقی که ترا ست بر من و
نگاهداشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق طیبی گفته که نصح ووصیت در حدیث قریب اند در معنی۔ رواه الترمذی۔
وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسألك الصحة۔ ظاهر آن ست
که مراد صحت بدن ست۔ والعفة۔ وپارسائے وباز ایستادن از حرام وسوال۔ والامانة۔ ودر اسوال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی — وحسن الخلق — و خوشخوئی — والرضا بالقدر — و خشنودی بہ تقدیر

وعن ام معبد رضی اللہ عنہا — نام دو زن ست ہر دو صحابیہ یکے آنکہ آں حضرت در سفر ہجرت در منزل

وے نزول فرمود دوم بنت کعب بن مالک و ظاہر آن ست کہ مراد اینجا این باشد واللہ اعلم —

قالت سمعت رسول اللہ — گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول — میگفت — اللہم طہر قلبی

من النفاق — خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن — وعملی من الریاء — و

پاک گردان عمل مرا از ریا و سمعہ یا خویشتن را بہ نیکی بخلق نمودن — ولسانی من الکذب — و پاک گردان زبان مرا

از دروغ — وعینی من الخیانۃ — و چشم مرا از آلی دیانتی کہ نظر حرام باشد فی الصراح خیانت نا راستی و کم کردن حق کسی

فانک تعلم خائنۃ الاعین وما تخفی الصدور — پس بدرستیکہ تو میدانی نظر را کہ خیانت کنندہ چشمہا ست در نظر حرام و

چیزے را کہ می پوشند سینہا از شہوات و معاصی و از ابن عباس در تفسیر خائنۃ الاعین مروی ست کہ مثلاً جماعتے

از مردان نشستہ اند ناگاہ زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر نگاہ بآن نکردند چون چشمہا خواب یابند مرد

در میان چشم بر داشت و دزدیدہ بوئے نگاہ کرد — رواہما — روایت کرد این ہر دو حدیث را — البیہقی فی الدعوات

الکبیر وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاد رجلا من المسلمین قد خفت — روایت ست از انس

کہ آن حضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان کہ بتحقیق ضعیف شدہ بود و چنانکہ آواز وے شنیدہ نمیشد خفت یعنی

وا آرامیدن آواز خفت المیت میگویند و قتیکہ خاموش گردد و منقطع شود کلام او — فصار مثل الفرخ — پس گشتہ بود

مانند چوزہ مرغ — فقال لہ رسول اللہ — پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہل کنت تدعو اللہ بشیء

او تسألہ ایاہ — آیا بودہ تو کہ دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزے از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا

چیزے را او کلمہ او احتمال شک و تنویع ہر دو دارد — قال نعم کنت اقول — گفت آن مرد آرے بودم من کہ دعا و سوال

میکردم و میگفتم این را کہ — اللہم ما کنت معاقبی بہ فی الآخرۃ فعجلہ لی فی الدنیا — خداوندا عذابی کہ ہستی تو سزا دہندہ

من بآن عذاب در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برائے من در دنیا — فقال رسول اللہ — پس گفت پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ لا تطیقہ — عجب ست طاقت نمی آری تو عذاب خدا را — ولا تستطیعہ — و نمی توانی

بر داشت آن را — افلا قلت — آیا پس چرا نگفتی این دعا را کہ — اللہم آتنا فی الدنیا حسنۃ و فی الآخرۃ حسنۃ وقنا

عذاب النار قال فدعا اللہ بہ — گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول — فشفاہ اللہ — پس تندرستی

داد او را خدا بہ برکت این دعا — رواہ مسلم وعن حذیفۃ — رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسہ — نمی باید و نمی سزد مسلمان را کہ خوار و زبون گرداند نفس خود را — قالوا وکیف یذل

نفسہ — گفتند صحابہ و چگونہ خوار میگرداند نفس خود را مسلمان — قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق — گفت آنحضرت

در بعضی روایات آمده است که آن مرد پرسید و بود که تا دو بار جواب میدهم که قول عام ست بوجی باشد یا از پیش خود فافهم ثم قال ذروني ما ترکتکم - پس گفت آنحضرت بگذارید مرا دمیپرسید از من که چند ست و چون ست که مادامیکه ترک دهم شما را و بیان نکنیم که چند ست و چون ست یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد وی عمل با طلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مراست بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما هلک من کان من قبلکم بکثرة سوالهم پس هلاک شدند انکسانی که پیش از شما بودند مگر به سبب بسیار پرسیدن ایشان - واختلافهم علی انبیائهم - و بسبب اختلاف کردن ایشان به پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول ست - فاذا امرتکم بشیئ فاتوا منه ما استطعتم - پس چون امر کنم من شما را بچیزے پس بیارید از ان و بکنید انچه می توانید و در طاقت شما ست و این تاکید و مبالغه است در اتیان مامور به و بذل طاقت مجهود در ان و یا اشارت ست بتیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائط وے و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجاے آرد آنرا که تواند و این در امر ست اما در نهی باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بذل مجهود نماید چندانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود - واذا نهیتکم عن شیئ فدعوه چون نهی کنم و باز دارم شما را از چیزے پس بگذارید آنرا به تمام و کمال - رواه مسلم - وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم - پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - ای العمل افضل - کدام کار افزون ترست در ثواب - قال ایمان بالله و رسوله - گفت آنحضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خداست - قیل ثم ماذا - گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر ست - قال الجهاد فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن ست در راه خدا که فرض باشد - قیل ثم ماذا - گفته شد پس کدام - قال - فرمود - حج مبرور - حج مقبول متفق علیه - بدانکه حج مبرور کدام ست گفته اند آنکه در وے ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح ست و اصح آن ست که مراد بدان حج ست که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همان ست که گفته اند و لیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و میگذارد از تقصیرات وے و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آن ست که بهتر از انکه رفته است برگردد و باید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین ست چنانکه در اول کتاب الصلوٰة بدان اشارت کردیم فتذکر - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه - کسیکه حج کند براے خدا نه براے ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد باز گردد پاک از گناهان هم چو پاک بودن او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او و مراد برفث بفتح را و فا جماع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه آن ست که خطاب کرده شود بآن زن را و اگر بے شنیدن

زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق خروج از حد شرع ست بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد بدان
جنگ و جدل با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر ست و در حدیث ذکر آن نکرد گویا آنرا داخل فسوق داشت متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمرة تا عمرهٔ دیگر کفارت ست مر گناهان
را که واقع شده میان دو عمره چنانکه در وضوء و نماز و رمضان وارد شده است و علما در انجا مخصوص بصغائر داشته اند
و ظاهر آن ست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود در کفارت از کبائر مخصوص بحج ست والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور
نیست مر او را جزا اگر بهشت متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان العمرة فی رمضان تعدل حجة بدرستی که عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن ست در ثواب و در بعضی روایات
آمده برابر حجی که همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارده اند و این مبالغه است لطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در نهایت
این واقع شده است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبا بالروحاء و هم از ابن عباس ست
که آنحضرت پیش آمد سواری چند را روحاء بفتح راء و سکون واو و حاء مهمله نام جائی ست بر سه مرحله از مدینه مطهره
فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه فقالوا المسلمون گفتند مسلمانیم فقالوا من انت
پس گفتند تو کیستی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا ام فرفعت الیه امرأة صبیا پس برداشت
بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر
حج کند ثوابی و اجری ست با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه قال نعم ولک اجر گفت آنحضرت آری
مر او را ثوابی هست و مر ترا هم که ادب میدهی او را و بجا آوری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست و صبی اگر در حالت
صبا حج کند واجب ست بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد گردد و اما فقیر اگر حج کرد واجب و واقع شود
و بعد ازغنا اعاده واجب نبود رواه مسلم وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت و هم از ابن عباس ست گفت که
زنی از قبیله خثعم بفتح خاء معجمه و سکون مثلثه و فتح عین مهمله گفت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج بدرستی که فرض
خدا بر بندگان او در حج گزاردن ست ادرکت ابی شیخا کبیرا دریافته است و رسیده پدر مرا در حالیکه
وی کبیر ست و ضعیف ست بحدی که لا یثبت علی الراحلة نمیتواند برجا ماندن بر شتر افاحج عنه آیا پس حج
کنم من از جانب وی قال نعم گفت آری بکن و حج گزاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز ست نزد عجز
اگر عجز وی پیوسته تا وقت مرگ باشد مرکسه آن غیر را دنفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائز ست
با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز ست بی امر و بی وصیت و تفصیل این در کتب
فقه است وذلک فی حجة الوداع و این گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آنحضرت او را در حجة
الوداع بود و انجا قصه دیگر ست که فضل ابن عباس ردیف آنحضرت بود و در غایت حسن و جمال و جوانی بود

این زن بمشاهده جمال او واله دیگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن میباشند
هر دو چشم بیکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه وسلم چو این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن
او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن ابن عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط ست بر بنی آدم
و دوانیده است در رگ و پوست ایشان کما قال. متفق علیه. وعنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم
فقال ان اختی نذرت ان تحج وانها ماتت. وهم از ابن عباس ست که گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت
بدرستی که خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مرده است. فقال النبی. پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
لو کان علیها دین اکنت قاضیه. اگر بودی بر خواهر تو وامی آیا میبودی تو که میگذاردی وام وی را. قال نعم
گفت آری میگذاردم. قال فاقض دین الله. گفت آنحضرت پس بگذار وام خدا را. فهو احق بالقضاء.
زیرا که وام خدا سزاوارتر ست بگزاردن و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت و اتفاق درین مذهب
ما است و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خدا ست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس
مال وی مقدم بر دین یا بر میراث. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل
بامراة. باید که خلوت نکند مردی با زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن. ولا تسافرن
امراة الا ومعها محرم. و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی ست که نکاح با وی جائز نباشد. اما خواه
جوان باشد یا پیر و بعضی روایات تقیید آمده است که اگر با وی زنی باشد که مورث وثوق و اعتماد و صلاح
جائز ست و بعضی گفته اند زنان باشند متعدده ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب
صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام ست. فقال رجل یا رسول الله اکتتبت. بضم همزه و سکون
کاف و بضم تای اولی و کسر تای ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان. فی غزوة
کذا وکذا. در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا ثبت کرده که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا روم
وخرجت امراتی حاجة. و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را یعنی چکنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم
که بحج رود یا همراه زن روم. قال اذهب فاحجج مع امراتك. گفت آنحضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که
غازیان بسیار اند و با زن تو هیچ کسی نیست که برود. متفق علیه. وعن عائشة رضی الله عنها قالت استاذنت
النبی صلی الله علیه وسلم فی الجهاد. گفت عائشه طلب دستوری کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر
بفرمائید بجهاد روم. فقال جهادکن الحج. پس گفت آنحضرت جهاد شما ای طائفه زنان حج ست یعنی بس ست زنان
را که بحج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد بیایند. متفق علیه. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر امراة مسیرة یوم ولیلة الا ومعها ذو محرم. سفر نکند زنی در سیر یک روز و شب

مگر آنکه باشد با زن محرم و بلفظ ذو نا آمده است و در بعضی روایات مسیرة سه روز واقع شده و گفته اند که مراد تحدید
نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت نشده است
و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله
صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة ذا الحلیفة - میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جائی است
قریب بمدینه پنج شش میل، و وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمد این اسم بر جای احرام بستن که
از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام به بندند پس برای اهل مدینه را ذو الحلیفه
میقات ساخته اند - ولاهل الشام الجحفة - و برای اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضعی است میان
مدینه و مکه - ولاهل نجد قرن المنازل - و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی
زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است والآن نام بلاد عرب است که از تهامه تا زمین عراق است و قرن
بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و با قرن که اویس رضی الله
عنه را بوی نسبت کنند بفتح را است از بلاد یمن کذا فی القاموس - ولاهل الیمن یلملم - و برای اهل یمن یلملم
بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است - فهن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن - پس اینها
مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند
ازان چنانکه اهل مدینه به سر راه شام برسند از جحفه احرام به بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم
احرام به بندند مثلاً - ممن کان یرید الحج والعمرة - این مواقیت است مر کسانی را که اراده میکنند حج و عمره را و ازین حدیث
معلوم میشود که هر که از میقات میگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست وی را احرام برای دخول مکه و صحیح از مذهب
شافعی همین است و نزد ما روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت
صلی الله علیه وسلم لایجاوز احد المیقات الا محرما و این حدیث مطلق است مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب
احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و غیر ایشان و آنکه داخل میقات است او را
جائز است دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او بمکه بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار
حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة - فمن کان دونهن فمهله - بضم میم و فتح ها و تشدید لام من اهله
یعنی مسکن باشد در ساحت این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وی از جای اوست که در آنجا ساکن است
والاهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی به تلبیه آواز بلند میکنند - وکذاک وکذاک
حتی اهل مکة - و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از همانجاست که ساکن است در آن - حتی اهل مکه
یهلون منها - تا آنکه کسانی که اهل مکه اند احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل

احرام می بندند والآن متعارف موضعی ست که نام آن تنعیم ست واین موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه وعائشه
صدیقه رضی الله عنها از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودرانجا موضعی ست
که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد واحرام بست چنانکه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه
وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الآخر الجحفة ومهل اهل العراق
من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم - ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق
مفهوم شد ومراد بقول وی والطریق الآخر الجحفة آن ست که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه
میقات ایشان میگردد وروا ست که از ینجا احرام بندند وذات عرق که میقات اهل عراق گفته دران حدیث مذکور
نیست وعراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه تا حلوان وتسمیه او بعراق
بجهت آن ست که این بلاد بر عراق دجله وفرات ست وعراق ساحل بحر را گویند وذات عرق نام موضعی ست از شرقی
که بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوهچه خرد را گویند - وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله
صلی الله علیه وسلم اربع عمر - گفت انس عمره ادا کرد آنحضرت چهار عمره - کلهن فی ذی القعدة - همه این چهار عمره
در ماه ذی القعده بودند - الا التی کانت مع حجته - مگر آن عمره که بود همراه حج آنحضرت که آن در ذی الحجه در ایام حج ادا کرد
عمرة من الحدیبیة فی ذی القعدة - اول عمره ازان چهار عمره که آنحضرت کرده از حدیبیه است
بضم حاء وفتح دال مهملتین وکسر موحده وتخفیف تحتانیه وتشدید نیز آمده وتخفیف اشهر واکثر ست نام قریه ایست
بیرون میل از مکه که اکثر آن در حرم است باقی حل وبعضی گویند نام چاهی ست وبعضی گویند نام درختیست که آن بقعه
را بوی نام کردند بیعة الرضوان که تحت شجره بود وقرآن مجید در شان آن میگوید لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه روز دوشنبه غرهٔ ذی القعده در
سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار وچهارصد یا بیشتر نفر وجمع شدند قریش وباز داشتند او را از
در آمدن بمکه پس صلح کرده باز گشت وعهد کردند که سال آینده بیاید وعمره بگزارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود
ولیکن آنرا از عمره شمرده اند وحکم احصار از ینجا مشروع شد واین را فتح نیز گفته اند که مبدا فتوحات بود وبعد
از وی فتح خیبر بود وجز آن وتمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور ست ودر کتاب الجهاد جمله ازان مذکور شد
وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة - دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده که در وقت صلح قرار
یافته بود وآن حضرت بمکه در آمد وعمره بگذارد وسه روز در آنجا بود وروز چهارم بر آمد واین عمره را عمرة القضا گویند
واطلاق این اسم مروی در احادیث واقع شده واین مؤید مذهب حنفیه است میگویند که محرم باحصار
از احرام بر آید واجب ست قضای مافات ونزد شافعی بروی قضا نیست ولفظ قضا که در احادیث

واقع شده است یعنی صلح است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی ست که بمقاضات [illegible]
در سال آینده کردند - وعمرة من الجعرانة حيث قسم غنائم حنين في ذي القعدة - سوم عمره ایست که از جعرانه بمکه رفت برآورد
آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهاے فتح حنین را جعرانه بکسر جیم و عین ساکن و تشدید را موضعیست
بریک مرحله از مکه در سنه ثامنه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حاء و فتح نون کرده و غنائم بی شمار آنجا حاصل شده و در
جعرانه پانزده شانزده روز اقامت فرموده آن غنایم را آنجا قسمت نمود گویند که آنحضرت شب بعد از گزاردن
نماز عشا سوار شده و بمکه آمد و عمره گزارد و همدران شب بازگشت و نماز صبح بجعرانه گزارده - وعمرة مع حجته - و عمره
چهارم با حج وے بعد از فرضیت حج کرده و لابد این در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کرده و با حج اسلام حج یکی نبوده در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در ضبط
علما نه در آمده است والله اعلم متفق علیه - وعن البراء بن عازب رض قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم
في ذي القعدة قبل ان يحج مرتين - گفت براء عمره کرد آنحضرت در ذی القعده پیش از حج گزاردن دو بار
گویا براء بن عازب عمره حدیبیه را نشمرد زیرا که بحقیقت در وے عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمرهای آنحضرت سه
باشد و پیش از حج یکی عمره قضا دیگر از جعرانه و یکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد - رواه البخاري - بیان کیفیت
حج و عمره خواهد آمد مجملش آن ست که حج وقوف بعرفه و طواف بیت و سعی میان صفا و مروه است و عمره طواف و سعی
است و احرام در هر دو شرط ست و حج فرض باشد و نفل و عمره نفل ست مگر آنکه کسی نذر کند

الفصل الثاني - عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت آنحضرت
بعد از نزول فرضیت حج - يا ايها الناس ان الله كتب عليكم الحج - ای مردمان بدرستی که خداے تعالی نوشته
یعنی فرض گردانید بر شما حج - فقام الاقرع بن حابس - پس ایستاد اقرع بن حابس که [illegible] تمیمی [illegible] اسلام
آورده و از مؤلفة القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف بود و شانی داشت - فقال افي كل عام - پس گفت آیا
در هر سال فرض ست حج - يا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت - گفت آنحضرت اگر بگویم من آن کلمه را یعنی بلے [illegible]
وجوب وے آری هر سال فرض ست هر آئینه واجب میگردید در هر سال - ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطيعوا
و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت مشقت [illegible] بذل اموال و
هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده - فالحج مرة فمن زاد - پس حج یکبار فرض ست [illegible]
فتطوع - پس کسیکه زیاده بر یکبار کند نفل ست [illegible]
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ملك زادا وراحلة تبلغه الى بيت الله [illegible] مالک شد توشه و شتری
سواری را که برساند او را تا خانه خدا ولم يحج - و حج نگزارد - فلا عليه ان يموت يهوديا او نصرانيا - پس نیست

بمیرد که بمیرد کافر بر دین یهود یا دین نصارے و درین نهایت تغلیظ و تشدید ست بر تارک حج و یهود و نصارے
نخست زیرا که صاحب کتاب و ملت اند اگرچه کافر اند نه از مشرکان از مجوس و غیر هم که از ایمان و ملت ممنوع و محروم اند - و ذلک
ان الله تبارک و تعالی یقول - و آن وعید بجهت آن ست که خداے تعالی میگوید - ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا - و حق ست مر خدا یرا بر مردم قصد خانۂ کعبه هر که بتواند راه رفتن بسوے وی و در آخر آیت میگوید و من کفر
فان الله غنی عن العالمین و کسیکه کفر ورزد و کفران نعمت خدا کند پس خداے بے نیاز ست از عالمیان بکنند یا نه کنند او را
از ان سودے و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تغلیظ درینجا موافق آنچه حدیث واقع شده گویا
مراد تمام این ست - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسناده مقال و هلال بن عبد الله مجهول و الحارث
یضعف فی الحدیث - و این هر دو راوی این حدیث یکی مجهول ست و دیگرے ضعیف - وعن ابن عباس
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام - صرورت بصاد مهمله بر وزن ضرورت
بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکه حج نکرده باشد و گر دزن نگردیده صار و ره و صراره نیز گویند و اصل کلمه
از صر است بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزوج و حج نکند - رواه ابو داود - وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل - کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر اداے او بوجود استطاعت پس باید
که شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند ع که آفتهاست در تاخیر طالب را زیان دارد - رواه ابو داود
والدارمی - وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا بین الحج والعمرة
متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگرے - فانهما ینفیان الفقر والذنوب پس بدرستی
که حج و عمره دور میکنند فقر را و گناهان را - کما ینفی الکیر خبث الحدید والذهب والفضة - چنانکه دور میکند دم آهنگری
ریم و چرک آهن و سیم و زر را کیر بکسر کاف و تحتانیه مشک که دمی دمد روی آهنگر و کور بضم آن خانه که آهنگر از گل میسازد کذا فی القاموس
و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد آنرا آتش از جواهر معدنیه و بضم خا و
سکون با نیز روایت کرده بمعنی شیئ خبیث و اول اشهر و اظهر ست و مآل که سبب در نفی حج و عمره فقر و گناهان را
آن باشد که در ان صرف اموال کرده میشود پس جزاے آن افعال مضاعفه میابند و تعب و مشقت بسیار میکشند
و موجب عفو و مغفرت میگردد - ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة - و نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت -
رواه الترمذی والنسائی و رواه احمد و ابن ماجه عن عمر الی قوله خبث الحدید وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - آمد مردے بسوے پیغمبر پس گفت - یا رسول الله ما یوجب
الحج - چه چیز واجب میگرداند حج را بعد از بلوغ بمرتبۂ تکلیف - قال الزاد والراحلة - گفت آنحضرت واجب
میگرداند حج را ملک توشه آن قدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحله که بران سوار شود

وآمده از امام مالک آمده است کہ اگر قوت پاے داشتہ باشد راحلہ شرط نیست۔ رواه الترمذی وابن ماجہ۔
وعنہ۔ قال سأل رجل رسول اللہ۔ وہم از ابن عمرست کہ گفت پرسید مردے پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آنمرد۔ ما الحاج۔ چیست حج کنندہ وچیست صفت او۔ قال الشعث۔ بفتح شین وکسر عین ژولیدہ موے گرد آلودہ سر۔ والتفل۔ بفتح فوقانیہ وکسر فاے بوے ناک از عرق وچرکین وچون این دو صفت ابلغ بودند درسمت محرم در ریاضت ومشقت وے تخصیص کردہ شدہ اند بذکر۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد مردے دیگر پس گفت۔ یا رسول اللہ اے الحج افضل۔ کدام از اعمال حج فاضلتر وافزون ترست در حصول ثواب۔ قال گفت آنحضرت۔ العج۔ بفتح عین مہملہ وتشدید جیم آواز برداشتن بتلبیہ۔ والثج۔ بفتح ثاے مثلثہ وجیم مشددہ روان کردن خون قربانی۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد مردے دیگر پس گفت۔ یا رسول اللہ ما السبیل۔ چیست سبیل کہ در آیت قرآنے مذکورست۔ من استطاع الیہ سبیلا۔ قال الزاد والراحلۃ۔ گفت توشہ وسواری۔ رواه فی شرح السنۃ وروے ابن ماجہ فی سننہ الا انہ لم یذکر الفصل الاخیر۔ لیکن آن ست کہ ابن ماجہ ذکر نکردہ است فصل اخیر را کہ در وے بیان سبیل ست۔ وعن ابی رزین۔ بفتح را وکسر زاے۔ العقیلی۔ بضم عین وفتح قاف نام او لقیط صحابی مشہورست اعداد وے در اہل طائف ست۔ انہ اتی النبی۔ روایت ست از وے کہ وے آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج ولا العمرۃ۔ بدرستی کہ پدر من پیر کبیر السن ست کہ توانائی ندارد حج را ونہ عمرہ را بسبب عدم اسباب سفر از زاد وراحلہ ولا الظعن۔ ونہ طاقت سوار شدن دارد وظعن بفتح ظاے معجمہ وسکون عین مہملہ وفتح وے سیر وسفر وفی الصراح ظعن بسکون وحرکت رفتن وکوچ کردن۔ قال حج عن ابیک واعتمر۔ گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود وعمرہ کن اگر حج فرض ست چنانچہ ظاہر آن ست بامر ولفظ وے خواہد بود واگر نفل ست ثواب آن بوے می بخشد وآن درست ست بااختلافے کہ در عبادت بدنی ست ونزد بعضی از والدین درست ست مطلقا وانحدیث حجۃ آن حجت ست مر او را واللہ اعلم۔ رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔
وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقول۔ گفت آنحضرت شنید مردے را کہ تلبیہ میکند ومیگوید۔ لبیک عن شبرمۃ۔ بضم شین معجمہ وسکون موحدہ وضم را نام مردے کہ این مرد تلبیہ از جانب او میگفت وے خواست کہ حج بگزارد از وے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ من شبرمۃ۔ کیست شبرمہ قال اخ لی۔ گفت برادرست مرا۔ او قریب لی۔ یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست۔ قال احججت عن نفسک۔ گفت آنحضرت آیا حج کردہ تو از ذات خود۔ قال لا۔ گفت آنمرد نکردہ ام۔ قال حج عن نفسک ثم حج عن شبرمۃ۔ گفت حج کن از خود بعد از ان حج کن از شبرمہ این حدیث دلالت دارد کہ نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از اداے فرض حج خود

واین رفتہ اند جماعت از ائمہ شافعی و احمد از ایشان سنت و جماعت دیگر میگویند جائز ست و مذہب ما و مذہب مالک نیست
رواہ الشافعی و ابوداؤد و ابن ماجہ وعنہ قال وقت رسول اللہ۔ توقیت کردہ یعنی میقات گردانیدہ است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم لاہل المشرق العقیق۔ مر اہل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعیست قریب ذات عرق
کہ میقات اہل عراق است لیکن پیش از عقیق ست پس امام شافعی میگوید کہ باید از عقیق احرام بست احتیاطاً و جمعاً
بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینہ مطہرہ است بر سبیل از وی و ظاہر آن ست کہ آن مراد نیست
بلکہ آنکہ از جانبی باین موضع رسیدہ باشد واللہ اعلم و طیبی گفتہ است کہ اصح آن ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بیان کردہ مر اہل مشرق را میقاتے بلکہ امیر المؤمنین عمر بست وقتی کہ فتح کرد عراق را۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد۔
وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقت لاہل العراق ذات عرق۔ اہل مشرق
و اہل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار تقریب یکی اند دیگری چنانکہ گفتہ شد۔ رواہ ابوداؤد و النسائی وعن ام سلمۃ
رضی قالت سمعت رسول اللہ۔ گفت ام سلمہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت من اہل بحجۃ او عمرۃ من المسجد
الاقصی الی المسجد الحرام کسیکہ احرام بندد بحج یا عمرہ از مسجد اقصی کہ نام بیت المقدس ست و شام ببوی مسجد حرام کہ نام کعبہ است
ورنگہ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ وما تاخر۔ آمرزیدہ شود مر او را چیزے کہ پیش رفتہ است از گناہان او و چیزے کہ پس
ے آید یعنی ہمہ گناہان او از اول و آخر۔ او وجبت لہ الجنۃ۔ شک راوی ست و چون از مسجد اقصی بیاید بمدینہ مطہرہ
در راہ نیز بیاید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و اوسط و آخر و لاجرم این ثواب عظیم روزی
گردد فافہم۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ

الفصل الثالث عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان اہل الیمن یحجون۔ گفت ابن عباس
بودند اہل یمن می برآمدند بحج۔ فلا یتزودون۔ پس توشہ برنمیداشتند۔ ویقولون نحن المتوکلون۔ و میگفتند ما
متوکلانیم۔ فاذا قدموا مکۃ سألوا الناس۔ پس وقتیکہ قدوم می آوردند و میرسیدند بمکہ سوال میکردند از مردم و گدائی
میکردند۔ فانزل اللہ تعالی۔ پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را۔ وتزودوا فان خیر الزاد التقوی
یعنی توشہ بردارید بتقوی کہ سبب پرہیز نمائید از سوال زیرا کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا
کہ ایشان توکل را توشہ خیال کردہ بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از آن ست کہ او را توشہ گیرند و آن در حقیقت
توکل ہم نبود و تا بجای آن کردند فافہم۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قلت۔
روایت است از عائشہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ علی النساء جہاد۔ آیا بر زنان جہاد ہست۔ قال نعم علیہن جہاد
لا قتال فیہ۔ گفت آنحضرت آرے بر زنان جہادے ہست کہ نیست قتال در وی آن جہاد کہ نیست قتال در وی
احرام است۔ الحج والعمرۃ یعنی حج و عمرہ از زنان بمنزلہ جہاد ست از مردان۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابی امامۃ

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة - کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم
زاد و راحله است او سلطان جائر - یا قهرمان ستمگر. سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان ست و الآن استعمال می یابد
در ذات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند بآن سفر کرد - فمات ولم یحج -
پس بمرد آنکس و حج نکرد که این موانع ندارد - فلیمت ان شاء یهودیا او ان شاء نصرانیا - پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد
یهودی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مولف از ترمذی و بعضی از دیگران
آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم - رواه الدارمی وعن ابی هریرة -
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال - روایت ست از ابی هریره از آنحضرت که گفت - الحاج والعمار
کنندگان و عمره بر آرندگان یعنی آنها که حج و عمره بر آورده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل ست و حج در اصل بمعنی قصد ست - وفد الله
قوم آرند که آنند و رسانندگانند بدرگاه وی و وفادت بالکسر برسولی بر آمدن و وافد برسولی بر آینده و وفد بفتح الواو
وسکون فا و وفود بضم واو و فا جماعت آن - ان دعوه اجابهم - اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول
میکند دعاے ایشان را - وان استغفروه غفر لهم - و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا می آمرزد ایشان را -
رواه ابن ماجه - وعنه - قال سمعت رسول الله - از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را -
صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة - وافدان خدا سه کسانند - الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی
فی شعب الایمان - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقیت الحاج فسلم
علیه وصافحه - چون ببینی حاج را پس سلام کن بر وے و دست وے را بگیر مصافحه دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم
مفرد ست و بر جماعت نیز اطلاق میکنند - ومره ان یستغفر لک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا - قبل ان یدخل بیته
پیش از آنکه در آید بخانه خود را فانه مغفور له - زیرا که وے آمرزیده شده است مراد او را استغفار او مغفور بود و دعاے
او مستجاب ست و تقیید قبل ان یدخل بیته براے آن ست که وے هنوز در راه خدا ست و باهل و عیال مشغول نشده
پس این وقت خاص و حالتے مخصوص ست که دعاے وے اقرب باجابت ست و حقیقت مراد آن ست که ثواب
حاج بودن او از وفد الله ثابت ست از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج - رواه احمد
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا - کسیکه
بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا ثم مات فی طریقه - پس بمرد در راه - کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر - می نویسد
خداے تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گزارنده و عمره بر آرنده و در حکم او ست هر که بطلب علم و احکام دین بر آمده - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزے را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب ست

یا احرام بمعنی در حرم در آمدن ست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان تلبیہ یعنی لبیک گفتن چنانکہ بیاید

الفصل الاول — عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاحرامہ قبل ان یحرم
گفت عائشہ بودم من کہ خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام وے پیش از انکہ احرام بندد — ولحلہ
قبل ان یطوف بالبیت — و برای حل وے یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از انکہ طواف کند بخانہ کعبہ معلوم خواہد شد
کہ روز عید کہ از مزدلفہ بمنا می آیند بعد از رمی جمرہ عقبہ از احرام بر می آیند و ہمہ چیز حلال میشود الا زنان پس بمکہ می آیند
و طواف میکنند بعد از ان بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند — بطیب فیہ مسک — تطییب میکردم بطیبی کہ در وے
مشک می بود و مستحب ست کہ در احرام مشک و گلاب استعمال کنند — کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول اللہ
عائشہ میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — وبیص بصاد مہملہ درخشیدن برق
و جز آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا ہر موضعے از تارک را مفرق نام نہادند — وہو محرم
و حال آنکہ آنحضرت محرم میبود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند — متفق علیہ — و درین حدیث دلیل ست
بر آنکہ بقاے اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب ست بعد از احرام و آنکہ از طیبی کہ در وقت
احرام استعمال کردہ باقی میماند زیان ندارد و مشہور در مذہب ما و احمد انیست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و
شافعی در روایتی از احمد مکروہ است تطییب بچیزیکہ باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراہت
قول مالک و ایجاب فدیہ قول ابی حنیفہ ساختہ و آنچہ ما ذکر کردیم مذکور ست در ہدایہ و شروح آن و در شرح کتاب خرقی ست
کہ در مذہب امام احمد ست ذکر کردہ کہ از عبد اللہ بن عمر پرسیدند از مردے کہ شب احرام بست و تطییب کرد و برخاست
صباح کہ بوے طیب می آید از وے گفت اگر من بلا کنم بقطران دوست تر دارم کہ آنرا کنم و این خبر بعائشہ رسید پس انکار
کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد اللہ بن الزبیر را دیدند کہ احرام بستہ بود و در سر و ریش وے طیب
بود واللہ اعلم — وعن ابن عمر — قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یہل ملبدا — بکسر باے مشددہ گفت
ابن عمر شنیدم آنحضرت را کہ اہلال میکرد در حالتیکہ ملبد ست اہلال بلند کردن آواز در تلبیہ و تلبید گردانیدن
محرم در سر خود چیزے از غسل صمغ و خطمی تا بہم پیچید موے و ژولیدہ و غبار آلودہ نگردد و از ہوام محفوظ ماند یقول
میگفت آن حضرت — لبیک اللہم لبیک لاشریک لک لبیک — می ایستم برائے خدمت و طاعت تو اے بار خدایا
نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت — ان الحمد للہ — بکسر ہمزہ و بفتح نیز روایتی ست — والنعمۃ لک
یعنی ستائش و نیکوئی و منت مر ترا ست — والملک بضم میم بمعنی بادشاہی — لاشریک لک لا یزید علی ہؤلاء
الکلمات — زیادہ نمیکرد آنحضرت در تلبیہ برین کلمات و در بعضی روایات زیادہ ہم آمدہ و ابن عمر میگوید آنچہ من شنیدم
ہمین کلمات ست زیادہ بران فی رہین مقدار کافی ست فافہم — متفق علیہ — وعنہ — قال کان رسول اللہ صلی اللہ

علیه وسلم اذا ادخل رجله فی الغرز۔ وہم از ابن عمر ست گفت بود آنحضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه
وسکون راو زای در آخر رکاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا رکاب خوانند۔ واستوت به ناقته قائمة۔ و راست ایستاد
آنحضرت را بر پشت خود ناقه وی استاده۔ اهل من عند مسجد ذی الحلیفة۔ بانگ می آورد آنحضرت بتلبیه از مسجد ذی که در ذی الحلیفه
که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زمان آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و در آن سخن موافق این زبان گفته که پس
آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گزارد و شب آنجا گذارد و در صباح احرام بست و چون
بر پشت ناقه بر آمد و راست شد تلبیه گفت متفق علیه۔ از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از بر آمدن بر پشت شتر
و ایستادن شتر تلبیه گفت و باین اخذ کرد شافعی و نزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین ست و در هدایه
میگوید که تلبیه کند عقیب صلوة که مروی است از آنحضرت صلی الله و اگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است
ولیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز ست و مختار نزد بعضی از اصحاب وی
بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابه رسول صلی الله علیه وسلم
که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت
ابن عباس بدرستی که من دانا ترم بحقیقت حال اهلال کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام
پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی گفتند اهلال آنحضرت
همدرین حال بود بعد از آن روان شد و چون رسید ار که موضعی بلند ست بر آمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان
بردند که الآن ابتدای اهلال کرده و انما التلبیه ابتدای اهلال وی صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود و از اینجا
حاصل شد توفیق میان روایات و ازدحام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از حد تکثیر
و از سر حرف آنجا که چشم کار میکرد آدمی بود۔ وعن ابی سعید الخدری رضی قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم نصرخ بالحج صراخا۔ بیرون آمدیم با آنحضرت در حالتی که فریاد می آوردیم بحج فریاد بر آوردنی یعنی نیت حج کرده
بودیم تنها و این موضع اختلاف ست در شرح احادیث آینده مبین گردد و صراخ بضم صاد و خای معجمه در آخر آواز و فریاد۔
رواه مسلم۔ وعن انس قال کنت ردیف ابی طلحة۔ گفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که وی بود
سوار شونده۔ وانهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة۔ بدرستی که ایشان یعنی صحابه هر آینه آواز می بر آوردند بحج و عمره۔
رواه البخاری۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع
بیرون آمدیم با آنحضرت برای حجة الوداع که آنحضرت حج بر آمده بود و وجه تسمیه حجة الوداع معلوم خواهد شد۔ فمنا من
اهل بعمرة۔ پس بعضی از ما کسانی بودند که بانگ می آوردند بعمره تنها۔ ومنا من اهل بحج وعمرة۔ وبعضی از ما کسانی بودند
که تلبیه میگفتند بحج و عمره هر دو۔ ومنا من اهل بالحج۔ وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها۔ واهل رسول الله

و اہلال کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالحج حج تنہا ۔ فاما من اہل بعمرۃ فحل ۔ اما کسیکہ اہلال کرد بعمرہ پس حلال شد یعنے
بیرون آمد از احرام بعد از ادائے عمرہ پیش از ایام حج ۔ واما من اہل بالحج او جمع الحج والعمرۃ فلم یحل ۔ واما کسیکہ اہلال
کرد بحج تنہا یا جمع کرد حج و عمرہ پس حلال نشد و نہ بر آمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع ۔ حتی کان یوم النحر ۔
تا آنکہ شد روز نحر یعنے روز عید کہ وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام ست اگرچہ طواف باقی ست متفق علیہ ۔ وعن ابن عمر
قال تمتع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع بالعمرۃ الی الحج ۔ تمتع کرد آنحضرت در حجۃ الوداع بعمرہ بسوے
حج تفسیرش آن ست کہ گفت ۔ فبدأ فاہل بالعمرۃ ۔ آغاز کرد بعمرہ ۔ ثم اہل بالحج ۔ بعد ازان اہلال کرد بحج متفق علیہ ۔
تنبیہ ناسکان مناسک حج بر سہ قسم اند یکی مفرد بضم میم و سکون فاء و کسر راء یعنی افراد کنندہ کہ وے احرام برائے حج
تنہا بست یا برائے عمرۃ تنہا دوم قارن یعنی قران کنندہ کہ احرام برائے حج و عمرہ ہر دو بست سوم متمتع و صورت
تمتع آنست کہ اول عمرہ میکند اگر سوق ہدی کردہ است ہم بر احرام می ماند و اگر نکردہ است از احرام می بر آید بعد ازان
در مکہ می نشیند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچہ در بیان این احکام بیاید و فضیلت تمتع
آن ست کہ این ہر دو نسک در یک سال بدست آمدہ و احادیث و اخبار مختلف آمدہ کہ صحابہ مفرد بحج بودند یا قارن
یا متمتع و ہمچنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحہ دران آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قارن بود و ہفدہ صحابہ
آنرا روایت کردہ اند و در افراد بحج نیز احادیث بسیار آمدہ و در تمتع نیز احادیث مروی شدہ و در توفیق و تطبیق
اینہا احادیث و روایات علما تکلم کردہ اند و قران را ترجیح دادہ اند و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ شدہ است
آنجا باید نگریست بعضی از ملاحدہ بر اہل اسلام درینجا راہ طعن کشادہ شدہ و گفتہ اند چہ شدہ شما راے معاشر
مسلمانان کہ ضبط نتوانستید کہ حال پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم کہ قارن بود یا مفرد با وجود این ہمہ کثرت و اجتماع
کہ شما را دران مواطن بودند ندانستند این گروہ نادانان کہ ہمین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شدہ
و باوجود آنکہ نزد تحقیق و تطبیق مشخص ست کہ حال چہ بود شمائید کہ بی تشخص زبان طعن میکشائید ۔ ع خوے بدرا

بہانہ بسیار ست

الفصل الثانی عن زید بن ثابت رضی اللہ عنہما انہ راے النبی صلی اللہ علیہ وسلم تجرد لاہلالہ واغتسل
روایتی ست از زید بن ثابت کہ از فقہاے صحابہ و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود کہ وے
دید آنحضرت را کہ برہنہ شد برای احرام خود و غسل کرد اہلال یعنی آواز بلند کردن ست برائے تلبیہ و مراد اینجا
احرام ست کہ سبب اہلال ست و در نسخہ مصابیح لاحرامہ واقع شدہ و غسل کردن برائے احرام افضل و اکمل ست
و اگر وضو کنند نیز کفایتی ست ۔ رواہ الترمذی والدارمی ۔ وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لبد راسہ بالغسل ۔ در روایتی ست از ابن عمر کہ آنحضرت چسپانید موے سر مبارک خود را بالغسل بکسر غین معجمہ

سر شستنی چنانکه خطمی وگِل وجز آن تا ملبد باشد آن بو تا منتشر نگردد موئے بد و لبیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت
و بعضی غسل را عسل خوانده بمعنی شهد و این تصحیف و خطاست - رواه ابو داؤد - وعن خلاد - بفتح خای معجمه وتشدید
لام - ابن السائب - از ثقات تابعین ست - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که سائب ست - قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل - آمد مرا جبرئیل - فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال -
پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهائے خود را باهلال - او التلبیة - یا لفظ تلبیه گفت بجاے
اہلال و مراد یکی ست اگرچه اخفا در ذکر افضل ست اما اینجا افضل رفع صوت ست - رواه مالک والترمذی
و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجه والدارمی - وعن سهل بن سعد - روایت ست از سهل بن سعد ساعدی
که از کبار صحابه است و آخر صحابی ست که مرد بمدینه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من
عن یمینه وشماله - نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب دست راست و دست چپ اوست
من حجر او شجر او مدر - از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایتے ما عن یمینه وشماله - حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا
تا آنکه منقطع ومنتها میگردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت ست از منتهاے ارض از جانب یمین وشمال - رواه الترمذی
و ابن ماجه - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی الحلیفة رکعتین - بود
آنحضرت که میگزارد برائے احرام بذی الحلیفه دو رکعت - ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة - بعد
وقتیکه بر میداشت او را ناقه ایستاده نزد مسجد ذو الحلیفه که در جائے نزول آنحضرت بنا کرده اند - اهل بهؤلاء
الکلمات ویقول - بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت - لبیک اللهم لبیک لبیک وسعدیک - معنی لبیک معلوم
شد و معنی سعدیک یارے میدهم ترا یارے و اولی بعد از یارے و اولی یعنی یکدیگر دائم در نصرت و تقویت
دین و امتثال امر تو ام - والخیر فی یدیک لبیک - و نیکی در دو دست تو ست و قدرت و تصرف تست - والرغباء الیک
رغبت و میل و طلب نیز بسوئے تست زیراکه خیر در دست تست رغبا بفتح را و سکون معجمه و بمد و بضم را و بقصر
هر دو روایت ست - والعمل - و عمل نیز منتهی بسوئے تست و تو مقصود ست از عمل و بسوئے تو صعود میکند آن
متفق علیه - ولفظه لمسلم - وعن عمارة - بضم عین و تخفیف میم و تا در آخر - ابن خزیمة - بضم خای معجمه و بفتح زاے
بن ثابت - از ثقات تابعین ست - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت ست که او را ذو الشهادتین
گویند - عن النبی - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة - روایت میکند
که آنحضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خداے تعالی رضاے او را که این حج و عمره مرضی و
مقبول وے گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرموده الحج المبرور ثوابه الجنة
و استعفاه برحمته من النار - و طلب عفو میکرد برحمت وے تعالی از آتش دوزخ و سنت آن ست که سهها باشد

کہ تلبیہ کنند این دعا کنند۔ رواہ الشافعی

الفصل الثالث۔ عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس۔ روایت ست از
جابر کہ آنحضرت ہنگامے کہ خواست کہ حج بر آیند اعلام داد مردم و خبر کرد کہ بر آیند۔ فاجتمعوا پس فراہم آمدند مردم۔
فلما اتی البیداء احرم۔ پس ہنگامیکہ رسید آنحضرت بہ بیداء کہ نام موضعی ست و بمعنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیہ کرد
احرام خود را در مسجد ذی الحلیفہ بستہ بود و تلبیہ آنجا کرد و بہ روایتی تلبیہ ہم در مسجد کرد و بہ روایتے بعد از بر آمدن بر پشت
ناقہ چنانکہ گذشت و وجہ تطبیق میان روایات نیز معلوم شد۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس رضی قال
کان المشرکون یقولون۔ بودند مشرکان در وقتیکہ تلبیہ میکردند میگفتند۔ لبیک لاشریک لک فیقول رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ویلکم۔ وای بر شما۔ قد قد۔ بس بس بفتح قاف و سکون دال و بتنوین آن نیز در روایت ست
الا شریکا ہو لک تملکہ وما ملک۔ مگر شریکے کہ او مر ترا ست مالک ہستی تو او را و چیزے را کہ مالک ست آن شریک
آن چیز را۔ یقولون ہذا وہم یطوفون بالبیت۔ میگفتند مشرکان این را و حال آنکہ ایشان طواف میکردند خانہ
کعبہ را مشرکان نیز حج و عمرہ و طواف و استلام حجر میکردند و این خانہ را ہمیشہ تعظیم میکردند و لیکن بجہت شرک
تلبیہ باین عبارت میکردند کہ لبیک لاشریک لک الا شریکا ہو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند و بتان را
استثنا میکردند کہ اینہا شریک خدا اند و لیکن مملوک اویند و اگر مالک ہم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خدا ست
و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لاشریک لک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود بس بس ہمین مقدار بگوئید
کہ نفی شریک مر خدا را و زیادہ بر آن نگوئید کہ الا شریکا الخ و تحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک
شریک مالک نمیباشد۔ رواہ مسلم

باب قصۃ حجۃ الوداع

وداع بفتح واو بمعنی رخصت و تودیع پدرود کردن و حج را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرد حجۃ الوداع گویند زیرا کہ
مردم را تعلیم شرائع نمودہ وداع کرد و خبر داد بہ رحلت خود و ایشان را گواہ گرفت بر اداے رسالت و تبلیغ
احکام و این در سنہ عاشرہ بود کہ آخر سنوات عمر شریف وے بود صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث جابر اجمع و اتم
احادیث ست درین باب و وے مروی ست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر
و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وے دارد گویند کہ آنحضرت بشارت دادہ بودند
جابر را کہ یکے از اولاد من از تو اخذ علم خواہد کرد و امام محمد باقر از عظماے تابعین و کبار علما بودہ
رضی اللہ عنہ و عن آبائہ الکرام

الفصل الاول۔ عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج - روایت است از جابر که آنحضرت درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگزارد - ثم اذن فی الناس
فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج - پس ندا داد یا ندا داده شد در سال دهم که آنحضرت حج گزارنده است
یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید - فقدم المدینة بشر کثیر - پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی روایات آمده که مردم
بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوهٔ تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم
سه هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وے بود و لابد زیاده بر آن شده باشند و در روایتے یکصد و چهارده هزار
بودند و در روایتے صد و بیست و چهار هزار والله اعلم - فخرجنا معه - پس بیرون آمدیم یعنی صحابه با آنحضرت -
حتی اذا اتینا ذا الحلیفة - تا آنکه چون آمدیم ذوالحلیفه را و رسیدیم باین موضع - فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر
رضی الله عنهما - پس بزائید اسماء دختر عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجهٔ ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت
عمیس زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت ابوبکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست
بعد از وے جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتیکه حضرت بحج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر
را زائیده - فارسلت الی رسول الله - پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف اصنع - که چه
کار کنم حکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم - قال - گفت آنحضرت - اغتسلی - غسل کن - واستثفری بثوب -
و بر بند جاے خون را بجامه - و احرمی - و احرام بند و صورت استثفار بثاے مثلثه و فا آن ست که چیزے را در کمر
خود بندند و خرقه پهن گرفته بر جاے خون بنهند و سر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند محکم کنند تشبیه داد آنرا
بثفر بفتح ثا و فا یعنی پاردم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است فصلی رسول الله -
پس گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت - فی المسجد - در مسجد ذی الحلیفه - ثم رکب القصواء -
پس سوار شد ناقهٔ خود را که نام وے قصواء است بفتح قاف و سکون صاد مهمله و تسمیهٔ او بقصواء بجهت آن ست که
سابق بود در سیر و در اقصاے سیر و نهایت جهد بود و بعضی گفته اند که تسمیهٔ او بقصوی بجهت آن بود که جانب
گوش وے بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وے بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوے
و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و با موحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک ناقه
است که آنحضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر تمام از بیخ بریده اند عضبا ست و اگر به نصف رسیده
قصواء و اگر زیاده به نصف عضبا را ست و اگر از بیخ بریده اند جدعا ست لیکن وهم در این الفاظ در روایات
واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقهٔ آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت چنین واقع شده - حتی اذا استوت
به ناقته علی البیداء اهل بالتوحید - تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقهٔ وے بر بیداء آواز بلند کرد بتوحید مراد
تلبیه است چنانکه بیان کرد - لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک

قال جابر لسنا ننوی الا الحج۔ گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را۔ لسنا نعرف العمرة۔ نمی دیدیم ما که بی شناختیم عمره را یعنی در اشهر حج۔ حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن۔ تا آنکه چون آمدیم بخانهٔ کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت حجر اسود را رکن گرایه خانه و مراد آن گرانه است که در وے حجر اسود مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد باستلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام بمعنی تحیت و سلام بر وے همین ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا که او را تحیت میکنند یعنے سلام میکنند و بعضی گویند از سلام ست بکسر سین بمعنی حجاره واحد وے سلمه بکسر لام پس استلام از وے ست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم —

فرمل ثلثا ومشی اربعا۔ پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار۔ و ذکر طواف نکرد از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتحتین جهیدن و رمشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این نقل آن ست که چون آنحضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تب یثرب لاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهے بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وے سعی ست چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیاید که آنحضرت در طواف افاضت رمل نکرد قصه بود و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی و در نحیده ذکر اضطباع بلفظ تحجرهای موجوده نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع رد از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو دست و بمعنی زیر بغل نیز آمده و در بین نیز صورت تجلد هست چنانکه در رمل۔ ثم تقدم الی مقام ابراهیم۔ پس بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در وی نشان پایهای ابراهیم ست علیه السلام والآن پیش در خانه در حجره نهاده اند فقرا۔ پس خواند آنحضرت این آیت را۔ واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی۔ و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز۔ اتخذوا بفتح خاء و کسر آن در قرآن هر دو قرأت ست و روایت در حدیث بکسر آمده۔ فصلی رکعتین۔ پس گزارد آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب ست نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت ست۔ فجعل المقام بینه وبین البیت۔ پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانهٔ کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع ست برائے گزاردن این دو رکعت و جائز ست هرجا که گذارند۔ وفی روایة انه قرأ فی الرکعتین۔ و در روایتے آمده است که آنحضرت خواند درمیان دو رکعت۔ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون

وتقدیم قل ہو اللہ احد بر قل یا ایہا الکافرون واقع ست در صحیح مسلم و در یک روایت از غیر مسلم و توجیہ میکنند آنرا کہ
قل ہو اللہ احد برای اثبات توحید ست و قل یا ایہا الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کردہ شد بجہت
اہتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایہا الکافرون نیز آمدہ چنانکہ ظاہر ست و این حدیث دلالت
کرد بر آنکہ تقدیم سورۂ متاخر بر سورۂ متقدم جائز ست و این را شواہد کثیر ست در احادیث۔ ثم رجع الی الرکن
فاستلمہ پس باز گشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود و پس بوسہ داد آنرا۔ ثم خرج من الباب الی الصفا۔ پس
بیرون آمد از در مسجد بسوی کوہ صفا و ہم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس الآن نام
کوہی ست متصل با ابو قبیس۔ فلما دنا من الصفا قرأ۔ پس ہنگامیکہ نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ۔ بدرستی کہ صفا و مروہ از نشانہا اند کہ ساختہ است خدای تعالی برای حج
و فرمود آنحضرت۔ ابدأ بما بدأ اللہ بہ۔ آغاز کنم بچیزی کہ آغاز کرد خدای تعالی بآن۔ فبدأ بالصفا۔ پس
آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچہ خدای تعالی در آیت کریمہ آغاز بآن کردہ فرقی علیہ۔ پس بر آمد آنحضرت بصفا۔
حتی رأی البیت۔ تا آنکہ دید خانہ را و در آن زمان کعبہ از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بناہای
حرم پوشیدہ است آنرا و با وجود آن نظر بحجر اسود از بعضی درہای حرم کہ محاذی اوست می افتد۔ فاستقبل
القبلۃ پس روی آورد آنحضرت قبلہ را۔ فوحد اللہ وکبرہ۔ پس بیگانگی یاد کرد خدا را و ببزرگی یاد کرد او را
وقال۔ و گفت۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر لا الہ الا اللہ وحدہ انجز
وعدہ۔ روا کرد و راست گردانید وعدۂ خود را کہ بفتح مکہ و حصول فتوحات عظیم کردہ بود ہمہ بوجود آورد۔
ونصر عبدہ۔ و یاری داد بندۂ خود را کہ ذات شریف وی باشد۔ وہزم الاحزاب وحدہ۔ و شکست داد
گروہہای کافران و دشمنان دین را تنہا۔ ثم دعا بین ذلک۔ پس دعا کرد میان این اذکار۔ قال مثل ہذا ثلث
مرات۔ گفت مانند این سہ بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سہ کرت ہمچنین کرد۔ ثم نزل۔ پس
فرود آمد از صفا۔ ومشی الی المروۃ۔ و رفت بسوی مروہ کہ کوہی دیگر ست طرف دیگر از صفا۔ حتی انصبت قدماہ
فی بطن الوادی ثم سعی۔ تا آنکہ بپستی فرود آمد پایہای آنحضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی
بپستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریختہ شدن آب ست و صبب بفتحتین نشیب چون پای
از بلندی بپستی زیر آن می آید تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین۔ حتی اذا صعدتا مشی بفتح ہمزہ و سکون
صاد تا آنکہ چون شروع در بالا بر آمدن کردند ہر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی بہ بلندی بر آمد مشی کرد و آہستہ
رفت و سعی بگذاشت و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواہ در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع
مرادست کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفتہ صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصل درین باب آن ست

کہ باجیم بفتح جیم ام اسمعیل عم در وقتیکہ اسمعیل ہم طفل بود روزے بطلب آب رفت وچون درون وادی می درآمد
اسمعیل از نظر وے پوشیدہ میگشت پس بر صفا ومروہ می برآمد تا بروے نگاہ کند پس این سنت از وے ماند وآنحضرت
نیز کرد والآن چون زمین بلند را خاک پر کردہ مغاک نگذاشتہ وبعد از نزول از صفا انحدار وانصباب نماندہ کاف باید کرد
در سعی بجہت بجاے آوردن سنت۔ حتی الی المروۃ۔ تا آنکہ آمد آنحضرت بر مروہ کہ کوہے دیگرست مقابل صفا ومروہ
در اصل سنگ سفید براق را گویند کہ از وے آتش جہد۔ ففعل علی المروۃ کما فعل علی الصفا۔ پس کرد بر مروہ آنچہ
کرد بر صفا از تکرار توحید وتکبیر ودعا وسعی بین الصفا والمروۃ واجب ہفت بار ست از صفا بمروہ یکی واز مروہ بصفا
دو پس ابتدا از صفاست وختم بر مروہ چنانکہ فرمود۔ حتی اذا کان آخر طواف علی المروۃ۔ تا آنکہ چون یافتہ شد آخر طواف
بر مروہ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ لو انی استقبلت من امری ما استدبرت۔ اگر پیشید کہ من پیشتر میدانستم
از امر خود وحال خود چیزے کہ از پس دانستم۔ لم اسق الہدی۔ نمی راندم ہدی را ونمی آوردم با خود وہدی بفتح یا سکون
دال قربانی کہ بحرم فرستند۔ وجعلتہا عمرۃ۔ ومیگردانیدم حج را عمرہ وبیرون می آمدم از احرام۔ فمن کان منکم لیس معہ ہدی
فلیحل۔ پس کسیکہ ہست از شما کہ نیست با وے ہدی پس باید کہ حلال شود وبیرون آید از احرام۔ ولیجعلہا عمرۃ۔ وبگرداند
آن را عمرہ شرح این کلام چنانکہ می طلبد حاصلش آن ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از وصول بمکہ معظمہ وادای عمرہ
امر کرد اصحاب را کہ ہر کہ سوق ہدی نمودہ وبا خود قربانی کہ از ادر ایام نحر ذبح کند نیاوردہ عمرہ کند واز احرام
بیرون آید وفسخ حج بعمرہ کند وبعد از ان در ایام حج احرام بہ بندد وحج بگذارد وہر کہ سوق ہدی نمودہ است عمرہ کند بر احرام
خود بماند تا حج بگذارد وبعد از ان از احرام برآید وآنحضرت خود سوق ہدی نمودہ بود وبر احرام باقی ماند واین معنی بوجوہ
بر صحابہ گران آمد یکی بجہت آنکہ از احرام برآیند ورسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم محرم باشد وشرف متابعت او کنند دوم
آنکہ گفتند در میان ما وعرفہ پنج روز بیش نماند پس مناسب نیست کہ از احرام برآئیم وپیش زنان برویم وہنوز از
ذکرہای ما منی می چکیدہ باشد وبعرفہ درآئیم وحج کنیم سوم آنکہ در جاہلیت عمرہ در اشہر حج از اشنع شنائع بود پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در غضب آمد وفرمود چہ کار کنم حکم الہی چنین ست کہ اگر این پیش ازین می دانستم برآمدن
از احرام بر شما شاق خواہد آمد من نیز سوق ہدی نمیکردم واز احرام می برآمدم وفسخ حج بعمرہ میکردم ومن نیز آنچہ
کہ حکم الہی چنین خواہد شد۔ فقام۔ پس ایستاد۔ سراقۃ۔ بضم سین مہملہ۔ بن مالک بن جعشم۔ بضم جیم وسکون عین
وشین معجمہ۔ فقال۔ پس گفت سراقہ۔ یا رسول اللہ العامنا ہذا ام لابد۔ آیا برائے امسال ست این حکم یا برای
ہمیشہ است۔ فشبک رسول اللہ۔ پس درہم آورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اصابعہ۔ انگشتان خود را۔
واحدۃ فی الاخری۔ یک انگشت را در انگشت دیگر برائے تمثیل۔ وقال دخلت العمرۃ فی الحج۔ وگفت درآمد
عمرہ در حج مرتین۔ دو بار گفت این کلام را وگفت۔ لا۔ نہ چنین نیست کہ تو گفتی این حکم با امسال مخصوص باشد

بل لابد ابد - بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن ست که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج - وقدم علی رضی الله
عنه من الیمن امیر المومنین علی را که بتقاضای یمن فرستاده بودند در همین ایام حج قدوم آورد - ببدن النبی - ببدنه های
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - وبدن بضم با وسکون دال جمع بدنه بفتح با ودال شتر وگاو قربانی که بحرم کنند ونزد شافعی
مخصوص بدنه شتر ست یعنی علی رضی الله عنه آمد وبدن بسیار برای آنحضرت آورد فقال ماذا قلت حین فرضت الحج
پس گفت آنحضرت بر علی چه چیز گفتی ونیت کردے تو هنگامیکه فرض کردی حج را واحرام بستی - قال - گفت علی
رضی الله عنه قلت - این گفتم ونیت کردم که - اللهم انی اهل بما اهل به رسولک - خداوندا بدرستی که من احرام بستم بچیزیکه
که احرام بست بآن چیز پیغمبر تو - قال - گفت آنحضرت - فان معی الهدی - پس بدرستی که با من هدی ست واز احرام
نمی برآیم - فلا تحل - پس حلال مشو واز احرام بیرون میا - قال - گفت جابر که راوی این حدیث ست فکان جماعة
الهدی الذی قدم به علی من الیمن - پس بود مجموع شتران که آورده آنها را علی رضی الله عنه از یمن - والذی اتی به النبی
وآن شتران که آورده آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود - مائة - صد - قال - گفت - جابر - فحل الناس
کلهم - پس حلال شدند وبرآمدند از احرام مردم همه - وقصروا - وموی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی با وجود
افضلیت حلق چنانچه در حدیث آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت
ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند در القای حکم آن تمامه که حلق ست واقتصار کردند برقدر کفایت
والله اعلم - الا النبی - مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام بدر نیامد - ومن کان معه هدی - و دیگر کسی که بود با وی هدی
فلما کان یوم الترویة - پس هرگاه که شد روز ترویه - توجهوا الی منی - روی آوردند بسوی منی ومنا را منی از آن گویند
که در وے ریخته میشوند خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمن گفت چه خواهی
گفت بهشت میخواهم - فاهلوا بالحج - واحرام بستند برای حج یوم الترویه نام روز هشتم از ذی الحجه است زیرا که در وی
سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای میزد وتفکر میکرد در رویای خود که در شب دیده بود
کذا فی القاموس ورفتن بمنی وبیتوتت در آن شب در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت ست - ورکب النبی صلی الله علیه وسلم
فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر - وسوار شد آنحضرت بسوی منی ورسید بمنی پس بگذارد در منی این
پنج نماز وشب در منی بیتوتت کرد - ثم مکث قلیلا - پس درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز فجر - حتی طلعت الشمس -
تا آنکه برآمد آفتاب - وامر بقبة من شعر تضرب له بنمرة - وامر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم
در نمره - نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات ست ومنتهای زمین حرم ست وآنجا کوهی ست که بروی
نشانها ست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده وعرفات از حل ست ونمر نام حیوان مشهور ست
که از پلنگ گویند این کوه را که نکته های سیاه وسفید دارد بآن تشبیه کردند - فسار رسول الله - پس رفت پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم - بجانب عرفات - ولا تشک قریش الا انہ واقف عند المشعر الحرام - و گمان نمی بردند قریش مگر آنکہ آنحضرت وقوف کنندہ است نزد مشعر حرام کہ نام کوہی است بمزدلفہ کہ آنرا قزح میگویند - کما کانت قریش تصنع فی الجاہلیۃ - چنانکہ بودند قریش کہ میکردند در جاہلیت زیرا کہ ایشان وقوف بمزدلفہ میکردند و آنرا موقف حمس و اہل حرم اللہ میگفتند و بعرفات نمیرفتند بخلاف سائر عرب کہ وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند کہ آنحضرت نیز وقوف بمزدلفہ خواہد کرد - فاجاز رسول اللہ - پس تجاوز کرد و در گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - از مزدلفہ - حتی اتی عرفۃ - تا آنکہ آمد عرفہ را عرفہ بفتح راے مفرد بمعنی مکان وقوف ہر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست و وجہ تسمیہ بعرفہ بیاید - فوجد القبۃ قد ضربت لہ بنمرۃ - پس یافت خیمہ را کہ بتحقیق زدہ شدہ است براے وے بنمرہ - فنزل بہا - پس فرود آمد بنمرہ - حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء - تا آنکہ وقتی گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد کہ پالان کردہ شود قصواء کہ ناقۂ آنحضرت بود - فرحلت لہ - پس پالان کردہ شد قصواء براے آنحضرت - فاتی بطن الوادی پس آمد آنحضرت درون وادی نمرہ و مقابل آنرا - فخطب الناس - پس خطبہ خواند و خطاب کرد مردم را - وقال و گفت - ان دماءکم واموالکم حرام علیکم - بدرستی کہ خونہاے شما و مالہاے شما بنا حق حرام ست بر شما - کحرمۃ یومکم ہذا - مثل حرام بودن این روز شما کہ عرفہ است - فی شہرکم ہذا - درین ماہ شما یعنی ذی الحجہ - فی بلدکم ہذا درین شہر شما یعنی مکہ و این تاکید و تقریب ست حرمت دما و اموال را و عرب ہمہ قائل بودند بحرمت این روز و ماہ و شہر کہ ناپیشماہی کہ بدو حرام ست - الا کل شیء من امر الجاہلیۃ تحت قدمی موضوع - آگاہ باشید کہ ہر چیز و ہر رسم از کار جاہلیت زیر ہر دو پاے من نہادہ شدہ پست و پامال ست یعنی خوار و باطل و متروک ست - ودماء الجاہلیۃ موضوعۃ - و خونہاے زمان جاہلیت موضوع و متروک و ہدر ست یعنی رسم اہل جاہلیت آن بود کہ کینہ نگاہ میداشتند ہر کس از ہر قبیلہ کہ خون کردہ ہر چند کہ مدتہا بران میگذشت کینہ میکشیدند و می کشتند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن ہمہ را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دمائنا دم ابن ربیعۃ بن الحارث وبدرستی نخست خونی کہ می نہم و ہدر میکنم از خونہاے قبیلۂ ما دم پسر ربیعۃ بن الحارث بن عبد المطلب ست حارث عم رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و ربیعہ پسر وے صحابی ست در خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ وفات یافت و او را پسرے بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی کہ میان سعد و ہذیل بود کشتہ شد - وکان مسترضعا فی بنی سعد - و بود پسر ربیعہ شیر دادہ شدہ در قبیلۂ بنی سعد - فقتلہ ہذیل - پس کشتند او را ہذیل بضم ہا و فتح ذال معجمہ بسبب جنگی کہ میان سعد و ہذیل شدہ و ازینجا معلوم شد کہ صحیح دم ابن ربیعہ است بزیادت لفظ ابن چنانکہ در عبارت مشکوۃ از روایت مسلم واقع شدہ است و در نسخ مصابیح کہ دم ربیعہ واقع شدہ بی ذکر لفظ ابن و بعضی از اہل علم گفتہ کہ راویان این حدیث خطا کردہ اند کہ دم ربیعہ نقل کردہ اند و صواب دم ابن ربیعہ است

پس شیخ لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و توربشتی میگوید که مسلم نمیگیریم این تنبیه را با وجود امکان تقریر معنی حدیث
بر وجه صواب و حال آنکه این روایت بخاری است و جماعه از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند کردم ربیعه و وجه صحت
آنست که اضافت دم به ربیعه بجهت آن است که ربیعه ولی دم است و دم را چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وے
نیز توان کرد و ضمیر در کان مسترضعا راجع بمقتول است فالهم باز نموده آنحضرت - و ربا الجاهلیة موضوع - و ربا زبان جاهلیت
نهاده شده و ساقط گردانیده شده است - و اول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب - و نخست ربائیکه
میگذارم از ربا ہائے قبیله ما ربائے عباس بن عبد المطلب است - فانه موضوع کله - پس بدرستیکه ربائے عباس
موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] ربائے خورده و اموال وے
بحکم ربا بزرگ شده و هم بود آن همه را از ذمه ایشان نهاده و باطل گردانید [illegible] - فاتقوا الله فی النساء - پس بترسید
از عذاب خدا در زنان و ادائے حقوق ایشان - فانکم اخذتموهن بامان الله - پس بدرستی که شما گرفته اید
زنان را بامان خدا و عهد وے که با شما کرده یا عهدے که شما [illegible] حقوق ایشان - و استحللتم فروجهن
بکلمة الله - و حلال کرده اید فرجهائے زنان را بکلمه خدا [illegible] که بیان امر کرده یا بکلمه توحید
زیرا که حلال نیست زن مسلمان غیر مسلمان را - ولکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه - و مر شما راست بر زنان
اینکه پامال نگردانند [illegible] فرش شما را [illegible]
کنایت است از آنکه گردانیدن غیر [illegible] بر ایشان [illegible] کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود
فان فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح - پس اگر بکنند زنان آن کار پس بزنید ایشان را زدنی غیر سخت و موثر
[illegible] معلوم [illegible] کنایت از زناست و لا عقوبت
آن عقوبت زنا بود - ولهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف - و مر زنان راست بر شما روزی ایشان و جامه
ایشان بر وجه شرع و اعتدال و رزق روزی [illegible] دادن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسے را -
وقد ترکت فیکم مالن تضلوا بعده ان اعتصمتم به - و بتحقیق گذاشتم ام در میان شما چیزے که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وے و
و گذاشتن وے باختیار و قبول وے و عمل بوے اگر چنگ زنید و پناه گیرید بآن چیز و کدام است آن چیز
کتاب الله - کتاب خدا است که قرآن مجید است و سنت در حکم وے و تتمه اوست یا آنچه نوشته است خدا و فرض
گردانیده است بر شما و فرموده - وانتم تسئلون عنی - و شما پرسیده میشوید در قیامت از من که چه معامله کردم با شما
در رسانیدن احکام دین و ادائے امانت و نصیحت - فما انتم قائلون - پس چه خواهید گفت شما - قالوا نشهد انک قد
بلغت و ادیت و نصحت - گفتند صحابه گواهی میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردے
امانت را و نصیحت کردے امت را و نصیحت خالص شدن و خیر خواهی نمودن - فقال باصبعه السبابة پس اشارت

کرد آنحضرت بانگشت شهادت خود — یرفعها الی السماء — درحالیکه برمیداشت آن انگشت را بسوی آسمان — وینکبها الی
الناس تا مل میکرد آنرا ومی خمید آن را بسوی مردم وفی الصراح النکت کالنقط یعنی نجک — اللهم اشهد اللهم اشهد خداوندا گواه باش
ثلث مرات — سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت وینکتها بتاء مثناة ورا وبعضی گفته اند که ینکبها صواب آن ست که
بباء موحده باشد بجای تاء فوقانیه ودر مشارق گفته که روایت با تاء دو نقطه فوق اوست وبعضی متقنین گفته
که صوابش بباء یک نقطه ومثناة تحتانیه بر گردانیدن وکیسو کردن یعنی رو وقلب وی بجانب مردم اشارت کنند
بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود انتهی ونظر بانصاف معنی نکت بتاء فوقانیه غیر ظاهر ست اگرچه بقرینهٔ کلمه الی مجاز
از اشارت تواند بود ودر مجمع البحار هم در روایت آورده وگفته بتاء فوقانیه بعید المعنی — ثم اذن بلال — پس بانگ نماز گفت
بلال — ثم اقام — پس اقامت گفت وتکبیر بیاورد — فصلی الظهر — پس گذارد آنحضرت نماز پیشین را — ثم اقام — پس اقامت
گفت بلال — فصلی العصر — پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را — ولم یصل بینهما شیئا — ونگذارد میان نماز ظهر وعصر چیزی را
از سنن رواتب ونوافل ودرین استعجال ووقوف ست اینجا می رسد هیچ جای ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند
جواب بگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال وقوف که نفل سنت ترک میدهند — ثم رکب
حتی اتی الموقف — پس سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات — فجعل بطن ناقته القصواء الی الصخرات
پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوا بود بسوی صخرات جمع صخره سنگ بزرگ ودر روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خرد
وسیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم — وجعل حبل المشاة بین یدیه واستقبل
القبلة — وگردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم در آنجا پیش روی خود یعنی پیش خود در روی آورد بجانب قبله
حبل بفتح حاء مهمله وسکون باء موحده ریگی که دراز افتاده باشد وگفته اند توده ریگ مستطیل وجمع وی حبال ست
وبعضی گفته اند حبال بحاء در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ ومشاة بضم میم جمع ماشی واضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع
ایشان ست بروی وقاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة ومحل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف
ایشان را بحبل رمل وموقف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرفات در آنجا بود واگرچه موقف شریف بتشخصه متعین نیست اما
اما باید که در گرد وحوالی همین موقف می گشته باشد گاهی اینجا وگاهی آنجا ونزدیک به بنای قدیم که آنجا ست که عامه مردم آنرا مطبخ
آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد وباین نعمت مشرف شود — فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس
پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه غروب رفت آفتاب — وذهبت الصفرة قلیلا — ورفت زردی اندکی — حتی
غاب القرص — تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید وبیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قرب غروب ست
واردف اسامة — وپس خود سوار کرد اسامة بن زید را — ودفع — وبرگشت بیرون آمد از عرفات وسرعت کرد در سیر
حتی اتی المزدلفة — تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست در میان عرفات ومنی وبیتوتت در وی نزد ما واجب ست

و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض ست و وجه تسمیه وی بمزدلفه بجهت آنست که مشتق از زلف
بمعنی قرب ست و مردم در وی بسوی قرب میرسند که محل مناسک ست می آیند و نیز زلفا بمعنی زمین هموار است و بر داده را
گویند و زمین این موقف همچنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مروی ست از ابن
عباس که میان آدم و حوا درین موقع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم
بالصواب - فصلی بها المغرب والعشاء پس گزارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشاء را - باذان واحد و اقامتین
بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گزارده بود و این مذهب شافعی ست و بعضی دیگر از ائمه است
و نزد امام ابوحنیفه و روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا ادا در وقت
خود ست پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در
صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و ترمذی نیز این را تحسین و تصحیح نموده - ولم یسبح بینهما شیئا - و نگزارد نماز
نفل در میان مغرب و عشا چیزی و تسبیح بضم سین نماز نفل را گویند - ثم اضطجع - پس پهلو نهاد آنحضرت و بخواب
رفت - حتی طلع الفجر - تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب تهجد نخوانده است باوجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله
علیه وسلم بود - فصلی الفجر حین تبین له الصبح - پس بگزارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام مفهوم
میگردد که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را در غیر وقتش و گزارده بود آنرا
گزارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت گزارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بوحی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد بآنکه در غیر وقت گزارد یعنی
در غیر وقت معهود گزارد و سخن درین باب در مواقیت صلوة گذشته است فلیتذکر - باذان و اقامة - پس گزارد نماز
فجر باذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که باوجود آنکه استعجال نمود و در تاریکی گزارد اما اذان و اقامت که سنت
مستمره بوده ترک نداد - ثم رکب القصواء حتی اتی المشعر الحرام - پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد به مشعر حرام که نام کوهی ست
در مزدلفه که آنرا قزح میگویند بضم قاف و فتح زای و حاء مهمله و در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه
گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج و شعائر حج مذکور میگردد و مشاعر جمع مشعر ست و شعائر جمع شعیره
مراد امور حج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور بمعنی علم ست - فاستقبل القبلة - پس روی آورد
آنحضرت بقبله - فدعاه وکبره وهلله ووحده - پس دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل و توحید یاد کرد او را - فلم یزل
واقفا حتی اسفر جدا - پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این
وقوف بمزدلفه واجب ست نزد ما - فدفع قبل ان تطلع الشمس - پس براند و سیر کرد آنحضرت از مزدلفه پیش از آنکه
بر آید آفتاب - واردف الفضل بن عباس - و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه

بن نبید سار ذبیث ساخته بود — حتی اتی بطن محسر — تا آنکه آمد بطن وادی محسر بضم میم و فتح حاء و کسر سین
مشدده که میان مزدلفه و منی است و برزخ است میان هر دو و پاره ای از آن است و پاره ای از این و گفته اند محسر بمعنی مانده شدن
و تحسیر مانده کردن و درین وادی مانده میگذارند گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را چنانکه در بیان حکمت
آن معلوم گردد — فحرک قلیلا — پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند و از بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند و
شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و مستحب است شتاب رفتن از این وادی و اگر
پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناقه را درین وادی و مشهور آن است که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قصد
هدم بیت الله زاده الله تعظیما و تکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن از آن و ثابت شده است
در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت
گرفتن از آن و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده در وی عذاب خدا تعالی و مواهب لدنیه از مشهوری
که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آن است که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی
گفته یا مشرکان عرب جاهلیت ایستادندی چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شد هم به مخالفت ایشان و امام شافعی در املاء گفته
که جایز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت آنکه این جای بودن شیاطین است
و شاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را ازینجا متمسکی بتوهم گردد که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب
مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر حضرت گذرندگان را
به تیز گذشتن بجهت ظهور خوف و خشوع و قهر و جلال حضرت حق تعالی و نیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده
تا آنکه اگر می ایستند نازل میگردد عذاب ایشان را اصلا نمی ماند و با وجود آن چون صحیح نهی و منع و وعید در گریختن
از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است و فایده ندارد و گریختن در بعضی مواقع دیگر آمده است چنانکه
کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن با افتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستد می سوزد
از اینجا بیرون آید و اگر این را بدان قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا توهم محض است و فرق است
میان اسباب خفیه و وهمیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در وهمیه منافی است و اینجا خبر منع و نهی واقع شده
و بر ارتکاب آن وعید و تشدید مواعید واقع شده دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه و سبب
عذابه — ثم سلک الطریق الوسطی — بعد از آن رفت آنحضرت میانه راه را و این غیر راهی است که از آن رفته بود آن راه
تحت را طریق ضب میگویند بفتح ضاد معجمه و تشدید باء موحده و این را طریق مازمین که نام دو کوه است بکسر رای
و فتح میم و لهذا در وقت رفتن به وادی محسر نگذشته بود — التی تخرج علی الجمرة الکبری — آن راهی که بیرون می آید

بر جمرهٔ اولی که در جانب منی است قریب مسجد خیف ثبت مقصود تعیین طریق ست اما امروز از ان جمره میگذرند و بجمرهٔ اولی آیند
که در جانب مکه است او را جمرهٔ عقبه میگویند و عقبه بفتح عین و قاف راه در کوه و این جمره در ته اوست و بیعة العقبه که انصار
کردند نیز منسوب بدوست و احکام رمی جمار و تفصیل در باب خود بیاید - حتی اتی الجمرة التی تحت الشجرة - تا آنکه آمد آنحضرت
جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمرهٔ عقبه است که مذکور شد - فرماها بسبع حصیات - پس انداخت در وے هفت سنگریزه را
یکبر مع کل حصاة منها - در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از ان سنگریزه ها مثل حصی الخذف - مانند سنگریزه هاے خذف
بفتح خاے و سکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان و مخذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آن ست
که سنگریزه یا خسته دارد و انگشت سبابه میگیرند تا میان سر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند از چوب
و بوے می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزه هاست در صغر و کبر
و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از نخود و خرد تر از بندق و بعضی مثل پشک
گوسفند - رمی من بطن الوادی - انداخت آنحضرت سنگریزه ها را از میانه وادی که جمره در انجاست - ثم انصرف الی
المنحر - پس باز گشت آنحضرت بسوے قربان جاے که در منا بود - فنحر ثلاثا و ستین بدنة بیده - پس نحر کرد آن حضرت
شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان نحر و ذبح و آنکه سنت در شتر نحر ست
و در غیر وے ذبح در باب الضحیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه فنحر ما غبر - پس داد آنحضرت یعنی شتران را یا کارد را
بعلی پس نحر کرد علی چیزے را که باقی ماند بعد از نحر آن حضرت از شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی
سی و هفت باشد - و اشرکه فی هدیه - و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانے خود - ثم امر من کل بدنة
ببضعة - پس امر کرد آنحضرت بگرفتن گوشت پاره از هر شتر و بضعة بفتح با واحد بدان بفتح و سکون - فجعلت فی قدر -
پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در دیگی - فطبخت - پس پخته شد آن گوشت پاره ها - فاکلا من لحمها - پس خوردند
هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت بدا یا از گوشت قدر و قدر مونث
می آید - وشربا من مرقها - و نوشیدند از شوربا ے آن مرق بفتح میم و را شوربا بجهت آنکه مستحب ست که از قربانے
خود چیزے بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در روایتے آمده که تا سر کردند همه و گفتند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کنند -
ثم رکب رسول الله - بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - فافاض الی البیت - پس شتابی راند
بسوے خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر ست از حج بعد از وقوف بعرفه و بان
تمام میشود حج و این افضل ست روز نحر و بعد از وے نیز جائز ست - فصلی بمکة الظهر - پس گزارد در مکه نماز پیشین را
این روایت جابر ست و عایشه نیز بهمین جانب رفته بود روایت ابن عمر آمده که نماز گزارد پیشین را بمنا بعد از
برگشتن اند که در هر دو روایت صحیح ست و سخن درینجا بسیار ست و در شرح مبین شده والله اعلم - فاتی علی بنی عبد المطلب

نام جد آنحضرت ست و منصب سقایۂ زمزم بدست ایشان بود - یسقون علی زمزم - در حالیکہ آب میدادند مردم را بر زمزم - فقال - پس گفت آنحضرت - انزعوا بنی عبد المطلب - بکشید آب از زمزم اے پسران عبد المطلب - فلولا ان یغلبکم الناس علی سقایتکم - پس اگر نمی بود خوف آنکہ غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ایشان بر ان از جہت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما - لنزعت معکم - ہر آئینہ میکشیدم من آب از زمزم از جہت فضل و ثمرۂ این فعل - فناولوہ دلوا فشرب منہ - پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید آنحضرت از ان آب این احکام در حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طواف ہست کہ در ایام منی آنرا میکنند ہم در محل خود مذکور گردد ان شاء اللہ تعالی - رواہ مسلم - وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع - گفت عائشہ بیرون آمدیم با آنحضرت در حجۃ الوداع - فمنا من اہل بعمرۃ ومنا من اہل بحج پس بعضے از ما کسی بود کہ احرام بست و تلبیہ کرد بعمرہ و بعضے بود کہ احرام بست بحج و تلبیہ کرد بحج - فلما قدمنا مکۃ پس ہنگامیکہ قدوم آوردیم بمکہ - فقال - پس گفت - رسول اللہ - پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم من اہل بعمرۃ ولم یہد فلیحلل - کسیکہ اہلال کرد بعمرہ و ہدی نفرستاد پس باید کہ حلال شود و برآید از احرام یعنی احرام بندد بحج در ایام حج - ومن احرم بعمرۃ واہدی فلیہل بالحج مع العمرۃ - وکسیکہ احرام بست بعمرہ و ہدی فرستاد پس باید کہ اہلال کند بحج با عمرہ - ثم لا یحل حتی یحل منہما - بعد از ان حلال نشود تا آنکہ حلال شود از ہر دو - وفی روایۃ فلا یحل حتی یحل بنحر ہدیہ - و در روایتے آمدہ کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود بنحر کردن ہدی خود و محل العمرہ این حکم دارد - ومن اہل بحج فلیتم حجہ - و کسیکہ احرام بست بحج پس باید کہ تمام کند حج خود را - قالت - گفت عائشہ - فحضت - پس حیض کردم من - ولم اطف بالبیت - و طواف نکردم بخانہ کعبہ برائے عمرہ - ولا بین الصفا والمروۃ - و نہ طواف کردم میان صفا و مروہ مراد بہ طواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمدہ است - فلم ازل حائضا - پس ہمیشہ بودم من حائض - حتی کان یوم عرفۃ - تا آنکہ شد روز عرفہ - ولم اہلل الا بعمرۃ - و احرام نبستہ بودم من مگر برائے عمرہ - فامرنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان انقض راسی و امتشط - پس امر کرد مرا آنحضرت کہ بکشایم سر خود را و شانہ کنم یعنی برآیم از احرام و مباح گردانم آنچہ حرام شدہ بود باحرام - واہل بالحج - و احرام بندم بعد از ان بحج - واترک العمرۃ - و ترک کنم عمرہ را - ففعلت - پس کردم من آنچہ فرمود آنحضرت - حتی قضیت حجی - تا آنکہ تمام کردم حج خود را - فبعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر - فرستاد با من برادر مرا کہ عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر - وامرنی ان اعتمر مکان عمرتی - و امر کرد مرا کہ عمرہ کنم در بدل عمرہ من کہ فوت شدہ بود از من بجہت حیض و برآمدہ بودم از احرام آن - من التنعیم - احرام بندم این عمرہ را از تنعیم کہ جائی است بیرون مکہ بدو سہ میل نزدیکترین زمین حل بحرم و در آنجا جائی ست کہ آنرا مسجد عائشہ میگویند یعنی جائے احرام بستن وے از آنجا و عوام الناس این تنعیم را عمرہ گویند چون از برائے عمرہ احرام از آنجا می بندند - قالت - گفت عائشہ -

فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت - پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برائے عمره بخانه کعبه - وبین الصفا
والمروة - وسعی کردند میان صفا و مروه - ثم حلوا - پس تر حلال شدند و برآمدند از احرام - ثم طافوا بعد ان رجعوا من منی -
بعد از آن طواف کردند بعد از آن که باز گشتند و آمدند از منا روز نحر طواف زیارت را - واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما
طافوا طوافا واحدا - واما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برائے
حج و عمره هر دو - متفق علیه - وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع بالعمرة
الی الحج - تمتع کرد آنحضرت بعمره بسوئے حج - فساق معه الهدی من ذی الحلیفة - پس راند و برد با خود هدی را از ذی الحلیفه
که آنجائے احرام ست - وبدأ فاهل بالعمرة - و آغاز کرد پس اهلال کرد بعمره - ثم اهل بالحج - پس تر اهلال کرد بحج - فتمتع
الناس مع النبی - پس تمتع کردند مردم با پیغمبر - صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج - بعمره بسوئے حج چنانکه صورت
تمتع ست - فکان من الناس من اهدی ومنهم من لم یهد - پس بود از مردم کسیکه هدی برد با خود و بعضے از ایشان کسے
بود که هدی نبرد - فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة قال للناس - پس هنگامیکه قدوم آورد آنحضرت بمکه گفت مردم
را - من کان منکم اهدی فانه لا یحل من شیء حرم منه - کسیکه هست از شما که اهدا کرده پس بدرستی که وے حلال نشود
از هیچ چیزے که حرام شده باشد وے یعنی از احرام نه برآید و هم بر آن حال که بوده باشد - حتی یقضی حجه - تا آنکه بگزارد
حج خود را - ومن لم یکن منکم اهدی فلیطف بالبیت وبالصفا والمروة - و کسیکه نباشد از شما که اهدا کرده پس باید که طواف
کند بخانه کعبه و بصفا و مروه - ولیقصر - و باید که قصر کند موئے خود را و این ادنی ست و الا حلق افضل ست - ولیحلل
و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست
که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم متمتع بود و اصح آن ست که آنحضرت قارن بود و تاویل
این حدیث آن ست که مراد تمتع معنی لغوی ست که انتفاع و التذاذ ست و شک نیست که این معنی در قران موجود ست
از جهت اکتفا از دو نسک بنسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت وے بطریق
اسناد بسبب ست چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه شهرے را زیرا که چون بنا بامر اوست گویا خود بنا کرده اما روایت آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفرد بود پس وجه آن ست که نخست احرام حج بست پس از آن نیت عمره کرد و قارن
شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برائے حج احرام بست و افراد کرد و این تاویلات بجهت تطبیق میان
روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار ست در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد ازان
حال متمتع را که هدی نبرده بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد - ثم لیهل بالحج - پس تر باید که
چون ایام حج برسد احرام ببندد برائے حج - ولیهد - و باید که اهدا کند که هدی کردن بر او و دم نمودن واجب ست
در تمتع برائے شکر گزاری این نعمت که توفیق اداء هر دو نسک یافت - فمن لم یجد هدیا - پس کسیکه نیابد هدی را

فلیصم ثلثة ایام فی الحج ـ پس باید که روزه دارد سه روز در حج هر روز که باشد و افضل آن ست که سابع و ثامن و تاسع
بدارد و بعضی گفته اند که پیش از تاسع دارد ـ و سبعة اذا رجع الی اهله ـ و روزه دارد هفت روز وقتیکه برگردد بسوے خانه
خود که مجموع ده روز باشد و در قرآن مجید مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود و سبعة اذا رجعتم پس بعضی تفسیر کرده اند
آنرا رجوع باهل و بعضی بفراغ از اعمال حج و بر آمدن از منا و رجوع بمکه بمعنا رسے گفته که مذهب ابی حنیفه این ست و طیبی نیز
موافق آن گفته اما در هدایه گفته که اذا رجع الی اهله و ظاهر این حدیث موید این مذهب ست و چون آنحضرت قدوم آورد
بمکه و امر کرد اصحاب را بانچه کرد ـ فطاف حین قدم مکة ـ پس طواف کرد هنگامیکه رسید بمکه ـ و استلم الرکن اول شیء ـ و بوسه داد
حجر اسود را نخست از هر چیز ـ ثم خب ثلثة اطواف ـ پستر پویه کرد و رمل کرد چنانکه گذشت در سه طواف که از اشواط میگویند
که یکبار گرد کعبه گشتن ست ـ و مشی اربعا ـ و مشی کرد بطریق معتاد آهسته چهار ـ مجموع هفت طواف و شوط شد که آنرا طواف
گویند ـ فرکع حین قضی طوافه بالبیت عند المقام رکعتین ـ پستر گزارد هنگامیکه تمام کرد طواف بیت را نزد مقام ابراهیم دو رکعت
نماز را ـ ثم سلم ـ پستر سلام داد ـ فانصرف ـ پس برگشت از نماز ـ فاتی الصفا ـ پس آمد کوه صفا را ـ فطاف بالصفا والمروة
سبعة اطواف ـ پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن ست میان این دو کوه هفت بار که
آنرا سعی بین الصفا والمروه گویند ـ ثم لم یحل من شیء حرم منه ـ پستر حلال نشد آنحضرت از هیچ چیزے که حرام شده بود
وے از احرام بهر آنکه قارن بود اگر متمتع هم بود هدی باخود داشت ـ حتی قضی حجه و نحر هدیه یوم النحر ـ تا آنکه گزارد حج
خود را و نحر کرد هدی خود را روز نحر ـ و افاض ـ و شتافت بسوے مکه یعنی از منی بمکه آمد ـ فطاف بالبیت
پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت ـ ثم حل من کل شیء حرم منه ـ پستر حلال شد از هر چیزے که حرام
شده بود از وے حتی نساء و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نساء و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام
بر آمد ـ و فعل مثل ما فعل رسول الله ـ و کرد مانند آنچه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ساق الهدی من الناس ـ
کسیکه سوق هدی کرد از مردم ـ متفق علیه ـ وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
هذه عمرة استمتعنا بها ـ این عمره است که منفعت گرفتیم با بدان ـ فمن لم یکن عنده الهدی فلیحل الحل کله ـ پس کسیکه
نباشد نزد وے هدی پس باید که حلال شود حلال شدنی همه ـ فان العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم القیمة ـ زیرا که عمره
بتحقیق در آمد در حج تا روز قیامت و شرح این معنی گذشت ـ رواه مسلم وهذا الباب خال عن الفصل الثانی ـ و این
باب تهی ست از فصل ثانی

الفصل الثالث ـ عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس معی ـ روایت ست از عطا گفت شنیدم
جابر را در میان مردمی که شریک بودند بمن در شنیدن ـ قال ـ گفت جابر ـ اهللنا اصحاب محمد ـ احرام بستیم ما که اصحاب
محمدیم صلی الله علیه وسلم بالحج خالصا وحده ـ هیچ ساده و بی آمیزش عمره با آن ـ قال عطاء ـ قال جابر ـ گفت عطا که گفت جابر ـ

فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح رابعۃ مضت من ذی الحجۃ - در صبح شب چہارم کہ گذشتہ بود از ماہ
ذی الحجہ - فامرنا ان نحل - پس امر کرد آنحضرت مارا کہ حلال شویم واز احرام برآئیم - قال عطاء - گفت عطاء در تفسیر
قول جابر کہ امر کرد آنحضرت مارا کہ حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - حلوا واصیبوا النساء - از احرام برآئید و برسید
زنان را - قال عطاء ولم یعزم علیہم - و واجب نگردانید و شہید بر ایشان رسیدن بزنان - ولکن احلہن لہم - ولیکن حلال
گردانید زنان را برائے ایشان و مباح گردانید وطئ ایشان را - فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفۃ الا خمس - پس گفتیم
ما کہ ہنگامیکہ نباشد میان ما ومیان عرفہ مگر پنج شب - امرنا ان نفضی الی نسائنا - امر کرد مارا کہ برسیم بسوئے زنان
خود ومباشرت کنیم ایشان را - فنأتی عرفۃ تقطر مذاکیرنا المنی - پس بیائیم عرفہ را در حالیکہ می چکاند آلتہائے مردئے
ما آب منی قطر چکیدن وچکانیدن ومذاکیر جمع ذکر است بر خلاف قیاس - قال - گفت عطاء - یقول جابر بیدہ -
در حالیکہ اشارت میکند جابر بدست از برائے تمثیل چکانیدن ذکر منی را - کانی انظر الی قولہ بیدہ یحرکہا - عطا میگوید
گویا کہ من نگاہ میکنم الآن بسوئے اشارت جابر بدست خود کہ می جنباند دست خود را از برائے نمودن صورت ذکر
قال - گفت جابر - فقام النبی - پس ایستاد وخطبہ خواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فینا - در میان ما - فقال قد علمتم
انی اتقاکم للہ - بتحقیق دانستہ اید شما کہ بدرستی کہ من پرہیزگارترین شما ام مر خدا را و در بعضی نسخ علی اللہ یعنی گرامی
ترین شما بر خدا - واصدقکم - وراست گوترین شما ام - وابرکم - ونیکو کارترین شما ام - ولولا ہدیی لحللت کما تحلون
واگر نبودی ہدی من ہر آئینہ حلال می شدم من چنانچہ شما حلال میشوید - ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق
الہدی - واگر پیش میدانستم از کار خود چیزے را کہ پس دانستم یعنی اگر میدانستم کہ برآمدن از احرام این چنین شما
شاق خواہد آمد نمی راندم ہدی را ومن نیز از احرام می برآمدم - فحلوا - پس حلال شوید وبرآئید از احرام کہ حکم الٰہی فرمانہ
چنین است - فحللنا وسمعنا واطعنا - پس حلال شدیم وشنیدیم قول آنحضرت را بسمع رضا واطاعت وفرمانبرداری کردیم
قال عطاء قال جابر - گفت عطاء کہ گفت جابر - فقدم علی رضی اللہ عنہ من سعایتہ - پس قدوم آورد امیر المؤمنین علی رض
از یمن کہ برائے گرفتن صدقات رفتہ بود سعی وسعایت خراج وباج ساعی باج ستان - فقال بم اہللت - پس گفت آنحضرت
علی را بچہ چیز وبچہ نوع احرام بستی تو - قال بما اہل بہ النبی - گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم بچیزے ونوعی کہ احرام
بست بآن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاہد وامکث حراما
پس ہدی کن یعنی بران ہدی با خود و درنگ کن وباش در حالیکہ محرمی چنانکہ من کردہ ام - فقال واہدی لہ علی
ہدیا - گفت جابر پس گرفت ہدی برائے خود علی رضی اللہ عنہ - فقال سراقۃ بن مالک بن جعشم - پس گفت سراقہ -
یا رسول اللہ العامنا ہذا ام لابد - آیا برائے امسال ماست این حکم یا برائے ہمیشہ است - قال لابد - گفت آنحضرت
برائے ہمیشہ است چنانکہ در فصل اول گذشت - رواہ مسلم - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہا قالت قدم رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم لاربع مضین من ذی الحجۃ - گفت عائشہ قدوم آورد آنحضرت یعنی بمکہ ہنگامیکہ چہار شب گذشتہ بودند از
ذی الحجہ - او خمس - یا پنج شب - فدخل علی وہو غضبان - پس درآمد آنحضرت بر من و حال آنکہ وے خشمناک ست فقلت
من اغضبک - پس گفتم من کہ در غضب آورد ترا - یا رسول اللہ ادخلہ اللہ النار - درآرد او را خدائے تعالی در آتش
دوزخ - قال - گفت آنحضرت - او ما شعرت انی امرت الناس بامر - آیا نمیدانی و خبر ندارے کہ من امر کردم مردم را
بامرے - فاذا ہم یترددون پس ناگاہ مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن - ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت
ما سقت الہدی معی - واگر می بود کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزے را کہ پس دانستم نمی آوردم و نمیراندم ہدی را
ہمراہ خود حتی اشتریہ - تا آنکہ می خریدم ہدی را اکنون بعد از احرام - ثم احل کما حلوا - پستر حلال میشدم چنانکہ حلال شدند
مردم - رواہ مسلم

باب دخول مکہ والطواف

ذکر کرده درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو درآید و از کدام جانب بدر رود و در چہ وقت درآید و ذکر کرده کیفیت
طواف را و آنچہ لازم ست او را از استلام حجر و جز آن و بکہ بمعنی ہلاک و نقصان کردن ست پس این بلد شریف را ازین جہت
بکہ میگویند کہ وے ہلاک میکند و ناکس و فانی میگرداند گناہان را و ہلاک میکند ہر کسے را کہ ظلم کند و الحاد ورزد دران
و بکہ نیز میگویند و بک بمعنی کوفتن ست از جہت کوفتن وے اعناق جباران را یا از جہت ازدحام خلائق نزد وے
کہ موجب دق اعناق ست یا از جہت آنکہ وے میکوبد مردان را و میشکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاہدہ
و طواف گشتن گرد چیزے اکنون غالب آمده و اسم شده گشتن گرد کعبہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا

الفصل الاول - عن نافع - قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکۃ الا بات بذی طوی - گفت نافع کہ ابن عمر بود
کہ قدوم نمی آورد مکہ را مگر آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح طائے مہملہ و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشہر ست
بتنوین و بے تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمره - حتی یصبح و یغتسل و یصلی - تا آنکہ صبح میکرد
ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میگذارد و ظاہر آن ست کہ مراد نماز نفل ست برای درآمدن مقام شریف
فیدخل مکۃ نہارا - پس درآید مکہ را روزانہ - واذا نفر منہا مر بذی طوی و بات بہا حتی یصبح - و یذکر ان النبی - و ذکر میکرد
ابن عمر کہ پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک - بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیتوتت بذی طوی و غسل
و صلوۃ و درین حدیث استحباب درآمدن مکہ در روز ست تا ببیند کعبہ را و دعا کند و الان عادت جاری شده
بدرآمدن وقت سحر مر کسانے را کہ می آیند از جده و سنت موافق اول ست و اگرچہ جلوه جمال سحر ذوقے و حالے
دیگر مے بخشد ولیکن ظہور سلطان عزت و ابہت و جلالت بیت اللہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا در وقت چاشت
اظہر و اباہر ست عرف ذلک بالذوق والحمد للہ - متفق علیہ - و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان النبی صلی اللہ

علیہ وسلم لما جاء مکۃ دخلہا من اعلاہا - گفت عایشہ کہ آنحضرت ہنگامی کہ می آمد مکہ را در می آمد او را از بالای او کہ ہمان جانب
ذی طوی ست و معلا کہ مقبرہ مکہ است ہمان جانب ست و معلا بفتح میم و سکون عین مہملہ و تخفیف لام ست و عامہ معلا میگویند
بضم میم و تشدید لام - وخرج من اسفلہا - و بیرون می آمد از پایان او کہ جانب دیگر ست متفق علیہ - وعن عروۃ بن الزبیر
عروہ بن الزبیر کہ از کبار تابعین و ثقات ایشان ست و خواہر زادہ عایشہ صدیقہ است و پسر اسماء بنت ابی بکر روایت میکند
از عایشہ کہ گفت - قد حج النبی - بہ تحقیق حج کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرتنی عائشۃ ان اول شیء بدأ بہ حین قدم مکۃ انہ
توضأ ثم طاف بالبیت - پس خبر داد مرا عایشہ کہ نخست چیزے کہ آغاز کرد آنحضرت بدان چیز در وقتیکہ قدوم آورد مکہ را
این بود کہ آنحضرت وضو کرد و پس تر طواف کرد بخانہ کعبہ و این طواف را طواف قدوم گویند - ثم لم تکن عمرۃ - پس تر نبود عمرہ -
ثم حج ابو بکر - پس تر حج کرد ابو بکر - فکان اول شیء بدأ بہ الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرۃ ثم عمر ثم عثمان مثل ذلک یعنی آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و این خلفای ثلثہ رضی اللہ عنہم بمکہ آمدند نخست کاری کہ کردند طواف کردند و ہیچ عمرہ بجا نیاوردند و در بعضی
روایات ثم لم یکن غیرہ یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفتہ اند کہ این تصحیف ست و لیکن معنی صحیح ست پوشیدہ نماند کہ در احادیث
سابق معلوم شد کہ آنحضرت و صحابہ بعد از قدوم بمکہ عمرہ کردند و لیکن ہر کہ سوق ہدی کردہ بود در احرام باقی ماند و ہر کہ سوق
نکردہ بود از احرام بر آمد مگر آنکہ مراد نفی عمرہ فسخ حج بعمرہ و بر آمدن از احرام ست و عروہ این کلام را در رد کسی گفت کہ زعم کرد
کہ آنحضرت فسخ حج بعمرہ نمود و بیان کرد کہ آنحضرت بہ قران خود باقی ماند مگر آن کسی کہ سوق ہدی نکردہ بود امر فرمود کہ از احرام
بر آید و فسخ حج بعمرہ کند و بعد از عمرہ احرام دیگر برای حج بہ بندد متفق علیہ - وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا طاف فی الحج او العمرۃ اول ما یقدم - بود آنحضرت کہ چون طواف میکرد در حج یا در عمرہ در اول قدوم
آوردن سعی ثلثۃ اطواف - سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سہ شوط مراد رمل ست کہ بیان آن گذشت - ومشی اربعۃ
و میرفت بروش معتاد در چہار شوط طواف کہ عبارت ست از ہفت بار گشتن گرد خانہ کعبہ و ہر یک گشتن را شوط گویند
بفتح شین و در رسائل مناسک ہمین لفظ شوط واقع شدہ و در قاموس گفتہ است کہ جماعۃ از فقہا اطلاق این لفظ را مکروہ
داشتہ اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجہ آن بیان نکردہ مگر آنکہ گویند کہ طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاہلیت
ست چنانکہ در کراہت اطلاق یثرب بر مدینہ مطیبہ گفتہ اند - ثم سجد سجدتین - پس تر میگذارد بعد از طواف دو رکعت - ثم یطوف
بین الصفا والمروۃ - پس تر طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروہ پس رمل در طوافی بود کہ بعد از وی سعی ست متفق علیہ -
وعنہ قال رمل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و ہم از ابن عمر ست کہ گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا
از حجر اسود تا حجر اسود سہ بار - ومشی اربعا و مشی کرد چہار بار - وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروۃ - و بود آنحضرت
کہ سعی میکرد در مغاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروہ بیان این در حدیث جابر گذشت - رواہ مسلم -
وعن جابر قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما قدم مکۃ اتی الحجر فاستلمہ - ہنگامیکہ قدوم آورد آنحضرت مکہ را آمد حجر اسود را

یعنی ابتداے طواف از حجر اسود کرد۔ ثم مشی علی یمینه۔ پس تر مشی میکرد به دست راست خود از برائے طواف۔ فرمل ثلثا و مشی اربعا۔ پس رمل کرد در سه طوف و مشی کرد در چهار۔ رواه مسلم۔ وعن الزبیر بن عربی۔ تابعیست روایت میکند از ابن عمر و غیر وے روایت ست از وے یک حدیث در استلام حجر۔ قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر۔ گفت سوال کرد مردے از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود۔ فقال۔ پس گفت ابن عمر۔ رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله۔ استلام میکرد او را و بوسه میداد او را۔ ازینجا معلوم شد که استلام شامل لمس بید و تقبیل هر دو هر دو راست و گویا مراد باستلام اینجا لمس بید ست بقرینه مقابلت به تقبیل

رواه البخاری۔ وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین۔ گفت ابن عمر ندیدم من آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود ست و رکن یمانی که محاذی وے ست رکن یمانی نام همین رکن ست ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و بیت را دو رکن دیگر ست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمانی را افضل ست باعتبار بقاے ایشان بر اصل بناے خلیل علیه السلام ازین جهت تخصیص کرده شده اند باستلام و رکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وے و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نه شده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام ذکر کرده ایم از اراده شرح سفر السعادت تصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است۔ متفق علیه۔ وعن ابن عباس رضی قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر۔ گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن بمحجن۔ در حالیکه استلام میکرد حجر اسود را بچیزے که در دست وے بود با آن چوب اشاره بحجر میکرد و چوب را بوسه میداد و محجن بکسر میم و سکون حاء مهمله و فتح جیم چوب سر کج مانند چوگان متفق علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت علی بعیر۔ و هم از ابن عباس ست که آن حضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی الی الرکن اشار الیه بشیء۔ هر گاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد بسوے وے بچیزے یعنی به چوبی که در دست مبارک وے بود و کبر۔ و تکبیری بر آورد و درین حدیث بوسه دادن آن چیز مذکور نیست۔ رواه البخاری۔ وعن ابی الطفیل۔ صحابی ست آخر الصحابه موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنهما۔ قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت و یستلم الرکن بمحجن معه و یقبل المحجن۔ طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بمحجن که با وے بود و بوسه میداد محجن را و درین حدیث استلام رکن ست بچوب و تقبیل آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود و محمل آنکه هر چه استطاعت دارد بکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب

و مانند آن رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لا نذکر الا الحج - و حال آنکه ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را - فلما کنا بسرف طمثت پس هنگامیکه بودیم ما بسرف حیض کردم من بسرف بفتح سین و کسر را نام
آخر نام موضعی ست به یک مرحله از مکه در آنجا مرقد ام المومنین میمونه است رض و نکاح وے رضی الله عنها و زفاف
و موت وے همه درین موضع اتفاق افتاده بودند - فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابکی - پس در آمد آنحضرت و حال
آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع شود از گزاردن حج - فقال لعلک نفست - بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت
شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول میگویند - قلت نعم گفتم آری - قال فان ذلک
شیء کتبه الله علی بنات آدم - گفت آنحضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزی ست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی
آنرا بر دختران آدم همه اسلاف و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نساء بنی اسرائیل ست و کلام در وے
در باب حیض گذشت - فافعلی ما یفعل الحاج پس بکن ای عائشه چیزی که میکنند حاجیان - غیر ان لا تطوفی بالبیت
حتی تطهری - جز آنکه طواف مکنی بخانه تا آنکه پاک شوی - متفق علیه - وعن ابی هریرة رض قال بعثنی ابوبکر
رضی الله عنه فی الحجة التی امره النبی صلی الله علیه وسلم علیها - گفت ابوهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود
اورا آنحضرت برای حج یعنی در سال [illegible] پیش از حجة الوداع که آنحضرت بنفس شریف خود گزارد و [illegible] معلوم شد که چون حج
فرض شد آنحضرت [illegible] ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت - یوم النحر فی رهط
فرستاد مرا ابوبکر [illegible] در گروهی که [illegible] - یؤذن فی الناس - امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گویند و اعلام
کنند [illegible] احتمال دارد که ضمیر [illegible] ابوهریره [illegible] - الا لا یحج بعد العام مشرک - آگاه باشید که حج نکند بعد ازین سال
هیچ مشرکی [illegible] مسلمانان باشند - ولا یطوفن بالبیت عریان - و باید که طواف نکند بخانه کعبه هیچ برهنه
و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نه کنیم خدا را در جامهای که گناه میکنیم در آن -
متفق علیه

الفصل الثانی عن المهاجر المکی - قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیه - گفت مهاجر که از
[illegible] جابر [illegible] مردی که می بیند بیت را بر میدارد هر دو دست خود را - فقال قد حججنا مع النبی -
گفت جابر [illegible] صلی الله علیه وسلم فلم نکن نفعله - پس نبودیم که بکنیم آنرا و باشیر [illegible] روایت
[illegible] امام احمد گفته دستها بر دارد و دعا کند و در شرح
[illegible] امام احمد [illegible] درین باب [illegible] کرده است و در بعضی رسائل که در مذهب حنفی
[illegible] از سنن دعاست والله اعلم - رواه الترمذی
و ابوداؤد - وعن ابی هریرة - قال اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل مکة - روے آورد آنحضرت

پس در آمد مکہ را۔ فاقبل الی الحجر۔ پس رو سے آورد سوے حجر اسود۔ فاستلمہ۔ پس استلام کرد حجر را۔ ثم طاف بالبیت
پس طواف کرد بخانہ۔ ثم اتی الصفا۔ پس آمد بجبل صفا۔ فعلاہ۔ پس بالا بر آمد او را۔ حتی ینظر الی البیت۔ تا آنکہ نظر میکرد
بخانہ۔ فرفع یدیہ۔ پس بر داشت ہر دو دست را۔ فجعل یذکر اللہ ما شاء ویدعو۔ پس گشت کہ ذکر میکند خدا تعالے
را آنچہ میخواہد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود کہ بنظر بسوے خانہ دست بر میداشت و دعا میکرد و مراد از حدیث
سابق در غیر این حالت کہ صعود صفا ست باشد واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوٰۃ۔ طواف کردن گرد خانہ مانند نماز ست در ثواب — الا
انکم تتکلمون فیہ۔ پس فرق این ست کہ شما سخن میکنید دران و سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکہ نماز را و درین عبارت
ایمائی ست کہ اگر سخن نکنند بہتر ست۔ فمن تکلم فیہ فلا یتکلمن الا بخیر۔ پس کسیکہ سخن کند در طواف پس باید کہ تکلم نکند
مگر بہ نیکی یعنی سخن نیک کند اگرچہ از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کردہ شدہ است بر اشتراط طہارت
در طواف چنانچہ در نماز شرط ست و مذہب ائمہ ہمین ست ولیکن پوشیدہ نماند کہ حقیقت تشبیہ من کل الوجوہ مراد
نیست زیرا کہ طہارت ثوب و استقبال قبلہ و قراءت و سائر ارکان معتبر نیست ولیکن طہارت افضل ست نزد ما
و اتفاق دارند بر آن کہ نماز افضل ست از طواف و بعضی میگویند کہ برای غربا طواف افضل ست کہ غنیمت ست و
جای دیگر نخواہند یافت۔ رواہ الترمذی والنسائی والدارمی وذکر الترمذی جماعۃ وقفوہ علی ابن عباس۔ و ذکر کردہ است
ترمذی جماعہ را از رواۃ کہ وقف کردہ اند این حدیث را بر ابن عباس و گفتہ اند کہ این قول ابن عباس ست ولیکن
ظاہر آنست کہ این موقوف در حکم مرفوع خواہد بود واللہ اعلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نزل الحجر الاسود من الجنۃ۔ فرود آمدہ است حجر اسود از بہشت۔ وہو اشد بیاضا من اللبن۔ وہوی در حال نزول سخت تر بود در سپیدی
از شیر۔ فسودتہ خطایا بنی آدم۔ پس سیاہ گردانیدہ است او را گناہان اولاد آدم و رسیدن دستہای ایشان
رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح۔ و گفتہ اند کہ درین حدیث امتحان ایمان مرادست اگر کامل الایمان
است قبول می کند آنرا بے تردد و بے تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و بعضی درین حدیث
چیزے نیست کہ مخالف دلیل قاطع کہ حکم باستحالہ آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاہر نمایند و قول اہل زیغ کہ بادلہ
ایم منصوص کہ بہشت و آنچہ در وے است از جواہر مباین و مخالف ست بحقیقت چیزہا کہ مخلوق اند درین دار فانیہ
از خواص و لوازم وے زوال و فنا و احاطہ آفات بدان و باین حجر خود آفات نرسید تا آنکہ از دست قرامطہ ملاحدہ
شکست کہ ہنوز اثر آن در وے باقی ست و جواب آنست کہ تواند کہ بعد از نزول در دار دنیا آن احوال
متغیر و متبدل شدہ باشد چنانکہ در آدم علیہ السلام شدہ از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند کہ مراد
بودن او از جنت جہت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت ست گویا چیزی ست کہ از بہشت آمدہ است

وسفید بودن او وسیاه گشتن او بگناهان آدمیان تشبیه است مراد میان را که عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند
چه دلهاے ایشان را واین ہمہ تشدد وشک وتاویل از ظلمت باطن وحیلہ نفس ست وراه راست آن ست که بظاہر
آن ایمان بیارند وحقیقت آنرا بعلم الٰہی تفویض نمایند وبگویند که ان اللہ علی کل شیء قدیر ودر شرح زیاده برین تبیین
وتفصیل وبسط وتطویل کرده شده است وباللہ التوفیق - فائده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است
در حجر اسود سفیدی چونکه آن سفیدی میرود می آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت وفقیر حقیر درین متحیر بود که این
را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فارسی که تصنیف کرده گفته که ابن جبیر ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید
صغیر مشرق وبود در رحلت ابن جبیر در سنه پانصد وهشتاد ونه وفقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من
در حجر اسود سه جا سفیدی وبعد از ان دیدم که هر وقت در نقصان بود واین در نهصد وهشت بود واللہ اعلم
وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فی الحجر - وهم از ابن عباس ست که گفت آنحضرت در شان حجر اسود
واللہ لیبعثنه اللہ یوم القیمة - بخدا سوگند هر آینه می برانگیزد حجر اسود را خداے تعالیٰ روز قیامت - له عینان یبصر بهما
درحالیکه مر او را دو چشم ست که می بیند بآن ودو چشم هم بشناسد کسی را که استلام کرده است او را ولسان ینطق به
وزبانی ست که سخن میگوید بآن - یشهد علی من استلمه بحق - گواهی میدهد ورقیب وحافظ میگردد بهر کسی که استلام
کرده است او را بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة للہ - گواهی میدهد بحق وراستی واین حدیث نیز محمول ست
بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر ونطق در جمادات وتاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زیغ
وتفلسف ست ومیگویند که این کنایت ست از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب ست از بیضاوی
که میگوید غالب بر ظن آن ست که مراد همین ست اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی
زیرا که وی مجبول ست نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز اللہ عنه - رواه الترمذی
وابن ماجه والدارمی وعن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول ان الرکن والمقام
یاقوتتان من یاقوت الجنة - گفت ابن عمر رضی اللہ عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستی که رکن یعنی حجر اسود
ومقام یعنی مقام ابراهیم وآن سنگی ست که در ان اثر پاے ابراهیم ست علیه السلام هر دو یاقوت اند از جنس یاقوت بهشت
ویاقوت نام جوهری مشهور ست - طمس اللہ نورهما - محو وناپدید کرده است خداے تعالیٰ نور این هر دو را - ولو لم یطمس
نورهما لاضاءا ما بین المشرق والمغرب - واگر ناپدید نکردی نور این هر دو را هر آئینه روشن میشد هر چه میان
مشرق ومغرب ست یعنی تمام دنیا وگویا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بغیب باشد امتحان ایمان درین
صورت ست - رواه الترمذی وامام احمد حنبل در مسند خود وابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند
وعن عبید بن عمیر بتصغیر هر دو لفظ منسوب ست از کبار تابعین وثقات است ودر زمان نبوت ولادت یافته

ورواه احمد مع اختلاف - روایت کرده است این حدیث را در شرح السنۃ باین لفظ که گذشت و روایت کرده
آنرا احمد باختلاف در لفظ - وعن قدامۃ بضم قاف وتخفیف دال مہملہ - بن عبد اللہ بن عمار - صحابی است
قدیم الاسلام ساکن شد بمکہ و ہجرت نکرد ازان - قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسعی بین الصفا
والمروة علی بعیر - گفت دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه بر شترے سوار - لا ضرب ولا طرد
نه زدن بود ونه راندن ودور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند ولا الیک الیک - ونه یکسو شو
یکسو شو - رواه فی شرح السنۃ - وعن یعلی بفتح تحتانیہ وسکون عین مہملہ - بن امیۃ بضم ہمزه وفتح میم
وتشدید یا صحابی ست حلیف قریش اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را عامل عمر بن الخطاب
بود بر نجران - قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبیت مضطبعا - گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانہ کعبہ در
حالیکہ مضطبع ست واضطباع ردا را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن - ببرد اخضر - بجامہ سبز - رواه الترمذی وابوداؤد
وابن ماجہ والدارمی - وعن ابن عباس رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ اعتمروا من الجعرانۃ
روایت ست از ابن عباس که آنحضرت واصحاب وے عمره کردند از جعرانہ که نام موضعی ست چنانکه در میان
عمره ہاے آنحضرت سابقا معلوم شد - فرملوا بالبیت ثلاثا پس رمل کردند بطواف بیت در سہ شوط - وجعلوا
اردیتہم تحت آباطہم - وگردانیدند رداہاے خود را از زیر بغلہاے خود - ثم قذفوہا علی عواتقہم الیسری - پس انداختند
رداہا را بر دوشہاے چپ خود که معنی اضطباع ست مشہور آن ست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جعرانہ شبانہ
بمکہ آمد وہیچکس را خبر نکرد و ظاہر صحابہ اوقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکنند واللہ اعلم - رواه ابوداؤد -

الفصل الثالث - عن ابن عمر - قال ما ترکت استلام ہذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء -
گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما ترک نکردم من بوسہ دادن این دو رکن را که یمانی وحجر اسود ست در سختی ونہ در آسانی یعنی
در انبوه ہجوم وخلوت - منذ رأیت رسول اللہ - ازان باز که دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یستلمہما - که بوسہ
میدہد آن دو رکن را - متفق علیہ وفی روایۃ لہما - ودر روایتی مر بخاری ومسلم را ازا چنین آمده است
که - قال نافع رأیت ابن عمر یستلم الحجر بیده - گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسہ میداد حجر اسود را بدست خود - ثم قبل یده
پس بوسہ داد دست خود را - وقال ما ترکتہ منذ رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفعلہ - وگفت ابن عمر
ترک نکردم این را ازان باز که دیدم آنحضرت را که میکرد این را - وعن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا قالت شکوت
الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی اشتکی - گفت ام سلمہ گلہ کردم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم
یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا وشکایت بمعنی گلہ کردن واشتکی بمعنی بیمار شدن نیز می آید واینجا بمعنی اول ست
گویا عضو وے گلہ میکند از حال خود - فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبۃ - پس گفت آنحضرت طواف کن

کن از پس مردمان در حال آنکه تو سوار باشی - گفت ام سلمه پس طواف کردم من در حال آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یصلی الی جنب البیت - نماز میکند در پهلوی خانه کعبه یقرأ بالطور وکتاب مسطور - در حالیکه میخواند سورة
والطور وکتاب مسطور را - متفق علیه - وعن عابس بن ربیعة - بعین مهمله وکسر موحده و در آخر سین مهمله - بن ربیعة
بعضی او را از صحابه شمرده اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثر برین اند - قال رأیت عمر یقبل الحجر ویقول - گفت
دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت - انی لأعلم انک حجر لا تنفع ولا تضر - بدرستی
که من هر آئینه میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی و نه زیان میرسانی - ولولا انی رأیت رسول
و اگر نمی بودم که من دیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقبلک - بوسه میداد ترا - ما قبلتک - بوسه نمیدادم ترا میگویند
که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب العهد باسلام در فتنه نیفتند بعبادت وی و آورده اند که چون
عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رضی الله عنه گفت باز مان از این سخن یا امیر المؤمنین که وی نفع و زیان میکند
باذن خدا عز وجل - متفق علیه - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال وکل
به یعنی الرکن الیمانی - سبعون ملکا - روایت میکند ابوهریره که گفت آنحضرت که موکل گردانیده شده اند بوی یعنی
برکن یمانی هفتاد فرشته - فمن قال - پس کسیکه بگوید - اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة ربنا
آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قالوا - میگویند آن هفتاد فرشته - آمین - هرگاه رکن یمانی
را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز تا باشد بلکه زیاده بر آن و تواند که این فضیلت و خاصیت مخصوص برکن
یمانی بود و رکن اسود را فضائل دیگر باشد اجل و اعظم و افزون از آن - رواه ابن ماجه - وعنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا - هر کسیکه طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر - سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محیت عنه عشر سیئات - محو کرده میشود از وی ده بدی
وکتب له عشر حسنات - و نوشته شود برای وی ده نیکی - ورفع له عشر درجات - و بلند گردانیده شود برای وی
ده پایه - ومن طاف فتکلم - و کسیکه طواف کند پس سخن کند یعنی بآن کلمات مذکوره و مکرر آورد من طاف
با تاکید دیگر ... وهو فی تلک الحال - در حال آنکه وی در آن حال است و در بعض نسخ
فی تلک الحالة - خاض فی الرحمة برجلیه - می در آید در رحمت بهر دو پاے خود - کخائض الماء برجلیه - همچو در آینده
آب بهر دو پاے خود اینچنین تقریر کرده طیبی معنی این حدیث را و گفت بنده ضعیف عصمه الله که در خاطر چنان خلجان
میکند که معنی این حدیث این باشد که اگر متکلم بکلام ناس کند با آنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مثال
قول او ولا یتکلم الا بسبحان الله الخ یا در جواب آن او را ثواب است که پیاشد خائض در دریاے رحمت بهر دو
پاے خود و اشغال بدان خویش از جهت بودن او عامل ... باشغل ... رحمت تا اعلاے اوان جهت

بودن از متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم بذکر خدا کند مستغرق میگردد در دریای مسرت از پا تا سر و از اسفل تا اعلا والله اعلم

فافهم وبالله التوفیق — رواه ابن ماجه

باب الوقوف بعرفة

بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است و رکن عظیم ست چنانکه وارد شده است که الحج عرفة عرفه اسم مکانیست مخصوص ست و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آمده و عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار نواحی و اطراف وقفه و مجال وقوف ست و وجه تسمیه عرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور ست یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکان معظم و مشهور ست گویا معروف ست پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت است تعرف عباد درینجا بسوی خدا بعبادات و ادعیه این معنی اگرچه مشترک ست میان اینجا و اماکن دیگر ولیکن این مکان خلیقترین مکانها ست که مورد اوست و معادل نیست او را هیچ مکانی از اماکن از فیض غیب تسمیه کرده شد بدان کذا قیل و بدین وجوه مشتق از معرفت ست و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف ست بفتح عین و سکون را اکثر استعمال کرده میشود در بوی خوش و چون منی را بوی ها ست بجهت کشتن قربانیها پیدا میگردد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روائح و وقوف بعرفه عبارت ست از ایستادن در آن وادی اگرچه ساعتی باشد و اگرچه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع ایستاد حاجی شد بعد از آن طواف ست چنانکه گذشت

الفصل الاول — عن محمد بن ابی بکر الثقفی — که تابعی ثقه است — انه سأل انس بن مالک — روایت میکنند که وی پرسید انس را — وهما غادیان من منی الی عرفة — و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه — کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله — پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه — بود که تلبیه میکرد از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بران — ویکبر المکبر منا فلا ینکر علیه — و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند رواست و لیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت ست و سنت آنست که تلبیه گویند و تکبیر روز عرفه مر حاج را سنت نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبة تلبیه میکرده باشند و اما تکبیر سنت ست در پس نماز حاج و غیر حاج را — متفق علیه — وعن جابر — ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا — روایت ست از جابر که گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منی که آنحضرت در آنجا نحر کرده و الآن نیز آن موضع معلوم و معروف ست که آنرا منحر النبی نامند و تبرک را در آنجا نحر

کرده اند - ومنى كلها منحر - و منا همه محل نحر ست و در هر موضعی از منی که نحر کنند جائز ست - فانحروا فی رحالکم - پس نحر کنید شما در منزلها و جایهاے رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت - ووقفت ههنا وعرفة کلها موقف - و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف ست و در مزدلفه که او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم و حوا در وے و ازدلاف نیز یعنی قرب و اجتماع ست گفت - ووقفت ههنا وجمع کلها موقف - و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقف ست و شک نیست که مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود اما جواز شامل ست همه را - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا من النار من یوم عرفة گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روے آزاد کردن خداے تعالی دران روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه - وانه لیدنو - و بدرستی که وے تعالی نزدیک میشود برحمت و مغفرت - ثم یباهی بهم الملائکة - پس مفاخرت می نماید و نازش میکند به بندگان که حاضر اند دران موقف ملائکه را - فیقول ما اراد هؤلاء - پس میگوید بملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند

رواه مسلم

الفصل الثانی - عن عمرو بن عبد الله بن صفوان - تابعی قرشی ست ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات عن خال له یقال له یزید بن شیبان - روایت میکند عبد الله از خالیکه مر او راست گفته میشود او را یزید بن شیبان صحابی ست - قال کنا فی موقف لنا بعرفة - گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی که بود ما را در عرفه در قدیم از زمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا وقوف کرده آمده اند - یباعده عمرو من موقف الامام جدا - و دوری انداخت یعنی وصف میکرد به بعد آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار دور البعد - فاتانا - پس آمد ما را ابن مربع الانصاری - بکسر میم و سکون را و فتح موحده نام او زید ست یا زید بن عبد الله - فقال انی رسول رسول الله - پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم - صلی الله علیه وسلم الیکم - بسوے شما - یقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آنحضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود - فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراهیم - پس بدرستی که شما بر میراث از میراث پدر کلان شما که ابراهیم خلیل الله علیه السلام ست حاصل معنی حدیث آن ست که هر قومی و قبیله را از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند و موقف قبیله این یزید بن شیبان در جائے بود که بسیار دور بود از موقف آنحضرت که موقف امام عبارت از آن ست پس اینها خواستند که عرض نمایند که نزدیکتر بایستند با حضرت خود تقرب نمودی که خواستند در خواستند پس صحابی را که ابن مربع میگفتند سوے ایشان فرستاد که بجاے خود بایستند و از موقف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آن ست انتقال نکنند که عرفات همه موقف ست و دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوتے ندارد تا در زمان

تا مخالفت نیفتند - رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه - وعن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال کل عرفة موقف - همه عرفه و هر جزو وی موقف ست هر جایکه وقوف کنند صحیح ست - وکل منی منحر - وهمه منا منحرست
در هر جای وی که نحر کنند جائز ست - وکل المزدلفة موقف - وهمه مزدلفه موقف ست - وکل فجاج مکة طریق ومنحر
وهمه راههای مکه راه ومنحر ست فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آیند درست ست
و هر جایکه در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید و مکه حرم ست لیکن در منی عادت شده است در روز نحر که دهم ذی الحجه
است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند و جاهای دیگر مثل هدی و دم تمتع و نذر و غیر آنها اگر در مکه کنند
قصوری ندارد مقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عهده است والا فضیلت موقف آنحضرت
ومنحر وطریق وی باقی ست کما لا یخفی - رواه ابوداود والدارمی - وعن خالد بن هوذة - بفتح ها و سکون
واو وذال معجمه - قال رأیت النبی - گفت دیدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم یخطب الناس یوم عرفة - خطبه میکرد
مردم را روز عرفه یعنی در عرفات - علی بعیر قائما فی الرکابین - بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب که این از تقویه
ارتفاع وحصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک همه بشنوند - رواه ابوداود - وعن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة - بهترین دعاها دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که باشد مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیان ست - وخیر ما قلت انا والنبیون من
قبلی - وبهترین دعا و ذکری که گفتم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند این ست - لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر - رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا شریک له
وعن طلحة - بن عبید الله بن کریز - بفتح کاف وکسر را و سکون تحتانیه و در آخر زا ست وعبید الله بتصغیر
تصغیر اشتباه واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده است و در بعضی نسخ مصابیح و کاشف
و بعضی کتب دیگر بصواب عبید الله بن کریز موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال ست تابعی ست روایت
میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالک و غیر ایشان و حدیث او مرسل ست و طلحة بن عبید الله
از عشره مبشره است و وی طلحة بن عبید الله بن عثمان ست و عثمان نام ابوقحافه است والد ابی بکر صدیق
رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر - گفت آنحضرت دیده نشده
است شیطان در هیچ روزی که وی در آن روز خوردتر باشد - ولا ادحر - بدال و حای مهملتین رانده دور تر
رانده تر - ولا احقر - و نه خوارتر و خردتر - ولا اغیظ منه - و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش - فی یوم عرفة
که در روز عرفه میباشد یعنی شیطان همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه میخورد و خوار میگردد و در روز
عرفه از همه روزها بیشتر زیاده تر است خواری و غصه وی - وما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة - ونیست آن

راندگی و خواری و غصہ و غم شیطان در روز عرفہ مگر بجہت چیزے کہ می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان - و تجاوز
اللہ عن الذنوب العظام - و در گذشتن خداے تعالیٰ از گناہان بزرگ ایشان - الا ما رای یوم بدر - مگر آنچہ
دیدہ شدہ از خواری و زاری و عذاب ہی شیطان روز بدر کہ روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام
بود و بران روز خواری وے مانند روز عرفہ بود و یا بیشتر - فانہ قد رای جبرئیل یزع الملائکۃ - پس بدرستی کہ
او شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر کہ ترتیب میداد ملائکہ را و صفہا راست میکرد برائے جنگ مشرکان
و وزع بناے وعین مہملہ باز داشتن و منع کردن و لشکر را فراہم آوردن و وزع بفتح واو جمع سرہنگ و سالار
لشکر و باز دارندہ - رواہ مالک مرسلا وفی شرح السنۃ بلفظ المصابیح روایت کرد این حدیث را در شرح سنۃ بہ لفظے
کہ در مصابیح مذکور ست - وعن جابر رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم عرفۃ ان اللہ
ینزل الی السماء الدنیا - چون میباشد روز عرفہ بدرستی کہ خداے تعالیٰ فرود می آید بآسمانے کہ پایان تر ست
یعنی قریب میشود برحمت و احسان و کرم - فیباہی بہم الملائکۃ - پس می نازد بآدمیان فرشتگان را فیقول
انظروا الی عبادی - پس میگوید وے سبحانہ نگرید بسوے بندگان من - اتونی شعثا غبرا ضاجین - آمدہ اند
درگاہ رحمت مرا ژولیدہ موے غبار آلودہ فریاد کنندہ برآرندہ آوازہا را بہ تلبیہ و ذکر و شعث بفتح شین
جمع اشعث و غبر بضم غین جمع اغبر و ضج ضاد معجمہ بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق - از ہر راہ کشادہ دور دراز
اشہدکم انی قد غفرت لہم گواہ میگیرم شما را برانکہ بدرستی کہ من آمرزیدم ایشان را - فیقول الملائکۃ یا رب فلان کان
یرہق - پس میگویند فرشتگان اے پروردگار فلان کس از میان این حاضران بود کہ نسبت برہق کردہ شدہ
و رہق بمعنی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن - و فلان و فلانۃ - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان
اند - قال - گفت آنحضرت - یقول اللہ - میگوید خداے - عز وجل قد غفرت لہم - بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفۃ - گفت آنحضرت پس نیست
ہیچ روزی بیشتر از روے آزاد شدن و رستن از آتش دوزخ از روز عرفہ - رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث - عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان قریش ومن دان دینہا - گفت عائشہ بودند
قریش و کسانے کہ گرفتہ بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند - یقفون بالمزدلفۃ - وقوف میکردند بمزدلفہ
از جہت تمیز و تفرقہ بر مردم و میگفتند ما اہل اللہ و ساکنان حرم او ایم بیرون نمی آئیم از حرم و مزدلفہ حرم ست
و عرفات حل ست - وکانوا یسمون الحمس - و بودند قریش کہ نام کردہ میشدند حمس بضم حاء و سکون میم و سین مہملہ
جمع احمس بمعنی شجاع از حماسہ بمعنی شدت و شجاعت یا از جہت شدت ایشان در دین خود یا از جہت التجاے
ایشان بحمسا کہ نام کعبہ است زیرا کہ سنگہاے او سیاہ اند مائل بہ سفیدی و آن سخت میباشد - فکان سائر العرب

یقفون بعرفة - پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه - فلما جاء الاسلام امر الله نبیه - پس هنگامیکه آمد دین اسلام
امر کرد خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم ان یاتی عرفات که بیاید بعرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وے
ثم یفیض منها - پس بستابد و سیر کند بشتابی ازوے یقال افاض بقسم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار
روان شدن از عرفات - فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی - ثم افیضوا من حیث افاض الناس
بعد روان شوید و بر آیید از انجا که روان میشوند و میرانند مردم این خطاب براے قریش ست و لازم می آید ازین
امر مسلمانان را نیز - متفق علیه - وعن عباس بن مرداس - صحابی ست از مؤلفة القلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانے و نیکو شد اسلام وے و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با نهصد کس از قوم خود وے
از جماعه است که حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست
از وے که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة - دعا کرد مر امت خود را در شبانگاه روز عرفه بآمرزیده
شدن گناهان مراد امتی ست که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق ست و اول ظاهر تر است - فاجیب انی قد غفرت
لهم ما خلا المظالم - پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد دعاے آنحضرت باین طریق که بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم
مر ایشان را همه گناهان را جز مظالم که مراد بآن حقوق عباد ست جمع مظلمه بکسر لام و فتح آن و بعضی فتحه را منکر اند یعنی
ضم را نیز تخفیف کرده اند مظالم عام تر ست که در مال باشد یا در عرض - فانی آخذ للمظلوم منه پس بدرستی که من گیرنده ام در بدل البته
از براے مظلوم حق او را ازین قسم از گناهان را نمی بخشم و آخذ بلفظ متکلم نیز روایت ست - قال ای رب ان شئت
اعطیت المظلوم من الجنة - گفت آن حضرت اے پروردگار من اگر میخواهی میدهی مر مظلوم را از نعیم بهشت یعنی
در بدل حق وے که ظالم گرفته است - وغفرت للظالم - و می آمرزی مر ظالم را - فلم یجب عشیته - پس اجابت نکرده شد
و قبول کرده نشد دعاے آنحضرت در شبانگاه عرفه - فلما اصبح بالمزدلفة - پس هنگامیکه صبح کرد آنحضرت بمزدلفه
اعاد الدعاء - باز کرد دعا را - فاجیب الی ما سأل - پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوے چیزے که سوال
کرد و قبول افتاد دعاے آنحضرت در آمرزیده شدن تمامه گناهان اگرچه مظالم باشند - قال فضحک رسول الله
گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او قال تبسم - یا گفت راوی بجای ضحک تبسم - فقال
له ابو بکر وعمر - پس گفتند مر آنحضرت را ابوبکر و عمر - بابی انت وامی ان هذه الساعة ما کنت تضحک فیها - پدر
و مادر من فداے تو باد بدرستی که این ساعتی ست که نبودی تو که خنده میکردی در وے یعنی شان مقتضی
حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت ست این تاویل از براے آن میکنم که ابوبکر
و عمر آنحضرت را هرگز پیش ازین در مزدلفه ندیده بودند تا گویند که نبودی تو که خنده میکردی در مثل این ساعت
فما الذی اضحکک اضحک الله سنک - پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایت

است از شادی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عدو اللہ ابلیس لما علم ان اللہ عزوجل قد استجاب دعائی
وغفر لامتی - بدرستیکہ دشمن خدائے کہ ابلیس ست ہنگامیکہ دانست کہ خدائے تعالیٰ بتحقیق قبول کرد دعاے
مرا و بیامرزید مر امت مرا - اخذ التراب فجعل یحثوہ علی راسہ - گرفت خاک را پس گشت کہ می انداز و بہر دو دست
خاک را بر سر خود - ویدعو بالویل والثبور - و دعا میکند بویل و ثبور - ہلاک و میگوید یا ویلاہ و یا ثبوراہ و ویل بمعنی بلا
و سختی و ثبور بمعنی ہلاک و در قاموس گفتہ کہ ویل بمعنی حلول شر ست و ثبور تبا بمعنی فضیحت و گفتہ اند کہ ویل نام
وادی ست در دوزخ - فاضحکنی ما رایت من جزعہ - پس در خندہ آورد مرا چیزے کہ دیدم من از بی صبرے
و ناشکری او - رواہ ابن ماجہ و روے البیہقی فی کتاب البعث والنشور - بدانکہ ازین حدیث معلوم میگردد کہ
حج مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفتہ کہ این محمول ست بر ظالمی کہ توبہ کردہ و عاجز آمدہ از وفاے حقوق و بیہقی گفتہ
کہ مر این حدیث را شواہد بسیار ست اگر صحیح ست حجت ست والا پس قول حق سبحانہ و یغفر ما دون ذلک کافی ست
و ظلم داخل در ما دون شرک ست و در مواہب لدنیہ میگوید کہ ترمذی گفتہ است کہ آنچہ در حدیث صحیح آمدہ است
کہ کسیکہ حج کند و رفث نکند و فسق او رزد بیرون آید از گناہان خود ہمچو روزے کہ زائیدہ است او را مادر و مخصوص ست
بمعاصی متعلقہ بحقوق اللہ نہ حقوق العباد و در حقوق اللہ نیز ساقط نمیگردد نفس حقوق پس کسیکہ بر ذمہ او نماز
یا کفارت ست و مانند آن از حقوق اللہ ساقط نمیگردد زیرا کہ آن حقوق ست نہ ذنوب و ذنب نیست مگر تاخیر وے
پس نفس تاخیر وے ساقط میگردد بحج نہ آن حقوق بانفسہا پس حج مبرور ساقط میگرداند اثم مخالفت را نہ حقوق
و ابن تیمیہ کہ از مشاہیر علماء محدثین ست گفتہ کسیکہ اعتقاد کند کہ حج ساقط میگرداند چیزے را کہ واجب ست بر وے
از حقوق خدا ہمچو نماز کہ بر ذمہ او ست مثلاً توبہ دادہ شود او را ازین قول او و اگر توبہ نکند قتل کردہ شود و ساقط
نمیگردد حق آدمی بحج اجماعاً انتہی و درین کلام از تشدید و تضییق چیزے ست کہ مخفی نیست و مشہور آن ست کہ حقوق
اللہ مغفور ست بحج و در حقوق عباد خلاف ست و جمہور بر آنند کہ مغفور نیست و ظاہر احادیث عموم ست واللہ اعلم

باب الدفع

من عرفۃ والمزدلفۃ - باب در بیان بازگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفہ و مزدلفہ ظاہر آن ست کہ بجاے
اندفع گویند زیرا کہ دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن ست نہ برگشتن و بیرون آمدن لیکن
دفع اینجا بمعنی خروج و ذہاب ست تعبیر بدفع بجہت آن کردند کہ چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم بعضی
را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب ست و ذکر آن در احادیث فصول سابقہ معلوم شدہ اینجا بیان کیفیت آن میکند

الفصل الاول - عن ہشام - بن عروہ - تابعی ست مثل پدرش - عن ابیہ قال - روایت میکند
از پدر خود کہ گفت - سئل اسامۃ بن زید کیف کان رسول اللہ - پرسیدہ شد اسامہ بن زید را کہ چگونہ بود پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم یسیر فی حجۃ الوداع حین دفع - بچہ کیفیت سیر میکرد در حجۃ الوداع ہنگامیکہ برگشت از عرفات - قال
گفت اسامہ - کان یسیر العنق - بود آنحضرت کہ سیر میکرد شتاب - عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفتہ اند میان آہستگی
و شتابی زیادہ بر مشی و بعضی گفتہ گام کشادہ نہادن - فاذا وجد فجوۃ نص - پس چون می یافت فرجۂ تیز تر سیر رفتی فی الصراح
فجوۃ بفتح فا و سکون جیم قولہ تعالیٰ فی قصۃ اصحاب الکہف وہم فی فجوۃ منہ و نص بصاد مہملہ سیر شدید فوق عنق و فی الصراح
نص نیک راندن نص ناقہ میگویند وقتیکہ بر آید نہایت آنچہ در روا ست از سیر و اصل وے استقصا و رسیدن نہایت
چیزی ست متفق علیہ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما انہ دفع معہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم عرفۃ - روایت ست از
ابن عباس کہ وے دفع کرد و بیرون آمد ہمراہ آنحضرت روز عرفہ فسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم وراءہ زجرا شدیدا
وضربا للابل - پس شنید آنحضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران را کہ مردم مبالغہ میکردند در تیز راندن
و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند - فاشار بسوطہ الیہم - پس اشارت کرد آنحضرت بتازیانۂ خود بسوے مردم
وقال - و گفت - ایہا الناس علیکم بالسکینۃ - ای مردمان بر شما باد کہ آہستگی و آرام و وقار ورزید - فان البر لیس
بالایضاع - زیرا کہ نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج در شتاب نیست بہ تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن
و شتابی کردن بلکہ باجتناب از محرمات و مکروہات نمودن و از رفث و فسوق دور بودن - رواہ البخاری
وعنہ ان اسامۃ بن زید کان ردف النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرفۃ الی المزدلفۃ - و ہم از ابن عباس ست
کہ اسامہ بن زید بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفہ بسوے مزدلفہ - ثم اردف الفضل من المزدلفۃ
الی منی - پس تر سوار کرد آنحضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری کہ اسن اولاد عباس بود از مزدلفہ بسوی
منی - فکلاہما قال لم یزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم - پس ہر دو یعنی اسامہ و فضل گفتند و روایت کردند کہ ہمیشہ بود
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - یلبی حتی رمی جمرۃ العقبۃ - تلبیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد در جمرۂ عقبہ در روز نحر و ابتدا رمی تلبیہ
تمام کرد و ذکر جمرۃ العقبۃ در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید - متفق علیہ - وعن ابن عمر
رضی قال جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المغرب والعشاء بجمع - گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشا نیز
در یک وقت کہ وقت عشاء است بگزارد در مزدلفہ و جمع نام مزدلفہ است چنانکہ گذشت - کل واحدۃ منہما
باقامۃ - گزارد ہر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی ہر یکی را تکبیر جدا جدا گفت و اگرچہ اذان یکی بود چنانکہ در فصل اول
از باب حجۃ الوداع گذشت - ولم یسبح بینہما - و نگزارد نماز نفل میان این دو نماز - ولا علی اثر کل واحدۃ منہما -
و نہ در پے ہر یکے ازینہا یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نہ راتبہ مغرب و نہ عشا - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ
بن مسعود رضی قال ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوۃ الا لمیقاتہا - گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر را
کہ گزاردہ ہیچ نمازے را مگر در وقتش - الا صلوتین المغرب والعشاء بجمع - مگر دو نماز را کہ مغرب و عشا باشد در مزدلفہ

ازینجا معلوم شد که جمع میان صلوٰة که در صفر روایت میکنند بران وجهی که شافعیه نهیده اند محل سخن ست و آنکه جمع میان
ظهر و عصر در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر اوست - وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها - و بگذارد نماز بامداد را در روز مزدلفه
پیش از وقت وے یعنی وقت معتاد وے که همیشه میگذارد و در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت
شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافت نبوت وحی یا بنور یقین علمی که داشت و در حدیثے
دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث ست و صحیح ست یا آنکه بعد از طلوع فجر گذارد نه پیش از وے
و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود در منی آمده که وے گزارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد
آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضے توهم کرده اند که پیش از دخول وقت گزارد و این خطا ست و مخالف اجماع ـــ

متفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة فی ضعفة اهله
گفت ابن عباس من از جمله کسانے بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال
خود از نساء و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این ست
و این جماعه را در شب فرستاده فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس
بیاید و قول امام ابی حنیفه همین ست و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر باین اطلاق
امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مقرره شافعیه آن ست
که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم - متفق علیه - وعن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله
صلی الله علیه وسلم - روایت ست از فضل و بود وے پس آنحضرت نشیننده بر ناقه - انه قال فی عشیة عرفة وغداة
جمع للناس حین دفعوا - که آنحضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه تیز راندند و دفع و جر و ضرب
بسیار کردند علیکم بالسکینة - بر شما باد مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید - وهو کاف
ناقته - و حال آنکه آنحضرت باز دارنده بود ناقه خود را از تیز رفتن کاف به تشدید فا از کف بمعنی باز داشتن - حتی
دخل محسرا - تا آنکه در آمد وادی محسر را بسیار کوره شده - وهو من منی - و این وادی محسر از منا ست بعضی
میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن ست که برزخ ست میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحصی الخذف
الذی یرمی به الجمرة - گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها را ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده شود
بآن جمره و سابقا میان معنی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آن ست که سنگریزه ها از راه برداشتند و در بعضی
روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول ست از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جائز
مگر آن جمرات که بوے رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی ست لیکن
خلاف اولی و افضل ست و فقها اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برائے رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهد

فساد کہ یافتہ صرف خواہند انداخت و شتست و سہ براے نحر ہای دیگر۔ وقال لم یزل رسول اللہ۔ وگفت فضل
عباس ہمیشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یلبی۔ تلبیہ میگفت۔ حتی رمی جمرۃ العقبۃ۔ تا بعد از رمی جمرہ تلبیہ را بیان
رواہ مسلم۔ وعن جابر رضی قال افاض النبی صلی اللہ علیہ وسلم من جمع وعلیہ السکینۃ۔ افاضہ کرد یعنی روان شد
حضرت از مزدلفہ وحال آنکہ بود بروی قرار و آرام۔ وامرہم بالسکینۃ وامر کرد مردم را نیز بسکینہ و آہستگی واوضع فی وادی محسر
راند و شتاب کرد در وادی محسر بیان این سابقا گذشت۔ وامرہم ان یرموا بمثل حصی الخذف۔ وامر کرد مردم را کہ رمی کنند بانند
سنگریزہ خذف کہ مقدار نخود یا مقدار باقلا باشد چنانکہ گذشت۔ وقال لعلی لا اراکم بعد عامی ہذا۔ وگفت آنحضرت
شاید کہ من نہ بینم شما را بعد از این سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را و از این جہت این حج را حجۃ الوداع
میگویند کہ آنحضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد یاران را و متولف میگوید کہ۔ لم اجد ہذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم
این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند
بر وجود آن در صحیحین۔ الا فی جامع الترمذی مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم مع تقدیم وتاخیر۔ با تقدیم بعضی الفاظ
بر بعضے و تاخیر بعضے از بعضے و مقتضای این آن ست کہ در فصل ثانی ذکر کردہ میشد

الفصل الثانی۔ عن محمد بن قیس بن مخرمۃ بفتح میم و سکون خاے معجمہ و فتح راء و میم تابعی ثقہ است۔
خطب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان اہل الجاہلیۃ کانوا یدفعون من عرفۃ حین تکون الشمس کانہا عمائم
الرجال فی وجوہہم۔ خطبہ خواند آنحضرت پس گفت بدرستی کہ اہل جاہلیت بودند کہ روان میشدند از عرفہ تا آنکہ
میشد آفتاب گویا کہ روے و دستارہاے مردان ست در رویہاے ایشان۔ قبل ان تغرب یعنی پیش از آن
کہ فرو رود آفتاب طیبی در بیان وجہ تشبیہ از قاضی نقل کردہ کہ تشبیہ کردہ است چیزے را کہ می افتد از نور
آفتاب ہنگامی کہ نزدیک میشود بافق بعمامہ زیرا کہ نور آفتاب می درخشد در روے مردان مانند درخشیدن
عمامہ انتہی و بعضی گفتہ اند کہ گویا آفتاب ہنگامی کہ غائب میگردد و نصف گویا عمامہ است بر سر کوہ زیرا کہ شکل
نصف کردہ است ومن المزدلفۃ بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانہا عمائم الرجال فی وجوہہم۔ و روان
میشدند از مزدلفہ بعد از طلوع کردن آفتاب ہنگامیکہ میشد آفتاب گویا کہ عمامہ مردان ست در روے ایشان
وانا لا ندفع من عرفۃ حتی تغرب الشمس۔ و بدرستی کہ ما روان نمیشویم از عرفہ تا آنکہ غروب کند آفتاب۔ وندفع من المزدلفۃ
و روان میشویم از مزدلفہ قبل ان تطلع الشمس۔ پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب۔ ہدینا مخالف لہدی عبدۃ الاوثان
سیرت و روش ما مخالف ست مر سیرت پرستندگان بتان را۔ والشرک و مخالف ست سیرت شرک یعنی اہل شرک را
رواہ البیہقی فی شعب الایمان وقال فیہ۔ وگفتہ است بیہقی در روے۔ خطبنا وساقہ نحوہ۔ و راندہ است حدیث را
ذکر کردہ مانند حدیثی کہ گذشت یعنی مختلف ست در بعضی الفاظ و در اصل کتاب اینجا بیاض ست و این عبارت را

راخبر رسے نوشته ودر تخریج ابن حجر اخرجه البیهقی من حدیث مسور بن مخرمة نحوه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قدمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة - پیش فرستاد ما را آنحضرت در شب مزدلفه - اغیلمة بنی عبد المطلب
باکره وکان عبد المطلب ہاشم - علی حمرات - سوار بر خرکان - فجعل یلطخ افخاذنا - پس گشت آنحضرت که میزد بکف دست
ران هاے ما را بجهت تلطف و در وداع فی الصراح لطخ بلا وجهاے ممالتین بکف دست بر پشت زدن کسے را نرم نرم
ویقول - و میگفت - ابینی - بضم همزه وفتح موحده وسکون تحتانیه وکسر نون وفتح یاے مشدده اے پسرکان من
ودر تصحیح این لفظ سخن بسیار ست در شرح بیان کرده ام - لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس - رمی نکنید جمره را تا آنکه
طلوع کند آفتاب وقت مستحب براے رمی نزد ما این ست تا وقت زوال وبعد از طلوع فجر نیز جائز ست ولیکن
اساءت دارد ونزد شافعی واحمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم رواست بی اساءت بشرطیکه بعد از نصف لیل باشد
رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی صلی الله علیه وسلم بام سلمة
لیلة النحر - گفت عائشه فرستاد آنحضرت ام سلمه را در شب نحر - فرمت الجمرة قبل الفجر - پس رمی کرد جمره را پیش از فجر
ثم مضت فافاضت - پس تر گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد - وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله
علیه وسلم عندها - وبود آن روز سے که می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست
بسبب استعجال وے در رمی وافاضت والله اعلم وگفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه ودرین حدیث
مقال ست واساطین علم حدیث منکر اند آنرا - رواه ابو داود - ودر فرستادن ام حبیبه وسوده نیز احادیث آمده
وظاهر آنست که همه را فرستاده بودند - وعن ابن عباس - یرفعه قال یلبی المقیم او المعتمر حتی یستلم الحجر - لبیک
گوید مقیم یا معتمر تا آنکه استلام حجر میکند وشروع در طواف می نماید وکلمه او براے شک راوی ست ومراد بمقیم
کسی ست که اقامت بمکه کرده است وعمره بجا می آرد پس مراد بمعتمر ومقیم یکی می افتد ومقصود آن ست که در عمره
قطع تلبیه نزد استلام حجر میکند چنانچه در حج برمی جمرة العقبة می نماید - رواه ابو داود - روایت کرده است
این حدیث را ابو داود وبیهقی مرفوعا بحضرت - وقال - وگفته است - وروے موقوفا علی ابن عباس - وروایت
کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود -

الفصل الثالث

عن یعقوب - بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید - روایت ست از یعقوب
بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که وے شنید شرید را بفتح شین معجمه وکسر راء وسکون تحتانیه ودال
مهمله واو مردیست از صحابه است ووے نیز ثقفی ست وبعضی گفته اند از حضر موت ست - یقول - میگفت شرید
افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم - افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت - فما مست قدماه الارض حتی اتی جمعا
پس نرسید پایهاے آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آن ست که در تمام راه سوار رفت وپیاده راه نرفت

نہ آنکہ اصلاً فرود نیامد الا در رکہ و در حدیث بخاری از حدیث اسامہ آمدہ است کہ در راہ بجانب شعب رفت و بول
کرد و وضو ساخت پس اسامہ گفت الصلوٰۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در مزدلفہ است۔ رواہ ابوداؤد

وعن ابن شہاب - از مشاہیر تابعین ست زہری کہ گویند او ست - قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف
عام نزل بابن الزبیر - گفت ابن شہاب خبر داد مرا سالم بن عبداللہ بن عمر کہ حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشہور در
سالے کہ فرود آمد یعنی بہ جنگ عبداللہ بن الزبیر از جانب عبدالملک بن مروان وحج گزارد - سال عبداللہ کیف
نصنع فی الموقف یوم عرفۃ - پرسید از عبداللہ ابن عمر کہ چگونہ کنیم نماز را روز عرفہ - فقال سالم - پس گفت سالم پسر
عبداللہ بن عمر ست حجاج - ان کنت ترید السنۃ فہجر بالصلوٰۃ یوم عرفۃ - اگر ہستی تو کہ میخواہی سنت را پس تعجیل کن
بنماز و در نیمروز بگذار روز عرفہ و ہجر با حسب لغت گرمی در نیمروز و تہجیر در اینجا رسیدکردن و نیمروز - فقال عبداللہ
بن عمر صدق - پس گفت ابن عمر راست گفت سالم - انہم کانوا یجمعون بین الظہر والعصر فی السنۃ - بدرستی کہ ایشان
یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جہت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن عمر
راست و درست نام کردہ است او را مادر او وسالم یعنی کلمہ حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداہنت در مثل
اینچنین ظالمی - فقلت لسالم - زہری میگوید پس گفتم مر سالم را ابن عمر نص صحابہ نقل کرد - افعل ذلک رسول اللہ
آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم پس گفت سالم - وہل تتبعون فی ذلک الا سنتہ - و آیا ہست کہ پیروی
میکنند در آن یعنی در تہجیر و گزاردن نماز در نیمروز مگر سنت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم - رواہ البخاری

باب رمی الجمار

جمار در اصل یعنی سنگہائے خرد می آید و جمار جمع نام سنگریزہ ہاست کہ رمی کردہ میشود و آن مواضع را کہ انجا رمی میکنند
جمرات میگویند بجہت رمی جمار دران یا بجہت آنکہ محل اجتماع حصاۃ ست و جمر بمعنی جمع می آید و بعضی گویند کہ اجمار بمعنی
اسراع است یعنی شتابی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد ابلیس را جمنا پس بگریخت ابلیس از پیش
وے بہ شتابے

الفصل الاول - عن جابر رضی اللہ عنہ قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلتہ یوم
النحر - گفت جابر دیدم من آنحضرت را کہ رمی میکرد سوارہ بر شتر خود روز نحر - ویقول لتأخذوا مناسککم - ومیگوید
باید کہ بگیرید و بیاموزید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات ست و اکثر اطلاق وے در افعال
و عبادات حج ست و درین کلام اشارتے بعد از سواری ہم ہست کہ تا ہمہ بہ بینید و دریابید - فانی لا ادری
لعلی لا احج بعد حجتی ہذہ - زیرا کہ بدرستی کہ من در نمی یابم شاید کہ حج نکنم بعد از حج من کہ این ست - رواہ مسلم
و درین حدیث دلیل ست بہ جواز رمی سوارہ و در ہدایہ گفتہ است کہ ہر رمی کہ بعد از وے [illegible]

رمی جمرات دیگر غیر جمرۃ العقبہ افضل آنست کہ پیادہ کنند زیرا کہ بعد از وے ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن ست
و حالت مشی اقرب ست بہ تضرع و بیان افضلیت مردی ست از ابی یوسف حکایت کردہ شدہ است از ابراہیم
بن جراح کہ گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وے پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سوارہ فاضلتر ست
یا پیادہ گفتم پیادہ فاضلتر ست گفت خطا کردے پس گفتم سوارہ فاضلتر ست گفت خطا کردی بعد از ان گفت رمیے
کہ بعد از وے ایستادن ست پیادہ فاضلتر ست و آنکہ بعد از وے ایستادن نیست سوارہ فاضلتر ست
پس برخاستم از نزد او و بخانہ رسیدہ بودم کہ آواز موت وے برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از
حرص وے بر علم در مثل این حالت رحمۃ اللہ علیہ و آنچہ در احادیث صحیحہ آمدہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
رمی جمرۂ عقبہ کرد روز نحر سوارہ در روزہائے دیگر رمی کرد پیادہ در کل۔ وعنہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم رمی الجمرۃ بمثل حصی الخذف۔ و ہم از جابر ست کہ گفت دیدم آنحضرت را کہ رمی جمرہ میکرد در مانند
حصی خذف شرح این گذشت در باب حجۃ الوداع۔ رواہ مسلم۔ وعنہ رمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الجمرۃ یوم النحر ضحی۔ و ہم از جابر ست کہ رمی کرد آنحضرت جمرہ را روز نحر وقت چاشت۔ واما بعد ذلک فاذا زالت
الشمس۔ و اما بعد از روز نحر در سہ روز دیگر پس وقتی کہ برگشت آفتاب چنانکہ بیان آن بیاید۔ متفق علیہ
وعن عبد اللہ۔ بن مسعود رضی اللہ عنہما انہ انتہی الی الجمرۃ الکبریٰ۔ روایت ست از ابن مسعود کہ وے
رسید بجمرۂ کبری کہ در جانب مسجد خیف ست فجعل البیت عن یسارہ ومنی عن یمینہ۔ پس گردانید خانہ
کعبہ را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود۔ ورمی بسبع حصیات۔ و انداخت
ہفت سنگریزہ را یکبر مع کل حصاۃ۔ تکبیر میگفت با ہر سنگریزہ۔ ثم قال۔ پس گفت ابن مسعود۔ ہکذا رمی
الذی انزلت علیہ سورۃ البقرۃ۔ ہمچنین رمی کرد آن کسی کہ فرود آوردہ شدہ است بر وے سورۂ بقرہ عبارت
است از ذات شریف حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تخصیص سورۂ بقرہ بجہت آنست کہ در وی مناسک
حج مذکور ست یا مقصود انزال قرآن ست و سورۂ بقرہ اطول و ارفع سورۂ قرآنی ست چنانکہ در حدیث آمدہ
است کہ لکل شیء سنام و سنام القرآن سورۃ البقرۃ۔ متفق علیہ۔ وعن جابر۔ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الاستجمار تو۔ بفتح تاء و تشدید واو یعنی فرد و طاق و مراد باستجمار سنگ کردن بجمار ست در استنجا
از نجاست یعنی سنت در پاک کردن موضع استنجا آنست کہ بسہ کلوخ و سنگ کنند شرح این در کتاب الطہارۃ
در باب آداب الخلاء گذشت و بعضی گفتہ اند بخور مراد ست کہ و مجمر میسوزند یعنی سہ قطاع از عود مثلاً بگیرند
یا سہ بار بگردانند۔ ورمی الجمار تو۔ و انداختن سنگریزہا در حج نیز طاق ست کہ ہفت سنگریزہ می اندازند و در بعض
روایات سعی نیز مذکور نیست مراد باستجمار ہمین ست۔ والسعی بین الصفا والمروۃ تو۔ و سعی در میان

صفا و مروہ نیز هفت بار ست - والطواف تو - وگشتن گرد کعبه نیز هفت بار ست - واذا استجمر احدکم فلیستجمر تو - وچون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تا - این برای تاکید ست مر حکم سابق را بجهت اهتمام و مبالغه در رعایت تثلیث - رواه مسلم -

الفصل الثانی - عن قدامة - بضم قاف وتخفیف دال - بن عبد الله بن عمار - بفتح عین وتشدید میم صحابی ست قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه وهجرت نکرد بمدینه - قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء - گفت دیدم آنحضرت را که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سر های موی وی سرخ بود وفی الصراح اصهب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود یا نوع که بالای پشم وی سرخ بود و درون وی سفید - لیس ضرب ولا طرد - ونبود زدن ونه راندن یعنی مردم را از پیش می رانده باشند ومیزده باشند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند - ولیس قیل الیک الیک - ونبود گفتن یکسو شو دور شو قیل بمعنی قول ست - رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی -

وعن عائشة - رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین الصفا والمروة لاقامة ذکر الله - فرمود آنحضرت مشروع گردانیده نشده است انداختن سنگریزه ها و دویدن میان صفا ومروه مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از آن قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن و درک نمیکند معنی عبادت در آن خصوصاً سنگریزه ها بکیفیت مخصوص انداختن و از ین جا تا انجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این امور از برای اقامت ذکر خدا و یاد کردن او تعالی در حد ذات شان بانچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگر چه ظاهر نشود عقل شما را نه آید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی و رمی مثلا متحیر میشود و فهم نمیکند مگر از آن تعبد محض می یابد و عقل خود را معزول ومهمل می شمارد و نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آرد ما سوای حق را و این قسمی از فناست که اخص انواع ذکر حقیقی ست و این باعتبار اصل سنت اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود وقوف آنحضرت دران اماکن و در موافقت و اتباع و تقفیت وی صلی الله علیه وسلم رسیدن بدان و دست دادن وی تا آنجا که وی نهاده لذتی از یافت و ذوق و حالت می بخشد و اثرها و ذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز ست عرفها من ذاق و من لم یذق لم یعرف ذوق این می شناسی بخدا تا نچشی ؎ اللهم ارزقنا واذقنا - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

وعنها قالت قلنا - و هم از عائشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا نبنی لک بناء یظلک بمنی - آیا نه بنا کنیم برای تو بنائی و خانه که سایه کند ترا بمنا - قال لا - گفت آنحضرت نه بنا مکنید - منی مناخ من سبق - منا جای فرود آمدن و نشستن کسی ست که پیشی کرده و پیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای

شده است و مراد اینجا منزل ست یعنی مناجائے نیست که مخصوص بکسی باشد جائے عبادت ست اگر در آنجا بنا کنند تنگ گردد جائے بر بندگان خدا این توجیه شافعیه است و نزد ما وجه نهی آن ست که زمین حرم وقف ست زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ یکی و آلان عربان جاها ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارتهائے عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که دران تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان ایشان جائی که در منا گرفته و فرش ساخته بودند تا که الآن عادت ست قاضی صالح سندی مردی که مرد صالح و عالم و فاضل بود آنجا آمده و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمده گفتند که قاضی صالح آمده از جائے ما آنجا گرفته نشسته است فرمودند تعرض نکنید و دیگر جائے بجویید طبق از فواکه طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمود با ایشان عرض کنید که ملازمان خوب کردند که اینجا آمده نشستند جای شماست غایت آنچه مقتضائے حسن خلق و مباسطت است کار فرمودند-

رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی

الفصل الثالث — عن نافع - قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین - گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی - وقوفا طویلا - ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد یکبر الله - تکبیر میگفت خدا را - ویسبحه - تسبیح میکرد وے تعالی را - ویحمده - و حمد میگفت او را چنانچه تفصیل شده پیش ازین در حدیث ست - ویدعو الله - و دعا میکرد خدا را بسیار ایستادن درین دو مقام و دعا کردن و تضرع نمودن مستحب و مسنون ست و گفته اند بقدر قرائت سوره بقره می باید ایستاد و بعضی از غربای متعطش زلال سنت چندان ایستاده اند که پاهائے ایشان آماسیده شده و بالله التوفیق - ولا یقف عند جمرة العقبة - و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه در روز نحر و نه در ایام دیگر و در باب یوم نحر بیاید که گفت ابن عمر هم چنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و عقبه را وجه آن نیز گفته و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه و طول وقوف نزد دو جمره دیگر آنجا مذکور گردد ان شاء الله تعالی - رواه مالک

باب الهدی

بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن ست و ثانی لغت بنی تمیم و بر دو قراءت ست و واحد هر دو هدیه است و وے چیزی ست که فرستاده میشود از چهارپایان تا ذبح کرده شود بمکه و بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه می فرستد بجناب حق و تقرب میجوید بوے و بر سبیل آن هدیه از ابل و بقر جائز ست باتفاق و در غنم خلاف ست و نزد ما جائز ست و جائز نیست [illegible] آنچه جائز ست در ضحایا

الفصل الاول- عن ابن عباس- قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الظہر بذی الحلیفة- گفت
ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه برآمد بحج در ذی الحلیفه که میقات اہل مدینه است- ثم دعا بناقته
پیشتر طلبید و خوانده ناقه خود را که هدی است آنرا هدی گردانده- فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن- پس نیزه کرد آن
ناقه را در کرانه راست کوهان وے- فی الصراح صفحه کرانه هر چیز صفح انسان پهلوی وی- وسلت الدم عنها- و
پستر و پاک کرد خون را از ان- وقلدها نعلین- و آویخت در گردن ناقه دو نعل را- فی الصراح تقلید چیزی در گردن
ستور و قربانے در آویختن بجهت علامت هدی و این از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هدی
است فتعرض نکنند و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض- ثم رکب راحلته- بعد ازان سوار شد
آنحضرت بر شتر سوارے خود که ناقه قصوا بود- فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج- پس هنگامیکه بر داشت
ناقه آنحضرت را به بیداء که نام موضعی ست لبیک گفت بحج- رواه مسلم- بدانکه اشعار پاره کردن یکجانب کوهان
تا آنکه روان شود از وے خون مشتق از شعور ست بمعنی علم یعنی تا بدانند که این هدی ست و متمیز گردد نزد
اختلاط و شناخته شود نزد گم شدن و باز آید ازان و روان و نجوبند آنرا فقرا اگر هلاک گردد و اتفاق دارند
بر ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وے و نیز مستور می گردد در موهاے او و در غنم تقلید بس ست و
اشعار سنت ست نزد جمهور ائمه و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که مستحب ست تقلید و مکروه ست
اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان ست و آن حرام ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که کرده بود از
جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و مردم برسر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند
که این مخالف احادیث صحیحه است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت و ختان
و نحو آن ست که برائے مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین دران وقت بغایت بعید بود از جهت قوت
اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لایعد ولا یحصی این کلام مشهور ست میان قوم و گفته اند که کراهت
ابی حنیفه مر اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند دران چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود
پس میگفت تقلید بس ست در احرام و حصول غرض و باشعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را مکروه
می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند نیز در زمان وے مردم اشعار ترک
داده بودند و آنها که میکردند به مبالغه میکردند و اشعار علامت احرام نمانده بود پس مکروه پنداشت
از جهت آن والله اعلم و توربشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده ایم و بالله
التوفیق- وعن عائشه رضی الله عنها قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت غنما- گفت
عائشه هدی فرستاد آنحضرت یکبارے بخانه کعبه گوسفندی را- فقلدها- پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد

متفق علیہ و عن جابر رضی اللہ عنہ قال ذبح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن عائشۃ بقرۃ یوم النحر گفت جابر
ذبح کرد آنحضرت از جانب عایشہ و از جہت وے گاو را روز نحر و گفتہ اند شاید این باذن وے بود زیرا کہ تضحیہ
از غیر بے اذن وے روا نبود رواہ مسلم و عنہ نحر النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن نسائہ بقرۃ فی حجتہ و ہم از جابر ست
کہ نحر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاو را در حج خود نحر اینجا بمعنی ذبح ست زیرا کہ نحر بمعنی نیزہ زدن ست مخصوص
بشتر ست و مشہور نزد ائمہ آن ست کہ گاو از ہفت کس بود و نزد امام مالک از اہل بیت تمام کفایت میکند و اینجا بحث
صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیادہ از ہفت کس کردہ باشند رواہ مسلم و عن عائشۃ رضی اللہ
عنہا قالت فتلت قلائد بدن النبی گفت عایشہ بافتم من گردن بندہای شتران پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
بیدی بہ دو دست خود بدن بضمتین و سکون جمع بدنہ بفتحات ثم قلدہا و اشعرہا پس تقلید کرد بدن را و اندا خست
آنہا را در گردن آنہا و اشعار کرد آنہا را و اہداہا و فرستاد آنہا را بمکہ یعنی ہمراہ ابی بکر کہ در سال اول فرضیت حج
امیر حاج کردہ فرستادند فما حرم علیہ شیء کان احل لہ پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی کہ حلال کردہ شدہ بود مراو را
یعنی جاری نشد احکام احرام عایشہ این را بر اے آن گفت کہ رسیدہ بود کہ ابن عباس میگوید کہ ہر کہ ہدی بمکہ
فرستد حرام میگردد بر وے آنچہ حرام میشود بر محرم تا برسد ہدی بحرم و نحر کردہ شود پس رد کرد بر ابن عباس این
قول وے را متفق علیہ و عنہا قالت فتلت قلائدہا من عہن کان عندی و ہم از عایشہ است کہ گفت بافتم قلائد
بدن آنحضرت را از صوفی کہ بود نزد من عہن بکسر و سکون ہا و پشم یا پشم رنگین ثم بعث بہا مع ابی پس فرستا
آنحضرت بدن را ہمراہ پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ متفق علیہ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رای رجلا یسوق بدنۃ آنحضرت دید مردے را کہ میراند شتری را فقال ارکبہا
پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا فقال انہا بدنۃ پس گفت آنمرد این بدنہ است یعنی شتر ہدی است چون
سوار شوم قال ارکبہا ویلک باز فرمود سوار شو آنرا وا اے بر تو من میفرمایم کہ سوار شو تو عند ہی ثانی
فی الثانیۃ او الثالثۃ در کرت دوم گفت آنحضرت این را یا در کرت سوم و از آنچہ ذکر کرد درین حدیث معلوم
میشود کہ در کرت سوم فرمود اما این درین روایت ست و در روایت دوم باز آمدہ است و علما اختلاف
کردہ اند کہ سوار شدن بر ہدی درست ست یا نہ قومی بر آنند کہ درست ست اگر زیان نکند او را و جمعی میگویند
اگر مضطر گردد درست ست و الا نہ و قول امام ابو حنیفہ است و حال این رجل معلوم نیست کہ چہ بود واللہ اعلم
متفق علیہ و عن ابی الزبیر نام وے محمد بن مسلم مکی ست تابعی ست واسع العلم قال سمعت رسول اللہ
عبد اللہ سئل عن رکوب الہدی گفت شنیدم جابر را در حالتی کہ پرسیدہ شد جابر از سوار شدن بر ہدی
فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت ارکبہا بالمعروف

سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذا الجئت اليها - این نیز وقتیکه مضطر گردانیده شوی
وضرورت افتد و توانکه این سال بالمعروف باشد - حتی تجد ظهرا - تا آنکه بیابی تو پشت را یعنی مرکب را که پشت
او سوار شوی - رواه مسلم - وعن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
ستة عشر بدنة مع رجل - گفت ابن عباس فرستاد آنحضرت شانزده بدنه یکه همراه مردی و گفته اند که نام
آن مرد ناجیة بن جندب اسلمی ست - وامره فیها - وامیر وحاکم گردانید او را در ان بدنها که نگاهبانی آن نکند و خبر دار
باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها - چگونه کنم و چه سازم بدنه که
مانده شود و هلاک گردد ابداع باز آمدن شتر از جهت ماندگی یا بار گران ابدع بضم همزه و سکون موحده
و کسر دال تحقیق این عبارت بیانی وارد بزبان علم و شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین ست
که گفته شد - قال - گفت آنحضرت - انحرها - نحر کن او را - ثم اصبغ نعلیها فی دمها - پس تر رنگ کن هر دو نعل
بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون وی - ثم اجعلها علی صفحتها - پس تر بگردان نعل را گو یا هر دو
نعل یکی اند و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرد بر صفحه سنام بدنه تا بدانند رهگذریان
که هدی است پس بخورند از وی فقرا از اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام ست - ولا تاکل منها انت ولا احد
من اهل رفقتک - ومخور از ان بدنه تو ونخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا
و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان ست از ان و دفع تهمت ایشان که بکشد و بخورد
و ابداع را بهانه سازند و رفقه بضم را و کسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست و لیکن
صحیح ثبوت اوست در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و دار
بدنه قطوع میتوان خورد و اگر گویند چون هیچ کس نخورد و سباع میخورند و درین تضییع مال ست جوابش آنکه عادت ست بران
که اهل بوادی می آیند در پس ایشان و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد و منتفع میگردد - رواه مسلم -
وعن جابر - قال نحرنا مع رسول الله - گفت جابر نحر کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة
البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة - در سال حدیبیه که بعمره آمده و محصر شدند شتر را از هفت کس و بدنه نزد شافعیه
مخصوص به شتر ست و نزد حنفیه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره
مقابل نهاده و در باب الجمعه نیز هم چنین آمده است غالب این ست و لیکن ما میگوئیم که اینجا بقرینه مقابله شتر
مراد ست و اگر نه شامل ابل و بقر و غنم ست کذا قال اهل اللغة - رواه مسلم - وعن ابن عمر - رضی الله عنه انه اتی علی
رجل قد اناخ بدنته ینحرها - و از ابن عمر آمده است که بدرستی وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را
در حالیکه نحر میکند آنرا - قال - گفت ابن عمر - ابعثها قیاما مقیدة - برانگیز آنرا در حالیکه ایستاده است

بسته شده یعنی پای چپ اشتر محمد - لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه وسلم - سنت در شتر نحر است و طریق نحر نیست که پای چپ شتر را بپیمانی ببندد و در بالای سینه وی نیزه زنند تا خون روان شود و در گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح روا است ولیکن سنت نحر است بوجه مذکور - متفق علیه - وعن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی بدنه - گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آنحضرت که بایستم بر بدن وی و خبردار باشم از کار و بار آن - وان اتصدق بلحمها - وامر کرد که تصدق کنم بگوشت آن وجلودها - و پوستهای آن واجلتها - وجلهای آن - وان لا اعطی الجزار منها - وامر کرد که ندهم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن قال - گفت آنحضرت نحن نعطیه من عندنا - ما میدهیم جزار را از پیش خود - متفق علیه - وعن جابر رض قال کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث - گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالای سه روز یعنی در سه روز بخش میکردیم و میخوردیم و بر دوم میدادیم و زیاده تر سه روز جائز نبود نگاه داشتن آن - فرخص لنا رسول الله - پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کلوا وتزودوا - پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز - فاکلنا وتزودنا - پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج مردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بود که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده بر سه روز نگاه ندارند بعد از آن که احتیاج برطرف شد و قربانی کردن همه کس را میسر شد رخصت کردند که اگر زیاده بر سه روز نگاه دارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمه بن الاکوع بیاید - متفق علیه - و ضابطه در خوردن ذبایح آنست که از اضحیه و دم تمتع و قران بخورد و از دم جنایات نخورد

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهدی عام الحدیبیة فی هدایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جملا کان لابی جهل - روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شد و نگذاشتند او را قریش که بمکه در آید و عمره در آید و عمره بیارد در هدایای خود شتری را که مر ابوجهل را بود و در روز بدر بغنیمت بدست آمده بود - فی راسه برة من فضة - در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از نقره - بره بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحمه بینی وی اندازند کذا فی القاموس یغیظ بذلک المشرکین - در خشم می انداخت و غمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا ببینند آن را در دست مسلمانان افتاده و مذبوح گشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و مستحب است قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار - رواه ابوداود - وعن ناجیة الخزاعی صحابی نام وی ذکوان بود آنحضرت ناجیه نام کرده و هدایای خود را بوی سپرده و بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت در آنکه تسمیه او بناجیه جهت نجات یافتن او بود از قریش - قال قلت - گفت ناجیه گفتم

گفتم من یا رسول اللہ کیف اصنع بما عطب من البدن - چگونہ کنم معاملہ بچیزے کہ ہلاک ماندہ گردد از بدن - قال انحرہا ثم اغمس نعلہا فی دمہا - گفت آنحضرت نحر کن آنرا پس تر غوطہ دہ نعل او را کہ قلادۂ اوست - ثم خل بین الناس وبینہا - پستر سر دہ و بگذار و دافع مشو از میان مردم و میان آن بدنہ - فیاکلونہا - پس میخورند مردم آنرا یعنی فقرا غیر جماعہ کہ رفیقانند چنانکہ گذشت - رواہ مالک والترمذی وابن ماجہ ورواہ ابوداؤد والدارمی عن ناجیۃ الاسلمی - ظاہر آن ست کہ اختلاف در نسبت ست و ذات یکی ست زیراکہ ناجیہ در صحابی یکی ست و در کتب او را اسلمی گفتہ اند و مولف خزاعی گفتہ - وعن عبد اللہ بن قرط - بضم قاف وسکون را و در آخر طاء مہملہ صحابی ست نام او شیطان بود آنحضرت عبد اللہ نام نہاد - عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اعظم الایام عند اللہ یوم النحر - گفت آنحضرت بدرستی کہ بزرگترین روزہا نزد خدا روز نحر ست - ثم یوم القر - بفتح قاف وتشدید را - قال ثور - گفت ثور کہ راوی حدیث ست - وہو الیوم الثانی یعنی یوم القر روز دوم از روز نحر ست نامیدہ شد بدان از جہت قرار گرفتن مردم و سکونت در زمین ایشان در منی بعد از تعب کشیدن در ادائے مناسک و مراد آن ست کہ از جملہ اعظم ایام روز نحر ست والا در حدیث آمدہ است کہ افضل ایام روز عرفہ است پس افضل ایام عشرۂ ذوالحجہ است و روز نحر از جملہ این ایام ست و در روز جمعہ نیز آمدہ است کہ افضل ایام ست و مردم اختلاف کردہ اند در عرفہ و جمعہ بعضی گفتہ اند کہ افضل ایام ہفتہ جمعہ است و افضل ایام سال روز عرفہ است واللہ اعلم - قال - گفت عبد اللہ بن قرط - قرب لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدنات خمس او ست - نزدیک گردانیدہ شد از برائے نحر برای آنحضرت بدنہا پنج یا شش - فطفقن یزدلفن الیہ بایتہن یبدأ - پس در ایستادند بدنہا کہ نزدیک میشدند بسوئے آنحضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر - فلما وجبت جنوبہا - پس ہنگامیکہ ساقط شد و افتاد بر زمین پہلوہائے بدنہا یعنی سرد شدند و افتادند - قال - گفت راوی - فتکلم بکلمۃ خفیۃ - پس تکلم کرد آنحضرت بکلمۂ پنہان یعنی آہستہ گفت - لم افہمہا - کہ نفہمیدم من آن کلمہ را - قال فقلت ما قال - گفت راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی کہ در پہلوئے آنحضرت بود. و در بعضی نسخ فسالت الذی یلینی یعنی پس پرسیدم من کسی را کہ پیوستہ بود با آنحضرت کہ چہ گفت آنحضرت - قال قال - گفت آنکس کہ گفت آنحضرت - من شاء اقتطع - ہر کہ خواہد ببرد از این شتران براے خود قطعہ رواہ ابوداؤد - و از ینجا استدلال کردہ اند بعضی علما بر جواز نہب و غارت در نثار بعد از اذن مالک - وذکر حدیثا ابن عباس وجابر رض فی باب الاضحیۃ - و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس و جابر کہ در مصابیح درین باب مذکور اند در اضحیہ

الفصل الثالث

عن سلمۃ بن الاکوع - صحابی مشہور ست از شجاعان و تیراندازان نامے بود

وپیادہ باسواران جنگ میکرد وسبقت می نمود۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من ضحی منکم فلا یصبحن بعد ثالثة۔ گفت
سلمہ گفت آنحضرت آن کسے کہ قربانی کند از شما پس باید کہ صبح نکند آنکس کہ بعد از شب سوم۔ وفی بیتہ منہ شیئ۔ وحال
آنکہ باشد در خانہ وے ازان چیزے۔ فلما کان العام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آیندہ گفتند۔ یارسول اللہ
نفعل کما فعلنا العام الماضی۔ بکنیم چنانکہ کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاہ نداریم گوشت اضحیہ را بعد از سہ روز۔
قال۔ گفت آنحضرت کلوا واطعموا وادخروا۔ بخورید وبخورانید وذخیرہ کنید۔ فان ذلک العام کان بالناس
جہد۔ زیرا کہ بدرستی دران سال بود بمردم مشقت ورنج یعنی فقر واحتیاج۔ فاردت ان تعینوا فیہم۔ پس خواستم
من نہی از ادخار کہ اعانت کنید مر مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج برطرف شد نہی نیز برطرف گشت
واگر نہی رخصت ست متفق علیہ۔ وعن نبیشة بضم نون وفتح موحدہ وسکون تحتانیہ وشین معجمہ صحابی ست
او را نبیشة الخیر میگویند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا کنا نہیناکم عن لحومہا ان تاکلوہا فوق ثلث۔
گفت آنحضرت بدرستی ما بودیم کہ نہی میکردیم شما را از گوشتہائے قربانیہا کہ بخورید آنرا بالائے سہ روز زیادہ بران
لکی تسعکم۔ برائے آنکہ تا گنجایش کند شما را وفراخی شود میان شما ہمہ کس برسد۔ جاء اللہ بالسعة۔ آورد خدا تعالیٰ
فراخی وگنجایش را۔ فکلوا وادخروا۔ پس بخورید ونہید۔ واتجروا۔ بہمزہ یعنی طلب کنید بوی اجر وثواب را نہ از
تجارت را الا چہ تشدید تامی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید وبخورانید مردم را
شاید کہ در خوردن نیز اجرے وثوابے باشد کہ ایام ضیافة اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ہذہ الایام ایام اکل
وشرب۔ دانا وآگاہ باشید بدرستی کہ این روزہا یعنی روزہائے منی روزہائے قربانی وروزہائے خوردن
وآشامیدن ست چون سال تمام ریاضت کشیدید ومحنت دیدید درین چند روز کہ حج کردید ومغفور شدید
بخورید وبنوشید وبروے آسایش بنشینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید واز ذکر خدا غافل مباشید چنانکہ فرمود
وذکر اللہ۔ واین روزہائے ذکر خدا است۔ رواہ ابو داؤد۔

باب الحلق

حلق ستردن موئے واتفاق دارند بر آنکہ حلق افضل ست از قصر حاج ومعتمر را مگر زنان را کہ حلق حرام ست بر
ایشان ووجہ افضلیت آن ست کہ مقصر باقی ماندہ است بہ نفس خود زینت را از موی وحاج ومعتمر ماموراند
بترک زینت وتبذل وانکسار وادنی قصر آن ست کہ بگیرد از موئے سر خود مقدار سہ انگشت وکفایت میکند
در حلق نزد ما حلق ربع راس وحلق تمام سر اقرب ست بسنت چنانکہ در مسح وثابت نشدہ است حلق از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج وعمرہ ودر حلق سائر شعر بدن کلام ست مذکور در موضع خود ونیست کلام
در اصل جواز ولیکن اولی ترک آن ست

الفصل الاول - عن ابن عمر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حلق رأسه فی حجة الوداع - آنحضرت حلق کرده سر مبارک خود را در حجة الوداع - واناس من الصحابه - وحلق کردند جماعه از اصحاب وی نیز از جهت دریافت شرف ومتابعت وفضیلت حلق که بیان کرده آنحضرت آنرا به دعاء محلقین را چند بار - وقصر بعضهم - وتقصیر کردند بعضی از اصحاب جهت اخذ برخصت بعد از دعاے آنحضرت مقصران را نیز در مرهٔ اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید -

متفق علیه - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال لی معاویة انی قصرت من رأس النبی صلی الله علیه وسلم عند المروة بمشقص - گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آنحضرت نزد مروه بمشقص ودرین حدیث اشکال ست که در شرح بیان کرده شد ومشقص بکسر میم وسکون شین معجمه وفتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان در وست وبعضی گفته اند که مشقص نام جلم ست بفتح جیم ولام مقراض که بوی موی وپشم وجز در گوسپند وشتر را ببرند واین معنی انسب واظهر ست - متفق علیه - وعن ابن عمر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع - روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت گفت در حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام - اللهم ارحم المحلقین - خداوندا رحمت کن موی سر ستردگان را - قالوا والمقصرین گفتند صحابه وکوتاه کنندگان موے را نیز دعا برحمت کن - یارسول الله قال اللهم ارحم المحلقین - باز آنحضرت دعا کرد محلقانرا وگفت خداوندا رحمت کن محلقانرا - قالوا والمقصرین یارسول الله - التماس دعا باز کردند صحابه برای مقصران ودرین مرتبه - قال - گفت - والمقصرین - ومقصران را هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص به محلقین کرده وبار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان ودر روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت والمقصرین

متفق علیه - ازین حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را والتماس صحابه دعا مر مقصرین را در حجة الوداع بود واین دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را برآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود که از احرام حج برآمدند وبعضی گفته اند که در حدیبیه بود که بعلت احصار از احرام برآمد وحلق کرد وصحابه را نیز امر کرد بحلق وایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید والله اعلم وعن یحیی بن الحصین - بضم حای تابعی ثقه صدوق ست عن جدته - روایت میکند از جده خود که صحابی ست وکنیت وی ام الحصین ست - انها سمعت النبی - که جده او شنید پیغمبر خدارا - صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرة واحدة - که دعا کرد آنحضرت مر محلقین را سه بار ومر مقصرین را یکبار ظاهر حدیث آن ست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت والمقصرین واحتمال دارد که دو بار گفته باشد وثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین که مفید اشتراک آنهاست با مقصرین فافهم وچه عجب ست موقع لفظ والمقصرین درینمقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال امر محروم شدند از دعاے آنحضرت صلی الله علیه وسلم - رواه مسلم متفق علیه - وعن انس رضی ان النبی صلی الله

علیہ وسلم اتی منا فاتی الجمرۃ فرماہا۔ روایت ست از انس کہ آنحضرت آمد بمنا پس آمد جمرۃ العقبہ را پس رمی کرد آنرا و این
در روز نحر ست کہ از مزدلفہ آمد چنانکہ گذشت۔ ثم اتی منزلہ بمنا و نحر نسکہ۔ پستر آمد در منزل خود کہ منا داشت و نحر کرد
قربانی خود را۔ ثم دعا بالحلاق۔ پستر طلبید سر تراش را کہ نام وے معمر بن عبد اللہ است قرشی عدوے قدیم الاسلام
است و در روایت امام احمد آمدہ کہ چون معمر آمدہ و استرہ در دست گرفتہ بر سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستاد
آنحضرت گفت یا معمر متمکن گردانید ترا پیغمبر خدا بر دو نرمہ گوش خود و در دست تو استرہ است یعنی ہشیار باش
و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول اللہ بدرستی کہ این از نعمتہائے خداست و منت اوست بر من آنحضرت
گفت آرے ہمچنین ست۔ وناول الحالق شقہ الایمن۔ و داد سر تراش را جانب راست خود ظاہر این حدیث
آن ست کہ یعتبر در اینجا ایمن محلوق ست و بعضی یمین حالق اعتبار کنند۔ فحلقہ۔ پس حلق کرد جانب راست
آنحضرت را۔ ثم دعا ابا طلحۃ الانصاری فاعطاہ ایاہ۔ پستر خواند آنحضرت ابو طلحہ انصارے را کہ از مشاہیر صحابہ
است و اوست کہ لحد قبر شریف را حفر کردہ و زوج ام سلیم ست کہ مادر انس بن مالک ست و ازین جہت
در بعضی روایات آمدہ کہ بام سلیم داد۔ ثم ناول الشق الایسر فقال احلق۔ پستر داد آنحضرت جانب چپ خود را
پس گفت تراش۔ فحلق۔ پس تراشید۔ فاعطاہ ابا طلحۃ۔ پس داد موے را بابی طلحہ۔ فقال اقسمہ بین الناس
پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بہر یک را یکتارہ موے و دو تارہ موی نصیب رسیدہ گویا شاعر
باین قصہ اشارت کردہ است۔ بیت۔ مرا از زلف تو موی بسندست۔ فضولے میکنم بوے بسندست۔ و تخصیص
ناخنان نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات و میان است تا الی یومنا ہذا باقی ماند کہ باعث تذکرہ
و یاد داشتی بود از اجزای وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گو یا بوے بسند ست کہ گفتہ است انمیعنی
مراد وست۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ۔ گفت عائشہ بودم
من کہ طیب میکردم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش از انکہ احرام بندد۔ ویوم النحر قبل ان
یطوف بالبیت۔ و طیب میکردم روز نحر پیش از انکہ طواف کند بخانہ کعبہ بعد از حلق و لبس ثیاب بطیب
فیہ مسک۔ بخوشبوی کہ در وے مشک می بود و گفتہ اند کہ افضل و اولی در طیب احرام مشک و گلاب ست کہ
بوے دارد و رنگ ندارد۔ روز نحر از احرام می بر آیند و ہمہ چیز حلال میشود مگر نساء و بعد از طواف نساء نیز
حلال میشوند۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر۔ رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر ثم
رجع فصلی الظہر بمنا۔ روایت ست از ابن عمر کہ آنحضرت آمد روز نحر بمکہ و طواف کرد پستر بازگشت بمنی
پس بگذارد ظہر را بمنی۔ رواہ مسلم۔ و در حدیث جابر و عائشہ آمدہ کہ گذارد ظہر را بمکہ و درین دو حدیث
تعارض ست سخن در ترجیح یکی بر دیگری ست و حدیث جابر و عائشہ از افراد مسلم ست و حدیث ابن عمر

در صحیحین ست متفق علیہ اگرچہ اینجا از مسلم آوردہ

الفصل الثانی عن علی و عائشة رضی اللہ عنہما قالا نہی رسول اللہ - نہی کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان تحلق المرأة رأسہا - از حلق کردن زن سر خود را - رواہ الترمذی وعن ابن عباس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق وچون این عبارت محتمل جواز حلق بود دفع این توہم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر - رواہ ابوداود والدارمی و[illegible]

خال عن الفصل الثالث

باب در لواحق و تتمات ما سبق

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسألونہ - آنحضرت توقف کرد وایستاد در حجة الوداع بنا برای خاطر مردم کہ سوال میکردند واستفسار می نمودند وتعلیم احکام واکتشاف ابہام می نمودند - فجاءہ رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح - پس آمد آنحضرت را مردے پس گفت نہ بودم آگاہ پس حلق کردم پیش از آنکہ ذبح کنم وحال آنکہ حلق بعد از ذبح باید کرد - فقال اذبح ولا حرج - پس گفت آنحضرت ذبح کن ہیچ تنگی وباکی نیست - فجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی - پس آمد آنحضرت را مرد دیگر پس گفت آگاہ نشدم پس نحر کردم پیش از آنکہ رمی کنم - فقال ارم ولا حرج - گفت آنحضرت بینداز نیست ہیچ حرج - فما سئل النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج - پس پرسیدہ نشد آنحضرت از ہیچ چیز کہ تقدیم کردہ شدہ ونہ از چیزیکہ تاخیر کردہ شدہ مگر آنکہ گفت بکن ہیچ باکی نیست متفق علیہ وفی روایة لمسلم - ودر روایتی مر مسلم را چنین آمدہ کہ - اتاہ رجل فقال حلقت قبل ان ارمی - آمد آنحضرت را مردے پس گفت حلق کردم من پیش از آنکہ رمی کنم - قال ارم ولا حرج گفت آنحضرت رمی کن ہیچ باکی نیست - واتاہ آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج - تقدیم وتاخیر درین صورت بدو سہ واسطہ است - وعن ابن عباس رض قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یسأل یوم النحر بمنی فیقول لا حرج - گفت ابن عباس بود آن حضرت کہ پرسیدہ میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست ہیچ حرج - فسألہ رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردے پس گفت رمیت بعد ما امسیت - رمی کردم بعد از آنکہ شام کردم وحال آنکہ رمی وقت بامداد است - فقال - پس گفت آنحضرت - لا حرج - ونزد ائمہ اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم ومراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر است ونزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزے واگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود - رواہ البخاری - بدانکہ افعال روز نحر چہار است رمی وذبح وحلق وطواف [illegible] اند کہ این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما برانند وشافعی

واحمد از ایشان اند که سنت ست تمسک باین حدیث وجماعت که امام ابوحنیفه و مالک از ایشان ست میگویند واجب ست
ومیگویند مراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل و نسیان و لیکن دم واجب ست و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده
مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نهی فهمیده بودی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن و الله اعلم —

الفصل الثانی — عن علی — رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال — گفت علی آمد آنحضرت را مردے پس گفت
یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق — من طواف افاضه کردم پیش از حلق — قال له احلق او قصر ولا حرج
گفت آنحضرت مر آن مرد را حلق کن یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد برو بے در ترتیب زیاده کرد در
ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی بقصر اکتفا کنی نیز جائز ست — وجاء آخر فقال ذبحت قبل ان ارمی — و آمد دیگرے
پس گفت ذبح کردم پیش از رمی — قال ارم ولا حرج — این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود —
رواه الترمذی

الفصل الثالث — عن اسامة — بن شریک — بفتح شین و کسر را صحابی ست نزول کرد کوفه را و حدیث
او در کوفیان ست — قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس یاتونه — گفت برآمدم
من با آنحضرت حج کننده و پس بودند مردم که می آمدند نزد آنحضرت — فمن قائل — پس بعضی گوینده بود این را
که — یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف — سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم — او اخرت شیئا
او قدمت شیئا — یا گوینده بودند که تاخیر کردم چیزے را پیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن — فکان یقول
لا حرج — پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه نیست — الا علی رجل اقترض عرض مسلم — لیکن
حرج و بزه بر مردی ست که ببرید و پاره کرد آبروے مسلمان را بغیبت و اهانت و جز آن فی الصراح عرض
بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وے باشد یا در پدران یا
در سر چه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه میدارد آن را از نقص و عیب کردن —
وهو ظالم — و حال آنکه او ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برائے غرض صحیح و شرعی نکرده
چنانکه جرح رواة و شهود به تفسیق و تکذیب و مانند آن میکنند — فذلک الذی حرج و هلک — پس آنکس ست
که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت و حرج بکسر راست بر وزن سمع — رواه ابو داود

باب خطبة یوم النحر و رمی ایام التشریق و التودیع

خطب بفتحتین شان و امر که واقع شود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کذا فی القاموس و یعنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده در
عرف به موعظت چنانکه خطبه بکسر خاے در طلب امرأة و ایام تشریق نام سه روز ست بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن

گوشت و چون گوشتهای قربانی بمنا درین ایام قدید میکنند ایام تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح بعد وقت
طلوع آفتاب میکنند پس از شروق یعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد و مراد تودیع
وداع کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آنحضرت ست مردم را و لهذا حج آنحضرت را حجة الوداع نام کردند

الفصل الاول

عن ابی بکرة — بفتح با و سکون کاف تا در آخر صحابی مشهور ست — قال خطبنا النبی
صلی الله علیه وسلم یوم النحر — خطبه کرد ما را آنحضرت در روز نحر — قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات
والارض — گفت آنحضرت که زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت بهمو هیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی
که در روز پیدا کردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود — اثنا عشر شهرا — یعنی دوازده ماه گشته که در اول خلقت
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض الآیة یعنی کلام آن ست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا قتال کنند در وی و میکردند این را در هر سال
و از هر سالی یکروز می دزدیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب میگویند و این سال
که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود
و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع شود
که میقات اوست — منها اربعة حرم — از آن دوازده ماه چهار ماه حرام ست که قتال در آنها حرام ست و حرم بضمتین جمع
حرام ست — ثلاث متوالیات — سه ماه حرام پیهم آمده اند — ذوالقعدة — بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی ست که می نشستند
در وی از سفرها — و ذو الحجة — بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح ست — و رجب مضر — بضم میم
و فتح ضاد معجمه بن نزار که ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که حنرات ست و وی دوست میداشت
و ابیا میخوردند آنرا ازینجهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت
آن ست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم وی — الذی بین جمادی و شعبان — آن ماه که میان جمادی الاخری
و شعبان ست صفت رجب مضر ست از برای زیادت بیان — و قال — و گفت آنحضرت — ای شهر هذا —
کدام ماه است — این ماه مقصود ازین سوال تمهید و تاسیس بیان مقصود ست و تقریر آن در اذهان ایشان
قلنا الله و رسوله اعلم — گفتیم با خدا و رسول خدا داناتر ست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این کلام میگفتند و ادب میدادند اگر چه خود جواب آنرا میدانستند خصوصا درینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود
پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند — فسکت — پس خاموش ماند آنحضرت — حتی ظننا انه سیسمیه
بغیر اسمه — تا آنکه گمان بردیم ما که آنحضرت نزدیک ست که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد — فقال
الیس ذا الحجة — پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجة — قلنا بلی — گفتیم آری این ماه ذی الحجه است — قال —

رمی میگوید وبیره. فاعدت علیه المسئلة پس باز عرض کردم بروی مسئله را. فقال کنا نتحین پس گفت ابن عمر
بودیم که انتظار می بردیم وقت را وطلب میکردیم دخول وقت رمی را. فاذا زالت الشمس رمینا پس وقتیکه
میگشت آفتاب رمی میکردیم. رواه البخاری وعن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات
روایت میکند سالم از ابن عمر که وے بود که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد
خیف ست بهفت سنگریزه. یکبر علی اثر کل حصاة. در حالی که تکبیر میگفت بر پی هر سنگریزه. ثم یتقدم. پیشتر
پیشتر میرفت. حتی یسهل بضم یا وکسر ہا تا در می آمد زمین نرم را وسهل ضد حزن بفتح حای مهمله وسکون رای زمین
درشت. فیقوم مستقبل القبلة طویلا پس می ایستاد مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد
که کسے سورہ بقره بخواند چنانکه گذشت. ویدعو ودعا میکرد. ویرفع یدیه. وبر میداشت هر دو دست خود را.
ثم یرمی الوسطی. پس رمی میکرد جمره میانه را. بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت
سنگریزه را. ثم یاخذ بذات الشمال. پیشتر میگرفت راه و می رفت بجانب دست چپ. فیسهل ویقوم مستقبل
القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا. و می ایستاد دراز. ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی. پیشتر
رمی میکرد جمره العقبه را از مغاک وادی. بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها. ونمی ایستاد نزد
جمره العقبه. ثم ینصرف پیشتر بر می گشت. فیقول هکذا رأیت رسول الله پس میگفت همچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یفعله. میکرد این را. رواه البخاری. بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید ایستاد وبسیار
ایستاده در دعا کرد وجمره اخیره را رمی میکنند وبر گردند ونایستند سر آن را جز شارع کسی ندانند ومعظم ارکان حج وافعال آن تعبدیست که عقل
راه نیافت کنه آن را هیچ نیست واین نیز از ان قبیل ست ولهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رأیت وبعضی از
علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بودند از ذبح و حلق وافاضه بمکه
برائے طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست وبعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد
آن موجب ازدحام وتضییق طریق ست ولحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمره دیگر که بر کرانه راه اند
نه درمیان آن وبعضی گفته اند دعا در صلب عبادت ودر وسط وی بباشد نه در نهایت وے و دعا در صلب
عبادت افضل ست واکثر دعاے حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز در تشهد بود وپیش از سلام
وبرآمدن از نماز ودو جمره اولی در وسط اند پس دعا کرده در انها وبعد از جمره عقبه منتهی گشت عبادت وباین
وجه اشارت کرده است در هدایه وشمنی نیز گفته ودر سفر السعادة نیز ذکر کرده واین وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا
بعد از فراغ نیز مشروع ست وچندین ادعیه واذکار بعد از نماز ماثور شده ودعا بعد از افطار صوم نیز آمده ودر تحقیق
گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهاے فرض وعقیب تلاوت قرآن وختم آن ونبذه

تجاوز الله عنه وعفا عنه چنانکه مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی بی سابقهٔ فکر و تامل بطریق الهام نکتهٔ در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید ست که صواب باشد و آن این ست که در عدم وقوف نزد این جمره اشارت ست از پروردگار رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در ان و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد مراد ان خود حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لا سیما درین عبادت که حج ست که ثمر و غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت ست چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گناهان می بخشند گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده کردید اکنون آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدیم و بر شما رحمت کردیم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که دران وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم —

وعن ابن عمر — قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی — روایت ست از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بمکه در شبهای منی — من اجل سقایته — از بهر منصب سقایهٔ زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و در انوقت و سقایه عبارت از آب دادن — فاذن له — پس اذن کرد آنحضرت مر عباس را به بیتوتت بمکه — متفق علیه — بدانکه بیتوتت بمنی واجب ست نزد جمهور علما و سنت ست نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و معتبر در بیتوتت اکثر لیل ست و همچنین ست حکم در مواضعی که قیام لیل در انجا مستحب ست و بعضی گفته اند که بیتوتت یکساعت کفایت ست و تمسک قول سنیت آن باینحدیث ست که اگر واجب میبود چون اذن میفرمودند آنحضرت مر عباس را به بیتوتت بمکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف ست زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بودند دایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمامهٔ مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آثام ست و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی ست اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ست و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد بر ترک آن — وعن ابن عباس — رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة

روایت ست از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوے سقایۂ زمزم۔ فاستسقی۔ پس طلب کرد آب از عباس که سقایہ
حوالہ وے بود۔ فقال العباس یا فضل اذہب الی امک۔ پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت امی فضل
برو بسوے مادر خود۔ فات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بشراب من عندہا۔ پس بیار آنحضرت را آبی از نزد مادر
خود۔ فقال اسقنی۔ پس گفت آنحضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم و آب درون خانہ میار۔ فقال
پس گفت عباس۔ یا رسول اللہ انہم یجعلون ایدیہم فیہ۔ مردم می اندازند دستہای خود را در آب زمزم۔ فقال
اسقنی۔ باز گفت آنحضرت آب دہ مرا چہ شد که دست در آب می اندازند۔ فشرب منہ۔ پس خورد آنحضرت از آب زمزم
ثم اتی زمزم۔ پس آمد آنحضرت بآب زمزم۔ وہم یسقون ویعملون فیہا۔ و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند
مردم و کار میکردند در سقایہ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اعملوا فانکم علی عمل صالح۔ کار کنید و مشقت کشیدن
کار سقایہ که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب دادن و خدمت سقایہ کردن عمل صالح ست۔ ثم قال لولا ان تغلبوا
پس گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبہ کردہ شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجہت
اتباع سنت من دیگران را شما که آب بکشید و این کار از دست شما برود۔ لنزلت حتی اضع الحبل علی ہذہ۔
ہر آئینہ فرود می آمدم یعنی از ناقہ آنحضرت آن روز سوار بود تا مردم به بینند و احکام بیاموزند تا آنکہ می نہادم ریسمان
برین۔ و اشار الی عاتقہ۔ و اشارہ کرد آنحضرت بلفظ ہذہ بسوے کتف خود۔ رواہ البخاری۔ وعن انس
رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظہر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدۃ بالمحصب۔ روایت ست
از انس که آنحضرت بگزارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را بہ محصب پس خواب کرد یکان خوابی و محصب
بفتح صاد مشددہ ہر موضعی که سنگ ریزہ بسیار باشد و الآن نام موضعی معین ست بیرون مکہ در جانب منا
متصل بمقابر و ابطح و بطحا نیز میگویند و خیف بنی کنانہ نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از باز آمدن از منی بود
در روز چہارم از یوم نحر و سیزدہم ذی الحجہ۔ ثم رکب الی البیت فطاف بہ۔ بعد از خواب سوار شد و بخانہ کعبہ
آمد و طواف کرد طواف وداع۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد العزیز بن رفیع۔ بضم را و فتح فا از مشاہیر تابعین
و ثقات ایشان ست۔ قال سألت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء عقلتہ عن رسول اللہ۔ گفت پرسیدم
انس را گفتم خبر دہ مرا بچیزے که دانستۂ و یاد داری از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم این صلی الظہر یوم الترویۃ۔
کجا گزارد آنحضرت نماز پیشین را روز ترویہ که روز ہشتم ذی الحجہ است و مردم از مکہ بمنا میروند و وجہ تسمیہ در باب
حجۃ الوداع در حدیث جابر گذشت۔ قال بمنی۔ گفت انس نماز ظہر بمنی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکہ
پیش از ظہر بر آمد۔ قال فاین صلی العصر یوم النفر۔ گفت ابن رفیع بانس و ظاہر موافق بسیاق این بود که گوید
فقلت پس گفتم من پس کجا گزارد نماز عصر را روز نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جائز ست نام روز چہارم

ابطح و نحصب ست که از منی می برآیند در ایام نفر یعنی کوچ کردن و بازگشتن حاجیان از منا۔ قال بالابطح۔ گفت گذارد نماز عصر بابطح که همان محصب ست۔ ثم قال۔ پس گفت انس۔ افعل کما یفعل امراؤک۔ بکن چنانچه میکنند امرای تو یعنی آنحضرت خود چنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو میکنند و مخالفت مکن که باعث تهیج شر نگردد و امر ضروری هم نیست متفق علیه۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الابطح لیس بسنة۔ گفت عائشه فرود آمدن آنحضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آنحضرت آنرا بطریق سنت و تعبد نکرده۔ انما نزله رسول الله۔ فرود نیامد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم لانه کان اسمح لخروجه اذا خرج۔ مگر از جهت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون در ابطح نزول فرمود اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکه در آمد و طواف کرد تا از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد متفق علیه۔ بدانکه اختلاف ست در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت ست یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر ست که آن از سنن حج و تتمه مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منا گفت ما فرود آئینده ایم ان شاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان همدیگر عهد کرده بودند و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم ما کنند و بآن ساز لبس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل وی بجای آورد و اظهار نماید و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت ست نزول بابطح در لیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفته که اصح آن ست که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان بود بلطف صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آنحضرت که گماشته و متعهد اسباب و خانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه وسلم آنجا زده بحسب اتفاق و رای خود نه بمقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه آمده مخفی نماند که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن ست و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله حاله و احسن مبدأه و مآله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله علیه حج گذارد و نفر مود با وی از منا در محصب نزول فرمود حضرت شیخ و نماز ظهر را آنجا ادا فرمود

بجانب محشر کہ زمین شام ست واول ظاہر تر وصواب تر ست واللہ اعلم۔ متفق علیہ ۔ وعن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انکم محشورون حفاۃ عراۃ غرلا۔ روایت می کند ابن عباس از آنحضرت کہ گفت بدرستی کہ شما حشر کردہ و برانگیختہ می شوید برہنہ پا برہنہ تن ناختنہ کردہ و غرل بضم غین معجمہ وسکون را جمع اغرل بمعنی اقلف یعنی ناختنہ کردہ شدہ ۔ ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت این آیت را ۔ کما بدأنا اول خلق نعیدہ ۔ چنانکہ پیدا کردہ ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدا می آریم از قبور وعدا علینا ۔ وعدہ لازم ست این پیدا کردن بر ما ۔ انا کنا فاعلین ۔ بدرستی کہ ہستیم ما کنندگان آن را وگفت آنحضرت کہ اول من یکسی یوم القیمۃ ابراہیم نخستین کسی کہ پوشانیدہ می شود او را جامہ روز قیامت ابراہیم خلیل ست زیرا کہ وے علیہ السلام نخستین کسی ست کہ برہنہ کردہ شدہ در راہ خدا در وقتیکہ انداختہ شد در آتش نمرود واین فضیلت ازین وجہ دلالت نکند بر افضلیت وی از سید انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در حقیقت این اعزاز واکرام وے بلاغۃ الابوت اوست مر آنحضرت را با آنکہ در بعضی روایات آمدہ است کہ آنحضرت ہم با جامہا کہ دران دفن کردہ شدہ مبعوث گردد ۔ وان ناسا من اصحابی یؤخذ بہم ذات الشمال ۔ وگفت آنحضرت کہ جماعۃ از اصحاب من گرفتہ می شوند و بردہ می شوند بجانب دست چپ کہ عاصیان وگنہگاران بہ آنجانب می برند فاقول پس می گویم من بطریق تحسر وبقصد استخلاص ایشان ۔ اصیحابی اصیحابی ۔ صیغہ جمع قلت آورد وتصغیر کرد از جہت قلت عدد ایشان فیقول پس می گوید پروردگار تعالے بقصد شکایت وبیان سبب تعذیب ایشان ۔ انہم لن یزالوا مرتدین علی اعقابہم منذ فارقتہم ۔ بدرستی کہ ایشان ہمیشہ بودند برگشتہ از دین و رجوع کنندہ بر پشتہاے خود از ان باز کہ جدا شدہ تو از ایشان ۔ فاقول کما قال العبد الصالح ۔ پس می گویم من چنانکہ گفت بندۂ صالح کہ عبارت ست از عیسی پیغمبر علیہ السلام در اعتذار واستخلاص قوم خود بحضرت رب العزۃ این آیت را کہ ۔ وکنت علیہم شہیدا ما دمت فیہم ۔ وبودم من شاہد وواقف باحوال ایشان تا آن وقت کہ بودم در میان ایشان ۔ الی قولہ العزیز الحکیم ۔ تا این کلمہ کہ آخر آیت ست ومضمون تمام آیت این ست کہ عیسی گفت علیہ السلام خداوندا تا من در میان ایشان بودم بر حال ایشان واقف بودم ونگذاشتم کہ کفر ورزند وغیر حق گویند چون برداشتی تو مرا از میان ایشان بودے تو نگاہبان وواقف بر حال ایشان وتو بر ہر چیز شاہد وحاضری اگر عذاب می کنی ایشان را ومی گیری ایشان را بر کردار ایشان ایشان بندگان تو اند ہر چہ می خواہی می کنی وکسی نتواند گفتن کہ چرا می کنی واگر می آمرزی ایشان را ودر می گذری از عذاب ایشان تو عالمے وحکیمے ہر چہ می خواہی می کنی ۔ متفق علیہ ۔ گفتہ اند کہ مراد اینجا باصحاب خواص اصحاب نیست زیرا کہ ما را بیقین معلوم ست کہ ہیچ یکے از خواص اصحاب بعد از وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتد نگشتہ الا قومی از جفاۃ عرب از اصحاب مسیلمہ واسود یا بعضی از مولفۃ القلوب کہ بصیرتے در دین وقوتے در ایمان نداشتند یا مراد بروت رجوع از دین مسلمانی نیست بلکہ خروج از حد استقامت در بعضی حقوق وصلاح سیرت در بعضی امور و رجوع از مرتبہ حسن اخلاق وصدق نیت وتقصیر در بعضی حقوق و رعایت اہل بیت وادب

با ایشان بجهت ابتلا بدنیا و فتنه چه آنحضرت نمی‌ترسید بود که من نمی‌ترسم بر شما کفر را و بت پرستی را ولیکن می‌ترسم از مداخلت دنیا
و آفات آن که در آن افتید. ۵- وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول یحشر الناس
یوم القیمة حفاة عراة غرلا قلت - گفتم یا رسول الله - الرجال والنساء جمیعا - مردان و زنان همه ینظر بعضهم الی بعض نگاه می‌کنند
بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برهنه می‌بینند مردان را و زنان را پس در حشر ایشان برهنه چه حکمت
باشد. فقال - پس فرمود آنحضرت - یا عائشة الامر اشد من ان ینظر بعضهم الی بعضهم - ای عائشه کار و آن روز سخت تر ست
از ین که نگاه کنند بعضی به بعضی یعنی کجا مجال و فرصت و شعور ست تا آنکه کسی به کسی نگاه تواند کرد. متفق علیه. ۶- وعن انس ان
رجلا قال - روایت ست از انس که مردی با آنحضرت گفت یا رسول الله کیف یحشر الکافر علی وجهه یوم القیمة - چگونه حشر کرده می‌شود
کافر بر روی خود در روز قیامت و چگونه ممکن باشد بر روی رفتن. قال - گفت آنحضرت - الیس الذی امشاه علی الرجلین فی الدنیا
قادرا علی ان یمشیه علی وجهه یوم القیمة - آیا نیست شان این که آن کسی که روان ساخته است او را بر دو پا در دنیا توانا ست
بر روان گردانیدن وی در روز قیامت بر روی وی - متفق علیه. ۷- وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال یلقی ابراهیم اباه آزر یوم القیمة - گفت آنحضرت که پیش می‌آید ابراهیم پدر خود را که نام او آزر ست روز قیامت تحقیق نزد
بعضی علما رحمهم الله که قائل اند با آنکه آبای آنحضرت همه از لوث شرک و کفر پاک و منزه اند آن ست که آزر عم ابراهیم ست علیه السلام
که بمجاز آنرا پدر خوانده اند نام پدر وی تارخ ست و از ین جهت مقید ساخت اباه را با آزر و در موقف پیش می‌آید ابراهیم
این پدر خود را که آزر ست - وعلی وجه آزر قترة وغبرة - و حال آنکه بر روی آزر سیاهی و غبارست قترة وغبرة به تحقیق
بمعنی غبار آید ولیکن قترة غباریست که در روی سیاهی بود و بعضی گفته اند قترة سیاهی ست که در روی کافر از غم و حزن پیدا شود
دود. فیقول له ابراهیم - پس می‌گوید ابراهیم مر آزر را الم اقل لک لا تعصنی - آیا نه گفتم من ترا که نافرمانی مکن مرا و اطاعت
کن مرا و آنچه از جانب حق بگویم و خبر دهم. فیقول له ابوه - پس می‌گوید مر ابراهیم را پدر وی که آزر ست فالیوم لا اعصیک
پس امروز بی فرمانی نمی‌کنم ترا شفاعت کن مرا. فیقول ابراهیم - یا رب انک وعدتنی ان لا تخزنی یوم یبعثون - پس
می‌گوید ابراهیم ای پروردگار من بدرستیکه تو وعده کرده مرا و اجابت کرده دعای مرا که رسوا نگردانی مرا روزیکه برانگیخته
شوند مردم و حشر کرده شوند. فای خزی اخزی من ابی الابعد - پس کدام رسوائی سخت تر و افزون تر از رسوائی پدر من که
هالک ست و دورترست از رحمت تو. فیقول الله تعالی - پس می‌گوید خدای تعالی - انی حرمت الجنة علی الکافرین -
بدرستی که من حرام گردانیده ام بهشت را بر کافران و دعای که امروز در حق وی کنی و التماس که در مغفرت وی داری
سود مند نیفتد. ثم یقال لابراهیم انظر ما تحت رجلیک - پس گفته می‌شود مر ابراهیم را نگاه کن که چه چیزست در زیر هر دو پای
تو در بین. فینظر - پس نگاه می‌کند ابراهیم زیر پای خود. فاذا هو بذیخ - پس ناگاه وی ملابس و مقرون ست بذیخ
بکسر ذال معجمه و سکون یای تحتانیه و خای معجمه و آخر کفتار نر که پلید است کلان پشم بی اندام و فی القاموس الذیخ

باکثیب النیب ودر بعضی نسخ ذیخ بسیار سوخده وجا مهمله واقع شده یعنی مذبوح متلطخ آلوده بگل و سرگین فیوخذ بقوائمه
پس گرفته می شود و کشیده می شود بپایهائے آن ذیخ را فیلقی فی النار پس انداخته می شود در آتش دوزخ واین آزرست
که مسخ کرده شده وخوار ساخته شده در چشم ابراہیم بآں صورت که پیدا شده بود وساقط گردد و گفته اند که اگرچه ابراہیم از آزر
در دنیا تبری کرده و بیزار شده بود ولیکن چون روز قیامت وی را دید مهربانی دامن گیروی شده برائے وے
مغفرت درخواست شاید که بدرجه قبول افتد وچون نیفتاد ومسخ شده و بدنا امید شد وتبرائے ابدی نمود وبعضی گفته اند
که موت آزر بر کفر یقین ابراہیم نشده بود شاید که پنهانی ایمان آورده باشد ویرا اطلاع دست نداده وتبرے
از وی بحکم ظاہر بود ودر روز قیامت یقین شد که بکفر رفته بود وپس بتبری شده تبرائے ابدی والله اعلم۔

رواه البخاری ۔۸۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعرق الناس یوم القیمة حتی یذہب عرقهم
فی الارض سبعون ذراعا۔ عرق می کنند وخوے می ریزند مردم روز قیامت تا آنکه می رود خوے ایشان در زمین
ہفتاد گز ویلجمهم حتی یبلغ آذانهم ولگام می کند عرق ایشان ایشان را یعنی می رود تا دہانهای ایشان مثل لگام وباز می دارد
ایشان از کلام تا آنکه می رسد تا گوشهای ایشان متفق علیه ۔۹۔ وعن المقداد صحابی قدیم الاسلام ست سادس در اسلام
حاضر شده بدر راو باقی شاہد را از فضلاے کبار ونجباے اخیار ست روایت کرده است از وے علی بن ابی طالب
وغیره وی از صحابه ودر بعضے مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول که می گفت تدنی الشمس یوم القیمة من الخلق نزدیک گردانیده می شود
آفتاب در روز قیامت از خلق حتی یکون منهم کمقدار میل تا آنکه می باشد آفتاب از ایشان ہم چو مقدار یک میل که ثلث
فرسنگ ست وبعضی گفته اند که مراد میل سرمه است ومقصود نهایت قربست فیکون الناس علی قدر اعمالهم فی العرق
پس می باشند آدمیان بر قدر عملهای خود در عرق فمنهم من یکون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی ست که می باشد
عرق تا ہر دو پاشنه پائے وی واین جا معلوم شد که اعمال ایشان بشتر وخوب ترست وبرین قیاس ومنهم من یکون الی
رکبتیه وبعضی را تا ہر دو زانوی وی ومنهم من یکون الی حقویه وبعضی را تا ہر دو جائے بستن ازار وی ومنهم
من یلجمهم العرق الجاما وبعضے از ایشان کسے ست که لگام می کند ایشان را عرق لگام کردنی یعنی تا دہان می رسد بلکه در
دہان می آید واشار رسول الله واشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیده الی فیه بدست شریف تا دہان
مبارک خود رواه مسلم ۔۱۰۔ وعن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت
می گوید خدائے تعالی روز قیامت یعنی در محشر وندا می کند آدم را ومی گوید یا آدم فیقول پس می گوید آدم لبیک
وسعدیک می ایستم برائے خدمت وفرمان برداری تو واطاعت وانقیاد می کنم ترا اے پروردگار ایستادنی بعد ایستادنی
والخیر کله فی یدیک ونیکی ہمه در دو دست تست قال می گوید پروردگار یا آدم اخرج بعث النار بیرون آر لشکر آتش را

یعنی آن جماعت را که بدوزخ فرستادنی اند از میان فرزندان خود بیرون آر وجدا کن. قال. می گوید آدم به پروردگار
وما بعث النار. وچیست مقدار لشکر دوزخ از میان ایشان. قال من کل الف تسعمائة وتسعة وتسعین. می گوید بیرون آر از هر
هزار کس نهصد ونود ونه را واین ست مقدار دوزخیان که از هزار یکے را به جنت می فرستد وباقی را بدوزخ ودر حدیث ابی
هریره از هر صد نود ونه آمده وشیخ ابن حجر گفته که ممکن ست حمل حدیث ابی سعید بر جمیع ذریت آدم وحدیث هریره بر ما عدای
یاجوج وماجوج بقرینه آنکه در حدیث ابوسعید ذکر یاجوج وماجوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره یا اول متعلق بهمه
خلائق ست وثانی مخصوص این امت مرحومه است یا بعث نار در حدیث ابی سعید شامل کفار وعصات ست ودر حدیث
ابی هریره عصات مومنین وکرمانی گفته که مفهوم عدد معتبر نیست ومقصود تقلیل عدد مومنین ست وتکثیر عدد کفار والله اعلم
فعنده یشیب الصغیر. پس نزد این حال واین حکم پیر می گردد خرد سال. وتضع کل ذات حمل حملها. ومی نهد وسے افگند
هر زن بار دار بار خود را یعنی فرضا اگر دران وقت زنے باردار باشد از هیبت این حال وصدمت مقام بار خود را
می افگند وبعضے گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله مبعوث گردد از هیبت این مقام حمل خود بیفگند پوشیده نماند که در صغار
نیز هم چنین تاویل می رود که ایشان نیز صغیر مبعوث می شوند پس نزد وقوع این حال پیر مے شوند پس ازان در آمدن
بهشت جوان می سازند وصواب آن ست که این عبارات کنایت ست که از شدت هم وحزن ومحنت با قطع نظر از
خصوص معانی مفردات چنانکه در امثال آن گفته اند. وتری الناس سکاری. ومی بینی تو اے مخاطب دران حال
مردم را مستان. وماهم بسکاری. ونیستند ایشان مستان. ولکن عذاب الله شدید. ولیکن عذاب خداوند تعالی سخت ست
واین مستی ومدهوشی ازان ست. قالوا. گفتند صحابه از خوف وحسرت چون شنیدند که بهشتیان یکے از هزار خواهد بود
یا رسول الله وایّنا ذلک الواحد. وکدام از ما آن یکی باشد که او را به بهشت برند. قال. گفت از برائے تفهیم وتسلیه ایشان.
ابشروا. شادمان شوید وغم نخورید. فان منکم رجلا. پس بدرستی که از شما یک مرد ست. ومن یاجوج وماجوج الفا. واز یاجوج وماجوج هزار
آنها یعنی که بشنید که اگر بهشتیان یکی از هزار باشند جماعه کثیره را شامل می گردد وبعد ازان اشارت کرد بکثرت امم سابقه نیز غیر یاجوج
وماجوج اگر شما نیمه اهل بهشت باشید وبهشتی یکی از هزار باشد گنجایش دارد چنانکه گفت. راوی. ثم قال. پس گفت آنحضرت والذی
نفسی بیده ارجو ان تکونوا ربع اهل الجنة امید دارم که باشید شما چهار یک بهشتیان. فکبرنا. پس تکبیر زدیم ما وگفتیم الله
اکبر بجهت استبشار واستعظام این نعمت. فقال. پس زیارت بشارت داد وگفت آنحضرت. ارجو ان تکونوا ثلث اهل الجنة
امید دارم که باشید شما یک ثلث اهل بهشت. فکبرنا. پس باز تکبیر آوردیم ما. فقال. پس گفت آنحضرت ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة امید دارم
که باشید شما نیمه اهل بهشت. فکبرنا. پس باز تکبیر آوردیم ما. قال. گفت آنحضرت ما انتم فی الناس. نیستند شما در میان مردم. الا کالشعرة
السوداء فی جلد ثور ابیض. مگر مانند موئے سیاه در پوست گاو سفید. او کشعرة بیضاء فی جلد ثور اسود. یا هم چو موئے سفید
در پوست گاو سیاه. متفق علیه. ۱۱. وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول. وهم از ابوسعید

القفازین - ونپوشد زن بدست قفاز را بضم قاف وتشدید فا و زای معجمه آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع
سرما در دستها پوشند که انگشتان وکف و ساعد همه را می پوشد و درمیان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند
نوعی از زیور ست که زنان در دستهای پوشند - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یخطب وهو یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند ودرحال آنکه وی میگفت - اذا لم یجد
المحرم نعلین فلیلبس خفین - وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را - واذا لم یجد ازارا فلیلبس سراویل - وچون
نیابد تهبند را بپوشد تنبانی را ولیکن قطع میکنند موزه ها را از زیر پاشنه ها چنانکه درحدیث سابق بیان کرد وجمهور
برین اند واگر سنبان طور دست بپوشد فدیه دهد ونزد امام احمد میگوید قطع نکند که در ان اضاعت مال ست وحکم
ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف ست ونزد امام ابوحنیفه پاره کنند
وازار سازد. متفق علیه - وعن یعلی - بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله - بن امیة - بضم همزه وفتح میم وتشدید
تحتانیه صحابی ست اسلام آورد در فتح وحاضر شد حنین وطائف را - قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم
بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی - گفت بودیم ما نزد آنحضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت
از انجا عمره آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبة وهو متضمخ بالخلوق - بر ان مرد جبه بود
وحال آنکه آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای معجمه وقاف در آخر نام طیبی ست که عربان بسازند ودران زعفران
می اندازند مشهور ست میان ایشان وتضمخ بضاد وخای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه گویا می چکد از وی
فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله انی احرمت بالعمرة وهذه علی - بدرستیکه من احرام بستم برای
عمره وحال آنکه این جامه بر تن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث
مرات - اما خوشبوی که با تست پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام ست بر مردان نه از ان
جهت که بقاء اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام ست فافهم - واما الجبة فانزعها - واما جبه که تو پوشیده پس بکش
آنرا و برار از بدن - ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک - پس بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود
باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را بحج وفرمود هرچه احکام وارکان حج ست از احرام وشرائط آن
احکام عمره نیز همان ست وفرق نیست میان حج وعمره مگر بوجود وقوف عرفه وعدم آن - متفق علیه - وعن عثمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب - هر سه لفظ برفع وجزم مروی
نکاح نکند محرم خود را ونکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت وخواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خاء زن خواستن
واین مذهب شافعی وجمهور علماست لیکن نهی از نکاح وانکاح تحریمی ست واز خطبه تنزیهی ونزد ما هر دو جائز ست
بجهت دلیل ما تزوج میمونه است در [illegible] - رواه مسلم - وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه

تزوج میمونة وهو محرم - روایت ست از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها وحال آنکه آنحضرت
محرم بود براے عمرة قضا متفق علیه - وعن یزید - بن الاصم بن اخت میمونة رض - خواهرزاده میمونه بعضی گویند
که او را روایت ست وصحابی ست وصحیح آن ست که تابعی ست ثقة کثیر الحدیث عن میمونة - روایت میکند از خاله
خود میمونه - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها وهو حلال - که آنحضرت تزوج کرد او را وحال آنکه محرم نبود -
رواه مسلم قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله والاکثرون علی انه تزوجها حلالا - گفت محی السنة اکثر برانند که آنحضرت
تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود - وظهر امر تزوجها وهو محرم - وظاهر شد امر تزویج وے در حالی که آنحضرت
محرم بود - ثم بنی بها وهو حلال - پس بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را وحال آنکه وے حلال بود - بسرف فی طریق
مکة - نکاح میمونه وبناے وی در سرف بود بفتح سین مهمله وکسر را وبفا نام موضعی ست بر راه مکه بر ده میل
از مکه واز عجائب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد والآن در انجا بر سر قبر وے عمارتی ست
که بعضی امرا ساخته اند - بدانکه حدیث ابن عباس وحدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس
ناطق ست بآنکه تزویج میمونه در حالت احرام بود وحدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود
واصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل واکمل ست
در حفظ واتقان وفقه وحدیث وے متفق علیه است ماند آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان رض که دال ست
بر نهی ماول ست بآنکه مراد آن ست که نکاح وانکاح از شان محرم ومناسب بحال او نیست که مشغول ست
بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم وے ست وآنکه حمل کرده اند شافعیه حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزویج وے
در احرام باین اعتبار گفته ست تزوج وهو محرم تکلف ست ومبنی ست که مراد حل اصلی ست که قبل الاحرام
بود وحال آنکه اکثر روایات در آن ست که حل عارضی بود که بعد از احرام پیدا شد وبرین تقدیر حدیث ابن اصم
را نیز حمل توان کرد که مراد [illegible] ست که ظاهر شد امر تزویج وحال آنکه حلال بود وکلام درینجا در کتب اصول
زیاده برین ست [illegible] در شرح ذکر کرده ام فلیطلب - وعن ابی ایوب - ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان یغسل رأسه وهو محرم - روایت ست از ابی ایوب انصاری که بود آنحضرت که می شست سر مبارک خود را
در حال آنکه وے محرم ست متفق علیه - بدانکه جائز ست محرم را شستن سر از براے جنابت باتفاق ودر
غیر وے خلاف ست وهم چنین در شستن بخطمی ومانند آن نیز خلاف ست ودر هدایه گفته است که لا باس ست
در غسل کردن وبحمام در آمدن ودر شرح گفته است زیرا که بجز دشستن نمیرود ژولیدگی موی بلکه زیاده کند
تلبد شعر وپیدا نشود بسر وریش بخطمی زیرا که وے نوعی از طیب ست ووے میکشد هوام سر را - وعن
ابن عباس - رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم - گفت ابن عباس که خون کم کرد

آنحضرت وحال آنکہ وے محرم بود واکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکستہ نشود ۔ متفق علیہ ۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ حدیث عن رسول اللہ ۔ حدیث کرد عثمان رضی اللہ عنہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیہ وہو محرم ۔ در حق مردے کہ چون شکایت کرد مرد از چشم خود یعنی چون بدرد آمد چشمان او بید ساید ضمدہما بالصبر ۔ تضمید کند سر و چشم را بہ صبر و تثنیہ عینیہ اتفاقی ست اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است بطریق اولے وصبر بفتح صاد وکسر موحدہ وسکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعر صبر را روی تلخ مشہور ست کہ درد چشم را بدان دوا کنند درد چشم وتضمید وتضمد جراحت بستن ست بعصابہ یعنی بعصابہ ونہادن دارو را بر جراحت نیز گویند اگرچہ عصابہ بستہ نشود وظاہر آن ست کہ مراد اینجا بستن عصابہ باشد زیرا کہ وے می پوشد جزوے از روی را ومحتاج ست بہ بیان کردن آنکہ این چون بحکم ضرورت ست موجب جنایت بر احرام نباشد ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ام الحصین ۔ صحابیہ است حاضر شد حجۃ الوداع را ۔ قالت رایت اسامۃ وبلالا واحدہما اخذ بخطام ناقۃ رسول اللہ ۔ گفت دیدم اسامہ وبلال را رضی اللہ عنہما ویکی از این دو کس گیرندہ بود مہار ناقہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم والاخر رافع ثوبہ یستر من الحر ۔ ودیگر بردارندہ بود جامہ خود را کہ می پوشید آنحضرت را یعنی سایہ میکرد او را از گرمی آفتاب حتی رمی جمرۃ العقبۃ تا آنکہ رمی کرد آنحضرت جمرۃ العقبہ را ودر روایتی آمدہ است بردارندہ بود مانند تاج چیزے بر سر وی دراین حدیث دلیل ست بر جواز استظلال مر محرم را طیبی گفتہ کہ این قول اکثر علما است ومالک واحمد کراہت داشتہ اند آنرا ۔ رواہ مسلم ۔ وعن کعب بن عجرۃ ۔ بضم عین مہملہ وسکون جیم در اصحاب انصاری ست از صحابہ شجرہ گویند کہ او اول بتی بود کہ می پرستید آنرا عبادہ بن صامت یار او بود روزی بر وے در آمد دید کہ بت را پرستیدہ از خانہ بیرون آمد عبادہ بن صامت در خانہ او در آمد بت را بشکست وچون کعب در آمد بت را شکستہ دید بخشم آمد وخواست کہ دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت وگفت اگر درین بت چیزے می بود نگاہ میداشت خود را پس مسلمان شد ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر بہ وہو بالحدیبیۃ قبل ان یدخل مکۃ ۔ روایت میکند کہ آنحضرت گذشت بر وے وی با آنحضرت در حدیبیہ بود پیش از آنکہ در آید بمکہ وہو محرم وہو یوقد تحت قدر ۔ وحال آنکہ کعب محرم بود ووے آتش می افروخت زیر دیگی ۔ والقمل تتہافت علی وجہہ ۔ وسپشہا می افتادند بر روے وے ۔ فقال اتوذیک ہوامک ۔ پس گفت آنحضرت آیا آزار میکنند ترا شپشہاے تو ۔ قال نعم ۔ گفت کعب آرے آزار میکنند ۔ قال فاحلق راسک ۔ گفت آنحضرت پس اگر اینچنین ست بتراش سر خود را ۔ واطعم فرقا بین ستۃ مساکین ۔ وبخوران وقسمت کن فرق را میان شش مسکین ۔ والفرق بفتح الفاء ثلثۃ اصع ۔ وفرق سہ صاع ست پس باشد ہر مسکین را نیم صاع ست

اندکشم بسبب وا صبع جمیع مسالخ و اصل بود تا اصبع قاب کرده اسبع خوانند چنانکه او را جمیع دارند میکنند - او صم ثلثة ایام -
یا روزه دارد سه روزه - او انسک - بضم سین بلفظ امر نسیکة - یا ذبح کن ذبیحه را - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عمر رضی الله عنهما انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی النساء فی احرامهن
عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب - ترجمه این از حدیث ابن عمر در فصل اول
ظاهر شد - ولتلبس بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب - و باید که بپوشد بعد از سه آمدن از احرام هر چه
دوست دارد از رنگهای جامه ها و بیان کرد آنرا بقول خود - معصفرا او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا
فی الصراح عصفر رنگ [illegible] معصفر معروف و خز بخیا - یعنی نیز نوعی از جامه و در قاموس گفته عصفر نبت
معروف است معصفر جامه رنگ کرده شده بآن نبت معروف و حلی زیور است و را نیز داخل لباس اعتبار کرده
رواه ابو داود - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا - بودند سواران که می گذشتند
بما - ونحن مع رسول الله - و ما یعنی در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محرمات
محرم بودیم - فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا جلبابها - پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما و میگذشتند
از پیش ما فرو می هشت یکی از ما چادر خود را - من رأسها علی وجهها - از سر خود بر روی خود و لفظ حاذوا
همچنین واقع شده است از جواز در سنن ابی داود در مصابیح حاذونا از محاذات و در بعضی الفاظ جازوا بجا
[illegible] فاذا جاوزونا - پس چون میگذشتند از پیش ما - کشفناه - دور میکردیم چادر را
از روی و میکشادیم روی را و برهنه میکردیم روی را - رواه ابو داود و لابن ماجه معناه - وعن ابن عمر
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدهن - بفتح یا و تشدید دال - بالزیت وهو محرم - بود آنحضرت طلا میکرد روغن
زیت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود - غیر المقتت - از زیت غیر مقتت - یعنی غیر المطیب - زیت خوشبوی
نکرده شده و مقتت بضم میم و تشدید تا [illegible] که ریخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بر روغنهای خوشبو
وقت و تقتیت روغن در گل پرورده اند و نزد امام ابوحنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است
کذا قالوا - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن نافع - ان ابن عمر وجد القر - روایت است از نافع که مولای ابن عمر است
که ابن عمر یافت سردی و سرما خورد - فقال - پس گفت الق علی ثوبا یا نافع - بینداز بر من جامه را ای نافع
[illegible] نافع میگوید - فالقیت علیه برنسا - پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را - فقال تلقی علی هذا
وقد نهی رسول الله - پس گفت ابن عمر آیا می اندازی بر من این را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم - از آنکه بپوشد برنس را محرم ظاهر مذهب ابن عمر اجتناب مخیط بود مطلق هر نوع

که پوشند و سابقاً معلوم شد که اگر مخیط پوشند به وجهی که متعارف در آن ست باکی ندارد یا از جهت احتیاط کرده ست والله اعلم۔ رواه ابوداؤد۔ وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة۔ مالک به تنوین ست و این صفت ثانیه عبد الله است و بحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و اگر بے تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه نه وجه اوست و این را وجوه دیگر ذکر کرده ام فتدبر۔ قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم۔ خون کشید آنحضرت در حال آنکه وے محرم بود۔ بلحی الجمل۔ بفتح لام و سکون حای مهمله و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی ست میان مکه و مدینه چنانکه گفت. من طریق مکة فی وسط راسه۔ خون کشید در میان سر خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور ست و گفته اند این محمول بر ضرورت ست زیرا که بے قطع شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در آنجا موی نیست جائز ست بی فدیه۔ متفق علیه۔ وعن انس رضی قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدم حجامت کرد آنحضرت در حال آنکه وے محرم بود بر پشت پا۔ من وجع کان به۔ از جهت دردے که بود در پشت پا و پا جاے موی نیست غالبا و با وجود آن درد ے هم داشت۔ رواه ابوداؤد والنسائی۔ وعن ابی رافع مولاے آنحضرت و وی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بود و چون خبر اسلام او عباس را رسانید آزادش کرد و حاضر شد احد او خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود و لیکن در بدر حاضر نشده۔ قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال۔ نکاح کرد آنحضرت میمونه را در حال آنکه آنحضرت حلال بود۔ وبنی بها وهو حلال۔ و دخول کرد آنحضرت میمونه را در حال آنکه آنحضرت حلال بود۔ وکنت انا الرسول بینهما۔ و بودم من سفیر میان آنحضرت و میمونه۔ رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن

باب المحرم

یجتنب الصید۔ بدانکه صید کردن محرم و یاد نمودن وے دیگرے را بصید و اشارت کردن بدان حرام ست باتفاق و اگر چیزے ازین افعال کند لازم شود جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل ست اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام ست باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا براے محرم باذن وے یا بی اذن وے درینجا مذاهب و اقوال ست مر علما را مذهب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاؤس و ثوری آن ست که حرام ست بر محرم اکل صید مطلقاً بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب مالک و شافعی و احمد آن ست که محرم اگر خود صید کند یا کسے براے وے صید کند باذن وے یا بی اذن وے حرام ست و اما اگر غیر محرم صید کند براے خود و چیزے از آن براے محرم هدیه کند حلال ست و مذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن ست که حلال ست اکل لحم صید مر محرم و دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت

دلالت و اشارت ننماید وے یا محرم دیگر اگرچه برای وی صید کرده شود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد و این
تحریر مذاهب و احادیث درین مبحث بظاهر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعادة این را بتفصیل هرچه
تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم

الفصل الاول

عن الصعب - بفتح صاد و سکون عین مهملتین - بن جثامة - بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی بیعت
ابن عباس از وے روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض - انه اهدی لرسول الله - روایت ست از وے
که وے هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا - گورخرے که شکار کرده بود - وهو بالابواء - و
آن حضرت در ابواء بفتح همزه و سکون موحده - او بودان - یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال نام موضع
است میان مکه و مدینه نزدیکتر بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابواء است و این صعب ابن جثامه در آنجا
ساکن بود - فرده علیه - پس بگردانید آنحضرت بر وے و قبول نکرد - فلما رای ما فی وجهه - پس هنگامیکه دید آنحضرت
چیزے را که در روے اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن آنحضرت هدیه او را - قال - گفت
آنحضرت - انا لم نرده علیک الا انا حرم - بدرستی که باز نگردانیده ایم آنرا بتو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم و حرم بضمتین
جمع حرام ست بکسر یعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام ست - متفق علیه - پوشیده نماند که ظاهر
این حدیث دران ست که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورده بود و محرم را جائز نیست قبول آن لکن ایشان
سخن در گوشت شکار ست که محرم را خوردن آن روا ست یا نه و در روایات آمده است که بهدیه لحم حمار آورده
بود پس در روایات مسلم آمده که بهدیه کرد مرین حمار وحشی را که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را
و شق بکسر شین هر چیزے و در روایتی آورد عضوے را از وے و در روایتی پاے او را پس بقرینه این روایات
درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود - وعن ابی قتادة - رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت ست از ابی قتاده صحابی که مشهور ست که وے بیرون آمد همراه آنحضرت و این در عام حدیبیه بود در سال
ششم از هجرت فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون - پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران
وے محرم بودند - وهو غیر محرم - و وے محرم نبود - فرأوا حمارا وحشیا قبل ان یراه - پس دیدند یاران وے
حمار وحشی را پیش از آنکه ببیند وے آنرا - فلما رأوه ترکوه - پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را
و دلالت و اشارت نکردند آن - حتی رآه ابو قتادة - تا آنکه دید آنرا ابو قتاده - فرکب فرسا له - پس سوار شد
ابو قتاده اسپے را که مر او را بود - فسألهم ان یناولوه سوطه - پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وے
تازیانه او را و بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا سیف ست و در بعضی روایات یا سوطه رمحه نیز مذکور ست -
فابوا - پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وے بجهت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید -

فتناوله۔ پس فرود آمد ابوقتادہ از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتے سوط و رمح را فحمل علیه۔ پس حمله آورد و
تاخت بر حمار وحشی فعقره۔ پس پے کرد و بیفگند و بکشت او را ثم اکل فاکلوا۔ پس خورد ابوقتادہ پیشتر خوردند یاران
وے نیز۔ فندموا۔ پس پشیمان شدند بسبب از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابوقتادہ پارہ
گوشت را نگاہ داشته بود۔ فلما ادرکوا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم سالوه۔ پس ہنگامیکه دریافتند آنحضرت
را و بملازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم آن که روا بود خوردن
آن یا نه۔ قال ہل معکم منه شیء۔ گفت آنحضرت آیا ہست با شما از آن چیزے۔ قالوا معنا رجله۔ گفتند با ما پای او
و در روایتی باز وے او۔ فاخذها النبی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم فاکلها۔ پس خورد پا ے
آنرا۔ متفق علیه وفی روایة لهما۔ و در روایتی مر بخاری و مسلم را ہر دو را چنین آمده که۔ فلما اتوا رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم قال۔ پس چون آمدند آنحضرت فرمود۔ امنکم احد امره ان یحمل علیها۔ آیا شما از ہیچ یکی بود که امر کرد
ابوقتادہ را که حمله کند و بتازد او بر وے۔ او اشار الیها۔ یا اشارت کرده باشد بجانب وے یعنی اعانت
کرده باشد بوجہی از وجوه بر شکار کردن آنرا۔ قالوا لا۔ گفتند نکرده۔ قال فکلوا ما بقی من لحمها۔ گفت آنحضرت
پس خوب کردید که خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وے این حدیث دلالت بر اباحت میکند
مادامی که خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً
دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در ہر دو جانب آمده و لا بد بعضی ناسخ بعضی خواہد بود و قد حقق فی موضعه
وعن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیه وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام۔ پنج چیز اند که گناه نیست
بر کسیکه بکشد آنرا در زمین حرم اگرچه در زمان احرام باشد۔ الفارة۔ به تخفیف را موش۔ والغراب۔ زاغ
والحداة۔ بکسر حاء و فتح دال و ہمزه بر وزن عنبه جانورے معروف ست که آنرا غلیواژ میگویند و در صراح غلیواژ گفته
والعقرب۔ کژدم۔ والکلب العقور۔ و سگ جراحت کننده متفق علیه۔ وعن عائشة۔ رضی اللہ عنها
ان النبی صلی اللہ علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم۔ پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند
در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم۔ الحیة۔ مار۔ والغراب الابقع۔ بموحده و قاف زاغ پیسه که سیاه و سفید
باشد در پشت و شکم وے سفید باشد و این در طیرو کلاب پیسه باشد و فی الصراح ابقع پیسگی در مرغ و در حدیث
در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیه وعلی ابائه الکرام واقع شده است که گفت آنحضرت صلی اللہ
علیه وسلم که گویا من می بینم بسوے کلب ابقع که دہان می اندازد در خون اہل بیت من و بود شمر ملعون ابرص
والفارة۔ موش۔ والکلب العقور۔ و سگ گزنده والحدیا بتصغیر حداة است که در حدیث سابق مذکور
شد متفق علیه۔ بدانکه در ہر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب با مذکور شد نه حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاہی مطلق مذکور میشود و گاہی موصوف با بقع و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وے محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم این ست و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب عقوراند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشان را و هر موذی را جائز ست قتل و در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز ست نزد شافعی و نزد ما اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم بوده تنگ ساخته شود بر وے مجال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود

الفصل الثانی ۔ عن جابر رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه ۔ روایت ست از جابر که آنحضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال ست تا وام که نه صید کنید شما که محرم اید ۔ او یصاد لکم ۔ یا صید کرده شود برائے خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود و مذہب مالک و شافعی این ست و این متوسط ست میان دو مذہب دیگر چنانکه مذکور شد ۔ رواه ابوداود والترمذی والنسائی ۔ وعن ابی ہریرة رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الجراد من صید البحر ۔ گفت آنحضرت که ملخ از شکار دریاست یعنی حکم وے حکم صید بحر ست وارد شده است که جراد از بینی افشادن ماہی ست و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماہی مانند کرمکها میں می اندازد ایشان را دریا بساحل و پرورش می یابد و باین حدیث تجویز کرده اند بعضی از علما که صید کند او را محرم زیرا که وے صید بحر ست و صید بحر بحکم قول حق سبحانه واحل لکم صید البحر با قسم ہر دو حلال ست اما کسیکه تجویز نمیکند میگوید که وے صید بر ست که استقرار او در انجاست و بیضه میکند در زمین و قوت میکند از انچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را از صید بحر گفت مراد آن ست که در حکم صید بحر ست در حل اکل بی ذبح و تذکیه واللہ اعلم ۔ رواه ابوداود والترمذی

وعن ابی سعید الخدری رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی ۔ فرمود بکشد محرم درنده حمله کننده را و وے در حکم کلب عقور ست چنانکه گفته شد ۔ رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه ۔ وعن عبد الرحمن ۔ بن ابی عمار ۔ بفتح عین مهمله و تشدید میم تابعی ست مکی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت مشمول عفت و سلامت ۔ قال سالت جابر بن عبد اللہ عن الضبع اصید ہی ۔ گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح معجمه و ضم موحده حیوان معروف که آنرا لگڑ بگڑ گفتار گویند آیا شکار ست وے که حرام ست قتل آن محرم را ۔ فقال نعم ۔ پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار ست ۔ فقلت ایوکل ۔ پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال ست خوردن آن ۔ فقال نعم ۔ پس گفت جابر آرے خورده میشود ۔ فقلت سمعته من رسول اللہ ۔ پس گفتم من آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال نعم ۔ گفت آرے شنیدم از آنحضرت ۔ رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح ۔ بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع از صحابه

ابی وقاص آمده که وے میخورد و از ابن عباس نیز اباحت آن مروی ست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابوحنیفه
و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیراکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیثی در کراهت
لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف ست شافعیه میگویند که ضبع مخصوص ست
از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم۔ وعن جابر رضی الله عنه قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن الضبع قال هو صید۔ گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید ست که بکشتن آن بر محرم جنایتی
ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید ست۔ ویجعل فیه کبش اذا اصابه المحرم۔ و میگرداند و میدهد محرم در جزای آن
قوچقار را یعنی که بز کشد و بکشد آن را محرم۔ رواه ابوداؤد و ابن ماجه والدارمی وعن خزیمة بضم خای معجمه
و فتح زای۔ بن جزی۔ بفتح جیم و سکون زای بعد از وے همزه و فتح جیم و کسر زای و یا نیز میگویند و بعضی بتشدید
زای میخوانند بی یا۔ قال سالت رسول الله۔ گفت پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع۔
از خوردن ضبع۔ قال او یاکل الضبع احد۔ گفت آنحضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را
بخورد۔ وسالته عن اکل الذئب۔ و پرسیدم آنحضرت را از خوردن گرگ۔ قال او یاکل الذئب احد فیه خیر۔
گفت آیا میخورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی ست۔ رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی۔

الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی۔ عبد الرحمن بن عثمان بن عبید الله صحابی ست برادرزاده
طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک
روز۔ قال کنا مع طلحة بن عبید الله ونحن حرم۔ گفت بودیم با طلحه و حال آنکه احرام بودیم۔ فاهدی له طیر۔ پس
هدیه آورده شد برائے طلحه پرندگان پخته۔ وطلحة راقد۔ و طلحه خوابیده بود۔ فمنا من اکل۔ پس بعضی از ما کسی
بود که خورد۔ ومنا من تورع۔ و بعضے از ما کسی بود که پرهیزگاری نمود و نخورد۔ فلما استیقظ طلحة وافق من اکله۔
پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزے که باقی مانده
بود بخورد۔ قال فاکلناه مع رسول الله۔ گفت طلحه پس خوردیم ما آن را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یعنی برائے آنحضرت نیز اهدا کرده بودند و بخوردند زیراکه برائے ایشان صید نکرده بودند و این تاویل کسی ست
که میگوید بخورد محرم از آنچه برای وے صید کرده باشند و ظاهر این مطلق ست و توسع کسیکه نخورد و جهت احتمالات
دیگر ست مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم

باب الاحصار و فوت الحج

حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان
میگویند وقتیکه باز دارد بیماری یا پادشاه منع کند از کاره مقصود ست که دارد و هم چنین میگویند حصرهم [illegible]

معنی و چون محصر شد محرم نتوانست به مقصد رسید جائز ست او را که از احرام برآید لیکن ائمهٔ ثلثه میگویند که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانکه در واقعهٔ حدیبیه شده و مریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر آید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار بمرض نیز میباشد و در حدیث آمده است که کسی لنگ شد یا شکست پاے او بر آید از احرام و بر وست در سال آینده و درین باب خلافی دیگر ست و آن این ست که هدی میفرستند نزد ما بحرم زیرا که شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعیه موقوف نیست بر حرم و ذبح کند همانجا که محصر شده چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم هم در حدیبیه ذبح کردند و حدیبیه از زمین حل ست جوابش آن ست که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پارهٔ از حل و پارهٔ از حرم ست پس شاید که ذبح در حرم کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم ست و خلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کند و نزد شافعی قضا نیست تسمیه بعمرة القضا و بمذهب ماست و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح ست۔

الفصل الاول عن ابن عباس رضی قال احصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فحلق رأسه وجامع نساءه ونحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکه او را از در آمدن بمکه و عمره گزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا۔ تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده۔ رواه البخاری۔ وعن عبد الله بن عمر رضی قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی بعمره پس نزول کرد آنحضرت بحدیبیه۔ فحال کفار قریش دون البیت۔ پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانه کعبه۔ فنحر النبی پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدایاه۔ هدیه های خود را که همراه داشت وحلق۔ و حلق کرد آنحضرت۔ وقصر اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق نکردند یعنی بعضے از ایشان و بعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار در برآمدن از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برآی از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و حلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضے دیگر بعد از انکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند۔ رواه البخاری۔

وعن المسور۔ بکسر میم و سکون سین و فتح واو۔ بن مخرمه۔ بفتح میم و سکون خای معجمه و را۔ قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلک۔ نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه مسنون ست و در هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگوید باید کرد و اگر نکند جزائے نیست زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت

وعبادت بر تقدیم نیست که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت و صحابه که کردند برای آن کردند
تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف واللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال الیس
حسبکم سنۃ رسول اللہ۔ گفت ابن عمر آیا کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ سنت آن ست که
ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت وبالصفا والمروۃ۔ اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از شما از حج طواف کند
بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند۔ ثم حل من کل شیء۔ پستر حلال شود و برآید از هرچه که حرام شده بود۔
حتی یحج عاما قابلا۔ تا آنکه حج کند سال آینده۔ فیهدی۔ پس ذبح کند هدی را۔ او یصوم ان لم یجد هدیا۔
یا روزه دارد اگر نیابد هدی را۔ در این حدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند
دران پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این ست که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآید و بعد از آن
حج را قضا کند۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ضباعۃ بنت
الزبیر۔ گفت عائشه درآمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آن حضرت ست و زبیر
بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست که بشرف اسلام مشرف نشده و ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بروی
درآمد۔ فقال لعلک اردت الحج۔ پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار ست بر سبیل تلطف و مهربانی
قالت۔ گفت ضباعه آری اراده حج دارم ولیکن۔ واللہ ما اجدنی الا وجعۃ۔ بخدا سوگند نمی یابم خود را مگر بیمار
و دردناک یعنی در خود ضعفی و مرضی یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم یا نه وجعه بفتح جیم و بکسر دردناک
چنانکه وجع و وجیع۔ فقال لها حجی۔ پس گفت آن حضرت مر ضباعه را حج کن یعنی احرام حج ببند۔ واشترطی
وقولی۔ و شرط کن و بگو۔ اللهم محلی من حیث حبستنی۔ خدایا مکان برآمدن من از احرام همانجاست که حبس
کنی و باز داری تو مرا و اینجا محل بفتح میم و کسر حا مکان یا زمان حل ست۔ متفق علیه۔ و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق
احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو میگویند که اگر مرض مبیح تحلل بود
احتیاج به اشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبودی متأخر باشد
تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست و بر تقدیر اشتراط پیش از رسیدن هدی تحلل میتواند کرد و همچنین ست
مذهب ابی حنیفه و هر که موافق ست بوی در تحقق احصار به مرض و بعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود
اشتراط و این حکم مخصوص ست بضباعه واللہ اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط
را انکار میکرد در حج و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنۃ رسول اللہ بجهت این ست
و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر اصحابه

ان یبدلوا الہدی الذی نحروا عام الحدیبیۃ فی عمرۃ القضاء۔ روایت ست از ابن عباس کہ آن حضرت امر کرد اصحاب را
کہ تبدیل کنند ہدی را کہ نحر کردہ اند در سال حدیبیہ در عمرۃ قضا یعنی سابقا در وقت احصار نحر کردہ بودند سال آیندہ
کہ عمرۃ قضا بجا آرند ہدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا کہ ہدی احصار ذبح کردہ نمیشود مگر در حرم
چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است و این بر تقدیرے ست کہ نحر در حدیبیہ در غیر حرم بود ظاہر ست و اگر گوئیم حدیبیہ
غیر حرم بود زیرا کہ حدیبیہ اکثر بعض در حرم ست چنانچہ در شرح ترجمہ اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجہت تحصیلا
و ادراک فضیلت ست ثانیا و امر برائے استحباب ست۔ رواہ ابو داود۔ و در بعضی نسخ این عبارت زیادہ است
کہ و فیہ ضعف و فی سندہ محمد بن اسحق۔ وعن حجاج ابن عمرو الانصاری۔ صحابی ست معدود در اہل مدینہ
و حدیث وے نزد حجازیین ست روایت کردہ از وی عکرمہ و غیر وے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من کسر۔ کسیکہ شکستہ شود بلفظ مجہول یعنی پای او۔ او عرج۔ بکسر را بلفظ معلوم یا لنگ شود۔ فقد حل پس
بتحقیق حلال شد یعنی باید کہ از احرام برآید۔ وعلیہ الحج من قابل۔ و بر وے است حج از سال آیندہ
این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکہ احصار بغیر عدو ہم میباشد چنانکہ مذہب ابو حنیفہ است و تقیید باشتراط
تکلف ست۔ رواہ الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و زاد ابو داود فی روایۃ اخری
و زیادہ کردہ است ابو داود در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ و قال الترمذی ہذا حدیث
حسن۔ و در نسخہ حسن صحیح۔ و فی المصابیح ضعیف۔ و در مصابیح گفتہ است کہ این حدیث ضعیف ست و توربشتی
گفتہ کہ حکم بضعف این حدیث باطل ست و گفتہ کہ مر این حدیث را تتمہ ایست از قول عکرمہ کہ وی یکے
از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این ست کہ گفت قد ذکرت ذلک لابی ہریرۃ و ابن عباس
عکرمہ میگوید کہ بتحقیق ذکر کردم من آن امر ابی ہریرہ را و ابن عباس را کہ حجاج بن عمرو چنین میگوید
فقالا صدق پس گفت ابو ہریرہ و ابن عباس راست گفتہ است۔ وعن عبد الرحمن
بن یعمر۔ بفتح تحتانیہ و سکون عین مہملہ و فتح میم۔ الدیلی۔ بکسر دال مہملہ و سکون تحتانیہ صحابی ست
کہ نزول کرد بہ کوفہ و وفات یافت بہ خراسان۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الحج عرفۃ۔
گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت حج عرفہ است یعنی ملاک حج و معظم ارکان وے وقوف ست
بعرفہ اگرچہ طواف نیز رکن ست اما این عظیم تر ست از آنکہ فوت وی حج اصلا صورت ندارد۔ من ادرک عرفۃ
لیلۃ جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرک الحج۔ کسیکہ دریابد وقوف عرفہ را در شب مزدلفہ کہ شب دہم از
ذی الحجہ است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفہ بعد از زوال
روز عرفہ است و آخر وی تا طلوع فجر عید است و معنی وقوف ایستادن در ان وادی است اگرچہ یکساعت بود و اگرچہ در خواب باشد اینجا مسئلہ ا

می آمد که یکی و نجنبد و اخیر شب در آنجا برسید و نماز عشا نگزارده است بحقیقی که اگر وقوف کند نماز از دست برود
و اگر مقید نماز شود حج از دست برود پس چه کار کند نماز کند یا حج گزارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادات است
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضاے او حرج تمام و مشقتے عظیم است و هو المختار ایام منٰی ثلثة - روزهای منی روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و رمی باید کرد فمن تعجل
فی یومین فلا اثم علیه پس کسیکه شتابی کند و در دو روز آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ گناه بروی
و نیست در وے ترک واجب. و من تاخر فلا اثم علیه و کسیکه پس ماند و روز سیزدهم هم بایستد پس نیست
هیچ گناه بروے و نیست در وے ارتکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند در جواز اگرچه توقف و تاخیر
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه بودند بعضے
تعجیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اثمی
و حرجی نیست - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب حرم مکه حرسها الله تعالی

حرم مکه زمینی است که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او را خداے تعالی در حکم آن
بجهت تعظیم و تشریف و تسمیه بحرم بجهت آن است که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی در وے
بسیاری از آنچه حرام نیست در غیر وے و سبب تحریم بعضی گفته اند آن است که چون آدم علیه السلام را بزمین
فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وے سبحانه ملائکه را تا نگهبانی و پاسبانی وی کنند
پس درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند و هرچه از زمین در میان مکه و مواقفت ملائکه بود
حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی نبینا در وقت بناے
کعبه نهاد روشن گشت بوے در یمین و شمال و شرق و غرب وے پس هرچه از زمین روشن شد بنور حجر حرم
شد و حدود حرم را علامات است و آن مناره هاست که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جعرانه
که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسیکه نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت جبرئیل علیه السلام
بعد از وے قصی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد و بعد از پدر خویش و بعد از وے قصی و گفته اند
عدنان بن اد اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم را در وقتیکه ترسید که مندرس گردد حرم و بعد از وی
قریش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پس عمر بن الخطاب پس عثمان
بن عفان بعد از وے معاویه بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیک تر از
همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن
جهاد ونیة - گفت آنحضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن باقی ست جهاد ونیت بیانش آن ست که هجرت از مکه
بمدینه فرض بود بر کسی که استطاعت داشت بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه و چون
فتح شد مکه منقطع گشت آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر بدار الاسلام
از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جهاد ونیت یعنی باقی ماند جهاد که گردآورده
شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه فوت شد پیشتر از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل
و در دین نیز معنی هجرت ست یعنی ترک هوای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی
کرده شارع از آن - و اذا استنفرتم - و چون خوانده شوید و بر آورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که برآیید
بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمانان را - فانفروا - پس برآیید و اجابت نمایید و امتثال کنید امر او را - و قال
یوم فتح مکة - و گفت آنحضرت روز فتح مکه - ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض - بدرستی که این شهر
یعنی مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند در آن روزی که پیدا
کرده است آسمانها و زمینها یعنی تحریم وی امر قدیم و شریعت سالفه است و نیست از آن قبیل که حادث بود
و مخصوص باشد بشریعتی و دون شریعتی یا مراد آن ست که این زمین را در وقتیکه پیدا کرده است محرم کرده شده
است و این صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب حرم المدینه بیاید که ابراهیم حرام گردانیده مکه را و ساخته
است او را حرم و من حرم گردانیده ام مدینه را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد وجه اسناد
آن بابراهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریم بابراهیم علیه السلام از جهت آن باشد که وی رسانیده
و اعلام کرده حکم الهی را زیرا که حاکم بشرائع و احکام خدا تعالی ست و حکم وی قدیم ست و انبیا صلوات الله
وسلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور بآسمان در وقت طوفان نوح علیه السلام
و مندرس و منطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و برطرف شد حرمت او و گشت شریعت
متروکه منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام - فهو حرام بحرمة الله تعالی الی یوم القیمة - پس این بلد حرام
بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت - وانه لم یحل القتال فیه لاحد قبلی - و بدرستی که شان این
که هرگز حلال نگردد کارزار کردن در این بلد هیچ یکی را پیش از من - ولم یحل لی الا ساعة من نهار - و
حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید ولا بد آن بامر و اذن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و ازینجا اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست میگویند که فتح مکه بقهر
و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح عنوة میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آن ست که فتح

علف تر وے و خلا المقصور بمعنی تر و حشیش خشک۔ اگو نید و قطع حشیش نیز درست نیست زیرا کہ حکم شوک دارد و بعضی
خلا را بمد روایت کردہ اند و آن خطاست کذا قال التورپشتی۔ فقال العباس۔ پس گفت عباس یا رسول اللہ الا الاذخر
مگر اذخر کہ آنرا استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر ہمزہ و سکون ذال معجمہ نام گیاہی مشہور ست خوشبوی۔ فانہ لقینہم
زیرا کہ اذخر برای آہنگران مردم ست و در بعضی روایات لقیوننا قیون جمع قین بفتح قاف و سکون تحتانیہ آہنگر
و صاحب نہایہ گفتہ آہنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آہن و زر۔ ولبیوتہم و از برای خانہای مردم
نیز کار می آید کہ بدان سقف خانہ می سازند و در روایت صحیحین آمدہ فانا نجعلہ فی قبورنا و بیوتنا زیرا کہ ما میگذاریم
اذخر را در قبرہا و خانہای ما اذخر را عرب در میان گورہا نیز می انداختند۔ فقال چون التماس کرد عباس استثناء
اذخر را از آن حضرت وحی آمد پس استثنا کرد و فرمود۔ الا الاذخر۔ مگر اذخر کہ رواست قطع کردن و در مذہب
بعضی آن ست کہ احکام مفوض بود بوی صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ خواہد و بر ہر کہ خواہد حلال و حرام گرداند و بعضی
گویند باجتہاد گفت و اول اصح و اظہر ست واللہ اعلم۔ وفی روایۃ ابی ہریرۃ لا یعضد شجرہا ولا یلتقط ساقطتہا
الا منشد۔ بر ندارد و بر نچیند افتادہ کہ را مگر منشد و انشاد تعریف گم شدہ کردن۔ وعن جابر رض قال
سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا یحل لاحدکم ان یحمل بمکۃ السلاح۔ گفت جابر شنیدم آنحضرت را کہ میگفت
روا نیست مر کسی را از شما کہ بر دارد بمکہ سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفتہ اند کہ مکروہ است مطلقا و
قول اول صحیح ترست و قول جمہور علماست زیرا کہ آنحضرت در عمرۃ قضا با سلاح در آمد لیکن کافران گفتند کہ آنہا را در قراب دارید
و روز فتح نیز مسلح آمد۔ رواہ مسلم۔ وعن انس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل مکۃ یوم الفتح
وعلی راسہ المغفر۔ روایت ست از انس کہ آنحضرت در آمد بمکہ روز فتح و بر سر مبارک وے مغفر بود بکسر میم و سکون
غین معجمہ و فتح فا زرہ خود کہ در زیر کلاہ می پوشند کذا فی الصراح۔ فلما نزعہ جاءہ رجل فقال ان ابن خطل
متعلق باستار الکعبۃ۔ پس ہرگاہ کہ بیرون آورد آنحضرت مغفر را از سر آمد نزد آنحضرت مردے وگفت کہ ابن خطل
بفتح معجمہ و طا آویختہ است بپردہای کعبہ۔ فقال اقتلہ۔ پس گفت آنحضرت بکش او را و ابن خطل نام او عبد العزی
است و بعضی گفتہ اند غالب مرتد شدہ و مسلمانی را کشتہ گریختہ بود و آنحضرت را و مسلمانان را ہجو میکرد و گفتہ اند
کہ او را دو وداہ بود مغنیہ کہ ہجو مسلمانان تغنی میکردند و نووی گفتہ کہ درین حدیث دلیل ست مر کسی را کہ روا داشتہ
است اقامت حدود و قصاص در حرم مکہ چنانکہ مالک و شافعی و نزد ابی حنیفہ جائز نیست و جواب میدہند
کہ حکم ابن خطل مستثنی ست چنانکہ از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم میشود۔ ومن دخل المسجد فہو آمن کہ آید
مسجد را آمن ست و نیز ممکن نیز کہ اباحت قتل وے در ساعت اباحت حرم بود و شاید کہ سبب آوردہ
کشتہ باشند واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ وعن جابر رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل یوم فتح مکۃ

وعلیه عمامة سوداء - روایت ست از جابر که آنحضرت در آمد روز فتح مکه و برسر وی دستار سیاه بود بغیر احرام - درنا...
بی احرام - رواه مسلم - و درین حدیث دلیل ست بر استحباب پوشیدن سواد چنانکه مذهب حنفی ست و بعضی میگویند
سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهن سیاه می نمود نیز دلیل ست بر آنکه واجب نیست احرام داخل شونده
مکه را اگر آنکه نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی این ست و جواب مر حنفیه را آن ست که حلال کرده شده بود آنحضرت
را ساعتی - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة - غزا میکند
لشکرے کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر ست از آنچه واقع میشود در آخر زمان و ایشان لشکر سفیانی ست پادشاه
در عهد مهدی موعود تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست - فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم و آخرهم
پس چون می باشند به بیابان از زمین و زمین خسف کرده میشود باول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند
بیدا نام موضعی ست میان مکه و مدینه عائشه میگوید - قلت - گفتم من - یا رسول الله وکیف یخسف باولهم و آخرهم
وفیهم اسواقهم - و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشان اهل بازارهای
ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت - ومن لیس منهم - و کسیکه نیست از ایشان
یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف و زبون باشند مثلا - قال یخسف باولهم
وآخرهم - گفت آنحضرت خسف کرده میشود باول ایشان و آخر ایشان - ثم یبعثون علی نیاتهم - پس بر انگیخته شوند بنیات
ایشان و همچنین ست جریان عادت الهی که چون هلاک میکند اغنیا را میشود اشرار که مختلط اند میان ایشان نیز
از آن نیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یخرب الکعبة ذو السویقتین من الحبشة - ویران میکند کعبه را شخصی که او را ذو السویقتین میگویند
که از حبشه است و سویقه تصغیر ساق و سویقتین تثنیه اوست و حبشه را اکثر ساقهای خورد و نحیف و باریک میباشد
وظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و خورد تر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست
حبشه است و این محل عبرت ست که کعبه با آن قدر و عظمت بدست احقر الناس خراب میگردد و سفیانیان با آن
شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بزمین فرو رفتند والله علی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب شود
قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقاے این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم
متفق علیه - وعن ابن عباس رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانی به - گفت آنحضرت گویا که من
می بینم خراب کننده کعبه را می بینم او را و وی حاضر ست نزد من - اسود - سیاه است - افحج - بفاء و به تقدیم حای مهمله
بر جیم آنکه در دو پاے وی فرجه گشاده باشد یا پایهای او از یکدیگر دور باشند و در مشی وے بالای قدمین نزدیک
باشند و پاشنه ها دور و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه ستوران دو گوسفند نزد در مشی ...

اند یعنی بقلع ما حجراً حجراً یعنی میکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این ست که یک کس خواهد بود که خراب خواهد
کرد و احتمال دارد که این سردار قوم باشد و باوی لشکری بود. رواه البخاری

الفصل الثانی عن یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاده. نگاه داشتن تا گران فروشند در حرم معصیت و نافرمودہ کردن ست احتکار در همه بلاد حرام و نهی ست ودر مکه سخت تر ست حرمت آن والحاد از دین برگشتن وارتکاب انچه حرام ست در حرم. رواه ابوداؤد

وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد. چه عجب خوش شهری بودی تو. واحبک الی. وچه عجب دوست داشته شده تو بسوی من ولولا ان قومی اخرجونی منک ما سکنت غیرک. اگر نمی بود این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من غیر تو. رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا. وعن عبد الله بن عدی بن حمراء. قرشی زهری ست وبعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی ست معدود در اهل حجاز. قال رایت رسول الله. گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة. استاده بر حزوره بفتح حا وسکون زای معجمه وفتح واو وتا در آخر وبعضی بفتح زای وتشدید واو روایت کرده اند وعوام مکه تصحیف میکنند وعزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل صغیر را گویند والان نام موضعی ست نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد ست. فقال والله انک لخیر ارض الله واحب ارض الله الی الله. پس گفت آنحضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستی که تو بهترین زمین خدائی ومحبوب ترین زمین خدائی نزد خدا. ولولا انی اخرجت منک ما خرجت. واگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم ودر بعضی روایات بجای الی الله الی ست بهتر دوست داشته شده تر نزد من وبسوی من وبود این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرة القضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز بر آیید ونه نشینید وبعضی گمان برده اند که نزد خروج هجرت بود واین سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آنحضرت گفت و وی سوار بود بر راحله خود ودر خروج هجرت باین صفت نبود بلکه پنهان بر آمد ودر روایتی از این آن ست که در تاریخ ازرقی مذکور ست که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم. رواه الترمذی وابن ماجه

الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی. بفتح عین ودال صحابی ست روایت ست از وی انه قال لعمرو بن سعید. که وی گفت مر عمرو بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان وهو یبعث البعوث الی مکة. وحال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال عبد الله بن الزبیر فیس گفت ابو شریح. ائذن لی ایها الامیر احدثک قولا قام به رسول الله. دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم

ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم الغد من یوم الفتح - فردای روز فتح مکه - سمعته اذناي - شنیده است
این سخن را هر دو گوش من - ووعاه قلبي - و یاد داشته است آن را دل من - وابصرته عیناي - و دیده است
هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده - حین تکلم به - هنگامیکه تکلم کرد آنحضرت آن سخن را - حمد اللہ واثنی
علیه - ستایش کرد مر خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال ان مکة حرمها اللہ - پس گفت آنحضرت به درستی که
مکه حرام گردانیده است وی را خدای تعالی - ولم یحرمها الناس - و حرام نگردانیده اند او را مردم - فلا یحل لامرئ یؤمن
باللہ والیوم الآخر - پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت - ان یسفک بها دما - این که
بریزد در مکه خون را - ولا یعضد بها شجرة - و نه حلال است که ببرد درختی را - فان ترخص احد لقتال رسول
پس اگر رخصت جوید یکی و حجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم فیها - در مکه و گوید که پیغمبر خدا قتال کرد ما نیز
کنیم - فقولوا ان اللہ قد اذن لرسوله - پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - ولم یاذن لکم - و اذن
نکرده است مر شما را - وانما اذن لي فیها ساعة من نهار - و اذن کرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت
زمان قلیل از روز - وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها بالامس - و به تحقیق بازگشته است حرمت او امروز بحرمت
او دیروز - ولیبلغ الشاهد الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر کرا که غائب
است - فقیل لابي شریح ما قال لک عمرو - پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید در جواب این سخن
قال - گفت ابو شریح - قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بذلک منک - من داناترم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابا شریح
یعنی من هم میدانم که مکه حرام است ولیکن - ان الحرم لا یعیذ عاصیا - بدرستی که حرم پناه نمیدهد گناهگار را که خلاف امر او
کند و خروج نماید بروی - ولا فارا بدم - و نه پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته در حرم در آید
ولا فارا بخربة - بضم خای معجمه و سکون را و بفتح نیز گفته اند و بموحده فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر کسی فسادی و دزدی
کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال کسی را تلف کند یا حق کسی را ضایع سازد و بجرم گریزد جزای آن از وی ساقط نگردد و
مقصود آنکه عبد اللہ بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام بیرون آمده و اگر از حرم بیرون آید آنجا شر البیق میدهم و اگر نه در پیش
میکشم - متفق علیه و في البخاري الخربة الخیانة - یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربه را بخیانت - وعن عیاش
بفتح عین و تشدید تحتانیه و شین معجمه - بن ربیعة - بفتح را و کسر موحده - المخزومي - بخای معجمه و زای صحابی است
قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادر و آنحضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیعه چنانچه
در باب القنوت گذشت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه الحرمة -
همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامی که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه و حرم خدا را و اجتناب
کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن - حق تعظیمها - چنانچه باید و شاید تعظیم وی کردن و مبالغه و احتیاط در آن نمودن

فإذا ضيعوا ذلك هلكوا - پس چون ضائع گردانند آن حرمت را هلاک شوند. رواه ابن ماجة

باب حرم المدينة حرسها الله تعالى

احادیث در تحریم حرم مدینه مطهره آمده و اختلاف کرده اند علما در ثبوت حکم تحریم بران و مذهب امام ابی حنیفه آن ست که معنی حرمت دران مجرد تعظیم و تکریم ست بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که بکند چیزے ازان آثم میگردد و جزائی نیست بران و این ست قول مالک و روایتی ست از احمد و قولی ست شافعی را در قدیم و نووی گفت که مشهور از مذهب مالک و شافعی و جمهور علما آن ست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام ست بی ضمان و توربشتی گفته که قائل نشده اند به تحریم صید مدینه مگر شرذمه از صحابه و جمهور ایشان منکر نشده اند اصطیاد طیور را در مدینه و نرسیده است ما را نهی ازان بطریقی که اعتماد توان کرد بران و بعضی علما گفته اند که واجب ست در وے جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب ست از صاید بحدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم۔

الفصل الاول - عن علي رضي الله عنه قال ما كتبنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الا القرآن وما في هذه الصحيفة - گفت امیر المؤمنین علی ننوشتیم ما از آنحضرت از وحی مگر قرآن را و چیزے که درین صحیفه است چون مردم گمان کردند که علی را رضی الله عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانیده بصحیفه دیگر جز قرآن پس گفت وے رضی الله عنه که ننوشتیم ما ازان حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن ورقه بود که در وے احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب شمشیر وی رضی الله عنه می بود و ازانجمله حکم حرم مدینه نیز بود که وی گوید - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة حرام ما بين عير الى ثور - مدینه حرام ست ما بین عیر و وے از عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو و این نام دو کوه است بمدینه مطهره که حرم ست - فمن احدث فيها حدثا - پس کسیکه نو پیدا آورد دران بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم - او آوى محدثا - یا جای دهد [illegible] پناه دهد و اعانت کند حدیث پیدا کننده را و محدث بفتح دال نیز روایت ست یعنی امر محدث [illegible] یعنی راضی گردد به بدعت [illegible] - فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين - پس بر وے است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه - ولا يقبل منه صرف ولا عدل - و نه پذیرفته شود ازو [illegible] نقل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب [illegible] باز میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیرا که وی معادل [illegible] درین جمله احکامیکه در صحیفه نوشته بود این بود که ذمة المسلمين واحدة يسعى بها ادناهم - عهد مسلمانان یکی ست سعی میکند [illegible] یعنی هرکه از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان

کافرے را عهد بندد و بوے و در پناه خود در آرد و لازم ست بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد
ذمه از ان گویند که نقض آن موجب مذمت ست. فمن اخفر مسلما پس کسیکه عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی که در
که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهدیکه مسلمانی نهی بسته است بشکند چنانکه سوق کلام
بر ان ست. فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیه
و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وے. فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل. بدانکه ولا دو قسم ست یکی را ولای موالاة گویند و عادت عرب بود که
بیکدیگر دوستی میکردند و عهدهای می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد در یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند
و با دوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز … و بعد اوت میکردند و در
اسلام در حق میکردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند و در عرب آمده با عربها به عقد موالات می بستند
و دوم ولای عتاقه است که هرکه آزاد کرد بنده را آزاد کننده را حق ولای ثابت شده … ایشان قریب
… بیگر … پس احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد که مرد
را موالی باشد پس نباید که قومی دیگر را موالی گیرد بی اذن موالی خود … استقصا … ایشان … اگر
نهی از نقض عهد و ایذا است که نباید کرد و بعضی گفته اند هرکه موالات کند کافران را … ابتدای مسلمانان و احتمال
دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد هرکه نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچه
اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت ست. متفق علیه وفی روایة لمسلم من ادعی الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه
و کسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوے غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را. فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل. این روایت تایید زیاده ولایت عتاقت میکند چنانچه در حدیث آمده است
الولاء لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب. تنبیه. اشکالی که درین حدیث شده است
این ست که عیر خود نام کوهی ست بمدینه مشهور و اما جبل ثور پس آن بمکه است نه بمدینه و آن کوهی ست که آنحضرت
در غار آن بهجرت مختفی شده بود و اما در مدینه جبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری … اسم
گذاشته اند و بعضی علامت کذا نوشته و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته و در شرح … گفته که ظاهر آن ست
که اصل ما بین عیر الی احد بوده است و مسند احمد و طبرانی تصحیف واقع شده و بعضی گفته اند که عیر نام جبلی ست بمکه
و معنی حدیث آن ست که حرم مدینه مقدار مسافت ست که میان عیر و ثور ست بمکه و شیخ مجد الدین در قاموس
گفته که ثور جبلی ست صغیر بمدینه در حدای جبل احد پس ذکر ثور صحیح ست و وهم نیست چنانکه اهل گمان برده اند
و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام. و عن سعد قال قال …

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی احرم ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاھہا او یقتل صیدہا۔ گفت سعد بن ابی وقاص
که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میگردانم میان ہر دو لابہ مدینه که بریده شود درختان آن وکشته شود شکار آن
لابہ بتخفیف موحده زمین سنگستان و در ہر دو طرف مدینه سنگستان ست و مدینه در میان آن ست وعضاه بکسر
عین وضاد معجمه در باد را آخر جمع عضه درخت کلان خار دار۔ وقال۔ وگفت آنحضرت۔ المدینة خیر لہم لو کانوا یعلمون
مدینه بہترست مر ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بلاد وامصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه
بیرون آمده در انجا خواهند رفت و مدینه بہترست مر ایشان را اگر بدانند۔ لا یدعہا احد رغبة عنہا الا ابدل
اللہ فیہا من ہو خیر منه۔ نمیگذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از ان مگر آنکه بدل
میکند و بجای او می آرد خدای تعالی کسی را که آنکس بہترست از وی۔ ولا یثبت احد علی لاوائہا وجہدہا۔
و پای برجا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی وتنگی مدینه ومشقت ومحنت مدینه۔ الا کنت له شفیعا او شہیدا یوم القیمة
مگر آنکه باشم من مر او را شفاعت کننده گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت وگفته اند
وجہدہا در نسخ بضم تصحیح کرده اند وظاهر آن ست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع وطاقت ست و بعضی گفته اند
این ہر دو لغت ست بہر دو معنی۔ رواه مسلم۔ وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنه ان رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتہا احد من امتی۔ گفت آنحضرت صبر نکند بر شدت ومحنت مدینه
هیچ یکی از امت من۔ الا کنت له شفیعا یوم القیمة۔ مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت۔
رواه مسلم۔ وعنه۔ قال کان الناس اذا راوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی اللہ علیه وسلم۔ وهم از ابی ہریرة
رضی اللہ عنه ہست که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا نوباوه میگویندی آوردند آنرا بسوی
آنحضرت۔ فاذا اخذه قال۔ پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت ومیخواند این دعا را۔ اللہم بارک
لنا فی ثمرنا۔ خداوندا برکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح را گویا ایدن وافزون شدن و معنی ثبات و دوام نیز آمده
وبارک لنا فی مدینتنا۔ و برکت ده ما را در شهر ما۔ وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا۔ و برکت ده ما را
در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم وتشدید دال صاع و مد ہر دو پیمانه است ولیکن مد یک رطل و یک
ثلث نزد اہل حجاز و دو رطل نزد اہل عراق و صاع چہار مد مراد توسعه رزق و برکت در آن ست۔ اللہم ان
ابراہیم عبدک وخلیلک ونبیک۔ خداوندا بدرستی ابراہیم بنده خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست
وانی عبدک ونبیک۔ و بدرستی که من بنده تو ام و پیغمبر تو ام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف
وی صلی اللہ علیه وآله وسلم اکمل واتم از ابراہیم و نه عجب که اکمل ست از خلت زیرا که حبیب مجتبی ست که بمقام محبوبیت
رسیده وخاصه ذات شریف اوست از جهت تواضع واکتفا کرد بثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات راضع

مقامات ست و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات ست خاصه مقام محمدیت ست و هر که غیر اوست فروتر ست
از وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین و تمشیت مخصوص بلقب
بآن مقامات شده باشد والله اعلم - وانه دعاک لمکة - و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه در حرم ساختن وی - وانا ادعوک
للمدینة بمثل ما دعاک لمکة - و من دعا میکنم ترا برای مدینه مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه - ومثله معه - و مانند
آن با آن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست - ثم یدعو اصغر ولید له - پس میخواند آنحضرت خردترین خردی را که بود
مر آنحضرت را از اهل بیت وی - فیعطیه ذلک الثمر - پس میداد آن خرد را آن میوه و تخصیص خردان از جهت زیادتی
رحم و شفقت به خردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع هست میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان راغب
تر و مائل تر و خوشحال شونده تر اند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم ست مر امت را به ترک شره شهوت نفس و مادا آنچه
میل طبع بدان بیشتر و سخت تر ست چنانچه نوباوه - رواه مسلم - وعن ابی سعید - رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما - گفت آنحضرت بدرستی که ابراهیم حرام گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی حکم کرد
حق تعالی را که او را حرام گرداند - وانی حرمت المدینة حراما - و بدرستیکه من حرام گردانیدم مدینه را حرام گردانیدنی -
ما بین مازمیها - چیزی که میان دو طرف اوست از کوهها و مازم بکسر زای تنگی میان کوهها که بکیسه مراد از آن لابتین است
که در حدیث سعد گذشت - ان لا یهراق فیها دم - که ریخته نشود در وی خون - ولا یحمل فیها سلاح لقتال - و برداشته
نشود در وی سلاح برای کارزار کردن - ولا یخبط فیها شجرة الا لعلف - و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خوردن ستور
و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت یعنی مخبوط و چون ریختن برگ از درخت
جائز نباشد بدین طریق اولی نخواهد بود - رواه مسلم - وعن عامر - بن سعد تابعی ثقه است و مراد به سعد
سعد بن ابی وقاص ست - ان سعدا رکب الی قصره بالعقیق - روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد
بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق واقع است عقیق نام موضعی ست مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع شده
در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه - پس یافت سعد غلامی را که می برید درختی
را و می ریزد برگ آنرا - فسلبه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما رجع سعد جاءه اهل العبد - پس وقتیکه باز آمد
سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام - فکلموه ان یرد علی غلامهم - پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح
به غلام ایشان او علیهم - یا بر ایشان شک راوی ست بجای علی غلامهم علیهم گفته یعنی بر ایشان - ما اخذ من
غلامهم - چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله
پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که ببرد درخت مدینه را سلب وی حق غنیمت ست مر کسی را که بگیرد او را فعل

بعضی غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن۔ ورای ان یدعو علیهم۔ و دا یاد رود سعد ازین که بازگردانند سلب او را
بر ایشان این خواهی تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت۔ رواه مسلم۔ وعن
عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعک ابوبکر وبلال گفت عائشه وقتیکه
قدوم آورد آنحضرت مدینه را تپ زده شد ابوبکر وبلال رضی الله عنهما وعک تپ یا درد تپ وفی الصراح وعک تیزی تپ
فجئت رسول الله فاخبرته۔ پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت
اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد۔ خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از
محبت مکه۔ وصححها۔ و درست و نیک گردان هوای مدینه را صحت بمعنی تندرستی ست و مراد تندرستی که بساکنان مدینه است۔ وبارک
لنا فی صاعها ومدها۔ و برکت ده ما را در صاع مدینه و مد مدینه۔ وانقل حماها۔ و بجای دیگر ببر تپ مدینه را۔ فاجعلها بالجحفة
پس بگردان و ببر تپ مدینه را بجحفه بضم جیم وسکون حای مهمله و بفا نام موضعی ست میان مدینه و مکه ساکنان او در آن
وقت یهود نا بهبود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم سرزمین وبا و بیمار و تپ
و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که سرزمین کفار۔ و درین حدیث دلیل ست بر جواز دعا بر کفار بامراض و اسقام
و موت و هلاک ایشان و بلاد ایشان۔ متفق علیه۔ وعن عبد الله بن عمر رض فی رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم
فی المدینة رأیت امرأة سوداء ثائرة الرأس۔ روایت ست از عبد الله ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت
در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه ژولیده موی۔ خرجت من المدینة۔ بیرون آمد آن زن از مدینه حتی
نزلت مهیعة۔ تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است بفتح میم وسکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله تا در آخر
فتاولتها ان وباء المدینة۔ گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این رویا را یا آن زن را که آن تپ و بیماری
مدینه بود۔ نقل الی مهیعة۔ برده شد بسوی مهیعه۔ وهی الجحفة ومهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد
فی الصراح وبا بهمزه بیماری عام که در امراض مرگی گویند وفی القاموس وبا طاعون یا هر بیماری عام و در حدیث نوشته
گفته طاعون وبا وفی الصراح طاعون مرگ وبا۔ رواه البخاری۔ وعن سفیان بن ابی زهیر بضم زای و فتح
ها و سکون تحتانیه صحابی ست معدود در اهل مدینه۔ قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن
فیاتی قوم یبسون بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین مهمله گفت سفیان شنیدم آنحضرت را که میگفت فتح کرده شود
یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند و نرم میرانند ستوران خود را بس سیر نرم و راندن ستور چنانکه
در قرآن مجید واقع شده است وبست الجبال بسا۔ فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم۔ پس کوچ میکنند با کسان
خود و با کسانیکه اطاعت فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی باهل و عیال و توابع و لواحق خود۔ والمدینة خیر لهم
لو کانوا یعلمون۔ و یفتح الشام فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح

العراق فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند
ومردم برای طلب وسعت معیشت وطعام دنیا وحظوظ فانیه وی از مدینه بیرون می روند واز جوار رسول خدا صلی الله
علیه وسلم واقامت در مسجد وی ومنزل برکات اعراض می نمایند واگر بدانند بفهمند حقیقت حال وسعادت مبدأ و
مآل را اقامت بمدینه بهتر باشد پس در این حدیث تندیم وتحقیر حال مردم ست وبعضی گفته اند که مراد آن ست که مردم از ولایات
وبلاد برآیند وبمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه وزائران اوست واول معنی اصح واوجه است واظهر
ست از حدیث والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم امرت بقریة تاکل القری امر کرده شده ام من بهجرت کردن بقریه که میخورد قریه های دیگر را یعنی غالب
می آید وقهر میکند همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد ووطن میسازد غالب می آید وفتح میکند همه بلاد را واین
خاصیت این بلده بتعظیم ایشان ست که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عمالقه آمدند وغالب شدند
وفتح کردند بلاد وولایت را بعد ازان یهود ساکن شدند وغالب آمدند بر عمالقه پس ازان انصار رسیدند و
غالب شدند بر یهود وبعد سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم وصحابه رضی الله عنهم وغالب گشتند وچندان غلبه
که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند واخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب
الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ام ویکی از اسمای این بلده مطهره اکالة القری واکالة البلدان
است از جهت تسلط وغلبه وی بر ساکنان بلاد وامصار ونفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار وحمل کرده اند آنرا بعضی
بر زیادت فضل وکرامت نسبت بفضائل بلاد ثانی که گویا فضائل همه مضمحل ومتواری اند در جنب فضائل وی
چنانکه مکه را ام القری گفتند از جهت اصالت وعراقت وی نسبت بسایر بقاع ارض وگفته اند که مضمون
اکالة القری ابلغ واکمل از معنی ام القری ست چه امومت تقاضا نمیکند محو واهلاک را گرچه ثبوت اصالت وحق امومت را
بخلاف اکل که مقتضی تواری واضمحلال ست ومر این بلده را اسما والقاب بسیار اند از صد متجاوز وبعضی
ازانها در کتاب مذکور نقل کرده ایم یقولون یثرب میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را یثرب
وهی المدینة ونام وی الآن مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یثرب واثرب بود وبعد از
هجرت آنحضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن واجتماع مردم واستیناس وائتلاف ایشان در وی ونهی کرد
از خواندن به یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت ست یا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنی هلاک وفساد وتثریب بمعنی توبیخ
وملامت ست یا هم تقریب آنکه یثرب در اصل نام صنمی یا یکی از جبابره بود وبخاری در تاریخ خود حدیثی آورده که
هر که یکبار یثرب بگوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک وتلافی آن کند ودر روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند وبعضی
گفته اند که تعزیر باید کرد قائل آنرا وآنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل یثرب از زبان منافقان ست که بذکر آن

قصد اہانت آن میکردند عجب که بزبان بعضی اکابر در اشعار لفظ یثرب آمده - تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید
میراند و دور میکند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکند کورهٔ آهنگران چرک و پلیدی آهن را و کیر بکسر کاف و سکون
تحتانیه کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده گل را
کوره گویند و مشک را که بدان در دمند کیر خوانند و این قول اصوب و ارجح ست و مراد اهل کفراند و شرک اند که
از انجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از ان پاک کرده شد - متفق علیه -
وعن جابر بن سمرة - بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص ست - رض قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمی المدینة طابة - بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است
مدینه را بر زبان حبیب خود طابه و همچنین طیبه بفتح طای و سکون تحتانیه و طیبه بتشدید یا و طابه از جهت طهارت وی
از انجاس شرک و موافقت هوای وے طبائع سلیمه را و طیب تعیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رائحه در وی
و همه چیز وے و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی رائحه طیبه می آید که در می یابد آنرا کسیکه
شامه باطن وے بزکام کفر و نفاق و خبث اعتقاد مزکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق
نیز از ان رسیده باشد و محب باطن و ظاهر آنرا دریافته باشد حبیبا در ان زمین که بوی وزد و زهره دوست
چه جای دم زدن نافهای تاتاریست + ابوعبدالله عطار گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها
فما المسک و الکافور و المندل الرطب + رواه مسلم - وعن جابر بن عبدالله ان اعرابیا بایع رسول الله
صلی الله علیه وسلم - روایت میکند جابر که بادیه نشینی بیعت میکرد با آنحضرت - فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة
پس رسید آن اعرابی را تبی بمدینه - فاتی النبی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقال
وگفت یا محمد اقلنی بیعتی - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من - فی الصراح اقاله اقاله فسخ بیع - فابی رسول الله
پس اباآورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از بر انداختن بیعت وے و قبول کردن قول وے - ثم جاءه -
پستر باز آمدن آن اعرابی آنحضرت را - فقال - پس گفت - اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج
الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثها و تنصع طیبها - نیست مدینه مگر مانند دم آهنگر
که دور میکند پلید خود را و خالص میگرداند پاک خود را یعنی دور میگرداند و دور میکند مردم پلید را و خالص میگرداند
مردم پاک را از مردم پلید و تنصع بصاد و عین مهملتین از نصوع ست بمعنی خلوص و ناصع خالص از هر چیز و ضمیر
تقدیر طیبها مرفوع ست و بعضی گفته اند که از نصع بمعنی خالص گردانیدن و بریں وجه طیبها منصوب ست و تنصع
با و بفتح نون و کسر صاد مشدده از تنصیع نیز روایت ست و تنضیع بضاد معجمه بجای نون و صاد مهمله نیز روایت
کرده اند از نضع بمعنی [illegible] بضاد معجمه نیز از نضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طا و سکون یا

و فتح طاء و کسر یای مشدده هر دو روایت ست و ثانی اصح و اقوی ست متفق علیه - و گفته اند که این نفی و نصع یا در زمان
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم یا در آخر زمان خواهد بود هنگامیکه دجال بیرون می آید و جنبانیده و افشانده شود
مدینه به سه کرت پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت
آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز رحمة الله از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه طیبه بود چون بیرون آوردند
او را گفت می ترسم از آنها باشم که مدینه نفی آنها میکند و همچنین می ترسید هر که از آن مکان شریف بر آمده است
یا رب مگر بضرورت بحکم شرع و رعایت حق شرعی بر آمده باشد بیت ضرورت ست و گر نه خدای ست داند
که ترک صحبت جانان نه اختیار من ست - و دوری ز حضرت تو بجستم باختیار [illegible]
نسأل الله العافیة و حسن العاقبة - وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینة شرارها - بر پا نشود قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان را که در وی اند کما ینفی
الکیر خبث الحدید - این حدیث ظاهر ست در آن که نفی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال - بر راههای مدینه فرشتگان
نگاهبانان اند که در نمی آید مدینه را به نگهبانی آنها وبا و نه دجال نقب بفتح نون و سکون قاف راه در میان
دو کوه یا فرجه میان دو کوه به بر آمدن دجال بی شک در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانی از در آمدن وبا همان
وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه - وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس من بلد الا سیطؤه الدجال - نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک ست که پی سپر کند آنرا دجال و در آید
الا مکة والمدینة - مگر مکه و مدینه - لیس نقب من انقابها الا علیه الملائکة - نیست هیچ راهی از راههای مدینه
مگر آنکه بر وی فرشتگانند - صافین - صف زده - یحرسونها - پاس میدارند او را - فینزل السبخة - پس
نزول میکند و فرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و سبخه بفتح سین مهمله و موحده و خای معجمه
مفتوحات و بسکون موحده نیز آمده شورستان - فترجف المدینة باهلها - پس می جنباند مدینه ساکنان خود را
ثلث رجفات - سه بار جنبانیدن - فیخرج الیه کل کافر و منافق - پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق
متفق علیه - وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یکید اهل المدینة احد الا انماع
کما ینماع الملح فی الماء - بد سگالی نکند و ایذا نکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد و فانی گردد عنقریب چنانکه
میگدازد نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال یزید شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بدعای
الهی والم دق و سل بگداخت و فانی شد متفق علیه - وعن انس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
اذا قدم من سفر فنظر الی جدرات المدینة - روایت ست از انس که آنحضرت چون قدوم می آورد از سفر

پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضع راحلته تیز سیر اند شتر سواری خود را - وان کان علی دابة - واگر
سوار میبود بر دابه دیگر که مراد بدان اسپ واستر باشد آن ست حرکها من حبها - می جنبانید آنرا بجاذبه
محبت مدینه استعمال ایضاع مخصوص بشتر ست ودر غیر شتر تحریک استعمال می یابد - رواه البخاری - وعنه
ان النبی صلی اللہ علیه وسلم طلع له احد - وهم از انس ست که ظاهر شد مر آنحضرت را جبل احد یعنی نظر شریف
وی بران افتاد - فقال - پس گفت آنحضرت - هذا جبل یحبنا ونحبه - این کوهیست که دوست میدارد ما را
ودوست میداریم ما او را - اللهم ان ابراهیم حرم مکة - خداوندا بدرستی که ابراهیم حرام گردانید مکه را - وانی احرم
ما بین لابتیها - وبدرستی که من حرام میکنم آنچه را که میان دو سنگستان مدینه است متفق علیه - اثبات
محبت احد را بعضی تاویل میکنند ومیگویند که این مجاز ست باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان
موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است (شعر) ومن مذهبی حب الدیار لاهلها - ودر مقابل این در
روایات نیز آمده است که - جبل یبغضنا ونبغضه - وغیر بعض جمله مقصود کوهی ست که دشمن میدارد ما را
ودشمن میداریم ما او را از جهت آنکه ساکنان وی منافقان بوده اند وتحقیق آن ست که این محمول بر ظاهر ست
از جهت ابداع علم وفهم ولوازم آن از محبت وعداوت در جمادات بدان وجهی که لائق بحال آنهاست خصوصا
بانبیا واولیا خصوصا سید انبیا وسلطان اولیا که محبوب عالمیان ومحبوب پروردگار عالمیان وهر که خدا
دوست داشت همه چیز وهمه کس او را دوست دارند زیرا که همه چیز خلق ومحکوم اوست وحنین جذع بمفارقت
آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم اول دلیل ست بران وحنین جذع حدیث مشهور ست که بحد تواتر رسیده
است - وعن سهل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم - سهل بن سعد ساعدی که از مشاهیر
صحابه است گفت که گفت آنحضرت - احد جبل یحبنا ونحبه رواه البخاری

الفصل الثانی - عن سلیمان - بن ابی عبد اللہ - تابعی ست بسیاری از مهاجران را دریافته روایت
میکند از سعد بن ابی وقاص وابی هریره وصهیب ثقه است - قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلا یصید
فی حرم المدینة الذی حرم رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم - گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را
که شکار میکرد در حرم مدینه که حرام گردانید آنحضرت وحد آن تعیین نموده ومردم را از ارتکاب صید وخبط آن
دران منع کرده - فسلبه ثیابه - پس ربود سعد وگرفت جامه های آنمرد را - فجاء موالیه فکلموه فیه - پس آمدند
صاحبان آنمرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بده - فقال ان رسول اللہ - پس گفت
سعد که پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم حرم هذا الحرم - حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را - وقال من
اخذ احدا یصید فیه فلیسلبه - وگفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد رخت وسلاح

او را۔ فلا۔ وعلیکم طعمۃ اطعمنیہا رسول اللہ پس باز نمیگردانم بشما ونمیدہم خوردنی را کہ خورانیدہ است مرا آن خورش پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و حطائیکہ کردہ است بمن وفی الصراح طعمہ بالضم خورش و وجہ کسب یعنی من کہ نمیدہم آنرا بجہت آنکہ این عطاست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمن و کسبی ست کہ من بفر مودہ آن حضرت حاصل کردہ ام۔ ولکن ان شئتم دفعت الیکم ثمنہ۔ ولیکن اگر می خواہید شما و بسیار بجد باید میدہم شما بہای آنرا از پیش خود۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن صالح۔ مولی لسعد۔ روایت ست از صالح کہ مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را۔ ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینۃ یقطعون من شجر المدینۃ۔ سعد یافت چندی غلام را از غلامان اہل مدینہ کہ می بریدند بعضی از درختان مدینہ را۔ فاخذ متاعہم۔ پس گرفت رخت وجامۂ آنہا را۔ وقال یعنی لموالیہم وگفت سعد یعنی موالی ایشان را وقتیکہ طلب کردند رد کردن آن متاع بسوی ایشان۔ سمعت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ینہی ان یقطع من شجر المدینۃ شیئ۔ نہی میکرد از آنکہ بریدہ شود از درختان مدینہ چیزے۔ وقال۔ وگفت آنحضرت۔ من قطع منہ شیئا فلمن اخذہ سلبہ۔ کسیکہ ببرد از درختان مدینہ چیزیرا پس مر کسی راست کہ گرفتہ است آن برندہ را متاع او ورخت او۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن الزبیر روایت ست از زبیر بن العوام بتشدید واو کہ از عشرۂ مبشرہ است و ابن عمۂ رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان صید وج وعضاہہ۔ گفت آنحضرت کہ شکار وج و درختان وج بفتح واو وتشدید جیم نام موضعی است بطائف حرم۔ حرام ست حرم بکسر حای وسکون را بمعنی حرام ست محرم اللہ حرام کردہ شدہ است برای خدا تاکید حرم ست۔ رواہ ابو داؤد۔ وقال محی السنۃ رحمہ اللہ وج ذکروا انہا من ناحیۃ الطائف۔ وج ذکر کردہ اند علمای حدیث کہ وی از جانب طائف ست۔ وقال الخطابی وگفتہ است خطابی۔ انہ بتذکیر ضمیر بدل انہا بضمیر مؤنث کہ در روایت محی السنۃ است و بر تقدیر راجع بوج ست و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث ہر دو درست ست تانیث بتاویل بقعہ وناحیہ وتذکیر باعتبار موضع ومکان وگفتہ اند کہ حرمت وج بسبیل حمی بود کہ آنحضرت برای اہل صدقہ گرد کردہ بود نہ بطریق حرم واگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از آن منسوخ شد شافعیہ برین اند وحنفیہ مثل این در حرم مدینہ نیز گفتہ اند واکثر علما برآنکہ حرم مدینہ ووج باعتبار رعایت تعظیم واحترام ست نہ باعتبار تحریم جنایت ووجوب جزا وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدینۃ فلیمت بہا۔ گفت آنحضرت کسیکہ میخواہد کہ بمیرد بمدینہ پس گو کہ بمیرد در وی یعنی این قصد ونیت مبارک ست باید کہ تفعل آرد آنرا واقامت کند در وے تا آنکہ بمیرد در وے۔ فانی اشفع لمن یموت بہا۔ پس بدرستی کہ من شفاعت میکنم مر کسے را کہ بمیرد بمدینہ و در بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی مقبول الشفاعہ گردانیدہ میشوم وخاصۂ امیر المؤمنین

عمر ست که میگفت اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک تو تحقیق مستجاب شد دعای عمر رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم بامید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب میگردد شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه گناهان و رفع مراتب و درجات تعظیما این کنایت ست از انکه موت در زمین طیبه مطهره الله را باایمان ست چه شفاعت خبر مومنان را نباشد تنها انکه درد دارد تو شریفه نیز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده است چنانچه بیاید - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا - وعن ابی

هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آنحضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آباد باشد بعد از همه بجریان حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی گردد قریه اینجا بمعنی موضع ست و ترتیب اسماء برین طریق ست که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر بعضی بلد و مدینه را در یک مرتبه نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه است - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - وعن جریر بن عبدالله رضی صحابی مشهور ست شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر المومنین عمر گفته است که جریر یوسف این امت ست و حکایت‌ها در حسن و جمال او بسیار ست رضی الله عنه عن النبی - روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت - ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثة نزلت فهی دار هجرتک - بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکدام ازین سه جا که فرود آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست یعنی مرا مخیر ساختند که هرکدام ازینها که خواهی جای تست - المدینة - یعنی مدینه - او البحرین - بحرین که جزیره ایست بجر عمان مشهور - او قنسرین - بکسر قاف و فتح نون مشدده و سکون یا و کسر را و فتح آن هر دو بکسر نون نیز گفته اند نام بلدی ست از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته شد آنحضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه - رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن ابی بکرة - بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور ست از اهل طائف و چون آنحضرت طائف را محصور ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افگنده بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند - عن النبی - روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت - لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال - درنمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان - مر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت در خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته - رواه البخاری - [illegible]

صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست از انس از آنحضرت که گفت - اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من البرکة
خداوندا بگردان در مدینه دو چندان انچه گردانیدهٔ در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرموده شد معه این حدیث
وامثال آن دلالت دارند بر افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانبین را در
کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثمه متفق علیه - وعن رجل من آل الخطاب - و روایت ست
از مردی از اولاد خطاب یرفعه الی النبی - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت من زارنی متعمدا کان
فی جواری یوم القیمة - کسیکه زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آن کس در پناه و همسایگی من
در پناه من ست روز قیامت از بعض عاشقان می آرند که وی حج کرد و بزیارت نرفت و گفت زیارت آن حضرت
را نمی خواهم که بتبع و طفیل حج کنم و این غایت شوق و ادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ست لیکن
صواب آن ست که تصحیح با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود
آن ست که مشوب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد بیت رفت بر بوی سر زلف تو عشق بچمن * در نه
کی بوی نسیم سحری بود غرض * و بتحقیق در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی
صلی الله علیه وسلم ست در هر دو جای قست یا بید الدجی - ومن سکن المدینة وصبر علی بلائها کنت له شهیدا وشفیعا
یوم القیمة - و کسیکه سکونت ورزد در مدینه و صبر کند بر بلای وی و شدت و محنت وی خصوصا چنانکه در زمان
آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لأوائها چنانکه سابقا گذشت باشم من مر او را گواه و شفاعت کننده روز
قیامت گفته اند شهادت بر طاعات و شفاعت در معاصی - ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الامنین
یوم القیمة - و کسیکه بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه بر انگیزد او را خدا تعالی از بی بیمان از عذاب روز قیامت
و آمده است که مقبرهٔ مکه و مدینه را می افشانند و بهشت میچینند بی سوال و حساب و کتاب - وعن ابن عمر
مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی - کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من کان کمن
زارنی فی حیاتی - باشد همچون کسیکه زیارت کرده و ملاقات نموده مرا در حیات من و یکی از فواید و ثمرات زیارت
شریف آن ست که زائر را از نعمت صحبت معنوی و انچه از لوازم و آثار آن ست حاصل میگردد و این مبنی
بر ثبوت حیات ست مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی بخلاف شهدا که بحیات معنوی
مشرف اند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بالله التوفیق رواهما
روایت کرد این هر دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - وعن یحیی بن سعید - یحیی بن سعید
دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان و روایت میکند از مالک و شعبه
و ثوری و غیر ایشان - دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین ست روایت میکند از وی مالک و ...

وثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة - آنحضرت نشسته بود وگوری می کندند می شد در
مدینه - فاطلع رجل فی القبر - پس نظر کرد مردی در قبر - فقال بئس مضجع المومن - پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن ست
گور - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بئسما قلت - بد حرفی بود که تو گفتی که نکوهش گور
کردی برای مسلمان - قال الرجل انی لم ارد هذا - گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش
موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم مگر بیچ تحسین کشته شدن در راه خدا که
اگر کسی در غربت شهید شود بهتر ست از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل و اکمل ست
ما علی الارض بقعة احب الی ان یکون قبری بها منها - نیست بر روی زمین هیچ جائی که محبوب تر باشد نزد من که
باشد قبر من در آنجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را همچنین تقریر کرد طیبی این حدیث
را ولو اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل ست از شهادت و مدفون شدن در جای
دیگر و این حدیث ابلغ و ادخل ست در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهر
این تقدیر آن ست که گفته شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه و لفظ حدیث احتمال این هم دارد
که گفته شود و مراد آن ست که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بمدینه مثل قتل فی
سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم ست از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی
افضل ست از موت در سائر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت در
سائر بلاد و لیکن باقی می ماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد - رواه مالک
مرسلا - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید
انصاری ست که تابعیست و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند نه یحیی بن سعید
بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان ست چه وی روایت از امام مالک و از هشام
بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارد فتدبر - وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - وهو بوادی العقیق - وحال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از اودیه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز
میگذارد - یقول - میگفت آن حضرت - اتانی اللیلة آت من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب
پروردگار من - فقال صل فی هذا الوادی المبارک - بگزار نماز درین وادی مبارک - وقل عمرة فی حجة

و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را در برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود در جمیع افعال - و فی روایة و قل عمرة و حجة - مقصود بیان فضیلت نماز ست درین بقعه شریفه که حکم عمره و حج دارد - رواه البخاری

خاتمة الطبع

بحسن توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰة شریف مسمی به اشعة اللمعات که شامل ست بر احادیث نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج ترجمه فاضل جلیل عالم نبیل شیخ عبد الحق محدث دهلوی طاب ثراه حسب خواهش طالبان دین بار دوم بصحت مهما امکن و فکر غائر بمقام لکهنؤ در مطبع نامی منشی نولکشور لباس پوشش انطباع شد خدای تعالی مرغوب دلهای اهل عالم کناد بمنه و کرمه